

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرقان مسبین

ترجمه

الْفُرْقَانُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ

بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ

جلد ۲

آیت الله دکتر محمد صادق تهرانی

مترجم: محمد حسین اسلامی تبار

سرشناسه: صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۰۵
عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مبین/ محمد صادقی تهرانی
مشخصات نشر: قم - نشر عرش اندیشه - ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: جلد دوم
شابک: ۹۷۸-۵۴۶-۶۵۴۳-۲۲-۱

یادداشت:
موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
شناسه افزوده: تفسیر ترتیبی، جامع
رده‌بندی کنگره: الف / BP ۹۸ / ۸ ت ۳ ص ۱۳۹۵
رده‌بندی دیویی: ۱۷۹/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۱۰۳۹۸

فهرست اجمالی مطالب

- ۷ جانشینی آدم و تعلیم اسماء الهی
- ۹ خلافت انسان در زمین
- ۲۱ تعلیم اسماء الهی به آدم
- ۳۲ سجده بر آدم
- ۴۶ ابلیس در قرآن
- ۸۱ توبه و القای کلمات به آدم
- ۸۶ هدایتی که به خلیفه و عده داده شده، چیست؟
- ۱۰۲ نعمت خدا بر بنی اسرائیل
- ۱۱۳ ایمان به رسالت و مقتضیات او امر الهی
- ۱۵۳ برتری بنی اسرائیل
- ۱۵۶ ویژگیهای قیامت
- ۱۵۹ سخنی در باب شفاعت
- ۱۷۱ نجات بنی اسرائیل و آزمایش الهی
- ۱۹۷ امتناع رؤیت خدا
- ۲۵۰ قصه گاو بنی اسرائیل
- ۲۷۶ تحریف تورات
- ۲۸۶ عذاب بنی اسرائیل
- ۲۹۴ پیمان الهی با بنی اسرائیل
- ۳۰۳ تکذیب و قتل پیامبران الهی

- ۳۱۶..... گوساله پرستی بنی اسرائیل
- ۳۲۱..... انحصار نعمتهای اخروی به بنی اسرائیل
- ۳۲۸..... دشمنی های بنی اسرائیل
- ۳۳۳..... کفر و کفران، آثار فسق بنی اسرائیل
- ۳۳۳..... بی اعتنایی بنی اسرائیل به عهد خود
- ۳۳۴..... بی اعتنایی بنی اسرائیل به کتاب خدا
- ۳۳۵..... نسبتهای ناروای بنی اسرائیل به سلطنت سلیمان
- ۳۴۶..... بی ایمانی بنی اسرائیل و ناآگاهی از پاداش خدا
- ۳۴۹..... ترک ﴿رَاعِنَا﴾ برای پیشگیری از طعنه زدن بنی اسرائیل به دین
- ۳۵۲..... رحمت فراگیر خدا و خواسته کافران
- ۳۵۲..... مبحث نسخ در قرآن
- ۳۶۱..... حسادت اهلکتاب و مدارا با آنها
- ۳۶۴..... حضور اعمال خیر نزد خدا
- ۳۶۵..... ادعای برتری اهلکتاب
- ۳۶۶..... ملاک راهیابی به بهشت
- ۳۷۰..... اختلاف یهودیان و مسیحیان و داوری خدا
- ۳۷۳..... ممانعت از یاد خدا
- ۳۷۹..... پس به هر سو رو کنید، آنجا رو (سوی) خداست

جانشینی آدم و تعلیم اسماء الهی

آیات چهارگانه، جایگاه این انسان - بالنده - را پس از آن که همه آنچه در زمین است را برای او خلق کرد، بیان می‌کند. گویا فقط او انسان است و به او این معرفت را می‌دهد که به جهت این خلافت، خودش را در زمین جاویدان نداند و از هوایش تبعیت نکرده که هدایتش را رها کند، بلکه راه انسانی خویش به خدا را پیروی کند. پس باید این خلافت را در جانش تحقق ببخشد، پس باید مقداری با این خلافت بالنده با بصیرت و روشن‌دلی و سینه گشاده زندگی کند و در نور و روشنایی راه و ساحت و درگاه اعلای پروردگار و مشیت و رضایت علیای او گام بردارد. چون خلافت ربّانی قرارداد الهی و ربّانی است، پس باید خلیفه از جانب خدا باشد و مثل و نشانه اعلی برای ربوبیت پروردگار باشد، نه مثل و همانند او که جای او را بگیرد؛ خدا منزّه از همانند است!

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ
 فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَحَنُ نُّسِیْحٍ بِحَمْدِكَ وَنُقِدِّسُ
 لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۲۰﴾ وَعَلَّمَ ءَادَۤمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّآ ثُمَّ
 عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ
 ﴿۲۱﴾ قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ
 ﴿۲۲﴾ قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ
 اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا
 كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ﴿۲۳﴾

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «همانا من قرار دهندهٔ جانشینی (۲۰) (از گذشتگان) در زمین می‌باشم»، گفتند: «آیا در زمین کسی را (جانشین) قرار می‌دهی که در آن افساد کند، و خون‌ها بریزد؟ حال آنکه ما به وسیلهٔ ستایش (تو را از کل نقایص) تنزیه می‌کنیم، و برایت تقدیس می‌نماییم.» (خدا) فرمود: «به راستی من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.» * و (خدا) همهٔ اسم‌ها را به آدم آموخت. سپس ایشان (۲۱) را برای فرشتگان به نمایش گذاشت. پس فرمود: «اگر از راستان هستید، از نام‌های ایشان به من خبری مهم دهید.» * گفتند: «منزهی تو! ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموخته‌ای. به راستی تویی تو، بسیار دانای حکیم.» * فرمود: «ای آدم! ایشان را از اسامی آنان [نموده‌اشان] خبری مهم ده.» پس چون (آدم) ایشان را از اسامی آنان خبری مهم داد، (خدا) فرمود: «آیا برای شما نگفتم که به راستی من غیب (ویرژه) آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؛ و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید (نیز) می‌دانم؟»

خلافت انسان در زمین

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾﴾

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «همانا من قرار دهندهٔ جانشینی (از گذشتگان) در زمین می‌باشم»، گفتند: «آیا در آن کسی را (جانشین) قرار می‌دهی که در آن افساد کند و خون‌ها بریزد؟ حال آن که ما به وسیلهٔ ستایش تو را از کل نقایص تنزیه می‌کنیم و برایت تقدیس می‌نماییم.» (خدا) فرمود: «به راستی من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

این تنها آیهٔ بی‌نظیر در تصریح بر خلافت این انسان در زمین است - گر چه آیات دیگری بر این اشاره دارد - . سزاوار است که با جدیت و با دقت و استحکام لفظ و یا اشاره، این آیهٔ بی‌همانند را بررسی کنیم تا این که معرفت و شناخت بی‌نظیر بدست آوریم.

پیامبر ﷺ مخاطب اصلی آیه

﴿وَإِذْ﴾ در اینجا معطوف علیه ذکر نشده است، پس آن، سرّی بین خدا و پیامبرش است که برای ما ذکر نشده است؛ چون که خطاب در اینجا ذاتاً برای پیامبر ﷺ است، نه برای ما. پس ﴿اذکر... و اذکر﴾ - بیاد بیاور - ، ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ...﴾ - چون پروردگارت به فرشتگان گفت ... - ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ﴾.

و چرا ﴿رَبُّكَ﴾ و نه پروردگار جهانیان؟ شاید او بهرهٔ بیشتری از این خلافت دارد پس او بزرگ‌ترین خلیفه و پیشگام‌ترین پیشواست. در ظاهر، پسرِ آدم و در سیره و باطن، پدر اوست! و پیامبر ﷺ فرموده است که من گرچه در شکل ظاهری پسرِ آدم هستم، ولی در من شاهدی بر پدر بودن هست؛ چنان‌که بزرگ‌ترین نام‌هایی را که خدا به آدم آموخت حقیقت محمدی بود؛ چنان‌که خواهد آمد.

خصوصیات خلیفه

۱. خصوصیات خلقی

﴿... قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾؛

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «همانا من قراردهنده جانشینی (از گذشتگان) در زمین می‌باشم»...

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾^۱

چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بی‌گمان آفریننده بشری از گل هستم.

﴿... مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾^۲

... از گلی خشک (و) سیاه [لجن] و تغییر یافته و دیرپا.

و به‌درستی انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و تغییر یافته و دیرپا آفریدیم. پس بشری که از گلی خشک، از گلی سیاه و تغییر یافته آفریده شده، جانشین در زمین است.

۲. خصوصیات خلقی

سپس خلیفه به شکل عام و به طور کلی و در اینجا از خلف مشتق است: موجودی پشت سر موجود دیگر می‌آید، جای او را در وجود، شخصیت یا صفات و کارهایش می‌گیرد و گویا جانشین همان مستخلف عنه است؛ گرچه درجه‌های آن دو گوناگون باشد. پس باید بین آن دو مشارکتی باشد تا خلافت معنا یابد. ﴿تَاوِي﴾ خَلِيفَةً﴾ برای مبالغه است. خلیفه با جدیت فراوان و عزم راسخ از صاحبش پیروی می‌کند یا از او پیش می‌افتد، چنان‌که در اینجاست و یا مساوی می‌شود و یا پایین‌تر است، چنان‌که در غیر این آیه هست. خلافت در ژرفای خود می‌طلبد که خلیفه باید در این مثلث با صاحبش در اصل وجود و شخصیت شریک باشد. پس در این هنگام این انسان جانشین خداست؟ جای او را در الوهیت در زمین می‌گیرد؟ گویا که او از زمین غایب است، پس انسان جانشین و نایب او در زمین است؟

۱. ص ۷۱/۳۸.

۲. حجر ۲۸/۱۵.

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ...﴾^۱

و اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست ...

و حکومت و دستور در زمین، چنان که در آسمان از آن اوست - و پیامبران جز مبلغان از جانب خدا نیستند.

جانشینی انسان از پیشینیان

جانشین، وکیل و نایب از خدا نیستند! و اگر - لو - بر فرض محال - خلافت، خلافت الهی در زمین بود، ملائکه باید بطریق اولی آن را می فهمیدند، پس چرا سؤال و اعتراض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾؟ آیا خلیفه خدا در فهم ملائکه فساد می کند و خون می ریزد؟ در حالی که آنان نورهای بامعرفت هستند، خدا را مخفیانه متهم نمی کنند تا چه رسد که آشکارا متهم کنند! پس ملائکه اگر پیوسته مفسدها و خون ریزها را ندیده بودند، این سخن را که: «آیا در آن کسی را (جانشین) قرار می دهی که در آن افساد کند و خونها بریزد؟» نمی گفتند. پس خلیفه در اینجا انسان است که جای انسان گذشته و یا هر چه... را می گیرد. نه این که او جای خدا را بگیرد؛ منزله است خدا از این که انسانی و یا... جای او را بگیرد.^۲ و ما هیچ تصریح و یا اشاره قرآنی بر این خلافت نمی یابیم، بار خدایا به جز اینکه خدا، انسان را جانشین پیشینیانش قرار دهد. پس گاهی که انسان خلیفه نامیده می شود، معنایش این نیست که او معاذ الله جای خدا را می گیرد، بلکه فقط به این معناست که خدا او را نایب و جانشین همانندش در منصب نبوت یا امامت و یا... قرار می دهد:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾^۳

۱. زخرف ۸۴/۴۳.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۷۴؛ عیاشی از هشام بن سالم گفت که ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «...»

۳. ص ۲۶/۳۸.

به او گفتیم: «داوود! ما تو را در زمین جانشینی (رسالتی از رسولان) گردانیدیم...»

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ...﴾^۱

اوست کسی که شما را در سرزمین جانشینان (گذشتگان و یکدیگر) گردانید. ...

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...﴾^۲

آیا کیست (کسی) که در مانده را - چون وی را بخواند - (به خوبی) اجابت می‌کند و گرفتاری (اش) را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان (دیگران در) زمین قرار می‌دهد؟

نفی جانشینی از خدا

پس در اینجا جانشین ویژه‌ای است، چنان‌که برای داود و هم‌طرازان اوست و در آنجا جانشینی فراگیر و همگانی برای مردم از مردمان پیشین و یا بعضی از بعضی است. پس خلافت از خدا برای هر کسی حتی حقیقت محمد ﷺ محال است: «ما انا الا رسول؛ من فقط پیامبرم.» و:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ...﴾^۳

هیچ‌یک از کارها (ی خدا) برای تو نیست ...

پس او جای خدا را در هیچ یک از شؤون الوهیت و ربوبیت نمی‌گیرد و همانا او پیامبر است و خلیفه، نایب و وکیل نیست:

﴿... وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً﴾^۴

۱. فاطر ۳۹/۳۵.

۲. نمل ۶۲/۲۷.

۳. آل‌عمران ۱۲۸/۳.

۴. اسراء ۵۴/۱۷.

... و تو را بر ایشان (برای) کارسازی (تکوین و تشریح) نفرستادیم.

﴿... وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱

... آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از اوست و کارسازی خدا کافی است.

﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾^۲

آیا کسی را که معبودش را هوای نفسش برگرفته است دیدی؟ آیا پس تو بر او کاردار (و نگهدار)ی؟

پس زمانی که بهترین رسول وکیل او نباشد، آیا می‌تواند خلیفه او باشد، در حالی که خلافت نام‌دارترین جایگاه‌ها و بلندترین مرحله‌ها است؟ و یا آیا آدم با همه ذریه‌اش جانشینان خدایند؟ یا این‌که انسان جانشین فرشتگان است تا شعورها و فهم‌های خویش را بسیج کرده و سؤال اعتراض‌گونه کنند که: «أَتَجْعَلُ...»؟ در حالیکه ایشان خودشان را می‌شناسند که معصوم‌اند:

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۳

از پروردگارشان - که (به گونه‌ای مطلق) فوق آن‌هاست - می‌هراسند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند.

نفی جانشینی از فرشتگان و جنیان برای انسان

پس پروردگارشان، ایشان را جایگزین هم‌سنخ خود قرار می‌دهد - نه از خودش که با آنان مسانختی ندارد و هم‌سنخان ممکن است هم‌سان و یا بالاتر و یا پایین‌تر از آنان باشند. پس چرا سؤال می‌کنند: ﴿أَتَجْعَلُ...﴾؟ و چرا خلافت؟! چنان‌که فرشتگان هرگز ساکن زمین نبوده‌اند که کسی جایگزین ایشان در زمین شود:

۱. نساء ۱۷۱/۴.

۲. فرقان ۴۳/۲۵.

۳. نحل ۵۰/۱۶.

﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾^۱

بگو: «اگر در روی زمین فرشتگانی بودند - که با آرامش و اطمینان راه می‌رفتند - بی‌گمان از آسمان بر آنان فرشته‌ای را به پیامبری فرو می‌فرستادیم.»

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا...﴾^۲

و اگر بخواهیم بی‌گمان از شما فرشتگانی - که در (روی) زمین جانشین (یکدیگر) باشند - قرار می‌دهیم و همانا فرود آمدن ملائکه، علمی است برای ساعت (آخرین) ...

بنابراین آمدن ملائکه در زمین تا روز قیامت محال است، پس چگونه انسان خلیفه آنان می‌شود؟ آیا در دستورهایی که از خدا به ملائکه می‌رسد، انسان‌ها خلیفه ایشان هستند و فرشتگان عزل می‌شوند؟ و یا در چیزهایی که خدا به وسیله فرشتگان به زمین می‌فرستد؟ و یا در چه چیز؟ خدایا تو منزهی! این بهتان بزرگی است! و یا خلیفه جن هستند که مفسد و خون‌ریز در زمین بوده‌اند؟ که پیش‌تر از انسان به دنیا آمده‌اند:

﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾^۳

و پیش از آن، جنیان را از آتشی مسموم [زهرآگین] آفریدیم.

و لکن جنیان هنوز منقرض نشده‌اند و یا از زمین تبعید نشده‌اند تا انسان زمینی جای ایشان را بگیرد. سپس خلافت انسان از جن به جهت تفاوت و گوناگونی زندگی آن دو از هم بی‌معناست، پس چگونه انسان جانشین ایشان در زمین است؟! و یا ایشان فرزندان انسان هستند، بعضی جای بعضی دیگر را می‌گیرند:

۱. اسراء ۹۵/۱۷.

۲. زخرف ۶۱/۴۳-۶۰.

۳. حجر ۲۷/۱۵.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ...﴾^۱

و اوست کسی که شما را در زمین جانشینان (یکدیگر و گذشتگانی دیگر) نهاد...

﴿... وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ...﴾^۲

و به یاد آرید چون (خدا) شما را پس از قوم نوح جانشین (آنان) قرار داد...

﴿وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ...﴾^۳

و به یاد آرید چون خدا شما را پس از عادیان جانشینان (آنان) گردانید و در زمین به شما جایگاه گشاده (و پاکیزه) داد ...

نفی جانشینی از خدا

پس حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ خلیفه و جانشین خدا نیست؛ زیرا:

۱. خدا در آسمان و زمین ﴿اللَّهُ﴾ است و منقرض نمی‌شود، پس خلیفه و جانشین ندارد ۲. کسی غیر از خدا - از جمله انسان‌ها - نمی‌توانند کارهای او را انجام دهند ۳. هیچ‌کس از جمله انسان‌ها، با خدا در وجود و شخصیت، هم‌سنخ خدا نیستند تا بتوانند خلیفه او شوند.

همچنین، آدم و فرزندانش خلیفه فرشتگان نیستند؛ زیرا فرشتگان در آسمان‌ها سکونت دارند و از دسترس انسان‌ها خارج هستند و عمده کار آن‌ها در قیامت است و نیز منقرض هم نشده‌اند تا انسان‌ها جانشین آنان شوند و همچنین انسان‌ها خلیفه از جن نیستند؛ زیرا آنان نیز منقرض نشده‌اند و انسان‌ها آنان را نمی‌بینند تا بخواهند کار ایشان را انجام دهند. پس آیا آدم و فرزندانش، جانشینان انسان‌هایی هستند که به جهت خون‌ریزی و خشونت، خدا آنان را منقرض فرموده و فرشتگان آنان را دیده بودند و از این جهت از خدا پرسیدند که چرا می‌خواهی خون‌ریز

۱. انعام ۱۶۵/۶

۲. اعراف ۶۹/۷

۳. اعراف ۷۴/۷

بیافرینی؟ و علم نیز فسیل انسان‌هایی را که قرن‌ها پیش از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌زیسته‌اند نشان می‌دهد و آیه خلافت:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

خلافت آدم اول و بعد از او فرزندان او را بیان می‌کند. پس باید آدم خلیفه و جانشین اصلی باشد و فرزندان او جانشینان فرعی باشند، بنابراین حداکثر همه این نسل انسانی با اصل (آدم) و فرعش (نسل او) خلیفه هستند و حداقل آدم و همسرش خلیفه هستند. در هر صورت باید به‌ناگزیر پیش از ایشان مستخلف‌عنه (شخص و یا اشخاص اصلی) موجود بوده باشند و آنان نسل و یا نسل‌هایی خاکی عاقل و مکلف بوده‌اند که در زمین فساد و خونریزی کرده‌اند، پس آنان را هلاک کرده و قیامتشان - بدون قیامت زمین و آسمان - فرا رسیده، پس این نسل (آدم و فرزندان او) جای آنان را گرفته‌اند. از این آیه و نظایرش و روایات، همین معنا و احتمال برمی‌آید؛^۲ چنان‌که از سخنان فرشتگان که در این آیه آمده است: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾، برمی‌آید که فرشتگان پیش از آفرینش آدم کسانی را در این زمین دیده‌اند که فساد و خونریزی می‌کنند، پس، از خدا می‌پرسند که آیا باز هم می‌خواهی مفسد و خونریز بیافرینی؟ اگر می‌خواهی پرستش کننده بیافرینی، ما هستیم؟

اگر فرشتگان مقصود از خلافت را خلافت از خود خدا می‌دانستند، این سخن را نمی‌گفتند؛ زیرا خدا خودش فاسد و خونریز نبود که جانشین او نیز چنین شود. و اگر هم می‌فهمیدند که مقصود خدا، خلافت آدم از خود فرشتگان است، باز هم این پرسش را نداشتند؛ زیرا خودشان پاک و منزّه بودند.

۱. بقره ۳۰/۲.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۷۴؛ از عیاشی، از هشام بن سالم، از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ این معنا را روایت کرده است.

و همانا ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ از امتیازات این خلیفه در برخی افراد و مصادیقش هست که مثل های «اعلی» هستند که دست‌ها و درک‌های فرشتگان به آنان نمی‌رسد. از این جهت سراسیمه پرسیدند که خدایا چرا بازهم می‌خواهی در روی این زمین مُفسد خلق کنی؟ و پروردگار جواب داد که: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. که در میان افراد خلیفه کسانی هستند که با وجود ایشان - روی هم رفته - خیر این نسل آینده از شرشان بیشتر خواهد بود.

این‌ها لشگری از برهان‌ها برای اثبات خلافت مدّعا است و محور و مرکز این لشکر، آیه قرآن است؛ زیرا یک آیه قرآن مانند همه‌اش، اصل است و از انحراف‌ها و جعل‌ها در زمینه معارف دین حراست می‌کند.

محدودیت علم و آگاهی فرشتگان

پیش از این انسان، نسل و یا نسل‌های خاکی عاقل مکلف بوده‌اند^۱ که ما آنان را نمی‌شناسیم. فرشته‌ها آن‌ها را از پیش می‌شناختند و از دستشان رنج می‌بردند و در تنگنا قرار داشتند. پس با انقراض آن‌ها شادمان شدند، بسان شادمان شدن آقا از بنده‌اش که می‌بیند، پیروی می‌کند و سرپیچی نمی‌کند. پس از جعل خلیفه، دل‌گیر شدند. بدون این‌که پیامدهای سؤال‌شان را حساب کنند آن را مطرح کردند، پس خدا هم آنان را تجهیل کرد: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ که خلیفه در پرستش پروردگار از شما عالی‌تر خواهد بود، گرچه بعضی از نسل‌هایش فساد و خون‌ریزی داشته باشند. آیا این سؤال با عصمت فرشتگان منافات دارد؟ آیا بر خدا اعتراض

۱. گاهی بعضی جسدهای کشف‌شده به ده‌ها هزار سال پیش از این نسل برمی‌گردد و از نسل‌های پیشین هستند. سپس آن نسل‌های پیشین «نسناس» نامیده می‌شود، چون که اشرار بوده‌اند؛ چنان‌که در تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۵۸ است. از علل الشرایع، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیث خلافت: «سپس به ملائکه فرمود: «به جن و نسناس مخلوق من در زمین نگاه کنید.» پس چون فرشتگان معصیت‌ها، خون‌ریزی و فساد را در زمین دیدند بر ایشان گران آمد. اینجا بود که خدا فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ پس ملائکه گفتند: «تو منزهی» «أَتَجْعَلُ فِيهَا...». و در همان مدرک از کتاب صدوق، از ابی جعفر علیه السلام روایتی طولانی است که در آخر آن می‌گوید: «آیا تو فکر می‌کنی که خدا همین یک جهان را خلق کرده؟ آیا بشر دیگری غیر از شما را خلق نکرده است؟ اینطور نیست به خدا سوگند به تحقیق هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده که تو پایان آن عالم‌ها و آن آدم‌ها هستی.»

کرده‌اند؟ آیا با تسبیح و تقدیس‌شان غرور کرده‌اند و او را تکذیب کرده‌اند؟ چنان‌که خدا فرموده است: ﴿اَتَّبِعْتُمُوهُنَّ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، در حالی که براساس تعریف خدا، ایشان ﴿... عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ﴾^۱ - ... بلکه (آنان) بندگان گرامی شده‌اند. در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، حال آن‌که تنها به دستور او کار می‌کنند - و ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲ - از پروردگارشان - که (به گونه‌ای مطلق) فوق آن‌هاست - می‌هراسند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند - . فرشتگان ﴿الَّذِينَ﴾ از نظر خدا معصومند، ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ...﴾ (انبیاء: ۲۶) - ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (نحل: ۵۰)؛ بنابراین سخنان ایشان با خدا، اعتراضی به او نبوده است، بلکه پرسش استفهامی توضیحی بوده است. می‌خواسته‌اند که حکمت آفرینش آدم و فرزندان‌ش را بفهمند. اگر کذبی هم از فرشتگان بوده، چنان‌که از تعبیر «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اشاره‌وار برمی‌آید، کذب جاهلانه و از روی قصور و کوتاهی بوده و تقصیری در بین نبوده است. و این گونه کذب را همه ممکن است داشته باشند؛ برخی مانند این فرشتگان بروز دادند و برخی مانند پیامبران بزرگ خودداری می‌کنند. پس همانا پرسش ایشان توضیحی بوده است؛ زیرا فلسفه آفرینش خلیفه را نمی‌دانسته‌اند.

تسبیح به حمد بهترین خیر

از ﴿وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ می‌فهمیم که همه شر در افساد و خون‌ریزی است و همه خیر در تسبیح به حمد است. و تسبیح به حمد، نه تسبیح به تنهایی و نه حمد به تنهایی؛ زیرا تسبیح به تنهایی و بدون حمد، نفی بدون اثبات است، در حالی که باید نفی وسیله اثبات باشد و حمد بدون تسبیح، اثبات ناقص است. چه آنکه، اثبات را در چهارچوب شناخت‌های بشری و توصیف، محدود می‌کند:

۱. انبیاء ۲۷/۲۱-۲۶.

۲. نحل ۵۰/۱۶.

﴿... سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۱

... منزّه است خدا از آن چه وصف (اش) می‌کنند.

و همچنین تسبیح و حمد بدون ارتباط با هم تسبیح نفی می‌کند و حمد، چیزی را که در شأن پروردگار باشد ثابت نمی‌کند. اما تسبیح به حمد این است که ما او را حمد می‌کنیم در حالی که ساحت مقدس او را از صفات محدود تنزیه می‌کنیم و همانا عالم است یعنی جاهل نیست، قادر است یعنی عاجز نیست، موجود است یعنی معدوم نیست و همچنین در همه صفات ثبوتی نباید باری تعالی را در چهارچوب افکارمان با صفت‌هایی که می‌شناسیم و با آن‌ها مأنوس هستیم توصیف کنیم. او را تسبیح به حمد می‌کنیم، یعنی در حمدمان او را از هر کاستی همانند محدودیت و تخیل‌ها تنزیه می‌کنیم. پس همانا دلیل‌ها و اثبات‌های ما، هر آنچه در نزد ما، دنیای ما و حدود تصویرها و درک‌های ماست، از آستانه قدسی باری تعالی نفی می‌کند. بنابراین صفت‌های ثبوتی به نوع دیگری از صفات سلبی تأویل می‌شود. او: «خارج از حدّ و اندازه ابطال و تشبیه» است. نه به طور کلی منفی است و نه مثبتی که شبیه دارد؛ پس چه زیبا و شیرین است «تسبیح به حمد».

برتری تقدیس بر تسبیح

سپس ﴿وَتُقَدِّسُ لَكَ﴾ همان معنای «وَنُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» و بیشتر را داراست. یعنی خدایا ما در زندگی مان ذات پاک تو، صفات تو و افعال تو را تقدیس می‌کنیم و در جانمان تو را می‌پرستیم و خضوع می‌کنیم و با کارهایمان از تو تبعیت می‌کنیم و تسلیم هستیم. و لکن آیا زندگی تسبیح به حمد خدا و تقدیس او در حد ثابت و مقام معلوم کافی است:

﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۲

و هیچ يك از ما (فرشتگان) نیست مگر (این‌که) برای او مقام و مرتبه‌ای معلوم است.

۱. مؤمنون ۹۱/۲۳.

۲. صافات ۱۶۴/۳۷.

سخن زبان که بیانگر حال ثابت و پیوسته و بی سابقه ایشان است. در حالی که در میان خلیفه زمین کسانی هستند که در تسبیح و تقدیس از فرشتگان، علیرغم آسمانی بودنشان بالاترند آیا این مقدار معرفت نالایق با جایگاه قدسی پروردگار کافی است؟ در این هنگام پس جواب: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ داده می شود. این جواب اجمالی، همه جواب از سؤال افساد و خونریزی و خوبی تسبیح به حمد و تقدیس است که خدا آن را با تعلیم همه نامها به آدم و خبر دادن آدم از آنها به فرشتگان ادامه و تفصیل می دهد.

تعلیم اسماء الهی به آدم

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۳۱﴾

و (خدا) همه اسم‌ها را به آدم آموخت. سپس ایشان را برای فرشتگان به نمایش گذاشت. پس فرمود: «اگر از راستان بوده‌اید، از نام‌های ایشان به من خبری مهم دهید.»

تفصیل پاسخ خدا به فرشتگان

ما فرشتگان با چشم بصیرت می‌نگریم و با گوش شنوا می‌شنویم و با دل‌های روشن دریافت می‌کنیم. این سرّ خدایی که در انحصار این خلیفه زمینی قرار داده چیست که در برابر او فرشتگان، پیام‌آوران آسمانی، کرنش می‌کنند و بدین جهت گردنبندهای آن خلافت بالنده را به او تسلیم می‌کند و صندلی تعلیم ملائکه را در اختیار او می‌گذارند؟! آن سر همه‌اش در ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ...﴾ است، پس بنگر چه می‌بینی! نام‌هایی را خدا به آدم تعلیم داد و آن‌ها را برای فرشتگان به نمایش گذاشت. نام‌های همه پیامبران به ویژه نام پیامبر اسلام ﷺ و فرزندان معصومش. ولكن - فقط - اسم ایشان نبود که به آدم تعلیم داده شد و برای فرشتگان به نمایش گذارده شد و ذات آنان نیز نبود؛ زیرا هنوز ذات‌شان آفریده نشده بود، بلکه شبح و دورنمایی از ذات آنان، شبیه عکس اشخاصی که در تلویزیون به نمایش گذارده می‌شود بود؛ چون خدا قدرت مطلق و بی‌پایان است، از این جهت می‌تواند عکس و دورنمایی از ذات کسانی را که در آینده می‌خواهد بیافریند نشان دهد و به نمایش گذارد.

علم؛ سبب برتری آدم

در اینجا دو فضیلت برای خلیفه نسبت به فرشتگان روشن می‌شود:

۱. فضیلت نخستین ویژه آدم است، آدم هم الفاظ نام‌ها و هم ذات آنها را فهمید و خبر داد، ولكن فرشتگان متوجه ذات‌های آن «اسماء» نشدند و نتوانستند پاسخ دهند؛ چون علم آنان محدود به حدود خاصی است که خدا محدود کرده و با این حدود نتوانستند ذات‌های آن «اسماء» را تشخیص بدهند:

﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۱

و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست، مگر (اینکه) برای او مقام و مرتبه‌ای معلوم است.

هریک از ما جایگاه ویژه دارد، ولكن خلیفه استعداد شگرفی دارد؛ می‌تواند اجتهاد کند و ...

۲. فضیلت دوم این است که این ذات‌ها در این خلافت، اصیل هستند. گرچه مشابه آنان در ظاهر انسانی، تخلف‌ها، رذالت‌ها، فسادها و خون‌ریزی‌ها دارند: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ - و (خدا) همه اسم‌ها را به آدم آموخت - و آن آموزشی در حدّ شیخ و دورنمای افراد خلیفه بوده است تا در درجه نخست آدم جایگاه خودش را بشناسد که در صلب خودش این امانت‌های ارزشمند را حمل می‌کند و ملائکه هم بدانند که ﴿إِنِّي أَعْلَمُ﴾: به راستی من چیزی می‌دانم از این خلیفه ﴿مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾: که شما نمی‌دانید.

پس در اینجا بین شما و او فاصله زیاد است، در حدّی که نمی‌توانید حقایق ایشان را بفهمید و فرا بگیرید. چون در بالاترین مقام هستند و شما نمی‌توانید به آنان احاطه علمی و معرفتی داشته باشید. پس همانا فرشتگان از نام‌های ایشان خبردار شدند تا به اندازه توان خویش بدانند که نمی‌دانند: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

۱. صافات ۱۶۴/۳۷.

پس چون (آدم) ایشان را از نام‌های آنان خبری مهم داد (خدا) فرمود: «آیا برای شما نگفتم که به راستی من غیب (ویژه) آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؟»

همهٔ رسولان و پیامبران و یا بیشترشان، حقیقت‌های عاقل و پنهان شده در حجاب غیب آسمان‌ها و زمین‌هایند. خدا برای آدم نام‌ها و ذات‌هایی را کشف کرد و به وسیلهٔ آدم از نام‌های ایشان خبر داد. اما آیا فقط خبر دادن از نام‌ها بوده و هیچ حقیقتی از ایشان پرده‌برداری نشده است؟ پس چگونه ملائکه فضل ایشان را شناختند و فضل آدم را با تعلیم فرا گرفتند. پس باید در آن عرض ذات‌ها بر فرشتگان و در این خبر آدم به آنان از نام‌های‌شان، تعریف و شناساندن اجمالی از آن ذات‌ها بوده باشد، در حدی که فرشتگان را قانع کند که افراد خلیفه در همهٔ فضیلت‌ها افضل‌اند و آنان نمی‌توانند به جانب ایشان و حقیقت ذاتشان، احاطهٔ شناختی و معرفتی، آن‌گونه که حق‌شان هست داشته باشند.

بنابراین در اینجا تعلیم نام‌ها و ذات‌ها و خبر دادن از آن‌ها ویژهٔ آدم است و بالاتر از عرض است که ویژهٔ فرشتگان است. در گام نخست، ذات‌ها بر فرشتگان عرضه شد و پس از آن، نام‌های آن‌ها به آنان اعلام شد و این عرض به همان مقدار بود که به آدم تعلیم شده بود. پس عرض آن‌ها شناساندن دورنمایی از آن‌هاست که تا هم‌اکنون حاصل نبوده است و آن عرض و نمایش ذات‌ها به‌گونه‌ای بوده است که نام آن‌ها نیز برای کسانی که اهلیت داشته‌اند به نمایش گذارده می‌شده است؛ و گرنه ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ بی‌معنا بود.

توانایی انسان کامل بر فراگیری علوم

سپس خبر دادن از نام‌ها بر معرفت آن‌ها در قانع کردن که «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» افزوده است. چه آنکه آن ذات‌ها در مقام و تسبیح و تقدیس بالاتر از شمایند و شما بر آن حقیقت‌های نورانی احاطه ندارید. آن‌ها را با چشم ظاهر می‌بینید و لکن با چشم باطن در نمی‌یابید. پس هر یک از عرض ذات‌ها و پس از آن خبر دادن از نام‌ها در تعریف آن ذات‌ها بر ملائکه به مقدار استعدادشان نقش داشته‌اند؛ چنان‌که تعلیم نام‌ها به آدم در شناخت ذات آن‌ها بیشتر از شناخت

فرشتگان نقش داشته است، در حدی که توانست از آن نام‌ها به فرشتگان خبر بدهد. آدم در آن زمان پیامبر نبوده است؛ چون:

﴿... أَدَمُ رَبُّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾^۱

و (این‌گونه) آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد. سپس پروردگارش او را برگزید. پس بر او برگشت و (وی را به رسالت) هدایت کرد.

و این اجتناب: برگزیدن و سپس هدایت کردن، هر دو نبوت هستند که بعد از توبه آدم از عصیان آمده‌اند. پس ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ در آغاز جواب، نقش اقناع را بدون مشاهده داشته است و لکن عرض و خبر دادن، نقش اقناع به‌وسیله مشاهده را داشته‌اند، تا این‌که زمان تهدید برای تذکیر و یادآوری فرا رسد:

﴿... فَلَمَّا أَنْبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾!

... پس چون (آدم) ایشان را از نام‌های آنان خبری مهم داد، (خدا) فرمود: «آیا برای شما نگفتم که به‌راستی من غیب (ویژه) آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان داشته‌اید می‌دانم؟»

پس فرشتگان از شناخت حقیقت ذات‌های مقدّس جانشینان پس از نمایش آن‌ها عاجز شدند. در حالی که نمایش، شناساننده و رسا بوده است و آدم با تعلیم ذات‌ها و نام‌ها به یک‌باره آن‌ها را شناخت و این دلیل بر توان بیشتر آدم و برتری جانشینان بر فرشتگان است.^۲ بالأخره برای آنان دورنمایی از شناخت بر آن ذات‌ها با اختلاف درجات پدید آمد و لکن حقیقت محمد ﷺ چنان‌که حق آن است، نه برای فرشتگان و نه برای آدم ظاهر نشد؛ پس، از شناخت آن حقیقت

۱. طه ۱۲۲/۲۰-۱۲۱.

۲. در معانی الأخبار و کمال الدین و تمام النعمة و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «پروردگار شکست‌ناپذیر بزرگ، تمام نام‌های حجت‌های خودش را به آدم تعلیم داد. سپس ایشان را در حالی که روح بودند به ملائکه نمایش داد. پس فرمود: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ که شما به خلافت در زمین سزاوارترید.»

حیران و سرگردان شدند.^۱ و برای سجده کردن آنان برای آدم، چنانکه مأمور شدند، شناخت حقایق پایین‌تر از حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به عنوان دلیل پذیرفتند. «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» - پس فرمود: «اگر از راستان بوده‌اید، از نام‌های ایشان به من خبری مهم دهید» - در ادعایان که:

«وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» - حال آن که ما به وسیله ستایش (تو را از کل نقایص) تنزیه می‌کنیم و برای تقدیس می‌نماییم - و در ادعایان که شما برتر از خلیفه هستید. و اگر در سؤالتان: «أَتَجْعَلُ فِيهَا...» - آیا در آن کسی را (جانشین) قرار می‌دهی؟ - راستگو هستید، پس شما که وقتی شیخ آن ذات‌ها بر شما عرضه شد، نام آن‌ها را نشناختید، پس چگونه آن داعیه‌ها را دارید؟ سپس آیا پس از خبر دادن آدم بر آن نام‌ها معرفت شما بر آن‌ها زیاد می‌شود؟ آنان را خواهید شناخت که چه کسانی هستند؟ شما کجا و آنان کجا؟ «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ... وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ» - پس چون (آدم) ایشان را از نام‌های آنان خبری مهم داد ... و آن چه آشکار می‌کنید و پنهان داشته‌اید می‌دانم - از سخنانتان «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» و به تحقیق خدا آن را از ما کتمان کرده، مگر مقداری که آن را از زبان ابلیس نقل می‌کند. پس فرشتگان با نزدیکی بر کرسی کرامت خدا و با همه عشق و علاقه به او و تعظیم او و نزدیکی به غیب ملکوت او، از کار خدا عاجز شدند مگر چیزی را که خدا با وحی به آنان تعلیم بدهد. فرشتگان با ملکوت قدسی و معرفت فطری خویش گفتند:

«سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»^۲

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۷۳؛ از تفسیر امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام در آیه اسماء فرمود: «نام پیامبران و نام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان و تمیزان از آل آن دو - علی و فاطمه - سپس محمد و علی و امامان را بر فرشتگان عرضه داشت. یعنی شیخ‌های ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام را در حالی که نورهایی در سایه‌ها بودند.»

۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵؛ از توحید صدوق، خطبه‌ای از علی عَلَيْهِ السَّلَام که در آن فرمود: «...»

پس این نسل پسین انسانی ارزش‌های بزرگی دارد که او را میان نسل‌های خاکی بهترین قرار داده است، بلکه بر فرشتگان برتری داده است؛ پس برتر از او در تاریخ تکوین پیدا نمی‌شود:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۱

(که) به راستی انسان را بی‌گمان در سازمان آفریدیم.

پس در خلق با سازمان، تراز انسان نیست بار خدایا! مگر کسی که همانند اوست و او را نمی‌شناسیم:

﴿... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۲

... و آن‌ها را بر بسیاری از کسانی که آفریدیم برتری دادیم، (آن‌هم) برتری (ویژه) ای.

پس کیست این گروه اندکی که همسان این سازمان نیکوست؟ نمی‌دانیم! بار خدایا! مگر این که انسان‌ها شخصیت خودشان را نشانند و به پست‌ترین پست‌ها برگردانده شوند، پس از آن که خدا ایشان را در بهترین سازمان آفریده است. با این تعلیم و عرض ذات‌ها، شخصیت این خلیفه با فرشتگان سنجیده می‌شود تا فرشتگان بدانند که این خلیفه خاکی و آفریده شده از «حَمًا مَسْنُونًا»، عالی‌تر از فرشتگان آسمان‌هاست و تا این که انسان بداند خودش کیست تا با جدیت به جانب هم‌نوعان عالی‌تر از خودش سیر کند.

نکته‌های استدراکی پیرامون این آیه‌ها

﴿إِنِّي جَاعِلٌ﴾: قرار دهنده، نه «خالق»: آفریننده، اشاره می‌کند که آدم پس از خلقتش خلیفه شد نه این که با خلقتش خلیفه شده باشد و شاید آغاز خلافت‌اش بعد از این بود که نبی شد و خبری غیبی را دریافت کرد و این خود پس از عصیان و فریب خوردن او از شیطان و توبه او،

۱. تین ۴/۹۵.

۲. اسراء ۷۰/۱۷.

وانگهی پذیرفته شدن توبه او از جانب پروردگار و برگزیدن او به رسالت بوده است؛ گرچه تعلیم نام‌ها به وی و سجده فرشتگان برای او پیش از این‌ها بوده است.

﴿مَنْ يُفْسِدْ فِيهَا وَ يَسْفِكِ الدِّمَاءَ﴾، گرچه فساد و خون‌ریزی در این نسل هم هست، اما در میان افراد ﴿خَلِيفَةً﴾ نیست؛ زیرا آنان نام‌هایی هستند که به شما فرشتگان عرضه می‌شوند و خبرشان به شما می‌رسد.

﴿صَادِقِينَ﴾؛ از راستان بوده‌اید در ﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾، گویا شما در این میدان بالاترین هستید.

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ﴾؛ منزهی تو! تنزیه می‌کنیم تو را از این که سخن بدون آگاهی بر زبان جاری کنیم و یا این که تو در زمین کسی را قرار دهی که در آن فساد کند و یا این که پیش از تعلیم شما چیزی بدانیم.

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾؛ ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموخته‌ای: می‌آموزد که دانش فرشتگان به وسیله وحی الهی است و از رهگذر کوشش، تحصیل و زحمت کشیدن در فراگیری و فکر کردن نیست. از امتیازهای انسان منحصر نبودن دانش‌های او به وحی است و انسان می‌تواند از راه‌های گوناگون وسایل مختلف علوم را، کم یا زیاد دریافت کند؛ گرچه در آن راه‌های کسب دانش گاهی اشتباه کند. پس انسان‌ها با فرشتگان در علم وحی مشترك هستند و انسان علم دیگری افزون بر علم وحی دارد که با تحصیل می‌آموزد، ولی فرشته نمی‌تواند چنین دانشی را بدست آورد. فرشته بدون وحی، جز جهل چیزی ندارد، اما انسان دانشی غیر از وحی دارد؛ گرچه در جهالت بغلطد. پس ﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾ اعتراف دوم از فرشتگان به کوتاهی ایشان در برابر این جانشین است.

﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾؛ به راستی تویی، تو بسیار دانای حکیم: نه غیر تو. می‌دانی چه انجام می‌دهی و انجام می‌دهی هر چه می‌دانی: ﴿الْحَكِيمُ﴾ در همه کارهایت، چنان‌که در اینجا هستی و همانا ما اشتباه‌کارانیم! در این جا زیباست که نظیر این قصه را از کتاب حضرت ادریس پیامبر علیه السلام به زبان سریانی در تعیین بهترین خلق‌ها بنگاریم. از زبان آدم علیه السلام بازگو می‌کند:

«من پنج شبح نورانی را که نام‌هایشان بر عرش نوشته شده بود در نهایت بزرگی، جلال، جمال، کمال، نیکویی، نور و ارزش دیدم، به‌گونه‌ای که نورهایشان من را در حیرت فرو برد. گفتم: «پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟» همچنان که به عرش نگاه می‌کردم، این نام‌ها را دیدم: بَارْقَلِيطَا (محمد)، ایلیا (علی)، طیطه (فاطمه)، شَبَّر (حسن) و شَبَّير (حسین).

«أنى لهويوه أنا لبرين وَاَرخ لا الشماى و لا آل ارعا و لا الپردس و لا الكهين و لا الشمس و لا
السعر؛

ای آدم اگر آنان نبودند نه تو را و نه آسمان و زمین و نه بهشت و جهنم و نه خورشید و ماه را خلق نمی‌کردم. من را تهلیل - لا اله الا الله - کن؛ زیرا به جز من خدایی نیست و محمد پیامبر من است.^{۱۱}

۱. این بشارت را جدیدالاسلام در کتاب انیس الاعلام، ج ۲، از نسخه سریانی، از کتاب ادریس علیه السلام نقل می‌کند و این کتاب در کتابخانه آثار در لندن هست؛ چاپ ۱۸۹۵، ص ۵۱۵-۵۱۴؛ و اینک تفصیل آن: حضرت ادریس علیه السلام در معبد خود در بابل این قصه را بین گروهی از یارانش نقل می‌کند: «فرزندان آدم با هم اختلاف داشتند که چه کسی بهترین خلیفه است. برخی گفتند: «بهترین خلیفه پدر ما آدم است؛ زیرا خدا او را با دست قدرت خویش آفرید و در او روح دمیده و به فرشتگان دستور داد که او را تعظیم و تکریم کنند و او را معلم فرشتگان و جانشین در زمین قرار داد.» گروهی دیگر گفتند: «فرشتگان برتر از پدرمان هستند. ایشان خدا را معصیت نکردند و هرگز نخواهند کرد و پدرمان آدم او را عصیان کرد، پس خدا او را و زنش را از بهشت خارج کرد، گرچه خدا توب او را پذیرفت و او را هدایت کرد و به مؤمنان از ذریه او وعده بهشت داد.» و گروه سومی گفتند: «باشرف‌ترین خلق، فرشته بزرگ، جبرئیل امین پروردگار است.» درگیری آنان زیاد شد، پس آدم فرمود: «بشنوید تا به شما خبر دهم که چه کسی بهترین خلق خداست. آن‌گاه که خدا مرا خلق کرد و در من روح دمید، نشستم. پس دیدم: ...» و هم‌چنین در انجیل

برنابا، ۳۹: ۲۸ - ۱۴ می بینم، اما در آنجا فقط نام پیامبر ﷺ آمده است. ر.ک. به کتاب ما، رسول الاسلام فی الکتب السماویه.

۱. در شش موضع دیگر، قصه سجده ذکر شده است:

۱. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ...﴾ (اعراف ۱۱/۷) ؛ و به راستی شما را به درستی خلق کردیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم. پس از آن به فرشتگان گفتیم: «برای (شکرانه تعلیم) آدم (برای من) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) ...

۲. ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾ (اسراء ۶۱/۱۷) ؛ و چون به فرشتگان گفتیم: «برای (شکرانه یادگیری از) آدم (خدا را) سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) گفت: «آیا برای کسی که در حال گل بودن (او را) آفریدی سجده کنم؟»

۳. ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ (طه ۱۱۶/۲۰) ؛ و چون به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند جز ابلیس (که) سر باز زد.

۴. ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ...﴾ (کهف ۵۰/۱۸) ؛ و چون به فرشتگان گفتیم: «برای (شکر درباره) آدم (برای خدا) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از (گروه) جتیان [پنهان گران] بود. پس، از فرمان پروردگارش سرپیچید ...

۵. ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر ۲۹/۱۵) ؛ پس هنگامی که آن را کردم و از روح برگزیده (ی آفرینش) ام در آن دمیدم، سجده کنان برای او (در برابر من) فرو افتید.

۶. ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص ۷۲/۳۸) ؛ پس هنگامی که آن را درست کردم و از روح برگزیده (ی آفرینش) ام در آن دمیدم، سجده کنان برای او (در برابر من) فرو افتید.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى
 وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ
 أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا
 هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ
 عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
 عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَىٰ آدَمُ
 مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلْنَا
 اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ
 هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
 وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ



و چون به فرشتگان فرمودیم: «به خاطر (شکرانه) تعلیم گرفتن از آدم (برای خدا) سجده کنید»، پس (همه) به سجده در افتادند، مگر ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران بود. * و گفتیم: «ای آدم! تو و همسرت در (این) باغ سر در هم آرام و قرار گیر (ید)، و از هر کجای آن هر چه (خوردنی) خواهید پاکیزه و فراوان بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود.» * پس شیطان هر دورا از آن بلغزانید، تا

از آنچه (:این بهشت دنیوی) در آن بودند ایشان را به درآورد. و فرمودیم: «(به این زمین) فرود آید حال آنکه دشمنان همدیگرید، و برای شما در زمین قرارگاهی است، و تا چندی- از نعمت‌ها- برخوردارید.» * پس آدم از پروردگارش کلماتی را- با کوشش و کاوش- دریافت، تا خدا به او برگشت؛ بی‌گمان اوست بسیار برگشت‌کننده (ی بر بندگان) و (اوست) پذیرنده برگشت (شان) و رحمتگر بر ویژه‌گان. * گفتیم: «جملگی از آن (باغ آسمانی به این زمین) فرود آید. پس اگر به‌راستی از (جانب) من شما را رهنمایی در رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند نه بیمی بر آنهاست و نه ایشان غمگین می‌شوند.» * و کسانی که کفر ورزیدند و با نشانه‌های ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، اینانند همراهان آتش، ایشان در آن ماندگاراند.

سجده بر آدم

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾

و چون به فرشتگان فرمودیم: «به خاطر (شکرانهٔ تعلیم گرفتن از) آدم (برای خدا) سجده کنید»، پس (همه) به سجده در افتادند، مگر ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و (هماره) از کافران بود.

امر به سجده بر آدم

﴿وَإِذْ عَظَفَ بَرِّ﴾ و ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ﴾ است و سپس در ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ و ﴿وَإِذْ قُلْنَا﴾ برای بیان مهم‌ترین چیزی است که کتمان می‌کردند که همان استکبار از سجود برای آدم بود؛ چنان‌که ابلیس آن را به نمایش گذاشت ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ زیرا کفرش را کتمان می‌کرد. چه زمانی خدا به ملائکه فرمود برای آدم سجده کنید؟ و چگونه فرشتگان مامور شدند که برای آدم سجده کنند؟

و چون ابلیس از فرشتگان نبود:

﴿... كَانَ مِنَ الْجِنَّ...﴾

... (که) از (گروه) جنیان [پنهان‌گران] بود ...

پس امر به معروف شامل او نمی‌شود. پس چگونه سر باز زد و تکبر کرد؟ آیا از چیزی که از آن، به او دستور نرسیده است؟

امر به سجده پیش از خلقت

آنان مأمور شدند که پیش از خلق آدم برای او سجده کنند:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بی‌گمان آفریننده بشری از گل هستم. پس هنگامی که درستش کردم و از روح برگزیده (بی آفرینش) ام در او دمیدم، سجده‌کنان برای او (در برابر من) فرو افتید.»

جایگاه دستور پیش از خلق آدم بوده است و جایگاه سجده پس از خلق آدم. پس از آن که به او همه نام‌ها را تعلیم داده بود تا این که سجده آسان‌تر و متین‌تر باشد و یا پیش از تعلیم آدم بوده تا محنت و امتحان کامل‌تر باشد. و لکن باید ساکت بمانیم از هر آنچه که خدا از آن ساکت است.

نفی سجده بر غیر خدا

و اما سجده برای آدم؟ آیا در اینجا آدم مسجود بود که پرستیده شود؟ در حالی که:

﴿... أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾^۲

... فرمان داده جز او را نپرستید...

پس ممکن نیست خدا دستور به پرستش غیر خدا دهد؛ زیرا این مساوات ظالمانه بین خدا و غیر خداست:

﴿تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

۱. ص ۷۱-۷۲/۳۸.

۲. یوسف ۴۰/۱۲.

سوگند به خدا که ما همواره در ژرفای گمراهی آشکارگری بوده‌ایم، چون شماها را با پروردگار جهانیان برابر می‌نمودیم.

زیرا این‌گونه عبادت فایده‌ای ندارد جز وادار کردن فرشتگان به پرستش غیرخدا یا پیروی از غیر خدا. آیا سجده احترام برای خلیفه بوده که فرشتگان، آدم را برای اکرام و احترام سجده کنند؟ آیا خدا دستور به یک چنین تکریمی می‌دهد در حالی که در آن، اهانت به ساحت مقدس اوست؟ زیرا شریک قرار دادن با او در کرامت خدا و مساوات قرار دادن با او در احترام و کاستن از حرمت‌گذاری اوست. پس خدا احترام به آدم و غیر آدم را به اندازه احترام خودش تجویز نمی‌کند، چه آن که در آن بی‌حرمتی به ساحت مقدس پروردگار است.

و احترام درجاتی دارد. بالاترین درجه آن عبادت است که حق غیر پروردگار نیست و دیگران سزاوار آن نیستند؛ چنان‌که آیات سجده - برای عبادت و احترام - ویژه پروردگار است؛ از جمله سجده پدر و مادر حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام ویژه پروردگار بوده است و آنان خدا را به جهت پیدا شدن یوسف سجده کردند. درباره آدم نیز به همین معناست. حضرت آدم مسجود واقع نشد. غیر از خدا مسجودی نیست. بلکه «مسجود له» شد. جایز نبودن تسویه بین عالی و پایین، تا چه رسد بین خدا و خلقتش، از مستقلات عقلی است و سجده بالاترین مرحله عبادت است، اگر سجده برای عبادت انجام گیرد و در بالاترین درجه احترام است، اگر برای احترام انجام شود؛ بار خدایا مگر سجده به قصد تمسخر انجام گیرد که در این صورت در واقع سجده نیست و اینجا میدان سجده برای عبادت و احترام و نه برای بازی و بی‌احترامی است. پس بی‌شک، سجده منحصر در خداست و از غیر او بریده است، گرچه بزرگ باشد؛ زیرا در برابر خدا بزرگی یافت نمی‌شود. آیا خدا به گمراهی و ظلم دستور می‌دهد تا ترغیب به عبادت و یا احترام غیر خودش کند و غیر را در ردیف خودش قرار دهد؟

اختصاص سجده به خدا

قرآن در ده‌ها آیه به اختصاص سجده‌ها به خدا تصریح می‌کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾^۱

کسانی که نزد [قریب معرفتی] پروردگارت هستند، از پرستش او تکبر نمی‌ورزند و او را به پاکی می‌ستایند و تنها برای او سجده می‌کنند.

آیا خدای متعال فرشتگان را مدح می‌کند که سجده را به او اختصاص داده‌اند، سپس به آنان دستور می‌دهد آدم را سجده کنند. پس همانا آفریدگار، کسی است که سزاوار سجده شود، نه غیر. پس ﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ به معنی «وله یسجدون» است که دومی شامل هر سجده‌ای می‌شود. و لکن اولی سجده شکر برای آدم است، چون که «لآدم» فرمود.

﴿... لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾^۲

... نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه. و اگر تنها او را می‌پرستید، تنها برای خدایی سجده کنید که آن‌ها را آفریده است.

پس لازمه توحید عبادت خدا، توحید سجده برای اوست و افزون بر آن، او فقط آفریدگار است: «هل من خالق غیرالله»:

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۳

۱. اعراف ۲۰۶/۷.

۲. فصلت ۳۷/۴۱.

۳. جن ۱۸/۷۲. ر.ک. به جلد ۲۹، صص ۱۹۳-۱۹۴؛ بحث مفصلی درباره سجده خواهی یافت.

و این که مساجد، به راستی ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید.

از هیچ پیامبری و نیز از پیامبر اسلام سابقه ندارد که اجازه داده باشد کسی ایشان را سجده و یا رکوع کند. در حالی که ملاک اجازه - بر فرض محال که برای آدم جایز بود - در پیامبر اسلام ﷺ بیشتر بود و این که سجده، تحیت پیامبران است^۱ تکذیب شده است؛ زیرا: «ما ینبغی لبشر أن یسجد لبشر؛^۲ و نباید غیر خدا را سجده کرد و در برابرش تسلیم شد.»^۳ و حتی نباید کسی پای اولیای خدا را ببوسد، چه آن که با این کار چیزی برای خدا باقی نمی ماند،^۴ گرچه برای احترام باشد، تا چه رسد که برای پرستش باشد؛ چنان که مردی خودش را روی پیامبر ﷺ انداخت پس پیامبر ﷺ فرمود: «دور شو، کارهای عجمان را به کنار بینداز.»^۵

۱. مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۸۱؛ احمد حنبل روایت کرده است: «معاذ از یمن آمد و پیامبر ﷺ را سجده کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «ای معاذ! این چه کاری بود؟» معاذ گفت: «بیهود، بزرگان و دانشمندان خویش را سجده می کنند و من دیدم نصرانی ها، قتیس ها و بطارقه شان را سجده می کنند. سؤال کردم: «این چه کاری است؟» گفتند: «تحیت پیامبران است.» پس پیامبر ﷺ فرمود: «بر پیامبران دروغ نسبت داده اند.»»

۲. جصاص، ج ۱، ص ۳۵؛ از عایشه، جابر بن عبدالله و انس نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «سزاوار نیست بشری برای بشری سجده کند، و اگر سجده بشر بر بشر جایز بود، دستور می دادم که زن، شوهرش را سجده کند؛ چون که مرد بر عهده همسرش حق بردگی دارد.» و این روایت را ابن ماجه و احمد بن حنبل در مسند، ج ۴، ص ۳۸۱ و ج ۶، ص ۷۶ و ج ۵، ص ۲۲۸ و معنای آن را ابوداود در سننش، در کتاب نکاح، ص ۴۰ روایت کرده است.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۸۱؛ از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: «پیامبر ﷺ فرمود: «... فرشتگان، آدم را سجده نکردند؛ همانا آنان به سبب وجود آدم، خدا را سجده کردند و سزاوار نیست که ... و اگر سجده بر غیر خدا جایز بود دستور می دادم که شیعه ها و دیگر مکلفان، وصی پیامبر ﷺ را سجده کنند.»»

۴. در وافی، باب معانقه و تقبیل، از ابی عبدالله علیه السلام؛ «به او گفته شد: «اجازه بده دستت را ببوسم، پذیرفت؛ صورتت را ببوسم، پذیرفت؛ ولی همین که گفت اجازه بده پایت را ببوسم، فرمود: «آیا چیزی برای خدا باقی ماند؟» سپس فرمود: «جز دست پیامبر و یا وصی او بوسیده نمی شود.»»

۵. در حدیثی است که هم اکنون مدرک آن را به یاد نمی آورم: فردی عجم خواست خودش را روی پاهای پیامبر ﷺ بیندازد، پس حضرت فرمود: «از خودت کارهای عجم ها را دور کن.» و در تفسیر رازی، ج ۲، ص ۲۱۲؛ از ثوری،

و از این گونه سخنان شریف پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت در جایگاه‌های شریف دیگری آمده است که از رکوع و سجده بر خودشان و غیر خدا برای احترام باز می‌داشتند، تا چه رسد به پرستش. در حالی که ایشان را می‌شناسیم که بر آدم و بالاتر از او برتری دارند، پس چگونه سجده فرشتگان ویژه آدم می‌شود و دیگران که بالاتر از آدم هستند محروم می‌شوند؟ این سخن تو خالی و بی‌ربطی است که خدا از آن بیزار است.

آیا آدم در سجده فرشتگان قبله آنان بود؟ در حالی که سجده برای قبله نیست و به جانب قبله است! قبله شدن آدم در سجده فرشتگان برتری او را بر آنان نمی‌رساند؛ چنان‌که پیامبر به جانب قبله نماز می‌خواند، با اینکه قبله پایین‌تر از شخصیت پیامبر ﷺ بود. در حالی که سجده برای آدم بار تکریم او بر فرشتگان را داراست. پس مسجود، خداست و «لام» در «لآدم» برای غایت است. یعنی خدا را به جهت آدم سجده کنید، چون که خدا او را برای شما آفرید تا معلّم و راهنمای شما به جانب او و چراغ روشنگر باشد؛ چنان‌که:

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...﴾^۱

و پدر و مادرش را بر تخت به بالا (و بلندا) برد، و برای او (به شکرانه این نعمت برای خدا) به سجده در افتادند...

خدا را سجده کردند برای یوسف چون که او را زنده و عزیز یافتند. پس سجده برای آدم و یوسف معنایش این نیست که هر یک از آن دو مسجود شدند، بلکه مسجود لاجله شدند. یعنی به جهت آن‌ها خدا سجده شد که از آن تعبیر به ﴿له﴾ برای یوسف و ﴿لآدم﴾ برای آدم شده است

از سماک بن هانی: «جائلیق بر علی بن ابی طالب ع وارد شد و خواست او را سجده کند که فرمود: «خدا را سجده

کن! من را سجده نکن!»

۱. یوسف ۱۰۰/۱۲.

پس لام اول در ﴿لِلَّهِ﴾ برای خدا و مسجود له^۱ و لام دوم در ﴿لَادَمَ﴾ برای مسجود لاجله است. پس به ضرورت عقلی و قرآنی و دیگر کتاب‌های آسمانی، سجده برای غیر خدا، چه به عنوان عبادت یا احترام و یا شکر جایز نیست.

و ممکن است آدم در سجده فرشتگان قبله واسطه بوده باشد؛ چنان‌که در دیگر عبادت‌های آنان آدم واسطه بین خدا و فرشتگان بوده است. پس «همانا آدم برای آنان قبله بوده به جانب او برای خدا سجده می‌کردند و بدین جهت آدم تعظیم و تجلیل شده است.»^۲

کیفیت سجده موجودات عالم بر خدا

آیا فرشتگان بر آدم به عنوان مهر سجده کردند و پیشانی بر روی او گزاردند؟ اما چون فرشتگان تمکن در زمین ندارند و ساکن زمین نیستند بر چیزی سجده نمی‌کنند. و در آیه نفرموده است سجده «عَلَى»، بلکه فرمود سجده ﴿لَ﴾. بار خدایا مگر در ضمن ﴿لَ﴾ معنای «عَلَى» گنجیده باشد و یا اینکه لام در ﴿لَادَمَ﴾ برای انتفاع و بهره بردن باشد: اسجدوا لیتفیع آدم؛ سجده کنید تا آدم نفع ببرد و یا این که سجده هر سه معنی را در بردارد: ۱. قبله شدن آدم ۲. سجده شکر خدا برای آفرینش آدم معلّم ۳. تسلیم فرشتگان در برابر امر خدا بر خدمتگزاری آدم. تا زمانی که خدا مسجود باشد و نه آدم، آیه هر سه معنا را در برمی‌گیرد. این سجده، احترام به آدم و شکر خدا به جهت آفرینش و نعمت وجود او و به جهت الهامی که کرده می‌باشد.

فرشتگان چگونه سجده کرده‌اند؟ بی‌شک نهایت ذلت و تسلیم را در برابر پروردگار داشته‌اند، اما چگونه؟ نمی‌دانیم، هر موجودی شکل ویژه‌ای مناسب حال خود برای سجده خدا دارد. شاید سجده آنان شکلی نداشته، بلکه حقیقت سجده بوده است؛ چنان‌که:

۱. لسان‌العرب، ج ۳، ص ۲۰۴؛ برای عرب‌زبانان وجه دیگری است و آن «لام» در ﴿وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾ و در ﴿رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾، «لام» در أجل است. پس معنا این می‌شود که: «از جهت آدم و شکر آفریدن او خدا را سجده کنید.»

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۸۱؛ از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ...﴾^۱

و هر که در آسمان‌ها و زمین است - خواه و ناخواه - با سایه‌هایشان، بامدادان و شامگاهان، تنها برای خدا سجده (و خضوع) می‌کنند:

﴿وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ﴾^۲

و ستاره و بوته و درخت سجده‌کنانند.

بی‌شک کائنات همانند ما پیشانی بر زمین نمی‌گذارند، به ویژه در سجده تکوینی، بلکه ذات آن‌ها در برابر اراده خدا خاضع است. بدون هیچ مانعی در قبضه خدایند و آنان را می‌چرخاند. حتی خود انسان گاهی مامور به خضوع می‌شود که هیچ شکل ویژه‌ای ندارد، همانند خضوع تام در برابر قرآن:

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾^۳

پس آنان را چیست (که) ایمان نمی‌آورند؟ و (چرا) چون بر آنان قرآن تلاوت شود، به‌راستی (برایش) سجده [خضوع] نمی‌کنند؟

چون که سجده را به هنگام قرائت قرآن و به طور کلی واجب می‌کند و این سجده بی‌شک غیر از سجده تلاوت در آیات ویژه است؛ زیرا در اینجا موضوع، همه قرآن است، پس باید آن، نهایت خضوع در گوش کردن، دل دادن، فهمیدن، تصدیق کردن و تطبیق و عمل کردن باشد؛ چنان‌که گاهی سجده انسان در حال راه رفتن است و شکلی ندارد؛ همان‌طور که به بنی اسرائیل دستور رسید که هنگام داخل شدن به قدس، خاضعانه وارد شوند:

﴿... وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا...﴾^۱

۱. رعد ۱۵/۱۳.

۲. رحمن ۶/۵۵.

۳. انشقاق ۲۱/۸۴-۲۰.

... و سجده‌کنان از درش داخل شوید...

پس خضوع کامل در حال راه رفتن و وارد شدن، اظهار ذلت و تسلیم در آن هنگام به اندازه‌ی توان و استطاعت است و آن رکوع‌تر از رکوع و بالاتر از سجده است. پس همه‌ی صنف‌های سجده در شکل‌های ویژه و یا بدون شکل، یک معنا دارند: «غایة الخضوع». نهایت تسلیم در همه‌ی ابعاد و زوایاست، گرچه شکل‌ها، حالت‌ها و هدف‌ها گوناگون باشد. بار خدایا مگر اینکه سجده‌هتک و تمسخر باشد. پس برای ما مهم نیست که فرشتگان چگونه سجده کردند و سجده می‌کنند. و چون خدا سکوت کرده و چگونگی سجده‌ی آنان را بیان نکرده است، ما هم سکوت می‌کنیم. همانا آنان خضوع و ذلت کامل که جز در برابر خدا سزاوار نیست، داشته و دارند.

ماهیت ابلیس

﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...﴾؛ بی‌شک ابلیس ذاتاً و در شکل و شمایل از فرشتگان نبوده است،^۲ گرچه در شخصیت و ظاهر عبادت در میان ایشان بوده است، پس:

﴿... كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...﴾^۳

... از (گروه) جنیان [پنهان‌گران] بود. پس، از فرمان پروردگارش سرپیچید ...

اگر شیطان - بر فرض محال - از فرشتگان بود، از دستور پروردگار سرباز نمی‌زد:

۱. بقره ۵۸/۲.

۲. از عجایب در این میدان، اختلاف تناقض‌گونه‌ی دو شیخ اعظم، مفید و طوسی در ماهیت شیطان است. شیخ طوسی در تبیان گفته است: «ابلیس، به دلیل استثناء کردن او از جماعت فرشتگان، از آنان بوده است.» و همین از ابی-عبدالله علیه السلام روایت شده و مرحوم شیخ مفید گفته است: «شیطان از جن بوده و از فرشتگان نبوده است.» و به این، اخبار متواتر از امامان هدایت ما آمده و منظور مذهب امامیه است. ای کاش آن دو بزرگوار به کتاب خدا استناد می‌کردند و در دامن تناقض بین اخبار نمی‌افتادند.

۳. کهف ۵۰/۱۸.

﴿... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱
و گفتند: «(خدای) رحمان فرزندی برگرفته.» او منزّه است، بلکه (آنان) بندگانی گرامی شده‌اند. در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، حال آن که تنها به دستور او کار می‌کنند.

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲
از پروردگارشان - که (به گونه‌ای مطلق) فوق آنهاست - می‌هراسند، و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند.

﴿يَسْتَبِحُّونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾^۳

شباروز، بی‌آن که سستی ورزند، (تنها او را) تنزیه می‌کنند.

چنان‌که ملائکه نیز اعتراف می‌کنند که جن، هم‌سنخ آنان نیست:

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءُ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ
وَلِينَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴾^۴

و (یاد کن) روزی را که (خدا) همهٔ آنان را گرد هم می‌آورد، سپس به فرشتگان می‌فرماید: «آیا اینان بودند که تنها شما را می‌پرستیدند؟» گفتند: «منزهی تو، سرپرست ما تنها تویی (و) نه آنان! بلکه اینان جنیان را می‌پرستیده‌اند؛ حال آن که بیشترشان به آنان ایمان دارند.»

و ابلیس ذریّه دارد:

﴿... أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي ...﴾^۵

۱. انبیاء ۲۱/۲۷-۲۶.

۲. نحل ۱۶/۵۰.

۳. انبیاء ۲۱/۲۰.

۴. سبأ ۳۴/۴۰-۴۱.

۵. کهف ۱۸/۵۰.

... آیا پس (از این) او و نسلش را به جای من اولیای خود بر می گیرید؟...

و ذریه بین مذکر و مؤنث است. پس برخی از جن، مردان و برخی زنان هستند:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ...﴾^۱

و این که مردانی از آدمیان به مردانی از جنیان بسی پناه می برده اند ...

در حالی که فرشتگان نه مذکر دارند و نه مؤنث.

ابلیس، مأمور به سجده

اگر ابلیس از فرشته ها نباشد، پس چگونه دستور سجده ویژه فرشتگان شامل او می شود «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ ﴿؟ و چگونه به جهت ترک سجده گناهکار به حساب می آید؟ آیا عصیان بدون گناه وجود دارد؟ شاید دوتا امر بوده است:

۱. ﴿... مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ...﴾^۲

... چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را بازداشت از این که (برای من) سجده کنی؟ ...

چنان که خود او اعتراف به دستور کرده است:

۲. ﴿... فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾^۳

۱. جن ۶/۷۲.

۲. اعراف ۱۲/۷.

۳. اسراء ۶۱/۱۷.

... پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) گفت: «آیا برای کسی که در حال گِل بودن (او را) آفریدی سجده کنم؟»

و گرنه معذور بود و اعتراض می‌کرد که به من دستور و امر نرسیده است! پس به تحقیق، امر فرشتگان - چنان‌که شاید امر دومی ویژه‌ای بوده است - او را شامل شده است؛ چون که در عبادت ظاهری و حتی در مکان عبادت با فرشتگان بوده، پس در امر روحی و معنوی از آنان شمرده شده است، گرچه در چیزهای دیگر با آنان همگون نبوده است. همراه ایشان مدت زمان زیادی، منافقانه و با نفاق کفرآمیز خدا را پرستش کرد، تا این که به هنگام دستور به عبادت برای آدم، درونش را ظاهر کرد.^۱ و در این جا استثناء متصل است و بر فرض منفصل بودن آن، او نه در وجود و نه در شخصیت از فرشتگان نبوده است، اما دستور شخصی به سجده به او رسیده بود:

﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ...﴾^۲

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵؛ از تفسیر قمی که پدرم از ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل، از ابی‌عبدالله ع آورده است: «از او ع سؤال شد: «خدا خلق را به جانب خود رهنمون گردید، آیا در آن خلقت ضلالت و گمراهی داخل نشد؟» فرمود: «بله، کافران در آن داخل شدند؛ چون که خدای بزرگ به فرشتگان دستور داد برای آدم سجده کنند دستور او شامل ملائکه و ابلیس شد. ابلیس با فرشتگان در آسمان بود و خدا را عبادت می‌کرد و ملائکه گمان می‌کردند او از آنان است، در حالی که او از آنان نبوده است. هنگامی که خدا به فرشتگان دستور به سجده برای آدم داد، ابلیس حسد دلش را ظاهر کرد و در این هنگام ملائکه دانستند که ابلیس از ایشان نیست.» پس به حضرت گفته شد: «پس چگونه امر خدا به ملائکه بر ابلیس قرار گرفت؟» فرمود: «ابلیس دوست آنان بود ولی از جنس آنان نبود. خدا پیش از آدم خلقی را خلق کرد و ابلیس از آنان بود و در زمین حاکم بود، آنان تعدی و فساد و خون‌ریزی کردند. پس خدا فرشتگان را برانگیخت و فرشتگان آن خلق پیشین را کشتند و ابلیس را پنهان کردند و با خود به آسمان بردند. او همراه ملائکه بود و عبادت می‌کرد تا این که خدا آدم را خلق کرد.» جمع بین شناخت و عدم شناخت ابلیس این است که فرشتگان جنگنده او را شناختند ولی دیگران نشناختند. به این معنا روایت از اصول کافی، از علی‌بن‌ابراهیم، از ابی‌عبدالله ع نقل شده است.

۲. اعراف ۱۲/۷.

(خدا) فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را بازداشت از اینکه (برای من) سجده کنی؟» ...

در اینجا شیطان در ردیف مأمورین شمارش شده است در حالی که در غیر آن مأموریت از آنان نبوده است و شاید فایده در صورت کامل تر باشد؛ زیرا استثنای منقطع مفید، استفراق است. یعنی کسی از آنان باقی نماند جز اینکه سجده کرد، پس هیچ کس از ایشان عصیان نکرد. بار خدایا مگر:

﴿... إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...﴾^۱

... جز ابلیس (که) از (گروه) جنیان [پنهان‌گران] بود. پس، از فرمان پروردگارش سرپیچید...

و اما آنان:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۲

پس فرشتگان همگان به سجده فرو افتادند.

استفراق امر به سجده را تاکید می‌کند، ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾.

دلایل ابلیس بر امتناع از سجده

تفصیل‌ها و تعلیل‌هایی از قیاس ابلیس به هنگام ترک سجده برای آدم هست که در اینجا به اجمال آوردیم و در دیگر آیه‌های شش‌گانه تفصیل داده شده است؟ طی آن آیات از آن قصه درس می‌آموزیم و آن قصه در یک جمله با قیاسی اشتباه افکن که در آن، ردّ بر خدا و گذر از شریعت خداست:

۱. کهف ۵۰/۱۸.

۲. حجر ۳۰/۱۵.

﴿... أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱

... من از او بهترم، مرا از آتشی و او را از گلی آفریدی.

﴿قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لَيْسَ خَلْقُهُ مِنْ صُلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾^۲

گفت: «من (آن کسی) نبوده‌ام که برای بشری که او را از گلی خشک (و) سیاه [لجن] و تغییر یافته و دیرپا آفریده‌ای سجده کنم.»

﴿... أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾^۳

... آیا برای کسی که در حال گل بودن (او را) آفریدی سجده کنم؟

﴿... فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى...﴾^۴

... پس (همه) به سجده در افتادند، مگر ابلیس که سر باز زد ...

﴿... فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...﴾^۵

... پس، از فرمان پروردگارش سرپیچید...

و در اینجا به اجمال می‌آوریم، چنان‌که خدا به اجمال آورده است و چه اجمال زیبایی: ﴿أَبَى وَاسْتَكْبَرَ﴾: سر باز زد که سجده کند، به‌گونه‌ای که خدا فرموده است. بر آدم و بر خدا اظهار بزرگی و تکبر کرد. بر آدم، چون که او را پایین تر از خودش شمرد؛ زیرا به گمان شیطان، جنس

۱. اعراف ۱۲/۷.

۲. حجر ۳۳/۱۵.

۳. اسراء ۶۱/۱۷.

۴. بقره ۳۴/۲.

۵. کهف ۵۰/۱۸.

او اعلیٰ از جنس آدم بود، و بر خدا، چون که دستور او را با قیاس رد کرد به او نسبت جهالت داد و خودش را بالاتر دانست که گویا در مناطها و ملاکهای احکام از خدا داناتر است. پس کفر او به جهت ترک سجده نبود، چه آن که ترککنندگان سجده زیادند. مسلمانان زیادی سجده نمیکنند و کافر هم نیستند؛ زیرا بدون استکبار از سجده سرباز میزنند و همانا کفر او به جهت استکبار او به خاطر ردّ حکم خدا و ضدیت با خدا بود و چه کافر است کسی که علیه خدا محاجّه کند و این فقط تکذیب خدا نیست، بلکه برتری جویی بر باری تعالی و طغیان بر اوست. پس آن از هر شک یا کفر و یا الحاد، نحس تر است و از این جهت او رهبر شیطانهاست، گرچه شیطان اعم از ابلیس و سایر شیطاین است و خطرناکترین جایگاه و کفرآمیزترین آن ردّ بر پروردگار جهانیان است.

ابلیس در قرآن

ابلیس در یازده مورد در ذکر حکیم آمده است و شیطان در ۶۸ جا و شیطاین در ۱۷ و شیطان همراه حزیش در ۶۲ مورد ذکر شده است. اسم دو تا، و لکن جایگاه ۳ تا است: ابلیس - شیطان - شیطاین و ابلاس اندوه برآمده از شدت بدی است و انقطاع حجت، حیرت و نومیدی، بریدن امید، شکسته شدن و اندوه و افکندن در اشتباه است و ابلیس همه این معناها را در اسم خودش گنجانده است. حزن از تکریم آدم و طرد شدن خودش. قطع شدن از بهشت و قطع کردن مردم از آرزوی شان و قطع شدن دلیل او در برابر خدا و خلق و حیرت از واقع شدن در شرایط پیش آمده از رحمت خدا و قطع کردن دیگران از مغفرت او و شکسته شدن در همه زمینهها در برابر بندگان خدا و اندوه از جهاد مجاهدانی در راه خدا و ابلاس و به اشتباه افکندن بندگان در اعتقاد به شریعت خدا، همه اینها در ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ گرد آمده است. به تحقیق ابلیس مایوس است و مایوس می کند؛ چنان که مجرمان در روز دنیا و روز جزاء مایوس هستند:

﴿... حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾^۱

... تا هنگامی که به آنچه داده شدند شاد گردیدند. ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم، پس آن‌گاه آنان (از شدت گرفتاری) غم‌زدگان و نومیدانند.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴾^۲

و روزی که ساعت [قیامت] بر پا شود، مجرمان (از بد حادثه) بسی اندوهگین می‌شوند.

و لکن ابلیس سر کرده اصلی در ابلاس است؛ چنان‌که افعیل در ماده خودش مبالغه است و ابلاس در اینجا ایاس است. یعنی ابلیس مأیوس و ناامید است و دیگران را هم از رحمت خدا ناامید می‌کند تا گروه بیشتری را به حزب خود جلب کند. هان ای صاحبان بصیرت، بیدار باشید!

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۳۵ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۳۶﴾

و گفتیم: «ای آدم! تو و همسرت در (این) باغ، آرام و قرارگیر، و از هر کجای آن، هر چه (خوردنی) خواهید پاکیزه و فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.» * پس شیطان هر دو را از آن بلغزاند، تا از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد. و فرمودیم: «(به این زمین) فرود آید، حال آن که دشمنان همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاهی است و تا چندی - از نعمت‌ها - برخوردارید.»

بهشت آدم

قصه این بهشت در آیات ۳۵ و ۳۶ بقره و در دو جای دیگر آمده است:

۱. انعام ۴۴/۶.

۲. روم ۱۲/۳۰.

۱. در سوره اعراف:

﴿وَيَا أَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَذَلَّلَهُمَا بِرُغُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ * قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ * قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾^۱

ای آدم، تو و همسرت در بهشت مکان گیرید. از هر جا که خواهید بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که در شمار بر خویش ستم‌کنندگان خواهید شد. پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاهشان را که از آن‌ها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مباد از فرشتگان یا جاویدانان شوید.» و برایشان سوگند خورد که نیک‌خواه شمایم و آن دو را بفریفت و به پستی افکند. چون از آن درخت خوردند شرمگاه‌هایشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگ‌های بهشت پرداختند. پروردگارشان ندا داد: «آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که شیطان به آشکارا دشمن شماست؟» گفتند: «ای پروردگار ما! به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.» گفت: «فرو شوید، برخی دشمن برخی دیگر و تا روز قیامت زمین قراگاه و جای تمتع شما خواهد بود.» گفت: «در آنجا زندگی خواهید کرد و در آنجا خواهید مرد و از آن بیرون آورده شوید.»

۲. در سوره طه:

۱. اعراف ۲۵/۷-۱۹.

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى * فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجَكَ فَلَا يَخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى * وَ أَنْتَ لَا تَطْمَؤُا فِيهَا وَ لَا تَضْحَى * فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى * قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأِمَّا يَا تَيْنِكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى *﴾

و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم، ولی فراموش کرد و شکیبایش نیاقتیم. و آن‌گاه که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس - که سرپیچی کرد - سجده کردند. گفتیم: «ای آدم! این دشمن تو و همسر توست، شما را از بهشت بیرون نکند که نگویند بخت شوی که تو در بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی. و نه تشنه می‌شوی و نه دچار تابش آفتاب.» شیطان وسوسه‌اش کرد و گفت: «ای آدم! آیا تو را به درختی جاویدان و مُلکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟ پس، از آن درخت (ممنوع) خوردند و شرمگاهشان در نظرشان پدیدار شد. و هم‌چنان برگ درختان بهشت بر آن‌ها می‌چسباندند. آدم در پروردگار خویش عاصی شد و راه گم کرد. سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را بپذیرفت و هدایتش کرد. گفت: «همگی از آنجا پایین روید دشمنان یکدیگر. اگر از جانب من شما را راهنمایی آمد، هر کس از آن راهنمای من متابعت کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت.»

در سه جا قصه بهشت آدم ذکر شده است؛ چنان‌که سرگذشت سرنوشت‌ساز ابلیس و آدم هفت جا ذکر شده که این آیه - محلّ بحث - یکی از آن‌هاست. معرکه‌ای که برای گمراهان هفت‌گانه، درهای هفت‌گانه جهنم را می‌گشاید. سه مورد را در اینجا بررسی می‌کنیم و چهار مورد دیگر را به جایگاه‌های خودشان واگذار می‌کنیم و در حاشیه، اعتراض‌های هفت‌گانه ابلیس

را یادآور می‌شویم.^۱ در این قصه میدان‌هایی برای بحث و سؤال و پاسخ است. آن‌ها را در پرتو آیات سه‌گانه می‌آموزیم و سخن‌های ساخته شده و روایت‌های متناقض را ترک می‌گوییم؛ چنان‌که این روش ما در تفسیر ماست:

۱. در تفسیر فخر رازی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ محمدبن عبدالکریم شهرستانی در اول کتابش به نام ملل و نحل، از ماری، شرح‌نویس انجیل‌های چهارگانه حکایت کرده و این حکایت در تورات به شکل گفتگو بین خدا و فرشتگان پس از دستور به سجده آمده است: «ابلیس به فرشتگان گفت: «من می‌پذیرم که خدایی دارم که او من را آفریده و آفریدگار همه خلق است، اما از حکمت خدا هفت سؤال دارم:

۱. حکمت آفرینش چیست؟ ۲. تکلیف چه فایده‌ای دارد با اینکه از آن نه ضرر و نه نفعی به خدا بر نمی‌گردد و همه به مکلفان بر می‌گردد؟ ۳. اینکه من را به شناخت و پیروی خودش تکلیف کرده پذیرفته است، اما چرا من را مکلف کرد که برای آدم سجده کنم؟ ۴. هنگامی که در ترک سجده برای آدم، خدا را معصیت کردم، چرا من را لعنت کرد و عذاب را بر من را واجب کرد، با اینکه نه برای خدا و نه برای دیگری فایده نداشت و برای من بزرگ‌ترین ضرر را داشت؟ ۵. چرا پس از آن عصیان به من اجازه داد تا وارد باغ شوم و آدم را وسوسه کنم؟ ۶. چرا پس از آن عصیان، من را بر اولاد آدم مسلط کرد و اجازه داد تا آنان را گمراه کنم و فریب دهم؟ ۷. سپس آن‌گاه که مدّت زمان زیادی از او مهلت خواستم، چرا به من مهلت داد؟ در حالی که معلوم است که اگر دنیا خالی از شر بود، بهتر بود!» این‌گونه فکر کز ابلیس برایش آراسته است و جواب، یک کلام است:

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ (انبیاء ۲۳/۲۱)؛ (خدا) از آنچه می‌کند بازخواست نمی‌شود و (حال آن که) آنان بازخواست می‌شوند.

زیرا از جاهل و خطاکار به عمد و ظالم پرده در سؤال محکوم کننده می‌شود، اما غنی حمید و عالمی که علمش تمامی ندارد، بازخواست نمی‌شود. [اما پاسخ: ۱. حکمت آفرینش، اظهار لطف و رحمت و نعمت اوست، پس کسی حق ندارد بر نعمت‌های خدا اعتراض کند ۲. تکلیف برای فایده‌رسانی اعم از دفع ضرر و یا جلب منفعت به جانب پروردگار نیست، بلکه برای مکلفان به جهت کامل کردن هدف خلقت آنان است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ﴾ (ذاریات ۵۷/۵۱-۵۶).
: و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند. از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند.

و برای ما تحصیل کمال بدون کوشش، باطل کردن عمر و تعطیل کردن فعالیت‌هاست و این خلاف آن حکمت است ۳. لازمه تکلیف به شناخت و طاعت، ابتلای به امر و نهی است و از آن امرها، امر به سجده برای آدم برای اظهار فضل و برتری او بر ابلیس و ... می‌باشد ۴. عذاب و لعنت از نتایج عصیان است، بدون اینکه فایده‌ای برای خدا و یا غیر او داشته باشد، و همانا عذاب و لعنت پاداش مناسب عصیان است، بلکه آن دو حقیقت عصیان هستند که به آن شکل‌ها ظاهر می‌شوند تا بین نیکوکار و بدکار مساوات نباشد و از هر بدی، پرهیز شود ۵. تمکین و توانمند کردن

﴿وَالَّذِينَ يَمَسُّونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^۱

و کسانی که به وسیله کتاب (و حیانی، خودهاشان و دیگران را) نگهبانی می‌کنند و نماز بر پا داشتند، (بدانند که) ما بی‌گمان اجر اصلاح‌کنندگان را تباہ نخواهیم ساخت.

پس شاید ما از کسانی باشیم که در آیه‌های قرآن حکیم اصلاح بوجود می‌آورد و در آن‌ها افساد نمی‌کند. پس بهشت آدم چیست؟ و چرا به بهشت آسمان وارد شده در حالی که خلیفه زمینی است؟ و درختی که از آن بازداشته شده چیست؟ و نهی چگونه است؟ و چگونه عصیان از خلیفه‌ای که بر ملائکه برتری دارد و پیامبر است جایز است؟ و چگونه ابلیس توانست آدم را بلغزاند؟ او که در بهشت نبود؛ زیرا پیش از آدم هبوط کرده بود و به پایین آمده بود. آنان که مامور به هبوط شده‌اند چه کسانی هستند؟ و آن کلماتی که آدم آن‌ها را از پروردگارش دریافت کرد، پس خدا توبه او را پذیرفت چیست؟ و سؤال‌های دیگر پیرامون آن قصه که قصد مهم آغاز ظهور انسان و زندگی او را به نمایش می‌گذارد.

بهشتی غیر از بهشت جاویدان

به یقین، بهشت آدم، بهشت جاویدان قیامت نبوده است؛ زیرا:

۱. ابلیس هرگز به بهشت عالم قیامت راه ندارد، در حالی که در بهشت آدم حضور داشته است.

ابلیس که وارد باغ شود، برای آزمایش و ارتکاب معصیت بود و اگر معصیت کار در معصیتش آزاد نباشد، پس بین او و مکلف مطیع فرقی نخواهد بود و این ظلم است ۷. مسلط کردن او بر فرزندان آدم اجباری نبود و تسلط اختیاری بود. در اغوا و در هدایت کردن اجبار نیست و دلیل‌های بالغ و رسای خدا کافی است که فرزندان آدم را از اطاعت ابلیس باز دارد و با مسلط قرار دادن ابلیس، مدعیان ایمان امتحان می‌شوند و مخلص و غیر مخلص و صالح و غیر صالح از هم جدا می‌شوند و به گاه امتحان، شخص گرامی داشته می‌شود و یا تحقیر می‌گردد ۷. در مهلت دادن به مکلف فرصتی است که کفر درونی خویش را آن‌گونه که هست ظاهر کند و تبت‌های آلوده‌اش را به نمایش گذارد. پس به تحقیق درهای هفت‌گانه جهنمی ابلیس با یک کلام بسته شده است: ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾.

۱. اعراف ۱۷۰/۷.

۲. بهشت جاوید، بدون شرط در خوردن از درختی خاص است. پس چگونه آدم با طمع در درختی خاص، خدا را عصیان کرد:

﴿... هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ فَاَكَلَا مِنْهَا...﴾^۱

... آیا تو را به درختی جاویدان و مُلکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟ پس، از آن درخت (ممنوع) خوردند...

و معرفت آدم به آن بیشتر از ما بود؛ زیرا در آن داخل شده بود، پس اگر آن همان بهشت جاویدان بود، با خوردن از درخت جاویدان و ملک پایان ناپذیر نمی لغزید.

۳. و اینکه:

﴿... وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ...﴾^۲

... و در آنجا آنچه را دلها (شان) اشتها کند و دیدگان (شان) لذت بَرَد، هست ...

بدون استثناء است در حالی که در آن بهشت، نفسش از خواستن بازداشته شد.

۴. وارد شونده در بهشت جاویدان، از آن خارج نمی شود:

﴿لَّا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾^۳

نه رنجی در آنها به آنان در رسد و نه از آنجا بیرون شوندگانند.

در حالی که به آدم رنج رسید و از آنجا بیرون شد و آنان:

﴿... خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا...﴾^۱

۱. طه ۱۲۱/۲۰-۱۲۰.

۲. زخرف ۷۱/۴۳.

۳. حجر ۴۸/۱۵.

... حال آن که در آن جاودانند...

﴿... لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ...﴾^۲

... (در بهشت) که در آن‌ها نعمت‌هایی پایدار دارند ...

۵. کافر از بهشت جاویدان محروم است:

﴿وَتَأْدَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أُفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۳

و دوزخیان، بهشتیان را ندا در دادند که: «از آب یا از آنچه خدا روزیتان کرده، بر (سر و سامان) مان بهره و فیضی دهید.» گفتند: «بی‌گمان خدا آن‌ها را بر کافران حرام کرده است.»

و ابلیس از کافران بود!

۶. بهشت خالد، بهشت آخرت است و پیش از آخرت کسی در آن داخل نمی‌شود، پس چگونه آدم و زرش پیش از بر پا شدن قیامت، در آن وارد شدند؟

۷. بهشت جاویدان، خانه شریعت و تکلیف نیست، در حالی که در داخل آن آدم مکلف بود.

۸. در آن بهشت فقط کسی وارد می‌شود که ایمان آورده باشد و اعمال صالح انجام داده باشد و جهاد کرده و صبر کرده باشد:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾^۴

۱. مانده ۱۱۹/۵.

۲. توبه ۲۱/۹.

۳. اعراف ۵۰/۷.

۴. آل‌عمران ۱۴۲/۳.

یا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید، حال آن که هنوز خدا کسانی را از شما که جهاد کردند و (نیز) شکیبایان شما را نشان نگذارده است.

در حالی که از آدم هنوز عملی که او را مستحق بهشت جاویدان کند، صادر نشده بود و زمینه‌ای برای صبر پیش از درگیری با شیطان پیش نیامده بود!

۹. آن بهشت، زینت یافته شده برای اهلش هنگام قیامت است:

﴿وَأُزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران، زینت یافته نزدیک شد.

پس چگونه آدم پیش از زینت یافتن و پیش از امتحان با تقوی در آن وارد شده بود. پس برای داخل شدن در بهشت جاویدان هشت در وجود داشت، - که آن‌ها را شرح دادیم - در حالی که آدم در آن هنگام حتی یکی از آن‌ها را نکویده بود؛ پس چگونه در آن وارد شد؟!

بهشت برزخی

آیا بهشت آدم، بهشت برزخی بوده است؟

۱. در حالی که پیش از مرگ از زندگی دنیا، کسی در آن وارد نمی‌شود؛ چنان‌که آیات برزخ بر آن شهادت می‌دهد:

﴿... وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۲

۱. شعرا ۹۰/۲۶.

۲. مؤمنون ۱۰۰/۲۳.

... حال آنکه از دنبالشان (میانۀ دو زندگی دنیا و آخرت) برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

۲. و کسی که وارد در آن می‌شود، تا زمانی که آسمان‌ها و زمین باقی است از آن خارج نمی‌شود:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ﴾^۱

و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، تا آسمان‌ها و زمین بر جاست، جاودانه در بهشتند؛ مگر آنچه پروردگارت خواسته. حال آن که (این) بخششی است ناگسستی.

۳. واردشوندگان در بهشت برزخ، فقط با بدن‌های برزخی که بینابین دنیا و آخرت است در آن وارد می‌شوند، نه با بدن‌های دنیوی!

بهشت آسمانی. پس آن بهشت، از باغ‌های دنیاست. آیا از باغ‌های زمینی دنیاست و یا آسمانی؟ آیات، زمینی بودن آن را رد می‌کنند:

۱. ﴿وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ و هبوط از بالاتر به پایین‌تر است. هبوط غیر از این نیست. سپس ﴿اهْبِطُوا مِصْرًا﴾ دلالت بر معنای ﴿وَقُلْنَا اهْبِطُوا﴾ ندارد؛ زیرا آن قرینه زمینی دارد ولی در ﴿اهْبِطُوا﴾ چنین قرینه‌ای نیست و تفسیر آیه‌ای با آیه دیگر، این نیست که آیه اولی را با دومی که قرینه‌ای دارد که مسیر و زمینه آن را از اولی جدا می‌کند، تفسیر کرد. این کار، زدن برخی از آیه‌ها به برخی دیگر است و تفسیر آیه‌ای به وسیله آیه دیگر نیست و در اینجا قرینه قطعی هست که هبوط از بهشتی در آسمان بوده است:

﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾^۱

۱. هود ۱۱/۱۰۸.

فرمود: «(هرسه) فرود آید، حال آن که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری است.» فرمود: «در آن زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن بیرون برده می‌شوید.»

۲. در بهشت زمینی سختی هست ولی در بهشت آدم سختی نبوده است:

﴿... فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنْتَ لَا تَطْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ﴾^۲

... زنهار تا شما را از (این) باغ بی‌چون به در نکند، پس به زحمت افتی. به‌راستی برای تو در آنجا این (امتیاز) است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی. و (هم) اینکه به‌راستی در آنجا نه تشنه می‌شوی و نه آفتاب‌زده.»

در حالی که در زمین، با باغ‌هایش گرسنگی، برهنگی و تشنگی و آفتاب‌زدگی وجود دارد. پس آن بهشت از باغ‌های آسمانی بوده است که در آن ویژگی‌هایی هست که در بهشت‌های دنیا هرگز نیست.

خلقت آدم از خاک زمینی

و آیا آدم و همسرش در جنت آسمان و از خاک آن خلق شده، سپس در آن برای استمرار وجودشان سکنی گزیده‌اند؟ ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾. سکونت در جایی، ویژه استمرار نیست، بلکه ممکن است برای ورود در آنجا باشد؛ پس به کسی که در مکانی جای گرفته، گفته نمی‌شود: «در آن ساکن شو»؛ چون در آن ساکن هست، تا زمانی که از آنجا منتقل گردد. و همانا گفته می‌شود: «در آن باقی بمان.» پس سکون در آیه، دخول است؛ چنان‌که

۱. اعراف ۲۵/۷-۲۴.

۲. طه ۱۱۹/۲۰-۱۱۷.

خلافت زمینی آدم از هنگام خلق شدنش به این اشاره دارد: ﴿جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا﴾ پس او در زمین خلق شده و پس از آن به باغی در آسمان منتقل شده است. شاید آن، باغ حضرت مسیح عليه السلام باشد که خدا او را به آنجا برد. باغی که زندگی در آنجا از زندگی در زمین گوناگون است. پس: ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾ در یک جمله، تو در آن به رنج نمی افتی: ﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ﴾ پس باید برای تو در آن زندگی بدون رنج، بدون گرسنگی و برهنگی تشنگی و آفتاب زدگی باشد. پس باید در آن زندگانی سعادت‌مند باشند، دستور خدا را عصیان نکنند و هرچه به آنان دستور می‌رسد انجام دهند. چگونه آدم و حوا به آسمان صعود کردند و بالا رفتند، سپس هبوط کردند و پایین آمدند؟ قرآن در اینجا سکوت کرده است، پس ما هم باید ساکت باشیم.

سکونت در بهشت آسمانی

خلیفه زمین چگونه در بهشت آسمان ساکن می‌شود و چرا؟ بدون شک، آدم از آغاز برای این زمین با زندگی سخت و بلاخیزش آفریده شده بود. اما باید تجربه و استعداد می‌داشت و نیروهای پنهان درونی‌اش بیدار می‌شد، شیطان نیزنگ‌باز را می‌شناخت، دریافت فریب را تجربه می‌کرد، سرانجام آن را می‌چشید و تلخی پشیمانی را در کام خود احساس می‌کرد و به پناهگاه امین محکم پناه می‌برد.

پس فراموشی عهد با خدا، و وسوسه شیطان در درختی که از آن بازداشته شده بود، و به هوشمندی پس از غفلت و پشیمانی بعد از معصیتی که برای آدم و همسرش در بهشت ظاهر شد، پس باید آدم به همراه همسرش آماده برای معرکه سرنوشت‌ساز و دامنه‌دار شیطان در زمین شود. بنابراین باید عده و عده‌اش را آگاهانه، برای رویارویی در این میدان آماده کند تا در سرایشی اغوای شیطان سقوط نکند. سپس اگر کاستی و کسری بر او عارض شد توبه کند، پیمان خدا را بیاد بیاورد و فراموش نکند، و دشمنش را بشناسد و به جانب او نگراید. و کلمات خدا را بشناسد، خدا به او رجوع و توجه کند و توبه‌اش را بپذیرد:

﴿... إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱

... و (اوست) پذیرنده برگشت (شان) و رحمتگر بر ویژگیان.

تجربه بهشت می آموزد که زندگی خلیفه زمینی، اگر خطا نکند بهشت است و یا به بهشت منتهی می شود، هر گاه خطا را با توبه بشوید. و این که راه به سوی توبه به آسانی و سادگی باز است، گر چه توبه موقت باشد، تا چه رسد که توبه نصوح باشد. و نیز آن تجربه بهشت آسمانی می آموزد که طیبیات در زندگی خیلی بیشتر از خبیث‌های^۲ حرام است؛ چون آدم می تواند خبیث‌ها را با طیب‌ها در پرتو نور شریعت آسان و آسان‌گیر عوض کند. پس اگر زندگی بهشتی در دنیا و آخرت را می خواهد، ناگزیر باید زندگی لذت بخش دنیا را رها کند. پس در صحنه زندگی زمین، مثلث خیر: شناخت دشمن با تعریف خدا، التزام به پیمان خدا و توبه از خطا کافی است که خلیفه زمینی را به سوی خدا برگرداند، در حالی که راضی و مرضی است؛ او از خدا راضی و خدا هم از او راضی است.

شجره ممنوعه

شجره منهیه کدام است؟ درخت باز داشته شده از آن چیست؟ در آیه‌های سه‌گانه نامی برای آن نمی یابیم. بار خدایا! مگر علامت‌ها و آثاری، و در کتاب هدایت همین مقصود است، نه نام‌ها؛ زیرا در نام‌ها جز تعریف صاحبان‌شان نیست. شاید مقصود درخت خاصی از درخت‌هایی که می خواهیم نباشد. مقصود جنس چیزی است که به شهوت‌ها و درگیری‌ها تشویق می کند. پس اسم خاص و مسمای ویژه‌ای ندارد و همانا هر چیزی است که در ذائقه اثر می کند: رنج و سختی در زندگی، گرسنگی، لختی، سردرد، گرم‌زدگی و ظاهر شدن بدی‌ها - عورت‌ها - و به دیگر بیان، فراموشی پیمان خدا و اعراض از یاد خدا را به دنبال دارد:

۱. بقره ۲/۳۷.

۲ آن را از { مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمْ } وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ { برداشت می کنیم.

﴿وَلَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَاَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا... وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِيْ فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمٰی﴾^۱

و همانا به راستی پیش از این سوي آدم پیمان بستیم. پس (آن را) فراموش کرد، و برای او عزمی (استوار) نیافتیم. ... و هر کس از یاد من (دل) بگرداند، در حقیقت برایش زندگی‌ای تنگ (و سخت) است و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم.

چنان‌که در آیه‌هایی از سوره «طه» است، پس دشواری زندگی و رنج و درد آن و هبوط از زندگی بهشت به زندگی، تجربه همه این‌ها از نتایج چشیدن این درخت است. درختی که زندگی را به مشاجره و هرج و مرج می‌کشانند و از آن زندگی ظالمانه و تاریکنا که نتیجه دشواری است، به وجود می‌آید.

ماهیت شجره ممنوعه

درخت منتهیه این است، با علامت‌هایش. بدون اینکه نامش و یا نام‌هایش را بشناسیم؛ چون که آن‌ها فایده ندارند. فایده در علامت‌های آن‌هاست، گرچه در نام آن درخت، نظرها گوناگون است. از نظر تورات موسی عَلَيْهِ السَّلَام که درخت معرفت است گرفته تا نظرهای بی‌ربط، بی‌فایده و بی‌اثر و یا نظرهایی که دلیلی از کتاب یا سنت ندارد.^۲

آدم چگونه پیش از این که حسن و قبح را بشناسد، با میل از درخت معرفت گناهکار به حساب آمد؟ عصیان خدا قبیح است، پس باید با چشیدن درخت معرفت، معرفت بیابد تا پس از آن عصیان نکند؛ پس چرا از گناهکاران شمرده شد؟

۱. طه ۱۲۴/۲۰-۱۱۵.

۲. ۱۶ قول است: ۱. درخت کرم ۲. خرما ۳. انجیر ۴. گندم ۵. سنبله ۶. کافور ۷. ترنج ۸. حنظل ۹. محبت ۱۰.

طبیعت ۱۱. هوی ۱۲. علم به خیر و شر ۱۴. درخت جاویدان ۱۵. حسد ۱۶. درخت علم محمد و اولادش عَلَيْهِمُ السَّلَام و از میان این‌ها موارد ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۵ و ۱۶ با برخی روایات تأیید شده است.

﴿... وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^۱

... و (این گونه) آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد.

پس اگر آن درخت معرفت بود، تناول آن از بهترین عبادت‌هاست! سپس پیش از شناخت و معرفت عصیانی در کار نیست؛ زیرا معرفت، جایگاه فرود تکالیف الهی است و اما دیوانه‌ها و یا سبک‌مغزانی که راه را نیافته و نیرنگ نیاموخته‌اند، عصیانگر نیستند. سپس آدمی که همه نام‌ها را آموخته بود و به فرشتگان خبر داده بود، آیا او از عارفان نبود - حداقل - در حدی که حسن را از قبیح بشناسد تا با چشیدن از درخت معرفت عصیان نکند؟! این سخن بی‌خود، لخت و بی‌محتواست و خدا از آن بیزار است!

و اما درخت انگور و خرما و انجیر و گندم و کافور و ترنج، درخت‌هایی نیستند که این اثر پست را به جای بگذارند. علیرغم این که انجیر در قرآن، مبارک است، گندم در روایت پیامبر اسلام ﷺ پسندیده است و ادامه زندگی است، خرما مادر خوردنی‌هاست و از کافور در قرآن و از ترنج در سنت تمجید شده است. پس چه ربط طبیعی بین این درخت‌ها و مشکلات برای زندگی مادی و روحی هست. بار خدایا! مگر که نهی از آن‌ها برای امتحان باشد، بدون این که این درخت‌ها و آن درخت، آن مشکلات را همراه خود داشته باشند.

و اما توبه - در این هنگام - که خود درخت منهی رنج و درد را همراه ندارد، باید صاحبش را به همان زندگی بهشتی پیشین بازگرداند؛ چنان‌که چشیدن آن به عنوان عصیان خدا، فراموشی پیمان خدا و اعراض و دوری جستن از یاد خداست. پس رنج و سختی از آثار طبیعی و اتوماتیکی عصیان است و مادی بودن آن از نتایج این درخت است. برخلاف توصیف شیطان که:

﴿... هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ﴾^۲

۱. طه ۱۲۱/۲۰.

۲. طه ۱۲۰/۲۰.

... آیا تو را به درختی جاویدان و مُلکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟

هر چه باشد، پس باید ما از هر آنچه خدا ساکت شده سکوت اختیار کنیم، و ورق بگشاییم از آنچه خدا یاد کرده است، و آنچه خدا در سه آیه از آن به ما شناسانده: درخت اعراض از یاد خدا، که فراموشی یاد خدا را به دنبال دارد، سپس زندگی سختی به بار می‌آورد!

همه این‌ها در «هبوط از زندگی عالی» به اسفل سافلین گرد آمده است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^۱

(که) به‌راستی انسان را بی‌گمان در نیکوترین سازمان آفریدیم. سپس او را به پست‌ترین پست‌ها بازگردانیدیم. مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (بی‌ایمان) کردند، که برایشان پاداشی بی‌منت و بی‌پایان است.

: ﴿... وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲

... و فرمودیم: «(به این زمین) فرود آید، حال آنکه دشمنان همدیگرید، و برای شما در زمین قرارگاهی است و تا چندی - از نعمت‌ها - برخوردارید.»

آیاتی که آدم و همسرش را از نزدیک شدن به این درخت باز می‌دارد، به همان شدتی است که همه موارد نهی است:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْتَةَ...﴾^۳

۱. تین ۶/۹۵-۴.

۲. بقره ۳۶/۲.

۳. اسراء ۳۲/۱۷.

و به زنا نزدیک نشوید، ...

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ...﴾^۱

و به مال یتیم - جز به بهترین وجه - نزدیک نشوید ...

... و لکن از خوردن آن درخت بازداشت آمده و یا از چشیدن آن؟

﴿... فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ...﴾^۲

... پس چون آن دو از آن درخت (ممنوع) چشیدند ...

﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا...﴾^۳

پس، از آن (درخت ممنوع) خوردند. در نتیجه عورت‌هاشان برایشان نمایان شد ...

و آیا چشیدن میوه درخت بوده یا خود درخت؟ درخت که با ساقه‌ها و ورقه‌هایش خورده و چشیده نمی‌شود! میوه‌های درختان، خوردنی و یا چشیدنی است، پس از آن‌ها بازداشت شده است و بازداشتن از نزدیکی به آن درختان، نهی از میوه‌های آن‌هاست: « معصیت‌ها عُرقگاه خدایند، پس کسی که پیرامون آن بچرخد بزودی در آن وارد می‌شود». در اینجا مقصود از خوردن آن، چشیدن میوه آن است، نه سیر کردن شکم از آن و نه خوردن کمتر از سیری. چشیدن، کم‌ترین مرحله خوردن است. ﴿فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا﴾ و این خوردن همانند چشیدن، بلافاصله و بی‌اختیار، ظاهر شدن بدی‌ها - کشف عورت‌ها - را بجای گذارده و از همین جا زندگی دشوار آغاز گردید.

۱. اسراء ۳۴/۱۷.

۲. اعراف ۲۲/۷.

۳. طه ۱۲۱/۲۰.

کیفیت نهی

نهی چگونه است؟ به تحقیق آدم و همسرش از خوردن درخت و چشیدن آن بازداشته شده اند؛ بازداشت اکید و ترساننده:

﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ - «... أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۱

... مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم (که) شیطان بی‌گمان برای شما دشمنی آشکارگر است؟»

﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾^۲

... زنهار تا شما را از (این) باغ بی‌چون به در نکند، پس به زحمت افتی.

پس در این جا ارتکاب آن محظور را به خارج شدن از بهشت، رنج و اینکه آن ظلم است، تهدید می‌کند. سپس در آیه‌های دیگری با صدای بلند می‌فرماید که آن ارتکاب، لغزش از طاعت خدا با وسوسه شیطان است:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ...﴾^۳

پس شیطان برای آن دو وسوسه کرد...

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ...﴾^۴

۱. اعراف ۲۲/۷.

۲. طه ۱۱۷/۲۰.

۳. اعراف ۲۰/۷.

۴. بقره ۳۶/۲.

پس شیطان، هر دو را از آن بلغزانید ...

﴿... وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^۱

... و (این گونه) آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد.

ظلم آدم به خود

پس ذلّت در اینجا، لغزش از حق و یا از اطاعت حق است:

﴿... إِنَّمَا اسْتَزَلَّكُمْ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا...﴾^۲

... کسانی که از میان شما (به دشمن) پشت کردند، همواره جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه (از گناه) حاصل کرده بودند...

و غوایه، نادانی است که نشأت گرفته از اعتقاد فاسد است:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...﴾^۳

در دین هیچ (گونه) اجباری نیست؛ (زیرا) راه از بیراه به درستی آشکار شده...

﴿وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ﴾^۴

۱. طه ۱۲۱/۲۰.

۲. آل عمران ۱۵۵/۳.

۳. بقره ۲۵۶/۲.

۴. اعراف ۲۰۲/۷.

و برادرانشان (در شیطنت) آنان را در (ژرفای) گمراهی همی کشانند، سپس کوتاهی (هم) نمی کنند.

و ظلم وارد کردن یا نقص به حق خود و غیر است و این فاحش ترین و رسواترین ظلم است، و یا به حق غیر است و این انتقاص متوسط است، و یا به حق خود است و این کمترین است. و ظلم در حق خدا نیست؛ زیرا از او چیزی ناقص و کم نمی شود:

﴿... وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

... و (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خودهاشان ستم می کرده اند.

و به تحقیق آدم به خودش ظلم کرد و حال و آینده اش را ناقص کرد:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲

گفتند: «پروردگاران! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما (گناهمان را) نبوشانی و به ما رحم نکنی، بی گمان (و) بی امان از زیانکاران خواهیم بود.»

سپس گاهی ظلم به نفس، ارتکاب معصیت نیست؛ چنان که درباره یونس است:

﴿... سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۳

... تو منزهی، من بی گمان از ستمکاران (به خود) بوده ام.

و در مورد موسی عَلَيْهِ السَّلَام هست:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي...﴾^۱

۱. بقره ۵۷/۲.

۲. اعراف ۲۳/۷.

۳. انبیاء ۸۷/۲۱.

گفت: «پروردگارم! من بر خویشتن ستم کردم، پس برایم پوششی (از این کشتن ناخواسته) بده...»

چه آن که برای یونس، نهی از رفتن خشمگینانه از میان قومش به جهت معصیت نیامده بود و همانا در دعوت رسالتی خودش نقص وارد کرد؛ زیرا از میان قومش رفت و صبر نکرد. و ظاهرتر از آن ظلم موسی به خودش بود، چون که قبطنی مشرک درگیر با اسرائیلی موحد را کشت و این حرام نبود، حتی اگر در حال کشتار هم نبود؛ چون خودش هدر بود تا چه رسد که با موحد مقاتله می‌کرد. پس طرد و افکندن او واجب شده بود، اما در نزد مشرکان عصیان بود:

﴿وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾^۲

و (از طرفی دیگر) برای آنان بر گردن من (در کشتن شخص فرعون) پیامدی بد است، پس می‌ترسم مرا بکشند.

و در نزد مسلمانان طاعت خطاآمیز بود: ﴿رَبِّ إِيَّايَ ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾. پس نگفت به غیر خودم، در حالی که غیر کشته شده بود و همانا گفت «به خودم»، چون که به جهت قتل آن قبطنی دعوتش را تأخیر انداخت؛ زیرا بهتر بود او را جدا می‌کرد و نمی‌کشت تا دعوتش تأخیر نیفتد، اما:

﴿... فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾^۳

... پس موسی مستی پُر [محکم] بدو نواخت. پس او را (ناخواسته) کشت (و) گفت: «این (نزاع و کشتن ناخواسته) کار شیطان است، چرا که او بی‌چون دشمنی گمراه‌کننده آشکارگر است.»

پس مشت پر کوبیدن او، به‌گونه‌ای کار رحمان بود؛ زیرا به قصد دفاع از شخص موحد بود، ولی کشته شدن ناخواسته او از گونه عمل شیطان بود؛ چون که دعوت را تأخیر انداخت و طلب مغفرت از این عاقبت ظلم، جز این نیست که خدا غضب فرعون را بپوشاند تا موسی دعوتش را

۱. قصص ۱۶/۲۸.

۲. شعرا ۱۴/۲۶.

۳. قصص ۱۵/۲۸.

ادامه بدهد. ظلم یونس و موسی، سابقه نهی و بازداشت نداشته است، لکن ظلم آدم مسبوق به شدیدترین نهی با تعبیرهای لغزش، فریب و عصیان بود. پس ظلم او از نوع حرام بود، گرچه کمترین حرام بوده است. و به تحقیق ظالم‌های عصیان‌گر، به رستگاری نشدن تهدید شده‌اند:

﴿... إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۱

... بی‌گمان، ستمکاران (خودشان و دیگران را) رستگار نمی‌کنند.

و به هلاکت:

﴿... هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲

... آیا جز گروه ستمگران (کسی) هلاک خواهد شد؟

و به لعنت:

﴿... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۳

... هان! لعنت خدا بر ستمگران.

و به گمراهی آشکار:

﴿... بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۴

۱. انعام ۲۱/۶.

۲. انعام ۴۷/۶.

۳. هود ۱۱/۱۸.

۴. لقمان ۳۱/۱۱.

... بلکه ستمگران در گمراهی ای آشکارگردند.

گرچه مراتب هلاکت و گمراهی و لعنت، برحسب تاریکی ها، گوناگون باشد.

تفاوت نهی آدم با سایر انبیاء

آیا پس از همه این ها، ظلم آدم، عصیان او، لغزش و فریب خوردن او را به ظلم غیر حرام توجیه می کنی، چنان که در یونس و موسی بود؟ در حالی که بین آدم از طرفی، و یونس و موسی از طرفی سه نوع فاصله هست:

۱. برای آن دو نهی ای نیامده بود، در حالی که برای آدم شدیدترین تهدید آمده بود؛

۲. آن دو بدون توجّه خطا کردند، و لکن آدم و همسرش با آگاهی ظلم کردند: ﴿فَتَكُونًا مِنَ

الظَّالِمِينَ﴾

۳. ظلم آدم همراه قراین قطعی است که آن عصیان بوده، اما ظلم آن دو چنین نبوده است؛ زیرا قراین، عصیان بودن ظلم آنان را رد می کند.

نهی مولوی و ارشادی آدم

آیا اینچنین نهی ای تنزیهی و ارشادی است؟ چشیدن درخت که سبب خروج آدم و همسرش از بهشت، سختی و رنج زندگی زمینی شد، آیا نهی از آن ارشاد و راهنمایی از این سختی است؟ و اگر فقط ارشادی بود و نه مولوی، باید نتیجه توبه آدم و همسرش، برگشت به همان بهشتی باشد که در آن بودند، در حالی که پس از آن به آنجا برنگشتند.

گاهی اوامر و نواهی خدا، هم مولوی و هم ارشادی است؛ نخست ارشاد می کند که این کار فساد دارد و برحذر باشید و سپس دستور به ترک آن می دهد. گاهی نهی فقط مولوی است و گاهی فقط ارشادی است. یعنی با نهی اش فقط ارشاد و راهنمایی می کند و دستور نمی دهد. این

نهی، ترک اولی را در بردارد و گاهی نیز چنین نیست. و اکثریت قاطع از امرها و نهی‌های خدا از گونه‌ی نوع اول است. خدا، به عنوان پروردگار جهانیان و سرپرست همه‌ی خلق دستور می‌دهد و نهی او، راهنمایی و ارشاد به مصالح در جایگاه امر، و مفاسد در جایگاه نهی را همراه دارد. پس یادآوری پیامدهای ناخواسته در جایگاه‌های نهی‌ها، آن‌ها را از مولوی بودن باز نمی‌دارد؛ چنان‌که ذکر ثواب‌ها در جایگاه‌های امرها، آن امرها را ارشادی قرار نمی‌دهد. پس بسیاری از این اوامر و نواهی، همراه یادآوری مصلحت‌ها و مفسده‌های دنیوی و اخروی برای ترغیب به طاعت‌ها و ترساندن از محظورها و ناخواستنی‌هاست.

در اینجا خدای بلندمرتبه، آدم و همسرش را از برخی ناخواستنی‌ها باز می‌دارد. بازداشت او همراه با تذکر ظلم بودن آن کار و به دنبال داشتن رنج است؛ چنان‌که در بسیاری از نهی‌های به جن‌ها و انسان‌ها چنین است. اصل امر و یا نهی ارشادی در مستحب‌ها و مرجوح‌هاست که ارشادهای غیر واجب را دربردارند و برای اثبات اینکه امر یا نهی از این نوع است، نیاز به قرینه‌های قطعی است. پس نهی آدم و همسرش مولوی و ارشادی است.

وانگهی لازمه‌ی توبه از گناه، برگشت توبه‌کننده به همه‌ی حالت پیش از گناه نیست. همانا توبه رجوع او به خدا، پس رجوع و توجه خدا به اوست؛ زیرا مَثَلِ توبه‌کننده از گناه مَثَلِ کسی است که سم خورده و تا سرحد مرگ مریض شده است و پس از آن توبه کرده است. با توبه، به خدا نزدیک می‌شود، اما سلامت کامل جسمانی خویش را نمی‌یابد. آدم و همسرش نیز با توبه، به خدا نزدیک شدند. خدا هم توبه‌ی آنان را پذیرفت و پس از آن آدم را به رسالت برگزید، اما به همه‌ی حالت‌های سابق برنگشت؛ از جمله و به‌ویژه به باغستان زمین چهارم که از آنجا إخراج شد برنگشت. پس اصل در توبه، زوده شدن عواقب أُخروی گناه است و اندکی از توبه‌ها عواقب دنیایی گناه را می‌زدایند. و اما این سخن که نهی آدم در آنجا تشریحی نبوده، زیرا شریعت برای او پس از فرود آمدن به زمین بوده است:

﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾^۱

زیرا این آیه اشاره به هدایت آینده، پس از توبه آدم و پذیرش از جانب خدا، سپس رسول شدن او دارد. این سخن، عجیب و غریب است؛ زیرا اگر هنگام تشریح حتی به اندازه یک نهی نبوده، پس چرا خدا او را در آنجا نهی کرده است؟ و کمترین مرحله نهی، تنزیه و پاک کردن و مانع شدن از آلودگی است و این تنزیه، از شریعت است، و هرگاه نهی تنزیهی صحیح باشد، نهی تحریمی نیز صحیح است؛ زیرا بین آن دو فرقی نیست و هر دو از شریعت هستند، اما آیه گذشته به صراحت می‌فرماید: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾. این هدایت، هدایت سلبی و ایجابی آدم و همسرش را شامل می‌شود که خدا به آنان فرمود: از همه فرآورده‌های باغ - به جز این ثمره - بهره‌مند شوید. این یکی برای شما حلال نیست. خدا آنان را از پیروی شیطان بازداشته و به پیروی از رحمان تشویق کرده و همین هدایت دوجانبه سلبی و ایجابی کافی بود که ایشان این سخن خدا و هدایت او را بپذیرند و عملی سازند؛ زیرا این هدایت از شریعت است؛ چون که شریعت یعنی نشان دادن راه پیروی از خدا. حضرت امام رضا علیه السلام از مشکل عصیان آدم جواب داده‌اند که آن گناه کوچک، پیش از رسالت بوده که از پیامبران پیش از رسالتشان امکان داشته است. خدا، آدم و همسرش را به خاطر گناه تهدید کرده است:

﴿... إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾^۲

... «آدم! بی‌چون این (ابلیس) برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است. زنده‌ها تا شما را از (این) باغ بی‌چون به در نکند، پس به زحمت افتی.»

و نیز تشویق به ترک گناه و پیروی نکردن از شیطان کرده است:

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾^۳

۱. طه ۱۲۳/۲۰.

۲. طه ۱۱۷/۲۰.

۳. طه ۱۱۹-۱۱۸.

به راستی برای تو در آنجا این (امتیاز) است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی و (هم) اینکه به راستی در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده می شوی.

و از جواب امام رضا علیه السلام به مشکل گناه آدم با وجود نبوتش، مشهود است که عصیان او پیش از نبوت بوده است.^۱ اما تا ویلی نمی یابیم که گناه آدم را ترك اولی قرار دهد.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۹؛ از عیون اخبار الرضا علیه السلام با اسناد به علی بن محمد جهم گفت: «در مجلس مأمون حاضر شدم که امام رضا علیه السلام آنجا بود، پس مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! آیا این سخن شما نیست که پیامبران معصوم هستند؟» فرمود: «بله» مأمون گفت: «پس معنای سخن خدای بزرگ که فرمود: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «این گناه از آدم پیش از نبوت او بوده است و گناه بزرگی نبوده که به سبب آن استحقاق دخول در آتش را پیدا کند و همانا از گناهان کوچکی بوده که بر پیامبران پیش از نزول وحی جایز بوده است. پس چون خدا او را برگزید و او را پیامبر معصوم قرار داد گناه نکرد. خدای بزرگ فرموده است: «... وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (طه ۲۰/۲۲-۱۲۱) و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران ۳/۳۳)؛ بی گمان، خدا، آدم و نوح و خاندان ویژه ی ابراهیم و خاندان ویژه عمران را بر جهانیان برگزیده است. و در ذرالمثور، ج ۱، ص ۵۴؛ ابی بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «خدای متعال فرمود: «ای آدم از جوار من بیرون برو. پس به عزتم قسم من با کسی که معصیت من را انجام دهد هم مسکن نمی شوم و اگر همه زمین را از خلقی همانند تو پر می کردم، سپس معصیت من را انجام می دادند، به یقین ایشان را در خانه گناهکاران جایگاه می دادم.» آدم گفت: «آیا اگر توبه کنم می پذیری؟» فرمود: «بله ای آدم!»؛ و اما آنچه که در ذرالمثور است که «آدم، هنگام ورود به بهشت پیامبر بود» با آیه مناسب نیست. همان طوری که طبرانی و ابوشیخ در العظمة، و ابن مردویه از اباذر که گفت: «گفتم: «ای رسول خدا! آیا شما آدم را پیامبر می دانید؟» گفت: «بله. پیش از این او نبی و رسول و کلمه خدا بود. خدا به آدم گفت: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»».

می گویم: «صرف تعلیم خدا دلیل بر نبوت و پیامبری نمی شود، وگرنه مادر موسی علیه السلام و مادر عیسی علیه السلام، چون خدا با آن ها سخن گفته است باید پیامبر باشند؛ همچنین شیطان که خدا با او سخن گفته است، بنابراین حدیث باید رسول باشد. پس این حدیث و مشابه این حدیث مردود و مخالف با کتاب خداست.»

عصیان آدم پیش از نبوت

در حقیقت، آدم عَلَيْهِ السَّلَام هنگام عصیان پیامبر نبوده است: ﴿... وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾؛ پس، از گناه توبه کرده و سپس هدایت شده، وانگهی خدا توبه اش را پذیرفته و به دنبال آن او را به نبوت و رسالت اجتناب کرده و برگزیده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱

بی گمان، خدا، آدم و نوح و خاندان ویژه ابراهیم و خاندان ویژه عمران را بر جهانیان برگزیده است.

«پس چون خدا او را برگزید و پیامبر قرار داد معصوم شد و گناه نمی کرد؛ نه صغیره و نه کبیره»^۲ خطاب آدم پیش از نبوتش او را پیامبر قرار نمی دهد؛ چون که خدا مریم و مادر موسی را که پایین تر از پیامبری بوده اند مورد خطاب قرار داده و ابلیس کافر را همانند آدم خلیفه خطاب کرده است، پس خطاب در آن هنگام دلیل بر نبوت نمی شود.. خدا فرموده است که عهد امامت من به ظالمان نمی رسد:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳

پس چرا آدم با اینکه با گناهش ظلم کرد، به رسالت که عهد خدایی است رسید؟ پاسخ این است که آن عهدی که ظالمان به آن نمی رسند، عهد امامت در پیامبران بزرگ است که آدم به آن نرسید؛ چون که با همان گناهش معلوم شد از پیامبران بزرگ نیست، بلکه از پیامبران جزئی و کوچک است، پس توان رسیدن به عهد کوچک خدایی (کمترین مرحله رسالت) را داشت و به آن رسید.

۱. آل عمران ۳۳/۳.

۲. پاورقی قبل.

۳. بقره ۱۲۴/۲.

و عهد خدا در آیه امامت:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی (نشانگر اخلاصی ویژه) آزمونی آتشین کرد، پس وی همه آن‌ها را به اتمام رسانید. (خدا به او) فرمود: «من تو را پیشوای مردمان (و کلّ مکلفان) قرار دهنده‌ام.» (ابراهیم) گفت: «و از دودمانم (نیز)؟» فرمود: «این پیمان (ویژه) من به بیدادگران (شان) در نرسد.»

عهد امامت در میان پیامبران، عهد نبوت مطلق است که نبوت‌های جزئی را رهبری می‌کند؛ زیرا رسالت و نبوت درجات دارند:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾^۲

اینان تمامی، پیامبرانند؛ برخی از آنان را بر برخی (دیگر) از ایشان (در جهت یا جهاتی رسالتی) برتری دادیم.

...

پس شاید آن رسالتی که در حد امامت ارزش و برتری دارد، ولایت عزم و اراده است که ویژه پنج رسالتی است که همه رسالت‌ها پیرامون ایشان می‌چرخد. این رسالت عالیّه مقصود از عهد خدا در آیه امامت است که دست ظالمان مثل آدم و ... که در پایین‌ترین درجه نبوت است به آن نمی‌رسد. آیا آدم، هنگام معصیت فراموش کرده بود که شیطان دشمن اوست، در حالی که خدا شیطان را به او معرفی کرده بود و شخص او را نشانش داده بود؟!:

﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾^۳

۱. بقره ۱۲۴/۲.

۲. بقره ۲۵۳/۲.

۳. طه ۱۱۷/۲۰.

پس گفتیم: «آدم! بی چون این (ابلیس) برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است. زنهار تا شما را از (این) باغ بی چون به در نکند، پس به زحمت افتی،»

چنان که گفتگوی شیطان با آدم، هنگامی که او را لغزاند، می نمایاند که آدم کیست:

﴿... وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ...﴾^۱

... و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز برای آنکه (مبادا) دو فرشته گردید، یا از (زمره) جاودانان باشید.» و برای آن دو سوگند یاد کرد که: «من به راستی همواره از خیرخواهان شمایم.» پس آن دو را با دلو فریب (به چاه سقوط) افکند.

عهد الهی و فراموشی آدم

عهد آدم، عهد از پیامبران بزرگ نبوده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقًا غَلِيظًا * لِيَسْئَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۲

بلکه عهد توحیدی فطری بوده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۳

۱. اعراف ۲۲/۷-۲۰.

۲. احزاب ۸/۳۳-۷.

۳. اعراف ۱۷۲/۷.

و نیز عهد توحیدی شفاهی شرعی بوده که از ابلیس پرهیز و از رحمان پیروی کن و نسیان چیزی نبود که تکلیف را از او برطرف کند. فراموشی از روی غفلت و بی توجهی چیزی است که با یاد پروردگار یکتا نمی سازد. پس هر تخلف و گناهی، از نتایج فراموشی حضرت پروردگار در حدّ اعراض از یاد خداست:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^۱

و هر کس از یاد من (دل) بگرداند، در حقیقت برایش زندگی ای تنگ (و سخت) است و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می کنیم.

آدم گناه کبیره، نسبت خدعه و نیرنگ به خدا نَزَد که ابلیس را خیرخواه و نصیحت کننده بداند و خدا را فریبکار! بلکه او و همسرش فریب خوردند و یک لحظه غافل شدند که نباید به وسوسه های ابلیس گوش می کردند؛ چنان که خدا آنان را از او برحذر داشته بود. عِلَّتْ غفلت آدم و همسرش این بود که چون خودشان خوب بوده اند، فکر نمی کردند در دنیا کسی باشد که قسم دروغ بخورد که خیرخواه است و می داند نهی خدا در بازداشت از نزدیکی به درخت ویژه، تا هم اکنون بوده است.

فریب آدم با قسم دروغ

و همانا شیطان آدم را با سوگند دادن فریب داد: ﴿وَ قَاسَمَهُمَا﴾. آدم گمان نمی کرد کسی را که خدا خلق کرده قسم دروغ به خدا بخورد؛ چنان که در گفتگویی از آدم با جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می شود:^۲

۱. طه ۱۲۴/۲۰.

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۶۱؛ از تفسیر علی بن ابراهیم در این قصّه آورده است که: «پس جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای آدم! آیا خدا تو را با دست خودش خلق نکرده بود و فرشتگان را به نفع تو به سجده و ادار نکرده بود؟» گفت: «بله» گفت: «و آیا دستور نداده بود که از آن درخت نخوری؟ پس چرا او را عصیان کردی؟» گفت: «ای جبرئیل! ابلیس برای من به خدا سوگند یاد کرد که نصیحت گر من است و من گمان نبردم که خلقی را که خدا آفریده، سوگند دروغ به خدا یاد کند!».

فاغتره عدوه نفاسه علیه مدار المقام و مرافقة الأبرار، فباع اليقين بشكّه، و العزيمة بوهنه، و استبدل بالجزل (الفرح) و جلا، و بالاعتترار مذما، ثم بسط الله سبحانه له في توبته و لقاء كلمة رحمته، و وعده المرء الى جنته فأهبطه الى دار البلية و تناسل الذرية؛^۱

پس آدم را دشمنش به وعده خانه همیشگی و همچنین همراهی با نیکان فریب داد، پس آدم یقین را به شک و استواری را به سستی فروخت و شادمانی را به ترس تبدیل کرد و ...

پس آدم با دو غرور از جانب ابلیس: ۱. گمان نکرد که کسی سوگند دروغ یاد کند ۲. که با نزدیکی به آن درخت منهیه برای همیشه در آن باغ خواهد ماند و همنشین ابرار خواهد بود، بین دو محذور قرار گرفت: ۱. محذور نهی سابق از طرف خدا که وسوسه‌های شیطان را گوش نکنی و ۲. محذور دوم که از دو گونه غرور ابلیس برآمد، پس غافل شد و «یقین» به نهی خدا را به شک در نهی خدا فروخت، گویا که خدا نهی خودش را نسخ کرده است. پس او با نیرنگ ابلیس متزلزل شد و عصیان کرد و استوار نماند، بلکه لغزید و گمراه شد و در دام‌های چهارگانه ابلیس گرفتار شد که گفته بود از راست، چپ، روبه‌رو و پشت سر بندگان خدا می‌آیم و آنان را گمراه می‌کنم. متأسفانه آدم که نخستین خلیفه از این نسل، از نسل‌های انسان‌های پیشین بود و از طرف خدا، «اسماء» را آموخته بود، گمراه شد. پس انسان‌هایی که چنین موقعیتی ندارند، آسیب‌پذیرترند و باید مراقب نیرنگ‌های ابلیس و دیگر شیطان‌های بیرونی و درونی باشند. پس بین دو غرور و دو محذور قرار گرفت: غرور اولی سوگند آن دو که آدم گمان نمی‌کرد کسی سوگند دروغ به خدا بخورد، و غرور دوم وعده جای‌گرفتن در بهشت خدا به همراهی نیکان است.

و در تفسیر برهان، ج ۱، ص ۸۳؛ از ابن‌بابویه قمی در روایت مجلس امام رضا علیه السلام و مأمون در آن جلسه فرمود: «آدم و حوایش از این سوگند، دروغ به خدا را مشاهده نکرده بودند،» پس آن دو را فریب‌کارانه راهنمایی کرد، پس به جهت اطمینان به سوگند ابلیس به خدا، از آن درخت خوردند ...»

۱. نهج البلاغه، امام امیرالمؤمنین.

پس عهد خدا را فراموش کرد «و در او عزمی نیافتیم» که او را از معصیت خدا باز بدارد، «پس خدا او را به خانه امتحان و تکثیر نسل فرود آورده» و سپس او را به عنوان ولی عزم از پیامبران برنگزید؛ آنانکه از عهد خدا محافظت کردند و عزم معصومانه و دامنه‌دار و ادامه‌دار بر حرمت‌های الهی پیش از رسالت‌ها و پس از آن داشتند و ایشان سادات و آقایان پیامبران بودند و کسانی بودند که چرخ رسالت‌ها بر محورشان می‌چرخید، و آدم در درجه‌ای از درجات رسالت‌ها پس از عصیان و هبوط به زمین است.

علاقه به چیزی انسان را کور و کر می‌کند. آدم از شدت علاقه به خدا و جاویدان ماندن در رحمت و نزدیکی به خدا، یک لحظه گیج شد و فریب شیطان را خورد که به او القاء کرد با نزدیکی به این درخت که تا هم‌اکنون منهدی بود، خودش را در این سرزمین سرسبز و در نزد خدا همیشگی خواهد کرد؛ مانند برده‌ای که بسیار دوست دارد با آقا و سرورش محشور باشد، پس با نیرنگ کسی کاری انجام می‌دهد که به مولایش نزدیک شود ولی همان کار باعث دوری او از آقایش می‌شود. نزدیکی آدم و همسرش به درخت منهدی به نیت و عشق نزدیک‌تر شدن به خدا، باعث دوری آنان از رحمت خدا شد، تا اینکه خدای رحمان و رحیم توبه ایشان را پذیرفت و ایشان را به رحمتش نزدیک کرد، اما به آن باغستان برنگردانید. سرنوشت آدم و ابلیس، بیدارجویان را بیدار می‌کند تا از شیطان رجیم برحذر باشند؛ چون که با گام‌های گمراه‌گر، حيله‌گری و نیرنگ می‌کند، پس انسان باید همیشه با دقت مراقب باشد تا در چنگ شیطان گرفتار نیاید؛ چنانچه پدر و مادر نخستین ما گرفتار شدند و تجربه تلخی به سر آنان آمد، پس باید فرزندشان برحذر باشند؛ همان‌طور که در رسانه‌های قرآن زیاد آمده است:

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا إِنَّهُ يَرَكَمُ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

۱. اعراف ۲۷/۷.

ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان هرگز شما را به فتنه [آزمایشی آتشبار] نیندازد؛ چنانکه پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند، حال آنکه لباسشان را (هم) از ایشان می‌کند تا عورت‌هایشان را برایشان نمایان کند. او و همانندانش بی‌گمان شما را می‌بیند، بدان‌گونه که شما آنان را نمی‌بینید. ما بی‌چون شیطان‌ها را سرپرستان و دوستان کسانی نهادیم که ایمان نمی‌آورند.

مکان شیطان در زمان فریب

چگونه ابلیس توانست آن‌ها را بلغزاند در حالی که او در بیرون از بهشت بود، درحالی که پیش از آن، مأمور به فرود آمدن بود؟ درحقیقت، ابلیس آنگاه که آنان را لغزاند، در بهشت و در محاصره دو دستور هبوطی بود:

۱. دستور ویژه او؛ زیرا از سجده برای آدم سرباز زد و کبر ورزید:

﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾^۱

فرمود: «پس از این جایگاه فرو شو. پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی. پس برون شو که تو بی‌گمان از خواران و بی‌مقدارانی.»

۲. دستور دیگر، او و پدر و مادر ما را فرا می‌گرفت:

﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲

فرمود: (هرسه) فرود آید، حال آنکه بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری است.

﴿... فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...﴾^۳

... تا از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد. و فرمودیم: «(به این زمین) فرود آید، حال آنکه دشمنان همدیگرید ...»

﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...﴾^۱

۱. اعراف ۱۳/۷.

۲. اعراف ۲۴/۷.

۳. بقره ۳۶/۲.

فرمود: «هر دو از این (باغ) فرود آید، در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید ... پس دستور هبوط گروهی در آنجا، دلیل است که ابلیس هنوز در بهشت بوده است. دستور خدا که ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲ جمع است و شامل آدم و همسرش و ابلیس می‌شود. از این دستور برمی‌آید که ابلیس تا آن زمان در باغستان بوده و دستور اول خدا را که از آنجا خارج شو، که امر تشریعی بوده، عصیان کرده و خارج نشده و با دستور خدوم خدا که تشریعی و تکوینی است، خارج شده و در واقع خدا او را پرتاب کرده است. در این آیه خدا گوشزد فرموده است که دشمنی بین شما مکلفان و شیطان همیشگی است و دستور تشنیه به هبوط از آن باغستان ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾^۳ به این معناست که شما انسان‌ها در این دنیای پُر جاذبه کاذب، با نیرنگ شیطان دشمن هم‌دیگر می‌شوید، پس بر حذر باشید:

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾^۴

و برای بندگانش بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند.» بی‌گمان شیطان میانشان را بر هم می‌زند؛ همواره شیطان برای انسان دشمنی آشکار کننده (دشمنی‌اش) بوده است.

﴿وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۵

۱. طه ۱۲۳/۲۰.

۲. اعراف ۲۴/۷.

۳. طه ۱۲۳/۲۰.

۴. اسرا ۵۳/۱۷.

۵. اعراف ۲۰۰/۷.

و اگر بی‌گمان از شیطان و سوسه‌ای افسادگر به تو در رسد (که تو را به کاری افسادگر با حيله برگمارد) پس به خدا پناه ببر. به‌راستی او بسیار شنوای بسیار داناست.

و گاهی نیرنگ ابلیس از طریق هم‌جنسان انسانی به همدیگر منتقل می‌شود:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۗ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۗ﴾^۱

و این‌گونه برای هر پیامبری برجسته، دشمنانی: شیطان‌های انس و جن را نهادیم، (که) بعضی از آنها به بعضی برای فریب (یکدیگر) گفتار آراسته را رمز می‌دهند و اگر پروردگارت بخواهد، چنان نمی‌کنند. پس آنان را با آنچه (به خدا) افترا می‌بندند واگذار.

لباس آدم پیش از عصیان

لباس آدم طبعاً از لباس‌های بهشت بوده و چون که آن درخت را چشیدند با پوشیدن آن‌ها عورتشان را پوشاندند و:

﴿... يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا...﴾^۲

... حال آن که لباسشان را (هم) از ایشان می‌کند تا عورت‌هایشان را برایشان نمایان کند...

و از آیه‌ها درباره لباس پوشش‌گر عورت‌ها که با چشیدن درخت کشف شد - اشاره دارد که عورت آن دو از آغاز خلقت تا آن زمان کشف نشده بود - بر می‌آید که از آغاز خلقت به آنان لباس بهشتی پوشانده شده بود، بدون این که انتخاب کنند و یا به خودشان زحمت بدهند؛ چون که لباس، بدن را می‌پوشاند، پس پیش از کشف شدن عورتانگیزه‌ای برای پوشش آن با لباس نبوده است و یا این که هر کس آشنا به عورت خویش، بدون دیگری بوده است و چون لباس ایشان کنده شد، عورت یکدیگر را شناختند و احساس شهوت جنسی کردند. پس اگر معرفت دوم نبود، احساس شهوت جنسی به آنان دست نمی‌داد. جز این که لطافت این آیه:

۱. انعام ۱۱۲/۶.

۲. اعراف ۲۷/۷.

﴿... مَا يُورِي عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمَهُمَا...﴾

... تا آنچه را از عورت‌هایشان از ایشان پوشیده مانده بود، برایشان نمایان گرداند ...
 نشان می‌دهد که آنان از عورت خویش خبر نداشتند. پوشیده بوده و آن را نشناختند، چنان‌که هر
 کدام از عورت دیگری خبر نداشت؛ چون که خدا آن را زیر لباس بهشتی پوشانده بود تا زمانی
 که آن را با گناه در روح‌شان کشف کردند، تا بدانند که تا هم‌اکنون، با عورت بر روی عورت
 زندگی می‌کرده‌اند و بدانند که آنان بر بدی و به جانب بدی هستند، مگر این که از هدایت پیروی
 کنند.

توبه و القای کلمات به آدم

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

پس آدم از پروردگارش کلماتی را (با کوشش و کاوش) دریافت تا خدا به او برگشت؛ بی‌گمان اوست بسیار
 برگشت‌کننده (بر بندگان) و (اوست) پذیرنده برگشت (شان) و رحمتگر بر ویژه‌گان.

ماهیت کلمات توبه

کلماتی که آدم با کوشش و کاوش آن‌ها را از پروردگارش دریافت کرد چه بودند و آن‌ها را چه
 زمانی دریافت کرد؟ به‌یقین کلمات، کلمات توبه بودند و آن‌ها را گروه فرودآینده دریافت کرد:
 ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا ... إِلَىٰ حَيْثُ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ... قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا
 جَمِيعًا ... أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. پس به تحقیق، آدم پس از گناه و پیش از
 هبوط پذیرفت، اما توبه او برای بقای در بهشت نافع واقع نشد. فایده آن، بخشش گناه او بود تا
 در خانه جاویدان عذاب نشود. اما چون دنیا، ﴿فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِي هُدًى ...﴾ خانه عمل و نه
 جزاست - چنان‌که سرای دیگر خانه جزاستو در آنجا عمل نیست - و چون برگزیدن آدم پس از
 پذیرش توبه و هدایت در باغستان و پیش از هبوط او بوده است:

﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا...﴾^۱

سپس پروردگارش او را برگزید. پس بر او برگشت و (وی را به رسالت) هدایت کرد. * فرمود: «هر دو از این (باغ) فرود آید...»

پس باید آغاز دریافت خبر غیبی در همان باغستان بوده باشد، گرچه رسالت او با گسترده بودن نبوت وی پس از هبوط از باغستان بوده است: ﴿قَالَ اهْبِطَا... فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾ پس ترتیب آن قصه از این قرار بوده است: خوردن از آن درخت، دریافت کلمات توبه، توبه آدم، تبت، پذیرش توبه او، هبوط و سپس رسالت. آیا آن کلمات، کلمات عذرخواهی بوده است:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲

گفتند: «پروردگارانمان! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما (گناهمان را) نپوشانی و به ما رحم نکنی، بی‌گمان (و) بی‌امان از زیان کاران خواهیم بود.»

ترتیب اعمال آدم و توبه

این ترتیب عذرخواهانه پیش از دستور به هبوط بوده است: ﴿أَلَمْ أَنهَكُمَا... قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا﴾ و دریافت کلمات، پس از دستور اول به هبوط و پیش از دستور دوم به هبوط بوده است که پس از آن فرود انجام گرفته است و ترتیب، طبق آیات گوناگون این‌گونه بوده است: ۱. عصیان آدم و همسرش ۲. توبه آنان با کلمات عذرخواهانه که پذیرفته نشد ۳. توبه آنان با کلمات تعلیمی از جانب خدا: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾. کلمات دیگری از پروردگارش دریافت کرد ۴. پذیرفته شدن توبه آنان: ﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾.

توبه با کلمات عذری برای توبه خدا بر آدم کفایت نمی‌کند، گرچه برای توبه آدم به جانب خدا کافی است. در این هنگام کلمات عذرخواهی با کلمات دیگر، شفاعت و همراهی شده است و شاید کلمات شفیع، همان نام‌های جانشینانی باشند که خدا در این خلافت به آنان بر فرشتگان

۱. طه ۱۲۳/۲۰ - ۱۲۲.

۲. اعراف ۲۳/۷.

احتجاج کرد، پس باید آنان بزرگ‌تر از همه جانشینان باشند نه همانند آدم؛ زیرا شفاعت هم‌ردیفان آدم برای او نافع نیست. شفاعت بالاتر از آدم و بالاتر از همه جهانیان، یعنی

محمد ﷺ و اولاد معصومش علیهم‌السلام تبریحش است:

﴿... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱

... و اگر آنان چون به خود ستم کردند پیش تو آیند، پس از خدا پوشش و آمرزش بخواهند و پیامبر (نیز) برای آنان (از خدا) پوشش بخواهد، همواره خدا را بسی برگشت‌کننده (بر خودهاشان و) رحمتگر بر ویژگیان می‌یافتند.

تلقین کلمات توبه به آدم

﴿تَلْقِي﴾ کلام همراه با دریافت معنای آن است؛ بنابراین آن دریافت کلمات، تعریف بیشتری از تعلیم آن‌ها را در بر دارد و چون ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سپس: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾... جواب قانع‌کننده از سخن فرشتگان، ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا﴾ را در خود گنجانده، پس باید آنان عالی‌ترین مقام‌ها و هم‌آنان خلیفه باشند و یا در میان آنان کسانی باشند که وجودشان توجیه‌گر وجود گناهکاران در این امت باشد. در این هنگام آنان گروه اندکی هستند که خدا به وسیله ایشان توبه توبه‌کننده به درگاهش را می‌پذیرد. ما بهتر از پیامبر و آل معصومش علیهم‌السلام و یا به خوبی آنان کسی را نمی‌یابیم^۲ و توبه پذیرفته شدل بنده، وابسته به دو

۱. نساء ۶۴/۴.

۲. دزالمشور، ج ۱، ص ۵۸؛ طبرانی در معجم صغیر و حاکم و ابونعیم و بیهقی، هر دوی ایشان در دلایل، و ابن‌عساکر از عمر بن خطاب آورده‌اند که عمر گفت: «پیامبر ﷺ فرمود: «چون آدم آن گناهِش را انجام داد، سرش را رو به آسمان بالا گرفت، پس گفت: «از تو می‌خواهم که به حق محمد حتماً مرا ببخشی» پس خدا به جانب او وحی کرد: «کیست محمد؟» پس آدم گفت: «مبارک‌ترین نام؛ زیرا هنگامی که من را آفریدی، سرم را به جانب عرشت بالا بردم، پس ناگاه در آن دیدم که نوشته بود «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»؛ پس دانستم که ارزش هیچ کس در نزد تو، بیشتر از کسی نیست که نام او را در کنار نام خودت قرار داده‌ای.» پس وحی فرمود: «ای آدم! و اگر او نبود تو را نمی‌آفریدم»».

و در همان مدرک، از ابن بخاری است که از ابن عباس گفت: «از پیامبر ﷺ درباره کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و با آن توبه کرد سؤال کردم؛ پیامبر ﷺ فرمود: «درخواست کرد به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که خواهش می‌کنم من را ببخش، پس پروردگار او را بخشید.»».

همانند آن را در ملحقات احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۱۴۸ روایت کرده است از علامه ابن المغازی شافعی، در مناقب، ص ۳۹، نسخه کتابخانه صنعا در یمن؛ به سند متصل از ابن عباس، از پیامبر ﷺ و از علامه نظری در خصائص؛ و در در المنثور، ج ۳، ص ۷۶ همانند آن آمده است؛ و از دیگر کسانی که آن را آورده‌اند علامه بیهقی در دلائل نبوت، بر اساس روایت نقل شده در لوامع، ج ۱، ص ۱۲۵ است که عمر بن خطاب روایت کرده: «آدم گفت: «از تو درخواست می‌کنم به حق محمد و آتش که به یقین من را ببخش» ... ادامه داد تا به این سخن خدا که: «اگر او نبود تو را نمی‌آفریدم.»».

و همان را ابن عساکر در دو مسندش بر اساس آنچه در لوامع ج ۱، ص ۲۱۵ آمده، آورده است و در همان مدرک (در- المنثور) است که دیلمی، در مسند فردوس، به سندی که آن را از علی علیه السلام روایت کرده، گفت: «از پیامبر ﷺ این سخن خدا پرسیدم: «پس آدم از خدا کلماتی دریافت کرد.»» فرمود: «بگو پروردگار را تو منزه می، تو یکتا هستی. من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم؛ به حق محمد و آتش از تو می‌خواهم من را ببخشی؛ چون به یقین، بسیار آمرزنده رحیم هستی. بار خدایا به حق محمد و آل محمد، تو منزه می و یکتا هستی. من کار بدی کردم و به خودم ظلم کردم، پس من را ببخش؛ چون که تو بسیار توبه‌پذیر و رحمت‌گر هستی. پس اینان آن کلماتی بودند که آدم دریافت کرد.»».

و از طریق اهل بیت علیه السلام، شیخ طوسی در احتجاج، از معمر بن راشد گفت:

«از ابی‌عبدالله علیه السلام سؤال کردم و ایشان از قول پیامبر فرمود: «چون که آدم خطا انجام داد، توبه‌اش این بود که گفت: «بار خدایا به حق محمد و آل محمد، من را ببخش پس خدا او را بخشید.»».

و صدوق در معانی الأخبار با اسناد به ابی سعید مدائن، به گونه مرفوع آورده است و در خصال از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت: «از امام علیه السلام از سخن خدای بزرگ: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ سؤال کردم که آن کلمات چیست؟» فرمود: «کلماتی هستند که آدم آن‌ها را از پروردگارش دریافت کرد، پس از آن خدا توبه او را پذیرفت و آن کلمات این‌ها هستند: «ای پروردگار من! از تو درخواست می‌کنم به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین که من را ببخشی، پس خدا او را بخشید، چون که او بسیار توبه‌پذیر رحمت‌گر است.»».

و در ملحقات احقاق، ج ۳، ص ۷۸، از مولی معین الکاشفی، در معارج النبوة، رکن ۳، ص ۹، از امام صادق علیه السلام در حدیثی آمده است:

«کلماتی که آدم آن‌ها را از خدا دریافت کرد این‌ها بود: «ای محمود و ای بالاترین و ای قطع‌کننده و ای نیکوکار و ای کسی که منفعت تو احسان و نیکوکاری است، به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین من را ببخش و توبه‌ام را بپذیر.»».

توبه از جانب خداست: توبه اول خدا به سوي عبد براي اين است که او توبه کند و موفق به توبه شود:

﴿... ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا...﴾^۱

... (خدا) بر آنان برگشت تا به او برگردند ...

و توبه دوم، پذیرش توبه بنده است؛ چون توبه، علم و حال و عمل است و همه این‌ها نیاز به توفیق از جانب خدا دارند و خدا توفیق نمی‌دهد مگر به کسی که اراده توبه و کوشش برای آن بکند. پس آن را نمی‌پذیرد مگر زمانی که آن را به طور حقیقی انجام دهد و تلقی آن کلمات، آموختن چگونگی توبه با توفیق خداست. پس این دریافت، تعلیم و توفیق حال و عمل از خدا و پذیرش توبه آدم را بر دوش می‌کشد. علم یقین به خطا و به مقام پروردگار، نوری است که آتش پشیمانی را در دل شعله‌ور می‌سازد و زبان و اعضاء را به کوشش و همکاری با هم بر می‌انگیزاند. این مثلث توبه صالح است و بهترین ضلع آن مثلث، پشیمانی است که استوانه بین علم و عمل است؛ چنان که پیامبر ﷺ فرمودند:

الندم توبة؛ پشیمانی توبه است.

و برای اینکه انسان از دام شیطان نجات پیدا کند، پس باید پیوسته در حال توبه باشد تا در این معرکه و نبرد آسیب نبیند؛ بلکه شیطان زیان ببیند. مردی از علی عليه السلام سؤال کرد، درباره کسی که گناه می‌کند سپس استغفار می‌کند، دوباره گناه می‌کند سپس استغفار می‌کند، امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: «باید استغفار همیشگی بکند تا اینکه شیطان زیانکار شود و بگوید در برابر او ناتوانم.» و فرمود:

«هر مقدار که می‌توانی او را در گودی پرتاب کنی و از او رهایی یابی، این کار را انجام بده.»^۲

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

و همانند آن را قندوزی بلخی، در منابع المودة، ص ۹۷ آورده است.

۱. توبه ۱۱۹/۹.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۲، مسأله هشتم.

فرمودیم: «جملگی از آن (باغ آسمانی به این زمین) فرود آید. پس اگر به راستی از (جانب) من شما را رهنمایی در رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند نه بیمی بر آن‌هاست و نه ایشان غمگین می‌شوند.»

وعدۀ هدایت به خلیفه

هدایتی که به خلیفه وعده داده شده، چیست؟

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

و کسانی که کفر ورزیدند و با نشانه‌های ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، اینانند همراهان آتش، (و هم) ایشان در آن ماندگاراند.

﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ﴾^۱

فرمود: «هر دو از این (باغ) فرود آید، در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید، تا اگر برای شما از جانب من حتماً رهنمودی در رسد، پس هر کس از هدایت پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه به رنج می‌افتد و هر کس از یاد من (دل) بگرداند، در حقیقت برایش زندگی‌ای تنگ (و سخت) است و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم.»

بی‌شک این هدایت برای خلیفه زمین بالاتر از عقل است؛ چون این هدایت، عقل را در خطاهایش رهنمایی می‌کند، یا او را در تکامل و پیشرفت ارشاد می‌کند و یا احکامی را همراه می‌آورد که عقل آن‌ها را ندارد و این مثلث هدایت، همه شریعت‌ها را در بردارد و آدم تا نوح به هیچ وجه مبعوث به چنین شریعت جامع نشده‌اند؛ چون چنین شریعتی، برای پیامبران اولوالعزم است که محور رسالت‌ها هستند^۲ و گاهی:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۳

۱. طه ۱۲۴/۲۰-۱۲۳.

۲. رجوع شود به ج ۲۶، ص ۷۸-۷۳، آیه «اولوالعزم»

۳. بقره ۲۱۳/۲.

مردمان (در گمراهی) امتی یگانه بودند، پس خدا پیامبران برجسته را نویدآورنده و هشداردهنده برانگیخت و با آنان کتاب (خود) را با تمامی حقانیت فرو فرستاد تا میان مردمان در آنچه با هم اختلاف داشته‌اند، حکم و پیوند دهد. ...

این آیه اشاره می‌کند که مردم مدّت زمان بسیاری يك چنین شریعت خدایی که دارای کتاب و حیانی باشد نداشته‌اند. پس باید آدم، رسول بی‌کتاب باشد و شریعتی غیر از شریعت رسولان اولوالعزم داشته باشد؛ رسالت در حدی که عقل را از خطایش باز بدارد، اما دارای احکام و فروع نباشد که عقل به آن‌ها حکم نکند و شاید در حدی هم نباشد که احکام عقل را کامل کند، و این زاویه نخستین از مثلث وحی رسالت و کم‌ترین درجه از درجه‌های رسالت است. بدون شک اولین هدایت برای خلیفه زمین به وسیله آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که پس از عصیان و توبه‌اش و پذیرش توبه او از جانب خدا، به رسالت انتخاب شد:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾^۱

تا آن زمان کسی مبعوث به رسالت نشده، پس از آن، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ مبعوث به رسالت شد و به هدایت مردم که - فقط - اهل و عیال خودش بودند، پرداخت.^۲ و به‌عنوان ضابطه کلی، هر کس از هدایت پیروی کند، در مربعی از نور زندگی می‌کند: ﴿فَلَا يَصِلُوا لِإِشْقَى﴾^۳ - ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۴ گمراه نمی‌گردد، شقی و بدبخت نمی‌شود، گرفتار ترس و اندوه نمی‌گردد، حتی در دنیا زندگی آسان و نورانی دارد، و اما ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي﴾^۵ اگر کسی کافر شود، از یاد خدا غافل شده و او را تکذیب کند، در دنیا و آخرت در تنگناست.

حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ با گناهش از زندگی نورانی در ابعاد چهارگانه در باغستان آسمانی محروم شد، اما با توبه‌اش در زمین، در آن مربع نورانی زمینی قرار گرفت و با ادامه پیروی از هدایت، آن

۱. طه ۱۲۲/۲۰-۱۲۱.

۲. درّالمنثور، ج ۱، ص ۵۱ از اباذر نقل می‌کند که: «گفتم: «با رسول‌الله! چه کسی اول نبی بود؟» گفت: «آدم». گفتم: «بعد از او چه کسی؟» گفت: «نوح، و بین آن دو، ده پدر (نسل) بوده است.»».

۳. طه ۱۲۳/۲۰.

۴. بقره ۳۸/۲.

۵. طه ۱۲۴/۲۰.

مرتب نور زمینی را، مقدمه نور مرتب قیامت قرار داد و همه فرزندان او نیز می‌توانند دنیا را مقدمه و مزرعه سعادت آخرت قرار دهند.

نکات و استدراکات قصه آدم

نگرش دوم به آیات سه‌گانه در قصه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ با استدراکات و نکات:

۱. ما از آیه‌ها به تأکید در می‌بایم که آن درخت، علم، حسد، محبت و یا معرفت و امثال آن‌ها از چیزهایی که خوردنی نیستند و دریافتنی معرفتی و علم هستند، نیست.
۲. بیرون کردن آن دو از بهشت گاهی به شیطان نسبت داده می‌شود؛ چنان‌که در اینجاست:

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ...﴾^۱

پس شیطان هر دو را از آن بلغزاند، تا از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد. ...

و در سوره اعراف دارد:

﴿... كَمَا أَخْرَجَ أَبُوئِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ...﴾^۲

... چنان‌که پدر و مادران را از بهشت بیرون راند ...

و در سوره طه: ﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ غ سپس فرود آوردن و دستور به آن. و گاهی به خدا نسبت داده می‌شود: ﴿وَقُلْنَا اهْبِطُوا﴾؛ چنان‌که در این جاست: ﴿قَالَ اهْبِطُوا...﴾ در اعراف و ﴿قَالَ اهْبِطَا...﴾ در طه، جمع آن‌ها به این است که سبب خروج و هبوط آن‌ها، ابلیس بوده است که خدا آن دو را به عنوان مجازات پیروی از شیطان، از آنجا خارج کرد.

۳. آدم و حوا دو بار خدا را عصیان نکردند، بلکه - فقط - یک بار گناه کردند و پس از آن تا دستور به هبوط به زمین مشغول توبه بودند، تا این که خدا توبه آنان را پذیرفت و به آنان دستور داد که به زمین فرود آیند. این ابلیس بود که دو بار خدا را عصیان کرد: بار اول خدا را به جهت تشکر از آفرینش آدم سجده نکرد و بار دوم هنگامی بود که به سخن خدا که از باغ خارج شود گوش فرا نداد و در آنجا توقف کرد تا آدم و همسرش را گمراه کرد.

۱. بقره ۳۶/۲.

۲. اعراف ۲۷/۷.

۴. نخست آدم و همسرش عصیان کردند، پس از آن توبه را آغاز کردند، و هنوز در آسمان بودند و دستور هبوط از آنجا را دریافت نکرده بودند. پس از مدتی دستور تشریعی نزول به زمین به آنان و ابلیس داده شده و دستور به آدم و همسرش فوری نبود؛ زیرا در سوره طه ﴿ثُمَّ﴾ آمده است که برای تأخیر است. اما دستور به ابلیس تشریعی فوری بود و پس از این دستور اول به آدم و همسرش، آن‌ها کلمات توبه را از جانب خدا به ایشان در مراحل پایانی توبه‌شان دریافت کردند، و انگهی دستور دوم به خروج از باغستان آسمان که هم تشریعی و هم تکوینی بود به آن‌ها و ابلیس داده شد و خدا آن‌ها را از آنجا بیرون کرد.

پس آدم دو بار گناه نکرد که این، توجیه دو دستور خدا به هبوط او از آسمان باشد، برخلاف ابلیس که دو بار خدا را عصیان کرد: ۱. به هنگام دستور خدا به او که در برابر خالق برای آفرینش آدم سجده کند که نکرد ۲. هنگامی که دستور تشریعی فوری خروج از باغستان آسمانی به علت گمراه کردن آدم و حوا - به او داده شد، ولی نپذیرفت، و آدم و همسرش در باغستان پس از گناهشان لباس خودشان را از دست دادند و با همان حال به زمین آمدند؛ چون که آن حالت برای توبه مناسب‌تر است، و پس از پذیرش توبه، آن‌ها لباس پوشیدند.

۵. ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمِهِمَا...﴾^۱

پس شیطان، برای آن دو وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان از ایشان پوشیده مانده بود برایشان نمایان گرداند

...

اشاره می‌کند که اگر وسوسه شیطان به چشیدن درخت نبود، عورت‌شان هرگز کشف نمی‌شد؛ زیرا لباس بهشت از آنان جدا ناپذیر بود؛ چنان‌که از آغاز خلقت‌شان پوشانده شدند و به بهشت برده شدند، پس شیطان در پی نابودی آنان با کشف عورت‌شان بوده است. شیطان با یار و یاورانش پیوسته کوشش می‌کند که با گام‌هایش، از بندگان رحمان، کسانی را به حزب خودش جذب کند، تا به تنهایی تحقیر شده و رانده شده نباشد. اثر این کشف عورت برای آدم و همسرش

۱. اعراف ۲۰/۷.

این بوده که در زندگی دنیا از شیطان بر حذر باشند، پیوسته لباس تقوی بپوشند و عورت‌هایشان را بپوشاند:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ * يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

ای فرزندان آدم! ما همواره برای شما لباسی فروفرستادیم که عورت‌هایتان را بپوشاند، (این پوشش زیرین شماسست) و (نیز پوشش) زینتی (برایتان فرستادیم)؛ و (اما) بهترین جامه (ی زیرین و روین) لباس تقوی است. این از نشانه‌های خداست، شاید به خوبی یاد آورند. * ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان هرگز شما را به فتنه [آزمایشی آتشبار] نیندازد؛ چنان‌که پدر و مادران را از بهشت بیرون راند، حال آنکه لباس‌شان را (هم) از ایشان می‌گند تا عورت‌هایشان را برایشان نمایان کند. او و همانندانش بی‌گمان شما را می‌بینند، بدان‌گونه که شما آنان را نمی‌بینید. ما بی‌چون شیطان‌ها را سرپرستان و دوستان کسانی نهادیم که ایمان نمی‌آورند.

پس به تحقیق در گرفتاری آدم و همسرش برای همه نسل‌ها درس هستکه در زمین چگونه زندگی کنند تا در پرتو اعمال صالح در صحنه‌های زندگی به بهشت برگردند؛ چه آن‌که بهشت بدون زحمت، درون انسان را راضی نمی‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲

هان ای انسان! بی‌گمان تو سوي پروردگار خود در تلاشی، پس او را ملاقات‌کننده‌ای.

۶. چرا در ﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾، ﴿فَتَشْقَى﴾ آمده و نه «فتشقیا»؟ و چرا با اینکه آدم و حوا با هم از آن درخت خوردند و آن دو در این میدان مساوی هستند، آدم به تنهایی به منع از پیامدهای این گناه مطرح شده است؟ :

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ...﴾^۳

۱. اعراف ۲۷/۷ - ۲۶.

۲. انشقاق ۶/۸۴.

۳. طه ۱۲۰/۲۰ - ۱۱۸.

به درستی که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانیو (هم) اینکه به راستی در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده می شوی. پس شیطان سویش و سوسه افکند...

آدم و همسرش - هردو - عصیان و ظلم کردند و هر کس مسئول عواقب اعمال خویش است. کسی بار مسئولیت دیگری را بر عهده نمی گیرد:

﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۱

هیچ باربرداری بار دیگری را بر دوش نمی گیرد.

حوّا، همسر آدم نیز گناه کرد و عاقبتش را هم دید، اما دشواری های زندگی ناشی از عصیان و یا غیر آن، نخست به مردان متوجه می شود و زنان در حاشیه قرار می گیرند و مقداری از آن ها را بر دوش می کشند. حضرت آدم عليه السلام نیز به حکم مرد بودن و نیز گزینه رسالت بودن، بیشترین عواقب گناهشان را بر دوش کشید. از این جهت، توبیخ های آیات، بیشتر متوجه اوست؛ چون که سختی در زندگی زمینی و رنج آن و گرسنگی و برهنگی و ظمأ و آفتاب زدگی آن، بر مردان بیشتر و بیشتر از زنان وارد می شود؛ چرا که زنان در حاشیه خستگی مردان زندگی می کنند، پس مردان باید رنج را برانند و سختی ها را برکشند؛ نه فقط برای خودشان، که برای همسران شان، مادران شان و دختران شان نیز، بلکه گاهی آنان را بر خود برتری می دهند؛ چون که:

﴿... وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...﴾^۲

... و میانتان دوستی و رحمتی نهاد ...

و:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...﴾^۳

۱. انعام ۱۶۴/۶

۲. روم ۲۱/۳۰

۳. نساء ۳۴/۴

مردان بسی پاسداران زنان (شان) اند ...

پس در زندگی زمینی سختی‌ها و رنج‌ها برای مردان چند برابر زنان است.

۷. و چرا ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ... فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ آمده است و نه «تلقیا... فتاب علیما»، در حالی که آن دو با هم توبه‌گر بودند: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا﴾؟ چون که آدم اصل است و حوّا فرع. نام او ذکر نشده، چون که او از دریافت وحی محروم است و همانا حوّا پس از دریافت آدموحی را از او دریافت می‌کرد، سپس او در حاشیه آدم توبه کننده بود؛ چنانچه خستگی زندگی دنیا بر آدم است نه حوّا؛ ﴿فَتَشَقَّى﴾!

۸. در ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾ چگونه بین «این» شرطیه که دالّ بر شك و تردید است و «ن» تأکید که مدخلولش را تأکید می‌کند، مناسبت وجود دارد؟ در حقیقت «این» شرطیه فی نفسه دلالت بر تردید نمی‌کند. این شرطی است که مناسب با تردید است؛ چنان‌که مناسب تحقیق می‌باشد و در اینجا تحقیق از نون تأکید مستفاد است و شرط مفید، مفاد و معنای آن است، پس «اگر» از طرف من هدایت آمد و آن ﴿إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ﴾، ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ﴾.

۹. و چگونه ﴿مَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾، ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشَقَّى﴾؟ برخی از رنج‌ها در زندگی دنیا بین مؤمن و کافر مشترك است؛ چون که این لازمه زندگی دنیاست. ولی برای مؤمن با راحتی آینده، در زندگی آخرت جبران می‌شود. و نیز در دنیا با پیاده شدن دین خدا در جامعه، رنج‌ها تبدیل به رحمت‌ها می‌شود. پس مؤمن در رحمت و راحت نسبی در زندگی دنیا و در رحمت و راحت حقیقی در زندگی آخرت است: شقاوت‌ها و سختی‌ها در زندگی دنیا برای مؤمن و کافر - هر دو - است. مؤمن مجبور است و باید آن‌ها را برای رسیدن به رحمت و راحت زندگی آخرت تحمل کند. مؤمن در دنیا با تحمل مشقت‌ها به راحتی نسبی و در آخرت به راحتی حقیقی می‌رسد، اما کافر چون از یاد خدا و دین او اعراض کرده، در دنیا در تنگناست و راحتی نسبی و اندکی دارد، ولی در قیامت غرق در شقاوت و بدبختی می‌شود.

و اما ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾ در آینده و در آخرت است؛ چون که مؤمنان در آن در امن و امان هستند. اما چیزهایی که اهل دنیا در جان و مال و ... از آن می ترسند، برای مؤمنان تا زمانی که در مسیر بهشت باشند، ترساننده نیست. سپس: ﴿وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ بر گذشته اندوهگین نمی شوند؛ از این که در راه خدا چیزی داده اند و یا از زیورها و زیبایی های دنیایی از دست داده اند و آنچه پیش فرستاده اند، آنان را به جانب نیکوتر پیش می برد، پس چرا اندوهگین شوند؟ و آنچه که از دست داده اند، سنگینی آنان را در سرای دیگر تخفیف می دهد، پس چرا محزون شوند:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۱

تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید، و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید ... و اما کافر، پیوسته بین اندوه برای آنچه از دست داده و ترس از آنچه در استقبال اوست زندگی می کند، ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ :

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲

آری! هر کس - در حالی که نیکوکار است - چهره خود را به خدا تسلیم کند، پاداش وی نزد پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین (هم) نخواهند شد.

﴿... فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳

... پس هر کس پرهیزگاری و اصلاح کند، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه ایشان اندوهگین می شوند.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۴

۱. حدید ۲۳/۵۷.

۲. بقره ۱۱۲/۲.

۳. اعراف ۳۵/۷.

۴. یونس ۶۲/۱۰.

هان! بی‌گمان بر دوستان (و پیروان) خدا نه هرگز بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

بی‌گمان کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»، سپس (در گفتار و کردارشان) ایستادگی کردند، نه بیمی بر آنان است و نه ایشان غمگین می‌شوند.

پس پیروی از هدایت خدا با تسلیم وجه در برابر و با اصلاح و تقوا از کسانی که گفتند پروردگار

ما خداست و استقامت کردند ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾!

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا
بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّيَ فَارْهَبُونِ ﴿٤١﴾ وَعَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ
مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ ۗ وَلَا تَشْتَرُوا
بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّيَ فَاتَّقُونِ ﴿٤٢﴾ وَلَا تَلْسُوا الْحَقَّ بِالْبَطْلِ
وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا
الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ ﴿٤٤﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٥﴾ وَأَسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٦﴾ الَّذِينَ
يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٧﴾ يَبْنِي
إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ فَضَّلْتُمْ
عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٨﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا
يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٩﴾

اسرائیلیاتِ قصه آدم

در حاشیه آن قصه، در اینجا آیات توراتی خلق شده و روایت‌های همانند آن‌ها که در روایات اسلامی نفوذ و رسوب کرده، چهره قصه را بر خلاف عقل و عدالت می‌نمایاند. ما برای حفاظت بر کرامت وحی و ویراستاری ساحت رسالت، آن‌ها را بر دیوار می‌زنیم:

از تورات؛ (تکوین ۱۶: ۲- ۱۸) و (۳: ۱- ۲۶):

خدای پروردگار به آدم وصیت کرد از همه درخت بهشت می‌خوری، و اما درخت معرفت خیر و شر! چیزی از آن نخور؛ چون روزی که از آن بخوری می‌میری، چه مردنی - پس مار (یعنی ابلیس) برای زن (حوّا) گفت: آیا حقیقت دارد که خدا فرموده از هیچ درخت بهشتی نخوری؟ پس آن زن گفت: از آن‌ها می‌خوریم، مگر آن درختی که در وسط باغ است؛ چون خدا فرموده از آن نخورید و آن را لمس نکنید تا نمیرید. پس آن مار گفت: هرگز نخواهید مرد، بلکه خدا عالم است که در آن هنگام - خوردن - چشمان شما باز خواهد شد و همانند او عارف به خیر و شر خواهید شد. پس آدم و همسرش آن را خوردند و چشم‌شان باز شد و دانستند که برهنه هستند. پس ورق‌های گلی را برداشتند و برای خودشان سنگ ساختند و هنگام راه رفتن صدای پروردگار را شنیدند و خودشان را در وسط باغ از خدا پنهان کردند. خدا صدا زد: «تو کجایی؟» آدم گفت: «صدایت را در باغ شنیدم، پس چون برهنه بودم ترسیدم و خودم را پنهان کردم». پس آن زن گفت: «خدایا من را گرفتار کردی.» خدا گفت: «تو چرا؟» آن زن گفت: «مار من را فریب داد.» ... پس به مار گفت: ... و «حیه» (ابلیس) به زن گفت: «بیشترین سختی هنگامی است که فرزندان را وضع حمل می‌کنی ...» و پروردگار به مار گفت: «او - هر يك از آدم و همسرش - همانند یکی از ما عارف به خیر و شر شده است و هم‌اکنون دستش را دراز می‌کند و از درخت زندگی بر می‌گیرد و می‌خورد و برای همیشه زنده می‌ماند، پس او - آدم و همسرش - را از بهشت برین بیرون کرد ...!»

این آیات انباشته شده در تورات چه رسوا هستند. بیشتر آن‌ها خرافات است. از چهارچوب اصلاح بیرون و به مطلق فساد وارد شده‌اند؛ زیرا به پروردگار نسبت جهالت و عجز می‌دهند، او را متعدّد می‌نمایانند، به بنده‌اش تشبیه می‌کنند و مکر بندگان را بر پروردگار چیره می‌انگارند. هر

کس کمترین شناختی به الهیات داشته باشد، این عبارات‌های جنون‌آمیز و متناقض با هم را طرد می‌کند، بدون این که نیازی به جواب داشته باشد. سپس به ذکر حکیم و قرآن عظیم بنگر که چگونه بر کتاب‌های پیش روی خود چیره است. دروغ‌های انباشته شده در آن کتاب‌ها را تکذیب می‌کند و صدق به جای مانده در آن کتاب‌ها را تصدیق می‌کند.

بنی اسرائیل و نقض تعهدات

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من، با پرهیز و اضطراب بهراسید.

﴿وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾ ۴۱

و بدانچه نازل کرده‌ام - حال آنکه مؤید همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید و نخستین کافر (نسبت) به آن نباشید و آیات مرا با بهایی اندک «نخرید»: معاوضه نکنید و تنها از من پروا کنید.

﴿وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ۴۲

و حق را با باطل نپوشانید و حق را کتمان نکنید، در حالی که خودتان (هم) می‌دانید.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ ۴۳

و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ ۴۴

آیا مردمان را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید، حال آنکه شما کتاب (خدا) را می‌خوانید؟ پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ ۴۵

و با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جوید و به راستی این (کار) بی گمان (باری) بزرگ است، مگر بر دلباختگان (به خدا).

﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ٤٦﴾

(اینانند) کسانی که (در دل هاشان) گمان دارند به راستی ملاقات کنندگان پروردگارشانند؛ و (اینکه) به درستی تنها سویی او بازگردنده اند.

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ٤٧﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم، و اینکه به راستی من شما را بر جهانیان (زمانتان) برتری دادم، به یاد آرید.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ٤٨﴾

و پروا کنید از روزی که هیچ کس چیزی (از عذاب خدا) را از کسی کفایت نمی کند و نه از او شفاعتی پذیرفته گردد و نه به جای وی بدلی گرفته شود و نه ایشان یاری خواهند شد.

بنی اسرائیل در قرآن

«بنی اسرائیل» در قرآن همان «بنی اسرائیل - یا یسرائیل» در تورات عبرانی است. «یسرا» یعنی «بنده» و «ئیل» و یا «ئیل» یعنی «خدا» که می شود: عبدالله؛ بنده خدا. و او یعقوب پسر اسحاق سر سلسله اسرائیلی ماست و اسرائیل قرآن کجا و اسرائیل تورات کجا! زیرا تورات، اسرائیل را به کسی تفسیر می کند که با خدا گشتی گرفت، پس او را بر زمین زد و برکت نبوت را از او گرفت تا رهایش کرد!

«إِسْرَائِيلَ» در همه قرآن ۴۳ بار و در ۱۸ سوره آمده است که ۱۱ تای آنها مکی و ۷ تای آنها مدنی است که ۲۳ بار در سوره های مکی و ۲۰ بار در سوره های مدنی ذکر شده است. پس بنی اسرائیل از همه اقوام بیشتر در دو عهد مکی و مدنی ذکر شده اند. علی رغم اینکه قرآن در

۱. به کتاب ما، «المقارنات العلمیه و العقائدیة بین الکتب السماویة» رجوع کنید.

عهد مکی در میان یهود نبوده و در عهد مدنی در میان آنان ظهور کرده است. از این روی در عهد مکی فقط در يك جا مورد خطاب قرار گرفته‌اند:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ...﴾^۱

ای فرزندان اسرائیل! ما بی‌گمان شما را از (دست) دشمنان رهانیدیم...

و همین يك خطاب هم متوجه یهودیان موجود نیست؛ زیرا در مکه وجود نداشتند، بلکه حکایت حال گذشته است:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ ... فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ ... يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ...﴾^۲

و به راستی و درستی سوي موسي وحی کردیم ... پس فرعون ... آن‌ها را پی گرفت. ... ای فرزندان اسرائیل! ... قابل ملاحظه هست که روش به نمایش گذاشتن یهودیان در عهد مکی با مدنی فرق می‌کند. در عهد مکی خدا می‌خواهد عده اندک مؤمنان را، با به نمایش گذاشتن تجربه‌های دعوت بلوک‌های ایمان از آغاز خلقت، برای مسلمانان توجیه کند. از این روی، شریعت تورات که پیش از قرآن عظیم بوده و یکی از دو امت عظیم - قرآن و تورات - بوده است را بیان می‌کند تا امت اسلامی از تورات و سختی‌های راه دعوت عبرت بگیرند و نیز بیدار کردن مسلمانان در دوران مدنی و در طول تاریخ است:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ...﴾^۳

و به فرزندان اسرائیل در کتاب (آسمانی‌شان) خبری حتمی دادیم: «همانا دو بار در سراسر زمین همواره افساد خواهید کرد...»

سپس در آیه دیگر، چگونگی ارسال موسی و برخورد فرعون با او بیان شده است، و نجات بنی اسرائیل ذلیل شده و به عزت رساندن ایشان و به ارث گزاردن کتاب دعوت در نزد آنان را به

۱. طه ۸۰/۲۰.

۲. طه ۸۰/۲۰-۷۷.

۳. اسراء ۴/۱۷.

نمایش می‌گذارد تا مسلمانان با عده اندکشان ثابت‌قدم شده و در برابر جمعیت‌های بسیار مشرکان قدرتمند استقامت بورزند و بدانند که خدا یاور آنهاست:

﴿... كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۱

... بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن پروردگار پیروز شدند ...

﴿... وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...﴾^۲

... حال آنکه عزت تنها برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است ...

سپس در دوران مدینه، آیات ادب‌کننده یهودیان، مکر و کید آنان را به مسلمانان یادآوری و بازگو می‌کند که آنان گمراه‌ترین قوم‌ها هستند:

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا...﴾^۳

و همواره آنان را بی‌گمان آزمندترین مردم به زندگی‌ای (دنیوی) - و (حتی) حریص‌تر از کسانی که شرک می‌ورزند - خواهی یافت ...

و علی‌رغم این که خدا ایشان را بر عالمیان برتری داده بود و از دشمنشان فرعون نجات داده بود و در میانشان پیامبران برانگیخته بود، می‌بینیم که سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمانان و سخت‌گیرترین آنان بر پیامبر اسلام ﷺ بودند، علی‌رغم اینکه نام او به کرات در تورات یادآوری شده بود!

در اینجا در صد و چند آیه - و در همه جای قرآن همانند اینجا - نعمت‌های خدادادی به بنی‌اسرائیل و کفران و انکار آنان را در برابر آن نعمت‌ها یادآوری می‌کند. در اینجا پس از به نمایش گذاشتن جان‌شینی انسان و قصه شیطان و سرنوشت آن دو، برخورد سخت و محکم بنی‌اسرائیل با دعوت اسلامی را بیان می‌کند. چه آن که در برابرش به پا خواستند و با روش‌های گوناگون از آغاز اسلام علیه آن کید و مکر به کار بردند. یهودیان نژادپرست از سرآغاز تاریخ اسلام معرکه داغی را افروختند که هم‌چنان با قدرت هر چه تمام‌تر ادامه دارد؛ معرکه‌ای که در

۱. بقره ۲۴۹/۲.

۲. منافقون ۸/۶۳.

۳. بقره ۹۶/۲.

طول تاریخ نسل‌ها، ریشه‌هایش تغییر نمی‌کند، گرچه شکل‌های ظاهری آن گوناگون می‌شود. علی‌رغم این بی‌مهری‌ها و آتش‌افروزی‌ها، از مسلمانان جز محبت و سینه‌مهربان نیافتند و اگر آزاری از مسلمانان دیدند، در برابر اذیت‌های زیاد آنان بسیار اندک بود. انتظار می‌رفت که از دیگران در ایمان به این رسالت جدید پیشی گیرند، اما اولین کافران به آن شدند و آیات الهی را در برابر بهای ناچیز فروختند. در اینجا نعمت‌هایی را که به آن‌ها داده و پیامدهای سرپیچی آنان از دعوت الهی را یادآوری می‌کند و به درازدامنی نادانی و انحراف از ارزش‌های بلند و سرسختی در نژادپرستی آنان تصریح می‌کند.

با ندای مهربانانه، نعمت‌های داده شده به ایشان را یادآوری می‌کند و دستور به وفای به عهد خدا و ترس از خدا و ایمان به آنچه خدا نازل کرده می‌دهد و از محرمات الهی باز می‌دارد، شاید هدایت شوند. پس قصه بنی‌اسرائیل و امثال ایشان، قصه‌های تکراری در لابه‌لای قرآن برای نگارش تاریخ نیست؛ بلکه تذکر به اصحاب قصه‌ها و برحذر داشتن و ارشاد برای جامعه‌ها و جوهایی اسلامی است. امت اسلامی، چون آخرین امت است، بسیار نیازمند به تجارب امت‌های پیشین برای آموختن درس‌های گوناگون است تا با چشم باز در درگیری‌ها، در صحنه‌های گوناگون زندگی، با دشمنان وارد شود و راه‌ها و روش‌ها و نیرنگ‌های پست آنان را بشناسد. پس این یک میدان‌داری با بنی‌اسرائیل است که عمیق‌ترین امت‌ها در طول تاریخ رسالت بوده‌اند تا از ابعاد منفی آنان برحذر باشیم و پیام‌زیم که رسالت موسوی چگونه آغاز شد و با دشمن سرسختی همانند فرعون چگونه برخورد کرد و ...

عهد خدا و بنی‌اسرائیل

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ۚ﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من، با پرهیز و اضطراب بهراسید.

«بنی» جمع «ابن» فرزند مذکر است، مگر در زمانی که اضافه شود که در این حالتهم شامل مذکر و هم شامل مؤنث می‌شود؛ چنان‌که در اینجا چنین است. و در اضافه و نسبت آنان به اسرائیل اشاره به بندگی ژرف در یعقوب، پدر بزرگ آن‌هاست، پس اسرائیل عبدالله: بنده

خداست. اشاره دوّم به شرافت و کرامت این نسبت است، پس باید به آن برگردند - و آنان سزاوارترند - بنابراین حسنه از خاندان نبوّت نیکوتر و بهتر است، چنان‌که سیئه از ایشان بدتر و پست‌تر است. پس فرزندان پیامبران باید از بدی برحذر باشند و این خطاب مهربانانه یادآوری نعمت ویژه خدا به آنان را در بردارد و از همینجاست که دستور به وفای به عهد خدا می‌دهد تا به آن وفا کنند؛ سپس ﴿وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾.

نعمت خدا بر بنی اسرائیل

این نعمت چیست؟ و آن دو عهد و آن ترسی که پیامد نعمت و عهد است، کدام است؟ «نعمتی» اشاره به یگانه بودن دارد که بر نعمت‌های مادی برتری دارد، پس آن نعمت برتری دادن بر جهانیان است؟:

﴿... اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم، و اینکه به‌راستی من شما را بر جهانیان (زمانتان) برتری دادم، به یاد آرید.

نجات از آل فرعون است و این نجات از فرعون نعمت سلبی است که راه را برای ظهور رسالت الهی که نعمت بلندمرتبه اوست آماده می‌کند!؟:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾^۲

۱. بقره ۴/۴۷ و ۱۲۲.

۲. ابراهیم ۶/۱۴.

و چون موسی به قوم خود گفت: «نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید، چون شما را از فرعونیان رهانید، حال آنکه با اجبار و به ناچار شما را عذابی بس نکوهیده می کردند، و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده و بی حیای و می گذاشتند؛ در حالی که در این (امر) برای شما از پروردگارتان آزمایشی بزرگ است.»

و یا آن نعمت همان رسالت دامنه دار، از زمان اسرائیل تا عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است و حضرت عیسی پایان انبیاء اسرائیل است؟ طی قرن های رسالتی نورانی، رسالت بنی اسرائیل از اسرائیل شروع و به عیسی پایان یافته و در وسط با شریعت تورات تکامل یافته است؛ چون که کتاب موسی بر کتاب های در حاشیه تورات، از پیامبران اسرائیلی تا حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام هیمنه و سیطره داشته است. چه آن که انجیل، دعوت توراتی در شریعت ناموس بود؛ گرچه معارف اخلاقی در آن بر تورات چیره است:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾^۱

و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید، آن گاه که در میان شما پیامبرانی برجسته قرارداد و شما را مالکان خود ساخت (و از بندگی فرعون نجاتتان داد) و آنچه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود به شما داد.

این نعمت مهم و بی بدیل نعمتی است که شامل رسالت و پادشاهی است که خدا آن را پیش از اسلام به کسی نداده بود. پس این نعمت ها در جهت گیری و ریشه ها، یگانه و لکن در بندها، چندگانه هستند و خدا آن را از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا مسیح عَلَيْهِ السَّلَام به کسی نداده بود و فقط به فرزندان اسرائیل داد. مقصود از ﴿الْعَالَمِينَ﴾ در ﴿وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ جهانیان پیش از اسلام هستند، اما اسلام بر همه جهانیان در مثلث زمان گذشته، حال و آینده و در طول تاریخ و عرض جغرافیا برتر است و خدا به این امت بزرگ، خلافت و رسالت همیشگی را هدیه کرد و آن را از بنی اسرائیل گرفت. بالاترین نعمت خدا به بنی اسرائیل، نعمت رسالت با مُلک به آن هاست که با جمع این دو نعمت، بر جهانیان پیش از اسلام برتری پیدا کردند. برتری آنان بر جهانیان عامل دیگری غیر از این دو نعمت نداشت، گرچه در ظاهر آیه قرآن، برتری و فضیلت بنی اسرائیل به

دیگران در ردیف و کنار این دو نعمت قرار گرفته و تصور می‌شود که «افضلیت» آنان به دیگران به غیر از این دو نعمت است. خدا به بنی اسرائیل نعمت شریعت تورات و ریاست دینی را داده بود و پس از پایان دوران رسالت توراتی، ایشان را دعوت به استفاده از نعمت و رسالت بهتری (اسلام) کرد و این دعوت، منت روی منت و نعمت روی نعمت برای بنی اسرائیل بود. اما آنان قدر خویش را ندانستند و بسیاری از آنان به جهت نژادپرستی که پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نژاد آنان نیستند، دین ایشان را نپذیرفتند و بشارت‌های تورات در حق ایشانو تذکر نعمت‌ها به اهل کتاب را نادیده گرفتند؛ چون که رسالت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آنان نعمت پس از نعمت است؛ زیرا آن رسالت‌های پیشین که به این رسالت آخرین بشارت داده‌اند، باید به این رسالت روی بیاورند و این را بپذیرند. پس نعمت پیشین، برانگیزاننده برای بهره‌مندی از نعمت پسین است؛ زیرا آن نعمت در بردارنده بشارت به این نعمت است!

ماهیت عهد الهی

عهد خدا که مناظ عهد آنان است چیست؟ آیا آن، همان عهد نخستین بسته شده بین فطرت انسان و خداست:

﴿... فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ...﴾^۱

... فطرت و سرشت خداساخته (ای) را که مردم را بر پایه آن (استوار) ساخت. هرگز تبدیلی برای (این) آفریده (ویژه) خدا نیست. این (همان) دین پر ارزش استوار پای برجاست ...

که او را یگانه بدانند و فقط همان را بپرستند؟ عهدی که با فطرت گره خورده و آن را جز حجاب‌های انحراف و گمراهی عمده نمی‌پوشاند و یا از فطرت جدا نمی‌کند؟ یا آن عهدی است که بر آدم و ذریه‌اش بسته شد که با وفا نکردن به آن، آدم و همسرش به زمین پرتاب شدند:

﴿... فَإِذَا يَا تَيْبُكُمْ مِنِّي هُدَىٰ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲

۱. روم ۳۰/۳۰.

۲. بقره ۲/۳۸.

... پس اگر به راستی از (جانب) من، شما را رهنمایی در رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند نه بی‌می بر آن- هاست و نه ایشان غمگین می‌شوند.

در حالی که آن دو عهد، شامل همه افراد نوع انسان - بدون اختصاص به بنی اسرائیل می‌شوند و آن دو، مادر عهدهایی هستند که از امت‌های گوناگون با شکل‌های گوناگون گرفته می‌شوند و یا عهدی است که از پیامبران بزرگ گرفته شده است؟ در حالی که مخاطبان در اینجا پیامبران نیستند، و بنی اسرائیل هستند و یا مقصود عهد گرفته شده از اهل کتاب است که بنی اسرائیل مرتبه بالایی آنان هستند؟ :

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتُرُونَ﴾^۱

و چون خدا از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت که باید آن را برای مردمان بی‌گمان بیان کنید، و کتمان‌ش نکنید. پس آن (عهد) را پشت (سر)شان انداختند و با آن بهایی ناچیز دریافتند. پس چه بد چیزی را خریداری می‌کنند.

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... الْآنْهَارُ ...﴾^۲

و خدا از فرزندان اسرائیل همواره پیمان گرفت ... نه‌ها ...

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا ... يَقْتُلُونَ﴾^۳

ما به راستی از فرزندان اسرائیل پیمانی سخت گرفتیم و سویشان پیامبرانی روانه کردیم...

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا ... إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۴

و چون پیمانتان را گرفتیم و (کوه) طور را بر فرازتان برافراشتیم ... اگر مؤمن بوده‌اید ...

پیمان‌ها بر آنان، پشت سر هم که تصدیق پیامبران را از ایشان می‌خواند. به ویژه پیامبر بلندمرتبه اسماعیلی او را همانند فرزندان‌شان می‌شناختند ولی تکذیب‌ش کردند:

۱. آل عمران ۱۸۷/۳.

۲. مانده ۱۲/۵.

۳. مانده ۷۰/۵.

۴. بقره ۹۳/۲.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ... مِنْ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

کسانی که ایشان را کتاب (وحیانی) دادیم ... از دودلان باشی.

﴿... الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

... پس کسانی که خودشان را (باخته و) زیان کرده اند، (هم) آنان ایمان نمی آورند.

این عهد، روش مشهور در نزد بنی اسرائیل و گرفته شده از آنان و از همه پیامبران بلندمرتبه است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ... مِنْ الشَّاهِدِينَ﴾^۳

و چون خدا از تمامی پیامبران برجسته (ی صاحب کتاب) پیمان گرفت ... من باشما از گواهانم.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ ... عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۴

و چون از همه پیامبران برجسته پیمانشان را گرفتیم ... عذاب دندناک آماده کرده است.

﴿... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۵

... و رحمت همه چیز را فرا گرفته است ... ایشان همان رستگارکنندگان (خود و دیگران) اند.

پس ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي﴾ از جهت ایمان به این پیامبر امی ﴿أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ﴾:

﴿... لَأَكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ...﴾^۶

... بی گمان گناهانتان را از شما می زدایم و شما را همواره به راستی در باغهایی ... در می آورم...

رحمتی که برای گروه ایمان آورده نوشته شد، که فلاح و رستگاری باشد؛ فلاح در رحمت و

رحمت در فلاح، وانگهی پوشاندن گناهان.

۱. بقره ۱۴۷/۲-۱۴۶.

۲. انعام ۲۰/۶.

۳. آل عمران ۸۱/۳.

۴. احزاب ۷-۸/۳۳.

۵. اعراف ۱۵۷/۷-۱۵۶.

۶. مائده ۱۲/۵.

و ممکن است مقصود این عهد، مجموعه عهدهای عمومی از همه مکلفان و به ویژه از بنی اسرائیل باشد و قدر مسلم این عهد، عهد رسالت اسلامی است؛ چنان که فقط در این آیه بدون فاصله ظاهر می شود: ﴿وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ...﴾! وحدت و مفرد بودن کلمه ﴿بِعَهْدِي﴾ منافات با آن فراگیری ندارد؛ چون که آن ها در يك جهت هستند، گر چه شکل هایشان گوناگون است. عهد اسلامی همه عهدهاست؛ زیرا همه آن را در بردارد و از همه کامل تر است و به زودی بشارت های کتابی - توراتی و انجیلی - را در حق پیامبر اسلام محمد ﷺ طی آیاتی مناسب خواهی دید. ﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي﴾ عهدهای که آن را بر شما تکلیف کردم پس اگر به آن وفا کردید ﴿أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ﴾. عهدهای که برای شما بر خود لازم کردم:

﴿... لَأَكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ... فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...﴾^۱

... بی گمان گناهانتان را از شما می زدایم و شما را همواره به راستی در باغ هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است در می آورم ... پس به (سزای) پیمان شکستشان لعنتشان کردیم و دل هایشان را سخت گردانیدیم، در حالی که کلمات (وحیانی) را از جای شان جابه جا می کنند (و) بخشی از آنچه را بدان یادآور شده بودند به فراموشی سپردند...

و این، پس از این سخن پروردگار است که:

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ...﴾^۲

ما به راستی از فرزندان اسرائیل پیمانی سخت گرفتیم و ...

و گرچه خطاب ظاهر در اینجا برای بنی اسرائیل است و در چهارچوب های ویژه ایست، اما آن خطاب، ضابطه عمومی شامل همه عهدهای گرفته شده از امت ها و افراد می شود. پس، از جانب خدا وفایی بر عهدهای آنان نخواهد بود، مگر پس از این که آنان به عهدشان وفا کنند.

۱. مانده ۱۳/۵-۱۲.

۲. مانده ۷۰/۵.

شرایط وفای خدا به عهود

پس پیمان‌ها و وعده‌های خدا هرج و مرج نیست که هواها و آرزوها با آن‌ها بازی کند و همانا عمل‌ها حدود تحقق آن‌ها را مشخص می‌کند. پس اگر سؤال کنیم از سخن خدا:

﴿... ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾^۱

... مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم...

ما خدا را می‌خوانیم و از او می‌خواهیم ولی مستجاب نمی‌گردد؟ گفته می‌شود چون که شما به عهد او وفا نمی‌کنید؛ در حالی که خدا می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بَعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ﴾:

﴿والله لو وفيتهم لله لو في الله لكم﴾^۲

به خدا سوگند اگر برای خدا وفا کنید، به یقین خدا برای شما وفا خواهد کرد.

و عهد او در اینجا، التزام به طاعت او و ترک پیروی شیطان است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۳

ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد (فطری، عقلانی و وحیانی) نکردم که شیطان را نپرستید (که) بی‌گمان وی دشمنی آشکارگر برای شماست، و اینکه مرا بپرستید (که) این راهی است بس راست؟

پس وفای خدا در برابر وفای ماست، نه هرج و مرجی که بیکاران آرزوی آن را دارند:

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۴

۱. غافر ۶۰/۴۰.

۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳ از تفسیر قمی به سند او از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که مردی به او گفت:

«فدايت كردم خدا مي فرمايد: ...»

۳. یس ۶۱/۳۶-۶۰.

۴. نجم ۳۹/۵۳.

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

پس خدا بسی وفا کننده است و صاحبان وفا را دوست دارد و به درخواست‌های صالح آنان پاداش می‌دهد و یا ضرر نمی‌رساند و عهدشکنان ملعون را دوست ندارد، گرچه ادعاهای بی‌جا داشته باشند. و هر وفايي، وفای همانند و در چهارچوب خود را می‌طلبد؛ همانند توحید خدا، تصدیق پیامبران و یا اوصیای پیامبران و تطبیق احکام خدا و ...^۱:

۱. نورالتقلین ج ۱، ص ۷۳ از اصول کافی از ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که در آیه «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي» فرمود:

«به ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ»، اوف لکم بالجنه».

این، از باب تطبیق به مصداق است و تفسیر نیست؛ زیرا آیه در درجه اول بنی‌اسرائیل را می‌گوید و پس از آن همه مکلفان در همه تکلیف‌ها و ولایت در حاشیه نبوت است، پس عهد ولایت، عهد نبوت خواهد بود. و در همان

مدرک نیز ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده:

«ای خیشمه! ما عهد خدایم، پس کسی که به عهد ما وفا کند، پس به عهد خدا وفا کرده است»

و در همان مدرک به اسناد به ابن عباس گفت که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«خدای بزرگ نازل کرده: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ﴾ به خدا سوگند خدا آدم را از دنیا خارج کرد، در حالی که از قوم

او پیمان گرفت که بر عهد فرزندان‌ش وفا کنند و به تحقیق نوح را از دنیا خارج کرد، در حالی که از خویشان او پیمان گرفت که به وصی او، سام، وفا کنند، اما وفا نکردند و به تحقیق ابراهیم از دنیا خارج شد و از خویشاوندانش پیمان گرفت که به وصی او اسماعیل وفا کنند، پس امتش وفا نکردند و به تحقیق موسی از دنیا خارج شد و از قومش پیمان گرفت که به وصی‌ش یوشع بن نون وفا کنند، پس امتش وفا نکردند و به تحقیق عیسی بن مریم را به آسمان برد، در حالی که از قومش پیمان گرفته که به وصی‌ش شمعون بن حمون صفا وفا کنند، ولی امتش وفا نکردند و من به زودی از شما جدا می‌شوم و از دسترس شما خارج می‌شوم، در حالی که به تأکید با اتمم پیمان بسته‌ام که به علی بن ابی‌طالب وفا کنند، ولی این امت، سوار بر سنت‌های امت‌های پیشین، در مخالفت وصی من و سرپیچی از اوست. هان! من بر شما عهد خودم را در باره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تجدید می‌کنم:

﴿فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح ۱۰/۴۸)

پس هر کس پیمان خدا را بشکند، پس همانا آن به ضرر خود اوست و هر کس آن را نشکند، پس خدا به زودی به او پاداش بزرگی می‌دهد.

ای مردم! به درستی که علی پیشوای شما پس از من است و جانشین من بر شماست و او وصی و وزیر و برادر و یاور من و شوهر دختر من و پدر فرزندان من و همراه من در شفاعت و حوض کوثر است؛ هر کس که علی را عصیان کند، پس من را عصیان کرده و هر کس که من را عصیان کند، پس به تحقیق، خدا را عصیان کرده، و هر کس از علی اطاعت کند، من را اطاعت کرده و هر کس از من اطاعت کند، از پروردگار اطاعت کرده است.

﴿... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

... این پیمان (ویژه) من به بیدادگران (شان) در نرسد.

پس چنان‌که «عهد خدا به ظالمان نمی‌رسد» - مقصود همه عهد‌های خدای است - پس کسانی که ظلم می‌کنند و پیمان‌های خدا را می‌شکنند به عهد‌های از جانب خدا نخواهند رسید. این يك قاعده کلی زندگی تکلیف می‌باشد و همچنین است ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾ در تأویل، که همه پیمان‌ها را شامل می‌شود، گر چه خطابش ویژه بنی‌اسرائیل است، پس همانا خطاب‌های قرآنی فراگیر همه افراد و مصداق‌هاست، نه اینکه ویژه مورد و جایگاه آن‌ها. ﴿وَإِيَّايَ فَازْهَبُونَ﴾:

﴿... إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونَ﴾^۲

تنها او خدایی یگانه است، پس تنها از من، (همین) من بهراسید.

پس وفای خدا به عهدش برای مکلفان منوط به وفای آنان به عهد خدا و ترس از اوست؛ چنان‌که:

﴿... وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ﴾^۳

... حال آنکه در نوشته آن - برای کسانی که برای پروردگارش با اضطراب هراسانند - هدایت و رحمتی بود.

دعای از روی میل و یا ترس بنده به شرط مصالح واقعی مستجاب است:

ای مردم! کسی که سخن یا کردار علی را رد کند، پس به تحقیق من را رد کرده و کسی که من را رد کند، پس خدا را بر فراز عرش رد کرده است.

ای مردم! کسی که علی را به امامت برگزیند، من را به نبوت برگزیده است و کسی که من را به نبوت برگزیند، پس به تحقیق، خدای بزرگ را به پروردگاری خویش برگزیده است.

ای مردم! علی آقای اوصیاء و قائد العز المحجلین و مولای مؤمنان است؛ دوستدار و پیرو او، پیرو و دوستدار من است، ولی من، پیرو و دوستدار خداست و دشمن او دشمن من و دشمن من دشمن خدای بزرگ است.

ای مردم! به عهد خدا درباره علی وفا کنید تا جنت قیامت، برای شما وفا و پاداش شود.»

۱. بقره ۱۲۴/۲.

۲. نحل ۵۱/۱۶.

۳. اعراف ۱۵۴/۷.

﴿فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۱

پس (دعای) او را برایش اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برایش شایسته (و آماده حمل) کردیم. آنان به راستی در نیکی‌ها همگام با یکدیگر شتاب می‌کرده‌اند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خوانده‌اند، و تنها برای ما فروتن بوده‌اند.

انحصار ترس از خدا

رهبت و ترس با دوری از گناه همراه اضطراب است و ترس از عدل خدا - نه از ظلم او - واجب است، نه از ظلم ما؛ چون که خدا به بندگان ظلم نمی‌کند. ﴿وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾ ترس را در خدا منحصر کرده است. فقط باید از خدا ترسیده شود نه از غیر او، پس:

من خاف الله أخاف الله منه كل شيء و من لم يخف الله أخافه الله من كل شيء؛^۲

کسی که از خدا بترسد، خدا همه چیز را از او می‌ترساند و کسی که از خدا نترسد، خدا او را از هر چیزی می‌ترساند.

جایگاه ﴿ف﴾ در ﴿فَارْهَبُونِ﴾

شاید فاء عاطفه باشد که مدخولش را بر محذوف هم‌شکل خودش عطف کرده است؛ زیرا بر غیر آن شاهد نداریم؛ همانند «ایای ارهبون فارهبون» که اشاره به استمرار زمانی و پیاپی آمدن زمان ترس و تکامل مرتب آن می‌باشد. یعنی انسان باید همیشه همراه ترس از خدا - نه غیر او - زندگی کند و به جانب مرحله قوی‌تر و مترقی‌تر گام بردارد و اجتماع دو حرف عطف در یک جمله، به این شکل، جایز است؛ زیرا واو، محذوف را بر مذکور عطف می‌کند و فاء در اینجا

۱. انبیاء ۹۰/۲۱.

۲. عیون اخبار الرضا از امام رضا ع.

مذکور را بر محذوف هم جنس خودش عطف گرفته است و چه زیباست جمع در عطف و عطف در جمع!

جایگاه «ن» در ﴿فَارْهَبُونِ﴾

﴿ن﴾ در ﴿فَارْهَبُونِ﴾ جمع نیست؛ چون که علامت کسره در آخر آن است. پس باید نون جمع به عنوان جزم، حذف شود. بلکه «ن» نون وحدت است که با کسر خودش دلالت بر «ی» محذوف می‌کند: «فارهبونی». بنابراین در اینجا دو مفعول وجود دارد: مفعول اول «ایای» است که بر فعل و فاعل مقدم شده و مفید حصر است و مفعول دوم «نی» است که تکرار همان مفعول اول در معناست، پس انحصار مفهوم از مفعول اول را تکرار می‌کند، در نتیجه گویا فرموده «ارهبون فارهبون» و این تأکید بیشتری از ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ دارد. عبارت ﴿فَارْهَبُونِ﴾ اشاره دارد که برخی احبار از بنی اسرائیل سه گونه ترس از غیر خدا داشته‌اند: ۱. ترس معنوی و درونی از بعضی بنی اسرائیل ۲. ترس از تفرعن فرعون ۳. ترس فقیرانه از ثروتمندان که گلوی آنان را بفشارند. خدا می‌فرماید این سه گونه ترس را از من داشته باشید، نه از بندگان ضعیف من؛ آنان چنین مقام و شخصیت ندارند که شما به جای من از آنان بترسید. پس یادآوری نعمت خدا، وفای به عهد او و ترس انحصاری از او، برای این است که انسان، زاهد و پرواپیشه شود، به خدا ایمان بیاورد، کفر نورد، حق را با باطل اشتباه نگیرد و نماز را به پا دارد و به جماعت برگزار کند و زکات پردازد.

ایمان به رسالت و مقتضیات اوامر الهی

﴿وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوْلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾

﴿۴۱﴾

و بدان چه نازل کرده ام - حال آنکه مؤید همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید، و نخستین کافر (نسبت) به آن نباشید، و آیات مرا با بهایی اندک «نخرید»: معاوضه نکنید، و تنها از من پروا کنید. دو امر که دو نهی را در میان خود گرفته اند؛ امر اول به ایمان به چیزی که خدا نازل کرده و امر دیگر، امر به پروا پیشگی از خدا. نهی اول از کافر بودن به آنچه که خدا نازل کرده است و نهی دیگر بازداشت از فروختن آیات خدا به بهایی کم است. حصار چهارگانه بی نظیر، به ویژه برای کسی که نعمت را به یاد بیاورد و به عهد او وفا کند و از خدا بترسد. پس دو نهی، زمینه برای تحکیم امر اول است و امر دوم چهارچوب سه چیز است: ۱. تقوای خدا ۲. ایمان به او ۳. ترک آنچه را که خدا نهی کرده است.

نزول قرآن و پیامبر

آیا ﴿بِمَا أَنْزَلْتُ﴾ ویژه قرآن است، چون که نازل از آسمان وحی است و یا مقصود پیامبر حضرت

محمد ﷺ است، چون که نازل به سبب رسالتش است؟:

﴿... قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۱

۱. طلاق ۱۱/۶۵ - ۱۰.

... به راستی خدا فراسوی شما یادواره‌ای فرو فرستاده است؛ فرستاده‌ای که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند تا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند از تاریکی‌ها سوی روشنایی بیرون برد...

زیرا نزول در اینجا و آنجا از آسمانِ مادّی نیست، چه آن که خدا ساکن آسمان نیست و از مقام بالا نازل شده است، پس چنان‌که قرآن از مقام بالای ربوبیت با نشانه‌های ربوبی به سرزمین‌های دل‌ها نازل شده است، پیامبر ﷺ نیز با رسالت و وحی خودش؛ زیرا هر دو از بالا به پایین آمده‌اند و این آیه، هر دو نازل‌شونده یعنی قرآنِ محمّد و محمّدِ قرآن را در بر دارد، گر چه قرآن وحی اصلی است و محمّد ﷺ که حامل آن است وحی فرعی است؛ چون که دلیل اصلی بر رسالت او قرآن می‌باشد، چنان‌که آن وحی اصلی است. پس قرآن هر آنچه با پیامبران و کتاب‌های وحیانی است و با محمّد ﷺ را تصدیق می‌کند پس محمّد ﷺ قرآن است چنان‌که قرآن، محمّد ﷺ است، گر چه هنگام ظهور و جلوه گوناگون هستند.^۱

در اینجا ﴿بِمَا أَنْزَلْتُ﴾ و در آیه دیگر: ﴿... بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾^۲؛ ... به آنچه خدا نازل کرده ... شامل پیامبر و قرآن، هر دو می‌شود، اما ﴿... آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا...﴾^۳؛ ... به آنچه فرو فرستادیم ... به دلیل التنزیل ویژه قرآن است. ﴿نَزَّلْنَا﴾ از باب تفعیل است؛ اصل رسالت تدرّج و تدریج ندارد، لکن قرآن در آغاز در شب قدر به یکباره نازل شده و در طول رسالت به تدریج نازل شده است.

۱. { وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ } (یس ۶۹/۳۶)

و (ما) به او شعر نیاموختیم و شایسته او (هم) نیست. این (پیامبر، خود) جز یادواره و قرآنی روشنگر نیست.

این آیه از سوره یس است و چنان‌که می‌آید، رسول را ذکر و قرآن مبین قرار می‌دهد؛ زیرا برای «هُوَ» مرجعی غیر از قرآن نیست و پیش از آن نامی از قرآن به میان نیامده است.

۲. بقره ۹۱/۲.

۳. نساء ۴۷/۴.

تصدیق عهدین توسط قرآن

به نظر تو مقصود از ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ﴾ چیست؟ آنچه با آن‌هاست آمیخته از وحی زمینی و آسمان است؟ پس آیا قرآن همه آن را تصدیق می‌کند: ﴿لِّمَا مَعَكُمْ﴾؟ یا بعضی از آن را که هنوز تحریف نشده است؟ پس «لبعض ما معکم» در حالی که نص آیه «ما»، نه ﴿بعض ما﴾ است؟ در قرآن آیاتی هست که تصریح می‌کند یهود و نصارا اقسامی از آیات وحی را تحریف کردند:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۱

پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌هایشان می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خداست» تا بدان (وسیله) بهای ناچیزی به دست آورند. پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آنچه (از این راه) به دست می‌آورند.

پس چگونه قرآن آیاتی از تورات و یا انجیل مخلوط را تصدیق می‌کند؟ در این هنگام مقصود، همه آنچه با آنان است، نیست، پس آیا مقصود، هر آنچه از وحی که در نزد آنان است، می‌باشد:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ...﴾^۲

و ما این کتاب [قرآن] را به تمامی حق سویی تو فرورستادیم، حال آنکه تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین برابرش و حاکم و محیط و نگهبان بر آنهاست...

قرآن همه کتاب‌های پیشین را تصدیق نمی‌کند، بلکه بعضی از آنچه با اهل کتاب است را تصدیق می‌کند، و تصدیق بعضی از چیزهایی که با اهل کتاب است، تشویق ایمان به آن نیست؛ چون که هر پسینی به ناچار بعضی از پیشینانش را تصدیق می‌کند؛ زیرا تکذیب همه پیشین، گر چه وحی آسمان نباشد، ممکن نخواهد بود! بلکه هیچ دروغگویی حيله‌گری‌توان گردآوری دروغ‌هایی که هیچ راستی در آن‌ها نیست را ندارد و دروغی را راستی با مخلوط می‌کند و هر يك را به چهره دیگری می‌نمایاند، به امید آن که گمراه کند:

۱. بقره ۷۹/۲.

۲. مائده ۴۸/۵.

«پس اگر حق خالص شود، باطل دلیلی نخواهد داشت و اگر باطل خالص شود، اختلافی در بین نخواهد بود، اما مقداری از این و بخشی از آن گرفته می‌شود و با هم آمیخته می‌گردند. در این هنگام است که شیطان بر یارانش چیره می‌شود و کسانی که پیش از این از خدا حُسنی دریافت کرده‌اند، نجات می‌یابند...»

پس مقصود از ﴿لَمَّا مَعَهُمْ﴾ همه وحی در نزد اهل کتاب نیست، چون تحریف شده است و بعضی هم نیست، چون که مفید نیست؛ پس تصدیق شده چیست؟ تصدیق شده، بشارت‌های موجود در تورات است، چنان‌که در آیاتی هست: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۱

و هنگامی که از جانب خدا برایشان کتابی آمد (که) تصدیق‌کننده آن چیزی است که با آنان است، و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند فتح (و پیروزی) می‌جستند، پس هنگامی که آنچه را (از قبل می‌شناختند برایشان آمد، (با همان کتاب) انکار و انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران.

پیش از آمدن قرآن به مشرکین می‌گفتند: محمد ﷺ با قوی‌ترین شریعت که بر شما چیره می‌شود، خواهد آمد: ﴿... فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...﴾، پس ﴿لَمَّا مَعَكُمْ﴾ در اینجا و در:

﴿... وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ...﴾^۲

«... در حالی که به غیر آن [قرآن] کفر می‌ورزند، حال آنکه همان تمام حق است و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با آنان است...»

و در:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ...﴾^۳

۱. بقره ۸۹/۲.

۲. بقره ۹۱/۲.

۳. نساء ۴۷/۴.

هان ای کسانی که کتاب داده شدید! به آنچه فرو فرستادیم - حال آنکه تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ...

این‌ها - فقط - بشارت‌های وعده داده شده در کتاب‌های آسمانی است. عبارت برای فراگیری بشارت و غیر بشارت در قرآن، «ما معهم» و یا «مَعَكُمْ» نیست، بلکه: ﴿... لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ...﴾ - ... آنچه [از کتاب‌های آسمانی] پیش روی اوست ...^۱ - می‌باشد و: ﴿... لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ ...﴾^۲ - ... کتاب‌های پیشین برابرش ... - و مقصود از «بَيْنَ يَدَيْ الرَّسُولِ» - پیش روی رسول - به عنوان سفیر و رسول، جز نازل شده بر پیامبر پیشین نیست. همچنین در بعضی به ﴿لِمَا مَعَهُمْ﴾ اشاره شده است:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳

کسانی که ایشان را کتاب (وحیانی) دادیم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد و قرآن] را (هم) می‌شناسند و همواره گروهی از ایشان حقیقت را بی‌گمان پنهان می‌دارند، در حالی که خودشان (هم) می‌دانند.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ...﴾^۴

کسانی که فرستاده برجسته، پیامبر درس نخوانده را - که (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند...

بشارت به قرآن و پیامبر در کتب آسمانی

و در تألیف ویژه‌ای، بشارت‌هایی در حق پیامبر اعظم محمد ﷺ گرد آورده‌ایم که در زمینه‌های مناسب به آن‌ها اشاره خواهیم کرد و اینجا فرصتی برای به نمایش گذاردن ویژگی‌هایی از قرآن در

۱. بقره ۹۷/۲؛ آل‌عمران ۳/۳.

۲. مانده ۴۸/۵.

۳. بقره ۱۴۶/۲؛ انعام ۲۰/۶.

۴. اعراف ۱۵۷/۷.

کتاب‌های آسمانی است. پس برای ﴿بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ﴾ دو چهره هست: ۱. عمومی، که شامل همه قرآن می‌شود. ۲. خصوصی، که ویژه بشارت‌ها در حق پیامبر ﷺ می‌باشد. پس به قرآن و پیامبر آن در کتاب‌های آسمانی به طور همسان بشارت داده شده است و از چهره عمومی آن این آیه است: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ - این همان کتاب است (که) در حقیقت آن هیچ شک مستندی نیست - این قرآن کتابی است که از پیش به آن بشارت داده شده است:

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ
أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۱

روح‌الامین آن را فرود آورد بر دلت تا از (جمله) بیم‌دهندگان باشی، به زبانی آشکارای بیانگر. و همانا (هم) آن همواره در کتاب‌های پیشین است. آیا و برای آنان، (این خود) نشانه‌ای بزرگ نبوده است که علمای بنی‌اسرائیل بدان آگاهند؟

و هم‌اکنون نمونه‌ای از بشارت توراتی در حق قرآن به زبان عبرانی از کتاب اشعیا ۲۸: آیه ۱۳ تقدیم می‌شود:

۱. شعرا ۱۹۷/۲۶-۱۹۳.

«إت می یوره دعاه و إت می یابین شموعاه غکمولی محالاب عتیمی
 مشادایم (۹) کی صولا صاو صولا صاو قولا قاو قولا قاو زعیبر شام زعیبر
 شام (۱۰) کی بلعجی شافاه و بلا شون أحرث یدبّر إل هاعام هذّه (۱۱)
 أشر أمر إلیهم زنت همّنوحاه هانیحو لعایف و زنت همّرجعاه و لا آبوء
 شموع (۱۲) و هایاه لاهم دبر یهواه صولا صاو صولا صاو قولا قاو قولا
 قاو زعیبر شام زعیبر شام لمعن یلخو و خاشلو آحور و نشبار و نوقشو و
 نلکادوا (۱۳) لآخن شموعو دبر یهواه أنشی لآصون مشلی هاعام هذّه
 أشر بیرو شالام(۱۴)»

«به زودی کلام پروردگار برای آنان امر بر روی امر، دستور روی دستور، و جوب روی و جوب و
 فرض روی فرض خواهد بود...»

به یقین آنها بشارت‌های لطیف برای قرآن و در حقّ پیامبر قرآن ﷺ است که پیامبر تورات با
 زبان عبرانی که غیر از زبان قرآن است به بنی اسرائیل عبرانی گفته است که به پیامبر عربی ایمان
 بیاورید، و در این راه برای راحتی روحی و معنوی خویش در دنیا و راحتی مادی و معنوی در
 آخرت، خستگی‌های جسمانی را بر جان خود بخرید.

تصدیق پیامبر اسلام، تصدیق پیامبران پیشین

پس کسی که این پیامبر و قرآن او را تصدیق کند در حقیقت همه کتاب‌های آسمانی که به این دو
 بشارت داده‌اند را تصدیق کرده است و کسی که آن را تکذیب کند همه آن‌ها را تکذیب کرده
 است. پس مسلمان، هم مسلمان و هم موسوی و هم مسیحی است؛ چون که با اسلام، آن دو را
 تصدیق کرده است و کافر به قرآن، کافر به موسی و مسیح و هر آن کسی که بین آن دو است،
 می‌باشد؛ کسانی که به آنان بشارت داده شده است، پس: ﴿وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ
 لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ...﴾ آیا این کفر، همان کفر آغازین است و از کفرهای پسین نهی و
 بازداشتی نیست؟! هرگز! این نهی، نهی از هر کفری است؛ اولی و آخری. ذکر کفر آغازین در

اینجا اشاره تهنیدآمیز است؛ چون که کافران آغازین گرچه پیش از کافران پسین ایمان نیاوردند، ولی:

﴿... يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...﴾^۱

... همان گونه که پسران خود را می شناسند، او [محمد و قرآن] را (هم) می شناسند ...

و پیشینیان چنین نبودند.

﴿... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...﴾^۲

... ، و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند فتح می جستند. پس هنگامی که آنچه را (از قبل می) شناختند برایشان آمد ...

نهی از کفر اول، همانند نهی از چند برابر خوردن ربا است:

﴿... لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً...﴾^۳

... ربا را (با سود) چندین برابر (اصل مالتان) نخورید...

کفر اول همانند این ربا، قبیح تر و رسواتر بود و از این جهت در آیه ذکر شده است. پس اولین کافر به محمد و قرآن محمد نباشید در حالی که صفت او و کتابش در کتاب های شما ذکر شده است. این کفر بسی گمراهی ذاتی و گمراه گری دیگران را در خود دارد؛ چون که دیگران به آن استدلال می کنند و ایمان نمی آورند، که اگر پیامبر آخرین خوب بود، پیشینیان به او ایمان می آوردند؛ زیرا او را همانند فرزندان شان می شناختند! و صاحب خانه می داند که در خانه چه چیزی و یا کسی را دارد. پس پیشینیان از اهل کتاب، با این نهی، از الگو شدن در کفر بازداشته شدند تا حجت برای جان های ضعیف نباشد و علی رغم آن که اولین مؤمنان باشند، مبادا الگویی کفر آیندگان باشند.

۱. بقره ۱۴۶/۲.

۲. بقره ۸۹/۲.

۳. آل عمران ۱۳۰/۳.

سپس اولیت نهی شده در اینجا هم زمانی و هم مرتبه‌ای است، که در این جا بین هر دو جمع شده است. در دوران مدنی از همه زودتر به پیامبر اسلام ﷺ کفر ورزیدند، حتی پیش از مشرکان و دیگر اهل کتاب و از همه کافران سرسخت‌تر و سنگدل‌تر بودند. گرچه در دوران مکی مشرکان بیشتر کافر شدند؛ زیرا در آنجا اهل کتاب حضور داشتند. پس مشرکان و بنی اسرائیل که اولین و آخرین کافران در دوران مکی بودند، اولین کافران زمانی در دوران مدنی و اولین کافران مرتبه‌ای در دوران مکی و در همه دوران بوده و هستند؛ زیرا هیچ کفري شدیدتر از کفر آنان تا هم‌اکنون دیده نشده است. پس ﴿أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ﴾ سنگینی بار گناه خود و دیگران را تا روز قیامت بر دوش می‌گیرد، در حالی که از سنگینی دیگران چیزی کاسته نمی‌شود؛ چنان‌که اولین ایمان آورنده، اجر خود و مقدار اجر دیگران را تا روز قیامت دریافت می‌کند، در حالی که از اجر دیگران چیزی کاسته نمی‌شود. و چنان‌که از پیامبر اسلام ﷺ ثابت است:

کسی که سنت نبکویی در جامعه بگذارد، پس برای او اجر آن و اجر کسی که به آن عمل کرده تا روز قیامت هست، در حالی که از اجرهای دیگران چیزی کم نمی‌شود و کسی که سنت بدی بر جای گذارد، سنگینی بار آن و بار کسی که به آن عمل می‌کند تا روز قیامت بر دوش اوست و از بار دیگران هم کاسته نمی‌شود.

سرزنش دین‌فروشی

﴿...وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾

این‌ها آیات روشنی در کتاب‌های پیامبران اسرئیلی هستند که بشارت‌ها به قرآن و پیامبر آن را در بردارند که در برابر بهای کمی آن را فروختند. در کتاب‌های آسمانی همچون تورات و انجیل و آنچه در بین آن دو است، تحریف به زیاده، نقصان، تغییر و تبدیل کردند تا این که اثری از محمد ﷺ و قرآن او در کتاب‌ها باقی نماند. این کارها را به آرزوی بهایعام از بهره‌های مادی‌ای که از سرمایه‌داران می‌گرفتند و بهره‌ها و جایگاه‌های معنوی و شخصیتی که در نزد فرعون‌ها و قیصرها کسب می‌کردند و یا می‌افزودند، انجام دادند و هر بهایی در کنار آیات خدا اندک است. آنان که در میانشان عالمان، روحانیان، احبار و ... بودند و شریعت قرآن را بر

شخصیت‌شان خطر می‌دیدند در برابر آیات خدا اندک هستند. ﴿قَلِيلًا﴾ در اینجا در برابر کثرت نیست؛ زیرا در این تجارت زیان‌بار کثرتی در کار نیست؛ چون در دنیا و آخرت بی‌ثمر است.

خسران دین‌فروشی

در اینجا مَثَمَّن (کالای مورد فروش) آیات خداست و ثمن چیزی است که به سبب تحریف آیات خدا به دست می‌آورند. ثمن خریدنی نیست و مَثَمَّن است که خریده می‌شود؛ پس توجیه خریدن ثمن، در آیه چیست؟ شاید این باشد که، ثمن، چه نقد و یا غیر آن همیشه مرغوب است و کسی که در بیع چیزی را می‌دهد تا چیزی را بگیرد، به جهت رغبت به آن است که می‌خواهد دریافت کند، گر چه آنچه که در نزد اوست مرغوب و یا مورد چندان خودش و یا دیگری باشد. پس آنان که آیات بشارت را تحریف می‌کنند، از آن‌ها گریزان هستند. چه آنکه ایشان آن‌ها - آیات بشارت - را پایان نبوت اسرائیلی می‌بینند در حالی که خود و بزرگان بنی‌اسرائیل را مردمان برگزیده خدا می‌دانند، پس چون در برابر آن آیاتی که دوست ندارند بهایی می‌یابند، به جانب آن بال می‌کشایند.

بنابراین خریدن ثمن با فروش آیه‌های خدا، می‌رساند که آن‌ها از آیه‌های خدا به جانب ثمن گریزان هستند و آن ثمن را به آن آیه‌ها ترجیح می‌دهند. پس ثمن و مَثَمَّن جز با رغبت سنجیده نمی‌شود؛ زیرا ثمن خواستنی و مَثَمَّن ناخواستنی و یا کم‌ارزش است. پس در تبادل دو کالا، هر یک از آن دو، به دو اعتبار هم ثمن و هم مَثَمَّن هستند، بدون هیچ فرقی بین کالا و نقد. پس گاهی نقد نیز مَثَمَّن است، چنان‌که ثمن است. در اینجا چون رغبت در چیزی است که در برابر آیات خدا می‌گیرند عوض، ثمنی شده که خریده و مَثَمَّن آیاتی است که فروخته می‌شود و چون خواستن آنان در جنب آیات خدا اندک است، پس در آیه، اصل تجارت را با همه ثمن‌هایش ریشه‌کن می‌کند؛ چون اندک است. گاهی ثمن خواستنی و مَثَمَّن ناخواستنی است، اما برتری از ثمن است. در اینجا مَثَمَّن فروخته می‌شود و ثمنی خریداری نمی‌شود؛ همانند یوسف در نزد برادرانش:

﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾^۱

و او را به بهایی ناچیز - چند درهم کم شمار - فروختند و در آن از زاهدان [بی‌اعتنایان و کم‌جویان] بودند.
و ﴿وَاشْتَرَوْا بِهِ﴾ ثمن بخص نفرمود. بنی اسرائیل آیات بشارت‌دهنده که عهد خداوند را به بهایی کم فروختند:

﴿وَلَا تَسْتُرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا...﴾^۲

و با پیمان خدا بهایی ناچیز را نخرید...
از خدا بترسید ﴿وَلَا تَسْتُرُوا بِآيَاتِي تَمَنَّا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾ و از مردم بترسید که بدین جهت آن تجارت خسارت‌بار را انجام دهید:

﴿... فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَسْتُرُوا بِآيَاتِي تَمَنَّا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۳

... پس، از مردم بترسید و از من بترسید و با آیات من بهایی ناچیزی را نخرید [معامله نکنید]. و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داور نمی‌کنند، آنان خودشان کافراند.
بر خلاف میثاقی که از ایشان گرفته شده است:

﴿... فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۴

... پس آن (عهد) را پشت (سر) شان انداختند، و با آن بهایی ناچیز دریافتند. پس چه بد چیزی را خریداری می‌کنند.

تجارت اسرائیلی زیانبار که با آیات بشارت ثمن اندک گرفتند، به خاطر ترس حاکمان دنیایی و مردم، برای حفاظت از شخصیت احبار و رهبانی خودشان و به طمع دست‌یازی به اموالی است

۱. یوسف ۲۰/۱۲.

۲. نحل ۹۵/۱۶.

۳. مانند ۴۴/۵.

۴. آل‌عمران ۱۸۷/۳.

که^۱ برایشان ارزش محوری دارد. عهد خدا و میثاقی که خدا و پیامبر از ایشان گرفته بود را دادند و این ثمن‌ها را خریدند. پس آیات بشارت‌ها برای حفاظت از قدرت‌های اسرائیلی فروخته می‌شد تا آنان حقوق دریافت کنند و اغنیا مجازات نشوند و از کرامت فرعون‌ها و قیصرها کاسته نشود و از دیرباز تا هم‌اکنون، غوغای اسرائیلیان و روش استکباری آنان این چنین بوده است. به نظر آنان، چنان‌که به صراحت می‌گویند، «هدف وسیله را توجیه می‌کند»؛ پس تحریف‌ها به آرزوی رسیدن به هدف‌ها توجیه می‌شوند.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳ به نقل از مجمع البیان از ابن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ در باب این آیه روایات شده است که فرمود: «حی بن اخطب و کعب بن اشرف و دیگران از یهودیان، مأكله و غذاخوری‌ای داشتند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد آن را تخریب کنند؛ از این روی، آیاتی از تورات را که در آن، توصیف و یادآوری او بود تحریف کردند؛ این، آن «ثمن» است که در آیه آمده است.»

کتمان آگاهانه حق

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۚ﴾ ۴۲

و حق را با باطل مپوشانید و حق را کتمان نکنید، در حالی که خودتان (هم) می دانید. دو نهي از پوشش حق به باطل و از کتمان حق که در آیه دیگری در چهره استفهام انکار و تهدید آمده است:

﴿... يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۚ﴾^۱

... چرا حق را به لباس باطل می پوشانید؟ حال آنکه حقیقت را کتمان می کنید و خود (هم) می دانید.

حرمت کتمان و اختلاط حق و باطل

چنان که پوشش حق ظاهر شده، با باطل، حرام است، همچنین کتمان حق حرام است، پس باید حق با صورت و شکل خودش ظاهر شود تا اهلش از آن پیروی کنند و باطل نیز باید این گونه ظاهر شود تا مخالفانش از آن دوری گزینند. پس حق را با باطل مخلوط نکنید تا مسائل آن نامعلوم و معارفش مشکل شود. بنی اسرائیل در زمینه تحریف، پیوسته در کتمان حق به اندازه توانشان و یا پوشش و مخلوط کردن آن به هنگام ظاهرشدنش می کوشیدند و به تحقیق بشارت هایی از کتاب های پیامبران را حذف کردند و برخی دیگر را از ساده لوحان کتمان کردند و یا با پوشش باطل، آن بشارت های ظاهر شده را تحریف کردند. قرآن در جایگاه های بسیاری آنان را افتضاح می کند و ما از آن ها در جا خود سخن خواهیم راند.

۱. آل عمران ۷۱/۳.

بنی اسرائیل و کتمان حق

و ﴿وَلَا تَلْبِسُوا﴾ یا از لِبَس به معنای پوشاندن تاریکنای، بر خلاف ایضاح و روشن کردن است و یا لِبَس به معنای پرده که آن نیز از لِبَس و پوشش است. پس به تحقیق آنان پیوسته حق را با باطل می پوشاندند:

﴿... لِيُرْذُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ...﴾^۱

... تا (در پایان) هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند...

پوشاندن چهره های روشن با دگرگونی و تغییر باطل که حقایق را تاریک می نماید، و یا با پوشش و پرده افکنی به سبب تغییر لفظ و یا تأویل معنا که آیات را از دلالت باز می دارد. اما حق با فحص و جستجو ثابت می شود، چون دولت دارد و باطل زائل می شود، چون فقط جولان دارد. هم اکنون به جانب بشارت های دو عهد عتیق (تورات) و جدید (انجیل) بنگرید تا شگفتی از آن دو نوع پوشش - لِبَس و لِبَس - و کتمان را ببینید و تحریف های آنان را پس از فحص از آیه هایی که بشارت ها را در بر دارد بیابید. ما بحث ویژه از آن بشارت ها را در کتاب رسول الاسلام فی الکتب السماویه آورده ایم و هم اکنون نمونه هایی را به نمایش می گذاریم:

به عمد در تورات، محمد ﷺ را به غیر او تحریف کرده اند؛ چنان که در (هوشع ۹: ۵ - ۹) از سخن خدای بزرگ طبق نصّ عبرانی آمده است:

«هان! آنان (عرب های مسلمان) برای خراب کردن کوچ می کنند، پس مصر (شهر) آنان را دربر می گیرد و موف جایگاه قبر و دفن ایشان است. محمد به دنبال گرفتن مالیات و جزیه از اموال آنان (بنی اسرائیل) است و اموال ارزشمند را به ارث می برند و «عوسج» بر خانه هایشان مسلط می شود. روزهای تشخیص می آید. روزهای کیفر می آید. به زودی بنی اسرائیل خواهند دانست که این پیامبر دارای روح قدسی رسالتی، بنی اسرائیل را به خاطر گناهشان، نسبت سفاقت و دیوانگی خواهد داد.»

۱. انعام ۱۳۷/۶.

در اینجا این موارد را تحریف کرده‌اند: ۱. محمد را حذف کرده و در برخی نسخه‌ها آن را «محمدیم» جمع آورده‌اند ۲. به جای ارث بردن محمد گفته‌اند: «قراض» (اشیاء گرانبهای بنی اسرائیل) را به ارث خواهد برد ۳. گفته‌اند: مکان‌های مرغوب، جایگاه اموال آنان است ۴. خانه آرزو برای اموال آنان است.

پس این‌گونه تحریف کرده‌اند. به خصوص نام مبارک پیامبر ﷺ که به صراحت آمده و آن را حذف کرده‌اند.

اهمیت نماز و زکات

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ ۴۳﴾

و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

ترک فروعات، مستوجب عقاب

در حقیقت این آیه از دلیل‌هایی است که می‌گوید کافران، چنان‌که به اصول مکلف می‌باشند به فروع نیز مکلفند، پس برای ترک فروع همانند ترک اصول عذاب می‌شوند:

﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لِمَ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ﴾^۱

«چه چیز شما را در سقر فرود آورد؟» گویند: «ما از نمازگزاران نبوده‌ایم، و بینوایان را غذا نمی‌داده‌ایم، و با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کرده‌ایم با روز جزا (همان را) تکذیب می‌کرده‌ایم، تا یقینمان در رسید.» چون که ترک نماز و زکات را بر خوض و تکذیب مقدم می‌دارد. اما آنان نمی‌توانند چنین فروعی که مشروط به یتت قربت و تسلیم است و پیش از اسلام محال است را انجام دهند و این امتناع، امتناع با اختیار است و منافات با اختیار ندارد؛ زیرا در آغاز مأمور به اسلام شده‌اند سپس به

۱. مدثر ۷۴/۴۷-۴۲.

فروع آن، پس اسلام را که برگزینند، برای آنان انجام این فروع ممکن خواهد شد و اگر مسلمان نشوند، با اختیار کفر دو واجب را ترك کرده‌اند.

پس نماز! نماز! زکات! زکات! ای مسلمانان و ای نصارا و یهود و ای انسان، هر جا که هستی! چه آن که: «نماز اقرار به ربوبیت و صلاح همگانی است؛ زیرا در آن کنار گذاردن انداد و اضداد با خداست و به‌پاخواستن با ذلت و شکستگی در برابر خدای جبار و کرنش و اعتراف و درخواست گذشت از کسی است که سابق بر زمان است. نهادن چهره بر زمین در هر روز و شب است و در آن، بنده یادآور خدای بزرگ و غیر فراموشکار اوست و تسلیم و هراسان و با اظهار ذلت و درخواست‌کننده و مشتاق، زیادتی در دین و دنیا با درخواست انزجار از فساد هر شب و روز است، تا اینکه بنده، مدبر و آفریدگار خودش را فراموش نکند، تا سرکش نشود و باید به یاد آفریدگارش باشد و در برابرش به تسلیم بایستد، تا از معصیت‌ها و فسادهای گوناگون دور بماند».^۱

فلسفه نماز و زکات

پس خدا در عزت پروردگاری نیازی به ذلت بنده‌اش هنگام پرستش ندارد. ذلت ما در عبادت به خود ما برمی‌گردد. برای ما مصلحت عقیدتی، اخلاقی، فردی و اجتماعی دارد که اگر این‌ها نبود نماز واجب نمی‌شد! و یا اگر واجب می‌شد برای تقویت ارزش‌های روحی و ... می‌بود. «و علت زکات، آگاهی از زندگی فقیران و پاک کردن اموال ثروتمندان است؛ چه آن که خدای بزرگ، مسلمانان را مکلف به امور در ماندگان و گرفتاران کرده است؛ چنان‌که فرموده است:

﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...﴾^۲

۱. نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۴ از عیون الاخبار در علت‌هایی که فضل بن شاذان آن‌ها را از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده، آورده

است: «پس اگر بگویند چرا به نماز مأمور شده‌اند، گفته می‌شود چون که ...».

۲. آل عمران ۱۸۶/۳.

به راستی در مال‌هایتان و جان‌هایتان، بی‌گمان آزموده خواهید شد...

در مال‌ها، خارج کردن زکات و در جان‌ها، پایدار کردن جان با صبر است و این دو کار، ادای شکر نعمت خدا و طمع در زیادی از جانب خداست، و نیز مهربانی و رحمت به ضعیف و خانه‌نشین و کوشش برای تقویت فقیران، تا به سطح اغنیا برسند و معرفت امر دین پیدا بکنند. زکات، موعظهٔ ثروتمندان و عبرت ایشان است تا فقیران در قیامت علیه آنان استدلال نکنند. زکات، تشکر ثروتمندان از خدا به جهت نعمت‌هایی است که به آنان داده و دعا، تصرع و ترس از این که مبادا همانند فقیران شوند. در پرداخت زکات و صدقات خیلی چیزهای دیگر مانند صلۀ ارحام، انجام معروف و ... هستند.»^۱

اهمیت رکوع

آیا نماز فرادی واجب است و یا فرض دومی به نام جماعت دارد؟ وجوب بر روی وجوب: ﴿وَأُكِّمُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ﴾ اشاره به فرض دوم دارد، پس رکوع تو به تنهایی و رکوعت با رکوع کنندگان، وجوب بر روی وجوب است. رکوع در اینجا یعنی نماز، و معیت در آن یعنی نماز جماعت، همراهی در زمان و مکان و حال خضوع و خشوع و نه فقط معیت در اصل خواندن نماز؛ چون که آن با اصل نماز حاصل است و به آن پیش از این دستور رسیده است!^۲ و چرا از نماز در اینجا به رکوع تعبیر شده و از سجده به آن تعبیر نشده، در حالی که سجده برتر است؟ شاید رکوع اولین حالتی از نماز است که مشاهده می‌شود و از همین روی «رکعة» نامیده می‌شود و نه «سجده». و دیگر اینکه سجده شامل نماز و هر عبادتی می‌شود و رکوع هیأتی ویژه

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۴ از من لایحضره الفقیه آورده است:

«امام رضا علیه السلام در جواب سؤال محمد بن سنان نوشت: «علت زکات ...»».

۲. ملحقات الاحقاق، ج ۱۴، ص ۲۷۶؛ علامه اخطب خوارزم در مناقب، ص ۱۸۹، ج تبریز گفت: - سند به ابن عباس

متصل است - «سخن خدای بزرگ: ﴿وَأُكِّمُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ﴾ ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و او اولین

کسی بود که نماز خواند و رکوع کرد» سپس به چند راه دیگر، همانند این ذکر شده است.

نماز است. از این روی معیت را فقط در رکوع می‌بینی نه در سجده؛ حتی در جایی که با هم ذکر می‌شوند:

﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾^۱

مریم! برای پروردگارت دل‌باخته (و فرمانبر) باش و (برایش) سجده کن و با رکوع‌کنندگان رکوع نما. نفرمود: «واسجدي مع الساجدين»؛ چه آن که سجده اعم از نماز و غیر نماز است، گرچه هر دو در جایی که مقصود از نماز، جماعت نیست به طور مساوی ذکر می‌شوند:

﴿...أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲

...خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع‌کنندگان و سجودکنندگان پاکیزه گردانید.

﴿... تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا...﴾^۳

... آنان را در رکوع و سجود می‌بینی ...

و چون سجده از رکوع برتر است، می‌بینی که مقدم بر رکوع حتی در نماز جماعت می‌باشد:

﴿... وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾

اهمیت نماز جماعت

پس این آیه دلالت بر وجوب نماز جماعت دارد و ضمیمه کردن بنی‌اسرائیل در نماز جماعت با دیگر مسلمانان پس از اسلام آوردنشان، بیانگر رد و مبارزه علیه نژادپرستان است؛ زیرا اسلام گذشته‌ها را فراموش می‌کند، آلودگی‌های گذشته را تمیز می‌کند و بر گام‌جای آن، زندگی جدید نظیف بنا می‌نهد؛ افزون بر چیزهایی که مسلمانان از واجبات نماز، به هنگام برپایی آن به جماعت فرا می‌گیرند و به زودی بحث درباره نماز جماعت در جایگاه مناسب خواهد آمد. از میان ارکان نماز - فقط - رکوع در این آیه برای عنایت و توجه به اهمیت نماز جماعت آمده است؛

۱. آل‌عمران ۴۳/۳.

۲. بقره ۱۲۵/۳.

۳. فتح ۲۹/۴۸.

چون که رکوع و ویژه نماز است و بارزترین و ظاهرترین حالت به ویژه در نماز جماعت است، اما تکبیرة الاحرام در نماز میت هم می آید که در آن رکوع و سجود وجود ندارد، حمد و سوره در همه زمینه ها قرائت می شوند و ذکرهای رکوع و سجود و تشهد و سلام و تسبیح ها نیز ویژه نماز نیست.

این آیه دلیل بر وجوب نماز جماعت است و به زودی در آیه خوف در باب وجوب نماز جماعت به تفصیل خواهیم نوشت. چون بنی اسرائیل پس از ایمان، نخست به نماز مأمور شده اند، معلوم می شود که نماز اولین ظاهر و جلوه ایمان است و در اوج عبادت هاست. پس از آن به پرداخت زکات مأمور شده اند، و ایندلیل است که زکات برترین و واجب ترین عبادت های مالی اجتماعی است، وانگهی ﴿وَأَزْكُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ﴾ اشاره است به نماز که اتصال معرفتی معنوی فردی با خداست و واجب است در بین گروه های نمازگزار باشد. پس این دین در همه ابعاد، حتی نماز، اجتماعی است و شاید «معیت» در این آیه که بنی اسرائیل با مسلمانان نماز جماعت بخوانند - نه مستقل - برای کوییدن روحیه نژادگرایی و نژادپرستی آنان است که از نظر اسلام مردود است، و در اسلام تقوا ملاک ارزش است.

سرزنش مبلغان بی عمل

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٤٤﴾

آیا مردمان را به نیکی فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید، حال آنکه شما کتاب (خدا) را می خوانید؟ پس آیا خردورزی نمی کنید؟

استفهام انکاری با لحن داغ، متوجه بنی اسرائیل و هر کسی است که کار آنان را انجام می دهد: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ فراموشی از روی تجاهل و از تناسی و خود را فراموش کرده جلوه دادن است و در تطبیق و پیاده کردن بری است که به آن مأمور می شوید، به ویژه که آشکارا ترکش می کنید؛ در حالی که ﴿وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ گاهی انسان از روی غفلت و کوتاهی و با جهل مرکب، کاری را که خودش انجام می دهد، دیگری را از آن نهی می کند و یا کاری را که انجام نمی دهد، دیگری را به

انجام آن دستور می‌دهد. در این صورت معذور است و یا علم به وجوب چیزی و یا نهي چیزی دارد. اما در ترك وجوب و یا انجام نهي معذور است و عذرش یا روشن است و یا آن را بیان می‌کند که باز هم معذور است. ولی اگر کسی عاقل است و با شناخت و عمد و بی‌مبالا، خودش را فراموش می‌کند، به چیزی دستور می‌دهد ولی خودش آن را ترك می‌کند، از چیزی باز می‌دارد ولی خودش آن را انجام می‌دهد، این فرد به یقین معذور نیست؛ زیرا کار او خلاف عمدي با کتاب و با دستور عقل است. چگونه این کار را انجام می‌دهد: ﴿وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؟ حال آن که کتاب خدا را می‌خوانید، پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟

در اینجا آیه فقط به ترك «بر» تهدید نمی‌کند، بلکه بار سنگین نهي را متوجه امری می‌کند که خود دستوردهنده، آن را ترك می‌کند، پس او کارهای نامناسب با دستورهای دینی را انجام می‌دهد؛ زیرا به دوش کشندگان کتاب با آن بازی می‌کنند، پس از اعتبار ساقط می‌شود.

شرایط امر به معروف و نهي از منکر

برای کسی که امر به معروف و نهي از منکر می‌کند، چند شرط هست و هرج و مرج نیست.^۲ از شرط‌های اصلی در جواز امر و نهي این است که آمر و یا ناهي، خود را فراموش نکند و در این

۱. همان مدرک - احقاق الحق - به نقل از وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۰۳، ح ۱۰ از ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«همانا کسی که امر به معروف و نهي از منکر می‌کند، باید دارای سه خصلت باشد: انجام‌دهنده چیزی باشد که به آن دستور می‌دهد، ترك‌کننده چیزی باشد که از آن باز می‌دارد و عدل و رفیق امر و نهي خودش باشد.»

۲. در اصول کافی از ابی عمر و زبیری نقل شده است که:

«به ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام گفتم: «آیا دعوت به خدا و جهاد در راه خدا، برای هر موحد و کسی که ایمان به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده، جایز است؟»

فرمود: «دعوت در انحصار کسانی است که از ایشان باشد.» به او گفتم: «آنان چه کسانی هستند؟» فرمود: «آنان کسانی هستند که شرایط خدا در جهاد و قتال بر مجاهدان را مراعات می‌کنند. پس او مجاز است که به جانب خدا دعوت کند و کسی که شرایط خدا در دعوت و جهاد را مراعات نکند، مجاز نیست تا این که شرایط را در خودش به وجود آورد.» تا این که فرمود: «کسی که بر خلاف این باشد، پس او ظالم است و در قتال و امر به معروف و نهي از منکر مأذون نیست؛ زیرا اهلیت ندارد و در دعوت به خدا هم مأذون نیست.» تا این که فرمود: «به معروف امر نمی‌کند کسی که خودش به آن مأمور است و از آن نهي نمی‌کند کسی که از آن نهي شده.» سپس عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «[خدا] کسانی که مجاز شده‌اند پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دین دعوت کنند را در کتابش یادآور شد» سپس خبر داد: «آنان از ذریه

زمینه حدّافل سه آیه هست که به طور روشن ما را به این شرط اصیل راهنمایی می‌کند. این آیه -

محل بحث - اولین آن هاست. سپس آیه‌ای است که از بنده شایسته، شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۱

گفت: «ای قوم من! آیا دیدید [اندیشیدید] اگر از جانب پروردگارم بر (دلیل) روشنی استوار باشم و او از سوی خود روزی (معنوی) نیکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم؟) و من نمی‌خواهم فراسوی آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم. من قصدی جز اصلاح (شما) - تا آنجا که توانستم - ندارم و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کرده‌ام و تنها سوی او پیاپی باز می‌گردم.»

چون که مخالفت او با نهي خودش در شمار إفساد آمده، چنان که آیه نخستین آن را خلاف عقل شمارد. متعدّی شدن فعل در اینجا به ﴿إِلَى﴾ به این معناست که نهي کننده میل به متهي عنه ندارد و آن را انجام نمی‌دهد. پس بر نهي کننده سزاوار یا جایز نیست که از هر خطایی نهي کند، مگر این که پیش از آن خودش را از میل، تا چه رسد به انجام آن نهي کند؛ زیرا هر سه ضلع میل قلبی به منکر و نزدیک شدن به آن و انجام آن إفساد است و چگونه من این کار را انجام دهم در حالی که پیامبر هستم؟ پس: ﴿... إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ...﴾ - ... من قصدی جز اصلاح (شما) - تا آنجا که توانستم - ندارم - تا زمانی که جانم و یا نفسم باقی است! سپس آیه سوم بر امر و نهي کننده، سنگینی خشم بزرگ را بار می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۲

ابراهیم و اسماعیل و از ساکنان حرم هستند؛ از کسانی که غیر خدا را هرگز نپرستیده‌اند؛ کسانی که در کتاب خبر داده شده که رجس و پلیدی از آنان زدوده شده و ایشان تطهیر شده‌اند. «...»

۱. هود ۸۸/۱۱.

۲. صف ۳/۶۱ - ۲. به الفرقان، ج ۲۸، ص ۳۰۱ - ۲۹۸ مراجعه کنید.

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چرا چیزی می‌گویید که (آن را) انجام نمی‌دهید. بزرگ خشمی است نزد خدا که بگویید آنچه را انجام نمی‌دهید.

درست است که انجام‌دهنده معروف به آن دستور نمی‌دهد و ترک‌کننده منکر از آن باز نمی‌دارد، با این که شرایط امر و نهی وجود دارد، در نزد خدا ممقوت و مورد خشم است، و همچنین کسی که فقط معروف را ترک می‌کند و منکر را انجام می‌دهد. و لکن مقت کبیر و افساد بزرگ و خلاف عقل بر کسی است که بین دستور لفظی و ترک عملی جمع می‌کند؛ چون که او با این گردآوری زیان‌بار، زیان‌رسان و مفسده‌انگیز به منکر امر می‌کند و از معروف باز می‌دارد.

پس در اینجا آیات و در پرتو آن‌ها روایات، همه با استحکام بزرگ بر پیکر مفسدین بازی‌گر با دین وارد می‌شود؛ کسانی که مردم را به نیکی دستور می‌دهند و خودشان را فراموش می‌کنند و یا سخنشان با عملشان متفاوت است؛ چیزی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند، پس «به معروف امر نمی‌کند، کسی که خودش به آن مأمور است و از منکر نهی نمی‌کند، کسی که از آن بازداشته شده است.»^۱ زیرا قصد از امر و نهی، اصلاح عقلانی جامعه است تا یک جو صالح و با آرامش به وجود آید که در آن در امن و راحتی زندگی کنند و افزون بر آن، چشمه جوشان خیر از آمرین به معروف و ناهین از منکر نصیب جامعه می‌شود. پس، از هر ظرفی همان تراود که در آن است. مسلمان خیر از عمل و زبانش می‌تراود و انسان منزّه و وارسته، از شرارت می‌گریزد. دو واجب ذاتی که زیربنای اصلاح فرد و جامعه هستند و اصلاح فرد آغاز اصلاح جامعه است.

خطیبانی از امت اسلام را می‌بینیم که مردم را به نیکی دعوت می‌کنند و خودشان را فراموش می‌کنند و آنان طبق روایت پیامبر ﷺ «زبان‌شان با قیچی‌هایی از آتش، قیچی و چیده می‌شود»^۲ و «در روز قیامت هر یک از آنان را در آتش می‌افکنند و شعله‌های آتش به دورش

۱. این بخش، از روایت مفصل گذشته، از ابی‌عبدالله (ع) است.

۲. درالمشور، ج ۱ ص ۶۴؛ جماعتی آن را از انس آورده‌اند که گفت:

«پیامبر ﷺ فرمود: «در شب معراج مردمانی دیدم که زبان‌شان با قیچی چیده می‌شد و باز آن زبان برمی‌گشت، پس به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» گفت: «سخن‌گویانی از امت تو هستند که مردم را به نیکی دعوت می‌کردند و خودشان را فراموش می‌کردند، در حالی که کتاب را می‌خوانند؛ پس آیا نمی‌اندیشند؟»».

می چرخد.»^۱ پس «مثل دانشمندی که به مردم چیزی تعلیم می دهد و خودش به آن عمل نمی کند، همانند چراغی است که به مردم نور می رساند و خودش را می سوزاند.»^۲ و آنگاه که به یکی از آنان گفته می شود: «ای وای بر تو! چرا این آتش را ملاقات می کنی همانا ما به وسیله تو هدایت شدیم؟» می گوید: «كنت اخالفکم الی انهاکم عنه» «من شما را نهي می کردم و با آن مخالفت می کردم.»^۳ پس کسی که عمل نمی کند، نباید دستور دهد و اگر دستور می دهد، به آن عمل کند؛ چنان که از پیامبر ﷺ آمده است:

«کسی که مردم را به سخنی یا کاری دعوت می کند و به آن عمل نمی کند، پیوسته مورد خشم خداست تا امر نکند و یا به گفته و امر خودش عمل کند و به آن دعوت کند ...»^۴ پس ترك امری که به آن عمل نمی کند، از خشم خدا بر او پیشگیری می کند؛ گرچه همانند دیگر ترك کنندگان، عمل را ترك کند، چنان که انجام آن عمل، سخط خدا را از او پیشگیری می کند و معنای سخط خدا در این زمینه همان مقت و خشم بزرگ است. پس اگر امر به چیزی را که به آن عمل نمی کند، ترك کند، مقت کبیر از او بازداشته می شود، گرچه مقت کوچک بر او می ماند.

«کسی که از هواها و موانع نفسانی خودش کنده نشود و از آفات نفسانی و شهوت های آن رها نگردد و شیطان را نراند و در کنف خدای بزرگ و توحید و منطقه امن او قرار نگیرد، صلاحیت امر به معروف و نهي از منکر را ندارد؛ زیرا تا زمانی که این گونه نباشد، پس هر دستوری که بدهد، حجت علیه او خواهد بود و مردم از او بهره نمی برند ... و به او گفته می شود: «ای خائن!»

۱. در المنثور، ج ۱، ص ۶۴؛ احمد و بخاری و مسلم از أسامه بن زید گفت:

«شنیدم پیامبر ﷺ می فرمود: «مردی را در روز قیامت به آتش می اندازند ... پس مردم می گویند: «چرا اینجا؟ مگر تو نبودی که ما را امر به معروف و نهي از منکر می کردی؟» پس می گوید: «شما را به معروف امر می کردم، ولی خود عمل نمی کردم و شما را از منکر باز می داشتم، ولی خود آن را انجام می دادم.»»

۲. در المنثور ج ۱، ص ۶۵؛ طبرانی و خطیب در کتاب اقتضاء و اصبهانی در کتاب ترغیب به سند زیبا از جندب بن-

عبدالله آورده اند که گفت: «پیامبر ﷺ فرمود: ...»

۳. همان مصدر، از جابر، از پیامبر ﷺ نقل می کند:

«جماعتی از بهشتیان از حال و روز جهنمیان باخبر شدند، پس به آنان گفتند: «چرا وارد آتش شدید در حالی که ما با تعلیم شما وارد بهشت شدیم؟» گفتند: «ما به شما دستور می دادیم و خودمان عمل نمی کردیم.»»

۴. در المنثور، ج ۱، ص ۶۵؛ طبرانی، از ابی عمر آورده که گفت: «پیامبر ﷺ فرمود: ...»

آیا خلق را به چیزی می‌خوانی که خودت به سبب آن خیانت کردی و لجام خویش گسیختی؟^۱ بله! او «همانند کسی است که خودکشی می‌کند»،^۲ پس او «بزرگترین حسرت را از میان مردم در روز قیامت»^۳ و «شدیدترین عذاب را»^۴ دارد.

ویرانگری ارشاد بدون عمل

آیا تو منکر را آشکارا انجام می‌دهی، سپس دستور می‌دهی آن را ترک کنند؟! و یا از چیزی نهی می‌کنی که خودت آن را انجام می‌دهی؟! چرا؟! اگر تو خدا را دوست داری و حق خدا را از خلق او درخواست می‌کنی، پس چرا با پرده‌داری و هتک آشکار حرمت‌های خدا پیش روی خلق خدا به او خیانت می‌کنی؟ پس چرا به چیزی دستور می‌دهی که آن را آشکارا ترک می‌کنی و یا نهی می‌کنی از چیزی که آشکارا آن را انجام می‌دهی؟

آیا می‌خواهی مردم را اصلاح کنی؟ در حالی که این به جز فساد آن و تشویق علنی به ترک شریعت نیست. تو در صورتی که به عملی که ترک می‌کنی دستور ندهی و یا نهی از آنچه انجام می‌دهی، نکنی، مردم توسط تو گمراه می‌شوند. اما زمانی که دستور بدهی و در عمل مخالفت کنی و انجام ندهی، و یا باز بداری ولی خودت مرتکب شوی، آنان را بیش از پیش گمراه می‌کنی و جان خود را هم بیشتر از پیش تر فاسد می‌کنی!

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۵؛ از مصباح الشریعة، از امام صادق علیه السلام.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۳؛ عیاشی از یعقوب بن شعیب، از ابی‌عبدالله علیه السلام که گفت: «به او سخن خدا را گفتم که ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ پس دستش را بر حلقش نهاد و فرمود: «همانند کسی که خودکشی می‌کند.»

۳. نورالثقلین ج ۱ ص ۷۵؛ از اصول کافی سند آن را به خیشمه داده که گفت: «ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: «به شیعه ما برسان که بزرگترین حسرت را در روز قیامت کسی دارد که عدل را توصیف کند، پس خودش با آن مخالفت کند.»»

۴. نورالثقلین ج ۱ ص ۷۵؛ از اصول کافی که سند آن به قتیبه اعشی می‌رسد، از ابی‌عبدالله علیه السلام که فرمود: «در روز قیامت شدیدترین عذاب را کسی دارد که عدل را توصیف کند و به غیر آن عمل کند.»

اما نفس خودت؛ چون که نفس تو حجت ظاهری بر توست، چرا چیزی را که خودت عمل نمی‌کنی می‌گویی، در حالی که می‌دانی؟
و اما دیگران؛ پس بر جرأتشان در هتک حرمت‌های خدا می‌افزایی و یا در عقیده ایمان - اگر داشته باشند - سست می‌کنی، و یا فسق بر روی فسقشان انباشته می‌کنی؛ زیرا می‌بیند که تو شریعت خدا را مسخره می‌کنی. و گرنه، پس چه چیزی تو را وادار می‌کند که به چیزی دستور دهی که آن را ترک می‌کنی و یا از چیزی نهی کنی که آن را انجام دهی؟ پس خدا - در این هنگام - چنین آمر و ناهی را لعنت می‌کند:

خدا لعنت می‌کند کسانی را که امر به معروف می‌کنند و خودشان آن را ترک می‌کنند و نهی از منکر می‌کنند و خودشان به آن عمل می‌کنند.^۱

پس، از منکر باز بدارید در حالی که خودتان هم آن را ترک می‌کنید. همانا به شما دستور رسیده است که نهی کنید، پس از آن که خودتان منکر را ترک می‌کنید.^۲

این جلوه‌های منافقانه - به ویژه از کسانی که بر خلاف تظاهر می‌کنند - آفت‌هایی هستند که جان‌ها را در شك فرو می‌برند. نه تنها درباره دعوت‌گران، بلکه در متن دعوت نیز چنین می‌کنند. به ویژه آنگاه که دعوت‌کنندگان از مردان دین باشند؛ زیرا بیشتر مردم ساده‌لوح ایشان را تجسم دین می‌پندارند، پس نفاقشان در سخن‌هاشان و کارهایشان، نفاق در خود دین به حساب می‌آید. این نفاق چیزی است که دل مردم و افکارشان را دگرگون می‌کند؛ زیرا سخن زیبایی را می‌شنوند و با آن امر انجام یا ترک، قبیحی می‌بینند؛ پس بین این و آن حیران می‌شوند و به دین اطمینان پیدا نمی‌کنند؛ چون که اطمینان خویش به مردان دین را از دست داده‌اند.

پس سخن زیبا، درخشان و با آب و تاب خالی از معنای واقعی، جایگاه خودش را در گوش‌های شنوندگان باز می‌کند، امّ به دل‌ها که می‌رسد ویرانگر است. اگر ایمانی باشد آن را از بین می‌برد و اگر در آن‌ها ایمان نباشد بر آلودگی و فسق‌شان می‌افزاید. در حالی که سخنی که از دل بر می‌خیزد، پیش از اینکه به فصاحت و بزرگ آن پرداخته شود، با عمل تأیید می‌گردد. این سخن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۰، ح ۹؛ محمدالحسین الرضی در نهج البلاغه از علی ع.

۲. همان مصدر، ح ۸، از علی ع.

ترجمان زنده از جمال واقع است، پس به ژرفای دل‌ها، نورافشانانه و با نشاط می‌رسد؛ گرچه آن سخن، ظاهری زیبا و آراسته نداشته باشد:

﴿... وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا^۱﴾

... و برایشان سخنی در (ژرفای) جان‌هاشان برگوی.

پس کلام اگر از دل برخیزد، بر دل می‌نشیند و آنگاه که از زبان جاری شود، از گوش‌ها گذر نخواهد کرد. چه زیباست کلام فصیح و بلیغ که با عمل و حال صاحب کلام، تفسیر و تأیید زنده شود و زیباتر از آن، آغاز به عمل، سپس سخن‌سرایی است؛ چنان‌که روایت می‌شود:

مردم را به غیر زبان امر به معروف و نهی از منکر کنید.

ضرورت هماهنگی بین سخن و عمل

در اینجا قرآن، بنی اسرائیل و همگان را به ضرورت هماهنگی بین سخن و عمل و طرد نفاق بین آن دو تهدید می‌کند و مورد خطاب قرار می‌دهد: ﴿اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...﴾؛ چنان‌که در آنجا با مؤمنان به همین روش سخن می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ^۲﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چرا چیزی می‌گویید که (آن را) انجام نمی‌دهید.

و در جای دیگر از بنده شایسته، شعیب، بازگو می‌کند:

﴿.. وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَأَكُمُ عَنْهُ...﴾^۳

.. و من نمی‌خواهم فراسوی آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم...

و با این آیات، ده‌ها روایت عمل را شرط جواز امر و نهی برای اصلاح فرد و جامعه می‌دانند.^۴

۱. نساء ۶۳/۴.

۲. صف ۲/۶۱.

۳. هود ۸۸/۱۱.

۴. دزالمثنوی ج ۱، ص ۶۵؛ ابن‌مردویه و بیهقی در شعب‌الایمان و ابن‌عساکر از ابن‌عباس آورده‌اند: «مردی به نزد او آمد، پس گفت: «ای پسر عباس! من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.» گفت: «آیا تو را راهنمایی

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾: چون پیش از ظهور اسلام، مشرکین را دستور به ایمان به محمد رسول ﷺ که در آینده می آید می دادند:

﴿... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...﴾^۱

... و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند فتح می جستند. پس هنگامی که آنچه را (از قبل می) شناختند برایشان آمد، (با همان کتاب) انکار و انکارش کردند....

و پس از آن که اسلام ظاهر شد برخی از اُحبار، خویشاوند مسلمانان را به ثبات در ایمان به آن دستور می دادند، در حالی که خودشان کافر بودند و یا فقیران را به ایمان دستور می دادند و از ثروتمندان حق را پوشیده می داشتند، از ترس این که حقوق و یا هدیه هاشان قطع می شود و مردم را به پیروی از خدا دستور می دادند، در حالی که درباره محمد ﷺ معصیت خدا را انجام می دادند! و این روش زشت مخالفت با کتاب است ﴿وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ و مخالفت با عقل می باشد، ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؟ با کتاب خدا مخالفت می کنی که دستور به تصدیق پیامبر آینده، محمد ﷺ می دهد و از دستور به چیزی که خودت را در آن فراموش می کنی، نهی می کند. با عقل نیز مخالفت می کنی، چون نفاق را قبیح می شمارد. به ویژه این نفاق در امر و نهی، اصلاح موافق حق جلوه می کند، در حالی که در سه بعد مخالفت با حق، فساد است و آن فساد سه گانه را این آیه بر دوش می کشد: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾!

کنم؟» گفت: «تقاضا می کنم.» گفت: «اگر از سه گونه افتضاح با سه حرف از کتاب خدا نمی ترسی، این کار را انجام بده.» گفت: «آنها کدامند؟» گفت: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ آیا به این آیه حکم کردی؟» گفت: «نه. حرف دوم؟» گفت: ﴿... لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [صف ۳/۶۶ - ۲] آیا به این آیه حکم کردی؟» گفت: «نه. حرف سوم؟» گفت: «سخن بنده شایسته، شعیب: ﴿... وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمُ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمُ عَنْهُ...﴾ آیا به این آیه حکم کرده ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس، از خودت آغاز کن.»

۱. بقره ۸۹/۲.

پس اگر آنان پیش از این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیاید، تکذیب می‌کردند، خطر و گمراه‌گری به این اندازه نبود که تصدیق پس از تکذیب آنان در میان ضعیف‌النفس‌ها به جای می‌گذاشت؛ زیرا این‌گونه عملکرد تأکید می‌کرد که نام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتاب تورات نیامده است.

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾: عقل‌های هواگرفته آنان را که سه دستور بی‌عقلانه صادر می‌کرد، می‌گوید. مقصود از امر و نهی ارشادی، ارشاد غیر به چیزی است که او را اصلاح می‌کند و یا از فاسد شدن باز می‌دارد و ارشاد و احسان خودبہتر و سزاوارتر است. کسی که مردم را موعظه می‌کند و خودش موعظه نمی‌شود، مردم را بیشتر به گناه و می‌دارد؛ به این دلیل که اگر راست می‌گوید و صالح استفسر چرا اصلاح را به پیش دیگری پرتاب می‌کند؟ این غرض از امر و نهی را که اصلاح باشد، نقض می‌کند؛ زیرا امر به معروف و ناهی از منکر در عمل به آن دو بیشتر از انتشار آن‌ها باید بکوشد. پس چون اصلاح را با عامل تشویق‌گر به معصیت همراه می‌کند، جمع بین دو متضاد کرده است: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؟

آیا در جایز بودن امر به معروف و نهی از منکر شرط است شخص و یا اشخاصی که می‌خواهند به این دو فریضه بپردازند، باید همه واجبات دینی را انجام دهند و همه حرام‌ها را ترک کنند؟ پاسخ منفی است؛ زیرا مقصود از ﴿آتَمُرُونَ﴾ در این آیه همان مقصود در ﴿تَأْمُرُونَ... وَتَنْسَوْنَ﴾ است؛ یعنی کسی می‌تواند کسی دیگر را به انجام معروفی دعوت کند که خودش به آن عمل کند، ولی اگر خودش آن معروف را ترک می‌کند، حق ندارد دیگری را به عمل به آن امر دعوت کند. و نیز تهدید در آیه به معنای: ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَكُمْ عَنْهُ﴾^۱ است؛ یعنی من نمی‌خواهم با نهی خودم در موردی، با همان نهی مخالفت کنم. کسی می‌تواند دیگری را از کار زشتی باز بدارد که خودش به همان کار زشت عمل نکند و آلوده نشود. وانگهی اگر در جواز امر به معروف و نهی از منکر، انجام همه واجبات و ترک همه حرام‌ها شرط باشد، زمینه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر باقی نخواهد ماند؛ زیرا اکثر مسلمانان فاسق‌اند و هرکدام گناه و یا گناهانی را انجام

می‌دهند و واجبی و یا واجباتی را ترک می‌کنند، پس حق ندارند کسی را به معروفی هم که عمل می‌کنند، دعوت کنند و گناهی را که ترک می‌کنند، کسی را از آن باز بدارند.

«تورا بس است که دستور دهی آنان را به چیزی که خودت آن را انجام می‌دهی و آنان را باز-بداری از چیزی که خودت را از آن باز می‌داری»^۱ و «دستور به معروف نمی‌دهد، کسی که خودش مأمور به انجام آن است و باز نمی‌دارد از منکر، کسی که دستور رسیده خودش از آن باز داشته شود.»^۲ آمر باید فقط از چیزی که به او دستور داده، انجام دهد و ناهی تنها چیزی را که از آن نهی کرده، مرتکب نشود؛ چنان که آمده: «کسی که مردم را به سخن و یا عملی بخواند، در حالی که به آن عمل نمی‌کند، پیوسته مورد خشم خداست تا خودش را باز بدارد و یا عمل کند به آنچه که گفته و به آن دعوت کرده است.» و احادیث دیگری هم هست. چنان که مورد آیه «بِر» از آن تجاوز نمی‌کند و اطلاقی هم ندارد که آن را ویژه عدالت مطلقه گرداند، پس: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ در همین بر... نه و در بری هم که به آن دستور نداده‌اید! و قدر معین همان بر مأمور به می‌باشد.

آیا کسی که معروف را در نهان ترک می‌کند، می‌تواند به آن دستور دهد؟ و یا کسی که منکر را در نهان انجام می‌دهد، می‌تواند از انجام آن باز بدارد؟ ممکن است گفته شود: بله؛ زیرا جامعه را اصلاح می‌کند و افساد نمی‌کند؛ زیرا مردم نمی‌دانند که او در نهان چگونه است. چه آن که

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۷؛ از کافی، از ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود: «چون این آیه نازل شد: ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...﴾ [تحریم ۶/۶۶]؛ هان ای کسانی که ایمان آوردید! خودهاتان و کسانتان را از آتشی که ... نگه دارید ... مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریه کرد و گفت: «من خود عاجز شدم، خانواده‌ام را مکلف کردم» پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «... تورا کافی است ...».

و در وسائل ص ۴۲۰، ح ۱۰؛ در ارشاد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «هنگامی که به او صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته شد: «ما امر به معروف نمی‌کنیم، تا به همه آن عمل کنیم و از آن باز نمی‌داریم، تا این که همه آن را کنار نهمیم؟» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «نه، بلکه بر معروف دستور دهید، گر چه همه آن را انجام ندهید و از منکر باز بدارید، گر چه همه آن را ترک نکنید...».

۲. دزالمنثور، ج ۱، ص ۶۵؛ طبرانی از ابن عمر گفت: «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ...»

کسی که آشکارا با امر و نهی خودش مخالفت می‌کند، خودش و هم غیرخودش را قربانی می‌کند، پس بر او لعنت و مقت بزرگ است؛ زیرا ضرر می‌رساند و نفع نمی‌رساند، و کسی که آشکارا گناه نمی‌کند فقط خودش را می‌کشد و غیرخودش را نجات می‌دهد، پس امر و نهی او از بُعد اجتماعی واجب و از بُعد شخصی حرام هستند. پس اگر هم واجب را ترک و هم امر به آن را ترک کند دو گناه کرده است، و اگر دستور دهد و انجام ندهد یک گناه مرتکب شده است و مقت کوچکی است؛ زیرا دستور داده و خودش ترک کرده، علی‌رغم این که انجام آن واجب می‌باشد. دو چیز واجب است: امر به معروف و انجام آن؛ پس اگر در نهان آن را انجام نمی‌دهد، باید دستور بدهد. ممکن است گفته شود دستور کسی که معروف را ترک می‌کند و نهی کسی که مرتکب می‌گردد نه واجب‌اند و نه حرام؛ چنان‌که از برخی روایات گذشته بر می‌آید. اما مستفاد از صراحت اطلاق دلیل‌ها به‌ویژه آیه‌ها این است که امر به معروف کسی که خودش آن را انجام نمی‌دهد حرام و نهی از منکر کسی که آن را مرتکب می‌شود نیز ممنوع است. گر چه گناه امر و نهی در اینجا کمتر از گناه کسی است که آشکارا معروف را ترک می‌کند و منکر را انجام می‌دهد. امر و نهی با واجب بودن انجام معروف و ترک منکر، واجب هستند، پس عمل به معروف و رها کردن منکر، هم واجب شخصی و هم واجب اجتماعی هستند؛ گر چه واجب شخصی، عینی است و اجتماعی کفایی. بنابراین کسی که واجبی را ترک و منکری را انجام می‌دهد، در شرایطی که به مقدار کافی کسانی برای امر به معروف و نهی از منکر به پا نخواستند، پس ترک واجب او، دو ترک و انجام منکر او، دو محذور و گناه به حساب می‌آید؛ گر چه در زمینه کفایت، یک ترک و یا یک محذور به حساب آید. پس کسی که معروف را ترک می‌کند و به انجام آن امر می‌کند همانند کسی است که هم امر به معروف نکرده و هم آن را انجام نداده است، بلکه گمراه‌تر است. چنان‌که مرتکب منکر از آن نهی می‌کند، چنین است. پس هر کدام از آن‌ها علی‌رغم امر و نهی‌اش، امر و نهی نکرده است.

چهارچوب امر به معروف و نهی از منکر در اجتماع مؤمنان به این گونه می‌باشد که باید پیوسته در اصلاح خود و جامعه‌شان بکوشند تا در همه زمینه‌ها و فضاها و شرایط، بالنده باشند و بدرخشند. شگفت‌انگیز نیست که امر و نهی در امر و نهی گرد آیند؛ زیرا نهی از امر و نهی،

فعلي است، و امر به آن دو، شأني است که انجام معروف و ترك منكر را و سپس امر و نهي را بر مكلّفان واجب مي كند.

و اگر شگفت زده مي شوي، از سخن گروهی از فقیهان شگفت زده شو که چگونه در واجب بودن امر به معروف، انجام آن را، و در واجب بودن نهي از منكر، مرتكب نشدن آن را شرط نکرده اند؟! در حالی که لشکر آیه های قرآنی و در پرتو آن ها روایات، از فعلی شدن امر کسی که خودش انجام نمی دهد و نهي کسی که خودش مرتكب مي گردد، باز مي دارد. به زودي سخن در شرایط امر به معروف و نهي از منكر به گونه مفصل و در زمینه های مناسب تر طی آیه های آن ها خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

یاری طلبی و صفات خاشعین

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ٤٥﴾

و با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جویند و به راستی این (کار) بی گمان (باری) بزرگ است، مگر بر دلباختگان (به خدا).

﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ٤٦﴾

(اینانند) کسانی که (در دل هاشان) گمان دارند به راستی ملاقات کنندگان پروردگارشانند و (اینکه) به درستی تنها سوي او بازگردنده اند.

در اینجا پس از دستورهای هشت گانه و نهي های چهارگانه متداخل و تهديد بني اسرائيل - به آرزوي تحقق بخشیدن بر عمل به امر به معروف و نهي از منكر و كوشش بر پذیرفتن آن دو، خدا به آنان دستور مي دهد که با صبر و نماز، دو بال سلب و ایجاب، از خدا کمک بخواهند، و صبر و استقامت، به هنگام لغزش ها و از كشش شهوت ها و لذت هاست. صبر، یا واجب و یا راجح است و اختصاص به صبر در روزه ندارد،^۱ گر چه صبر در روزه به جهت دور بودن از ریا و نفي و

۱. زیرا اگر فقط روزه مقصود بود، لفظ ویژه آن می آمد: «الصوم» نه لفظی که شامل آن و غیر آن شود. پس روایاتی که صبر را به روزه تفسیر کرده اند، از باب بیان روشن ترین مورد (مصدق اجلی) آن است؛ چنان که در کافی از ابی عبدالله ع در باب این آیه آمده است: «با صبر روزه را قصد می کند.» و فرمود: «هرگاه بر فردی سختی و شدت

یا منحصر و کانالیزه کردن شهوت‌ها، از بهترین صبرهاست. و استقامت مانعی است که شامل همه صبرها در همه زمینه‌ها و جلوه‌های آن، همانند صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت، می‌شود.^۱

اهمیت صبر

استقامت صبر زیبایی است که زره پولادین خدا را در بدی، سختی و گرفتاری در بر دارد؛ همانند نیروی استقامت‌آفرین سلبی که از ساحت انسان هر کاستی ایمانی را در درون و بیرون می‌زداید و راه را برای فرورفتن در صحنه‌های ایجابی در راه خدا می‌گشاید، چه آن که راه خدا سخت و طولانی و انباشته از شکنندگی و خون‌ها به جهت دنباله‌ها و پیامدهاست و صبر توشه‌ای است که در مواجهه و برخورد با مشکلات به آن نیاز مبرم هست، بلکه: «هُوَ لِلْمُؤْمِنِ امیر جُنُودَه؛ آن برای مؤمن، امیر لشگریانش می‌باشد.»^۲ در همه زمینه، بلکه: «الصبر نصف الإیمان؛ صبر نصف ایمان است.»^۳ بلکه: «صبر نسبت به ایمان همانند سر به جسم انسان است که هرگاه سر قطع شود، بقیه جسد هم می‌گنجد و کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد.»^۴ و: «صبر یکی از شما به مدت یک ساعت در برخی جایگاه‌های اسلام، بهتر از عبادت او در طی چهل

فرود آمد، پس روزه بگیرد، چون که خدای بزرگ می‌فرماید: «با صبر و روزه از خدا کمک بخواهید.» و همانند آن در «الفقیه» از ایشان نقل شده است.

۱. دزالمثنور، ج ۱، ص ۶۶؛ ابن‌ابی‌دنیا در کتاب الصبر و ابوشیخ در کتاب الثواب و دیلمی در مسندالفردوس از علی عَلَيْهِ السَّلَام آورده که فرمود:

«پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ...»

۲. دزالمثنور، ج ۱، ص ۶۶؛ حکیم ترمذی در کتاب نوادر الاصول از ابن‌عباس آورده که گفت: «روزی کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم. فرمود: «آیا به تو تعلیم دهم خصلت‌هایی که خدا به وسیله آن‌ها به تو نفع رساند؟» گفتم: «بله» فرمود: «بر تو باد که علم بیاموزی؛ زیرا علم، دوست خالص مؤمن است و حلم، وزیر او و عقل، راهنمای او و عمل، سرپرست او و مدارا، پدر او و ملایمت، برادر او و صبر، فرمانده لشکریان اوست.»

۳. دزالمثنور، ج ۱، ص ۶۶؛ بیهقی از ابن‌مسعود آورده که گفت: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الصبر نصف الإیمان و البقین الإیمان کله»؛ صبر، نصف ایمان و یقین، همه ایمان است.»

۴. دزالمثنور، ج ۱، ص ۶۶؛ ابن‌ابی‌شبهه در کتاب الإیمان و بیهقی از علی عَلَيْهِ السَّلَام آورده که فرمود: «...»

سال است.»^۱ نه که صبر به معنی خواری، ذلت، کسالت، همراهی و مسامحه در برابر ظلم و زیان باشد؛ بلکه صبری که از استقامت ایمانی و پایمردی بر اساس آن خالی است.

استمداد از نماز

نماز اتصال ما به خداست؛ چون که ستون دین و استوانهٔ یقین است. گر چه دین اتصال‌های دیگری هم دارد، اما نماز اوج آن‌هاست؛ چنان‌که پیامبر ﷺ به هنگام غم، از نماز کمک می‌گرفت؛^۲ زیرا دل از آن قدرت می‌گیرد و روح در حال نماز احساس اتصال و ارتباط می‌کند و جان از آن توشه برمی‌چیند؛ جانی که دنیا را کنار نهاده و اعمال آخرت را انجام می‌دهد. پس این کار مدد‌گرفتنی است؛ چون که فاصله را تبدیل به اتصال و پیوستن می‌کند و ارتباط بیشتر و بیشتر برای بلندمرتبه‌ها همانند پیامبر ﷺ است و اتصال محکم و پیوست همیشگی به خداست. در اینجا صبر بر نماز پیشی گرفته، با این که نماز فضیلت بیشتری دارد؛ چون که صبر، سلب و نماز، ایجاب است. در آغاز باید ناخواستنی زوده شود و پس از آن خواستنی‌ها را بدست آورد. پس صبر تخلیه، زدایش و زمینه‌سازی است و نماز تحلیه و آرایش است و این دو بال لازم هر کس است که راه خدا را می‌پیماید و اختصاص به مخاطبان بنی‌اسرائیل ندارد؛ چنان‌که در همهٔ قرآن چنین است، چه آن که شامل همهٔ شبیهان و نظیران می‌شود؛ چنان‌که آیهای ویژه به مؤمنان است:

۱. دزالمشور، ج ۱، ص ۶۷؛ بیهقی از عسعر آورده که گفت: «مردی از پیامبر ﷺ سؤال کرد: «من می‌خواهم بالای این کوه بروم.» پس ﷺ فرمود: ... و در همان سند از پیامبر ﷺ است که فرمود: «مسلمانی که با مردم مخلوط می‌شود و با آنان معاشرت می‌کند و بر آزار آنان صبر می‌کند، بهتر از مسلمانی است که با آنان معاشرت نمی‌کند و بر آزار آنان صبر نمی‌کند.»

۲. دزالمشور، ج ۱، ص ۶۷؛ احمد و ابوداود و ابن‌جریر از حذیفه آورده‌اند که گفت: «هرگاه چیزی یا کاری پیامبر ﷺ را غمگین می‌کرد، مشغول نماز می‌شد و کارها را رها می‌کرد.» و در همان سند، احمد و نسائی و ابن‌حبان، از صهیب، از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند که فرمود: «پیامبران هرگاه به نماز نیازمند می‌شدند به آن مشغول می‌شدند و کارها را رها می‌کردند.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از شکیبایی و نماز یاری جوید (که) خدا بی گمان (همواره) با شکیبایان است. این آیه متوجه همه مؤمنان در طول تاریخ رسالت است و در انحصار زمان نزول آن نیست. طبق پس این آیه، صبر و نمازی که از آن‌ها برای نزدیکی به خدا کمک گرفته نمی‌شود، خالی از خاصیت صبر و نماز هستند و برای غیرخاشعان می‌باشند: ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾.

اهمیت خشوع

مقصود از سنگینی چیست؟ آیا نمازی که از آن کمک گرفته می‌شود بر غیرخاشعان سنگین و مشقت‌بار است؟ و یا نماز به تنهایی چنین سنگین است؟ و یا کمک خواستن از صبر و نماز سنگین است، گر چه سنگینی استعانت به آن دو گوناگون است؟ و یا صبر و نماز با استعانت از آن دو و مقدمات آن‌هاست، گر چه سنگینی بار آن‌ها گوناگون باشد؟ هر يك از این‌ها با اختلاف درجات و مرجحات لفظی یا معنوی که دارند، وجهی دارند اما جمع، بهترین وجه و توجیه است؛ زیرا نماز بزرگ است، تا چه رسد به استعانت به آن. هم‌چنان صبر، تا چه رسد به کمک گرفتن از آن. سپس، مقدمات که انجام واجبات و ترك محرمات باشد نیز سنگین هستند. پس نمازی که وسیله کمک برای نزدیکی به خداست و به تنهایی سنگینی این چنینی ندارد، صبر و آنچه پیش از آن است را می‌طلبد: ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ و خاشعان چه کسانی هستند؟:

﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛

(اینانند) کسانی که (در دل‌هاشان) گمان دارند به‌راستی ملاقات کنندگان پروردگارشانندو (اینکه) به‌درستی تنها سوي او بازگردنده‌اند!

خشوع، از حالت‌های دل است:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۱

آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آنچه از حق نازل شده خاشع گردد [؟]...

و خضوع برای جوارح است و تسلیم تعظیم‌آمیز و بندگی خدا را در بر می‌گیرد. کسی که دلش برای خدا خشوع کند، جوارح او برای خدا خضوع خواهد کرد و هر دو در برابر پروردگار تسلیم می‌شوند. زیربنای خشوع تسلیم است و خشوع مقدمه خضوع می‌باشد. آدم خاشع با همه وجود در برابر پروردگار تسلیم است، گر چه مراتب تسلیم گوناگون است. پس چگونه به «الَّذِينَ يَظُنُّونَ» تفسیر می‌شود، در حالی که ظن در زمینه معرفت ناپسند است:

﴿... إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۲

... آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و گمان (بیجا) نمی‌پردازند.

رابطه ظن با علم و یقین

جواب این است که ظن گاهی در برابر علم است، چنان‌که در اینجا است؛ پس آن ظن عقل است و در ایمان کفایت نمی‌کند، بلکه همانا علم عقل، آنگاه که داخل قلب شود و در آغاز به اعتقاد راجح، وانگهی به یقین تبدیل شود، مفید است. گاهی نیز ظن در برابر یقین است، پس آن ظن دل است که هم طراز علم می‌باشد و احیاناً از علم عقل قوی‌تر است؛ زیرا کسانی که در دلشان ظن دارند و دارای ظن قلبی هستند، مؤمن به خدا و در برابر او خاشع‌اند، علی‌رغم کسانی که علم عقلی دارند و گاهی انکار حقیقت و خدا می‌کنند:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾^۳

۱. حدید ۱۶/۵۷.

۲. انعام ۱۱۶/۶.

۳. نمل ۱۴/۲۷.

و حال آنکه (از عمق) جان‌هایشان به آن (نشانه‌های ربّانی) یقین داشتند...

«آیه خاشعین» که می‌گوید آنان ظن دارند، ظن قلب در برابر یقین را می‌گوید، نه ظن عقل در برابر علم را؛ چنان‌که خشوع که حالت دل است بر آن معنا دلالت دارد و نظیر این آیه هست؛ آیاتی که این چنین ظنی را می‌ستاید:

﴿... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۱

... کسانی که به ملاقات خدا گمان (شایسته) دارند، گفتند: «بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن پروردگار پیروز شدند...»

﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾^۲

«من به راستی گمان (شایسته‌ی ایمان) داشتم که بی‌گمان حسابم را ملاقات خواهم کرد.» پس او در (ژرفای) معیشتی رضایت‌بخش است.

﴿وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَنْ نُعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا﴾^۳

«و اینکه ما گمان شایسته‌ای داشتیم که هرگز نمی‌توانیم در زمین خدای را به ستوه آوریم و هرگز او را با گریز (مان) در مانده نتوانیم کرد.»

و یا آیاتی که ظن‌داران را تهدید می‌کند:

﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۴

آیا ایشان گمان نمی‌دارند که بی‌گمان برانگیخته‌گانند برای روزی بزرگ؟

پس نه فصیح و نه صحیح است که از علم به ظن تعبیر شود.^۱ در حالی که قرآن عربی روشن‌گراست و ظن، ظن است و علم، علم؛ گر چه ظن، قلب علم و یا قوی‌ترین بخش آن

۱. بقره ۲۴۹/۲.

۲. حاقه ۲۱/۶۹-۲۰.

۳. جن ۱۲/۷۲.

۴. مطففین ۵/۸۳-۴.

است؛ چنان‌که علم عقل، ظنّ در دل و یا ضعیف‌ترین بخش آن است. امتیاز بین علم و یقین و ظنّ آن دو این است که علم و ظنّ آن با برهان عقلی یا حسی، بدون نیاز به انجام عمل صالح و یا دوری از عمل غیر صالح به دست می‌آید، اما یقین و ظنّ آن فقط پس از علم عقلی، همراه با انجام اعمال و ترك اعمال خبیث بدست می‌آیند؛ چون که یقین، سکون فهم و اطمینان دل یا ثابت بودن حکم است و علم، ثابت بودن حکم و گاهی دل منکر یا مضطرب است، از این روی می‌بینی که یقین مراتبی دارد، اما علم مراتب ندارد. آیا سزاوارتر نبود که به جای ظنّ دل، برای تفسیر خشوع با علم قلب و عین و حقّ آن تفسیر می‌شد؟ پس چرا تعبیر به ظنّ قلب آمده است، گویا خاشعین یقین‌کننده در مثلث درجات علم، عین و حق از خاشعین نیستند؟!

این آیه همه درجات خاشعین را بیان می‌کند و آن‌ها را دور هم جمع می‌کند. ظن را با همه مراتب سپس یقین را با علمش: «علم الیقین» و عینش: «عین الیقین» و حقش: «حقّ الیقین» فرا می‌گیرد. گر چه یقین در مثلث خودش، درجه بر روی درجه است و در زمینه‌های معرفت و تقرب به خدا، در حدّ ویژه‌ای متوقف نمی‌شود؛ چنان‌که معروف است که خدا حد ندارد.

بالاترین درجه خشوع

گفتیم چنان‌که ظنّ دل و یقین آن درجات دارد، خاشعان به آن نیز درجات دارند و جامع بین آن درجات این است که نماز برای آنان سنگین نیست، پس آنان به جهت خضوع، تسلیم و خشوع‌شان برای خدا، برای عبادت و پرستش او بال می‌گشایند، بلکه برای آنان در زندگی دنیا

۱. احادیثی که «ظن» را در اینجا به علم و یا یقین تفسیر می‌کنند، این‌گونه تفسیر می‌شوند؛ چنان‌که در توحید از نورالثقلین ج ۱، ص ۷۶؛ از علی ع درباره این آیه روایت کرده است: «یعنی آنان یقین می‌آورند و مبعوث و معشور می‌شوند و حسابرسی شده، ثواب و عقاب دریافت می‌کنند و «ظن» در اینجا یقین است». پس لغت «ظن» در اینجا به معنای یقین نیست، بلکه «ظن» از ایشان یقین است؛ چنان‌که از تفسیر برهان ج ۱، ص ۹۵، از علی امیرالمؤمنین ع روایت می‌شود که می‌فرماید: «یقین دارند که مبعوث می‌شوند و «ظن» از ایشان یقین است» زیرا درست نیست که لغت «ظن» برای بعضی «ظن» باشد و برای بعضی دیگر یقین، بار خدا یا مگر جایگاه آن مختلف باشد؛ همانند «ظن» قلب که علم و یقین باشد.

چیزی لذت بخش تر از نماز نیست؛ چنان که از اول العابدین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده: «وَقُرَّةُ عَيْنِ الصَّلَاةِ؛ نماز روشنی چشم من است»:

﴿...وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۱

... ما را از روی رغبت و بیم می خوانده اند و تنها برای ما فروتن بوده اند.

ایمان به لقاء الله

اینان همان خاشعان هستند: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. پس ملاقات با پروردگار چیست؟ و رجوع با پروردگار یعنی چه؟ دو استوانه خواستنی برای خاشعان، پس از نماز که ستون دین می باشد؟

قرینه نزدیکی لقاء به رجوع، ما را راهنمایی می کند که معنای مطابقی ملاقات رجوع نیست تا رجوع به مرگ و یا حساب و یا پس از حساب تفسیر شود؛ بلکه لقاء، ملاقات پروردگار در هر مکان و زمان است. در دنیا به شکل عمل بدون حساب و در آخرت به شکل حساب بدون عمل است و از سبب های ملاقات پروردگار در دنیا عمل صالح است که از ایمان می جوشد:

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲

... پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید کاری شایسته کند و هیچ کس را در پرستش پروردگارش (با او) شریک نسازد.

﴿...وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنكُم مَّلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳

... و از خدا پروا کنید و بدانید که او را ملاقات کننده اید و مؤمنان را (به این ملاقات و دیگر نعمت های خدا) مژده ده.

با کوشش و سختی و به هنگام زدودن حجاب ها و ترك هوا، تا ملاقات رخ دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

۱. انبیاء ۹۰/۲۱.

۲. کهف ۱۱۰/۱۸.

۳. بقره ۲۲۳/۲.

هان ای انسان! بی‌گمان تو سویی پروردگار خود در تلاشی، پس او را ملاقات کنده‌ای.

ملاقات معرفتی و رضوان خدا حیات طیبه است:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...﴾^۲

هر کس - از مرد یا زن - در حال ایمانش (کار) شایسته‌ای انجام دهد، همواره او را به‌راستی زندگی‌ای پاکیزه می‌بخشیم ...

و اما ملاقات قیومی و علمی بین خدا و خلق بدون کدح و زحمت‌حاصل است؛ چون که آن لازمه پروردگاری خدا و تربیتی بودن خلق می‌باشد؛ چنان‌که ملاقات به معنای معرفت ضروری به مرگ، پس از حشر، در روز حساب حاصل است، گرچه ملاقات رحمت و ثواب ویژه کسانی است که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند.

حتمیت لقاء الله

﴿الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ﴾؛ پس خداشناسان در دنیا او را با خشوع ملاقات می‌کنند؛ چنان‌که در آخرت با زیادی شناخت و ثواب و رحمت و بهشت ملاقات می‌کنند. پس خشوع در اینجا آنان را به ملاقات پروردگار برمی‌انگیزد و این ملاقات آنان را برای ملاقات هنگام مرگ حاضر می‌سازد و علم آنان به ملاقات پس از مرگ، آنان را به خشوع بیشتر و بیشتر و ملاقات در دنیا وادار می‌کند ﴿وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. پس از ملاقات معرفتی در دنیا و حسابرسی موقت در برزخ، ملاقات حسابرسی نهایی در روز قیامت و ملاقات‌های تکاملی و معرفتی و بهشت است. و از همین‌جا نوبت رجوع به خدا و جهان راحت و امن، زیر سایل ایمان و رحمت پروردگار بسی منت‌گذار می‌رسد. پس سرای قیامت به تنهایی زمینه رجوع به پروردگار نیست، گرچه از درجات و مراحل رجوع است:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳

۱. انشقاق ۸۴/۶.

۲. نحل ۹۷/۱۶.

۳. بقره ۲۸/۲.

چگونه به خدا کفر می‌ورزید؟ حال آنکه مردگانی بودید، پس شما را زنده کرد؛ سپس شما را می‌میراند، پس از آن شما را زنده می‌کند؛ پس آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

چون که رجوع اصلی در روز پسین، پس از زندگی برزخ می‌باشد، ممکن است در اینجا رجوع از زمان مرگ تا پس از زندگی آخرت باشد که دو رجوع به خدا بر ملاقات آخرین پیشی می‌گیرند. مثلی از ملاقات رجوعی و رجوع ملاقاتی، پس از ملاقات معرفتی در زندگی دنیاست:

﴿...وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَنْبِتُهُمْ بِمَا عَمَلُوا...﴾^۱

... و روزی که سوی او باز گردانیده می‌شوند، آنان را به (حقیقت) آنچه انجام داده‌اند، خبری مهم می‌دهد...

پس ملاقاتی بدون رجوع همانند ملاقات دنیا و ملاقات با رجوع در مثلث مرگ، حشر و ملاقات پایانی پس از حشر است.

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

... «ما بی‌گمان از آن‌ خداییم و ما بی‌چون تنها سوی او بازگردندگانیم.»

پیش از این که در صلب پدران و یا رحم مادران باشیم و پیش از تکلیف و اختیار در نزد خدا بودیم. سپس به صورت جنین در رحم مادران، بدون تکلیف و اختیار قرار گرفتیم، باز هم در نزد خدا بودیم، و انگهی به حال اختیار و امتحان مستقل شدیم و پس از زمان مرگ به جانب خدا برمی‌گردیم، بدون این که کسی بتواند دخالت کند:

﴿...لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۳

۱. نور ۶۴/۲۴.

۲. بقره ۱۵۶/۲.

۳. غافر ۱۶/۴۰.

... امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از خدای یکتای قهار

پس در اینجا صبر و اتصال‌های دیگری به خدا برای خاشعین در برابر خدا هست که بدین وسیله خدا را ملاقات می‌کنند و به جانب او رجوع می‌کنند، پس: ﴿... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

﴿٤٧﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم، و اینکه به‌راستی من شما را بر جهانیان (زمانتان) برتری دادم، به یاد آرید.

برتری بنی اسرائیل

آیات سه‌گانه، بنی اسرائیل را بر جهانیان ترجیح می‌دهد و آنان را از جزای در روز قیامت بر حذر می‌دارد. يك آیه همین است و آیه دوم نیز در خود همین سوره است.:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا

تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا... وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^۱

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم، و اینکه به‌راستی من شما را بر جهانیان (زمانتان) برتری دادم، به یاد آرید و پروا کنید از روزی که هیچ‌کسی چیزی از عذاب از دیگری دفع نمی‌کند... و آنان یاری نمی‌شوند.

و آیه سوم در سوره جاثیه است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى

الْعَالَمِينَ﴾^۲؛

۱. بقره ۱۲۳/۲-۱۲۲.

۲. جاثیه ۱۷/۴۵-۱۶.

و بی‌گمان همواره فرزندان اسرائیل را کتاب [تورات] و حکم [سیاست] و پیامبری [شریعت] دادیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم و آنان را بر جهانیان [از گذشتگان و همزمانانشان] برتری دادیم و روشنی‌هایی از امر [دین] به آنان دادیم ... میانشان درباره آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اند...

و این آیه آغاز این تفضیل را محدود و موقوف می‌کند و آن را بی‌حساب نمی‌داند و همانند نبوت در میان آنان قرار داده شد و خدایشان از آل فرعون به امید این که ایمان بیاورند نجات داد ولی آنان رسالت الهی را بر دوش نگرفتند، پس فضیلتشان تبدیل به رذالت گردید؛ چه آن که نعمت خدا را تبدیل به کفر کرده و خویشاوندان خویش را آواره بیابان کردند؛ چنان که این فضیلت - در جایگاه خودش - محدود به عالمین زمان خودشان می‌باشد و یا محدود به زمان آغاز رسالت‌ها تا رسالت موسوی و عیسوی و بین آن دو است، بدون این که به از بعد آن‌ها بگذرد:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

سپس تو را بر راه‌وراهی (بس روشن) از امر (دین) نهادیم. پس آن را پیروی کن و هوس‌های کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن.

چه آن که در آیه جاثیه بغی آنان پس از تفضیل‌شان آمده است.

ایمان، شرط فضیلت

فضیلت در چهارچوب ایمان است و اما پس از دین اسلام و پس از کفرشان به این دین و تکذیب آیات خدا و این که آنان اولین کافران به رسالت اسلامی شدند، نه تنها آن فضیلت را نداشتند، بلکه از پست‌ترین امت‌ها شدند؛ گرچه مؤمنان آن‌ها، پیش از اسلام بافضیلت‌ترین امت‌ها بودند. پس همانا ایمان و انجام اعمال صالح در روز جزا نجات‌دهنده هستند، نه نسبت‌های توخالی و شناسنامه‌ها و آرزوهای بی‌ارزش؛ پس:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾^۲

۱. جاثیه ۱۸/۴۵.

۲. نساء ۱۲۳/۴.

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب نیست. هر کس بدی کند در برابر آن کیفر ببیند و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی‌یابد.

پس حساب، شخصی و عاقبت، فردی است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌۭۙ﴾^۱

هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾^۲

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

پس: ﴿لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾:

﴿... إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۳

... مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه داده و سخنش خدا را پسند آمده است.

﴿... إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۴

... جز آن کس که نزد (خدای) رحمان پیمانی برگرفته است.

﴿... إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۵

... مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی دادند.

﴿... إِلَّا لِمَنْ أَرْزَأْنَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾^۶

۱. مدثر ۳۸/۷۴

۲. نجم ۳۹/۵۳

۳. طه ۱۰۹/۲۰

۴. مریم ۸۷/۱۹

۵. زخرف ۸۶/۴۳

۶. انبیاء ۲۸/۲۱

... جز برای کسی که (او) رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند، حال آنکه از بیم او با تعظیم (وی) هراسانند.

مبنای بزرگ اسلامی، عاقبت فردی است که بر استوانه کوشش برپاست؛ حتی در چهارچوب‌های شفاعت، این مبنا بیداری همیشگی را در درون‌ها، بین حالت خوف و رجاء بر می‌انگیزد. گرچه خطاب در اینجا به بنی اسرائیل است اما شامل هر نفسی شود؛ چون نص ﴿لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ﴾ هست نه «اسرائیلی عن اسرائیلی!»

ویژگی‌های قیامت

پس سلب چهارگانه، از هر نفسی جزاء، شفاعت، عدل و نصرت را سلب می‌کند:

۱. نفی وساطت در قیامت

﴿لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا﴾ - هیچ کس چیزی از عذاب خدا را از کسی کفایت نمی‌کند - :
 ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا﴾
 ...﴿

هان ای مردمان! پروردگارتان را پروا بدارید و بترسید از روزی که هیچ پدری (هرگز) به کار فرزندش نیاید و هیچ فرزندی (نیز) برای پدرش به کاری نیاید ...

حتی کسی پیامبر را کفایت نکرد:

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^۲

روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی (توان) هیچ‌گونه کفایتی را ندارد و نه آنان (به‌وسیله‌ای دیگر) یاری می‌شوند.

چنان‌که نوح از همسر و فرزندش کفایت نکرد:

۱. لقمان ۳۱/۳۳.

۲. دخان ۴۴/۴۱.

﴿... فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾^۱

... و کاری از دست آن دو [شوهرانشان] درباره آنان از (عذاب) خدا ساخته نبود. و (به آن دوزن) گفته شد: «با داخل شوندگان، در آتش داخل شوید.»

برخلاف پندار یهود و نصاری که پیامبران یا پدرانشان از آنان کفایت می‌کنند و عذاب خدا را از آنان بازمی‌دارند، و یا چون اهل کتاب فرزندان خدا و دوستان اویند، پس عذاب نمی‌شوند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ... وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۲

و یهودیان و نصرانیان گفتند: «ما پسران و دوستان خداییم.» ... بازگشت (همه) تنها سویی اوست.

و مسیحیان سخنان خرافی بسیاری در این زمینه دارند؛ از جمله آن‌ها:

﴿إِنَّ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ قَوْلَ النَّاسِ إِذْ يَصَارُ لَعْنَةً لَاجِلِنَا﴾^۳

«به یقین مسیح خودش را به خاطر ما فدا و لعن ناموس کرد.» در حالی که در تورات تصریح کرده است که: «ملعون است کسی که کلمات این ناموس را برای عمل بپا ندارد و همه مردم گفتند: آمین»^۴ و بولس شریعت ناموس را نقض کرده است.^۵

۲. نفی شفاعت در قیامت

﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾ - و نه از او شفاعتی پذیرفته - : به عنوان یک ضابطه کلی، مجرمانی که اعمال خبیث آنان از اعمال صالحشان بیشتر است، نه می‌توانند شفیع شوند و شفاعت کنند و نه می‌توانند از شفاعت بهره‌مند شوند و کسی از آنان شفاعت کند:

﴿... يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ...﴾^۶

۱. تحریم ۱۰/۶۶.

۲. مانده ۱۸/۵.

۳. نامه بولس به غلاطیه، ص ۳.

۴. تورات تنیه، فصل ۲۷، آیه ۲.

۵. ر. ک به کتاب عقاندا، صص ۱۷۰-۱۶۵.

۶. بقره ۲۵۴/۲.

... پیش از آنکه روزی فرارسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی ...

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۱

پس شفاعت شفاعت کنندگان سودشان ندهد.

کسانی می‌توانند از شفاعت بهره ببرند که اعمال صالح‌شان به مقدار اعمال زشت آنان باشد.^۲

۳. نفی بدل در عذاب

﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ - و نه به جای وی بدلی گرفته شود. - ﴿عَدْلٌ﴾ در این آیه عدل است و این مثل و یا قربانی جایگزین است؛^۳ در قیامت کسی مثل خودش را و یا قربانی را نمی‌یابد تا این که به وسیله این‌ها از عذاب و مجازات گناهانش رها شود. و اگر - بر فرض محال - عدلی بیابد، عدل او پذیرفته نمی‌شود.

۱. مدثر ۴۸/۷۴.

۲. ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ مِنْهُمْ مِنْ حَسْبِهِ مَشْفِقُونَ﴾ (انبیاء ۲۸/۲۱) آنچه پیش رویشان و آنچه پشت (سر) شان است می‌داند، و جز برای کسی که (او) رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند، حال آنکه از بیم او با تعظیم (وی) هراسانند.

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (مریم ۸۷/۱۹) آنان دارای شفاعت نیستند، جز آن کس که نزد (خدای) رحمان پیمانی بر گرفته است.

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (الزخرف ۸۶/۴۳)؛ و کسانی (را) که به جای او می‌خوانند (و می‌پرستند، آنان) اختیار شفاعت (شان) را ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی دادند.

{ ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ (نجم ۲۶/۵۳) ؛ و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند، حال آنکه شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا برای هر که خواهد و خشنود باشد اجازه دهد.

۳. در المنثور، ج ۱، ص ۶۸؛ از ابن جریر، از عمر بن قیس ملائی از ... که پیامبر ﷺ فرمود: «العدل الفديه»؛ عدل قربانی است.

۴. نفی کفایت اموال دنیوی

﴿وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ - هیچ یار و یاورى نخواهند داشت - :

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

روزی که هیچ مال و فرزندانى سودى نمى دهند، مگر كسى كه با دلي پاك سوي خدا آمد.

سخنی در باب شفاعت

شفاعت از شفع است و آن - در زمينهٔ تکوین - ضميمه شدن سببی از اسباب به موجود ناقص است تا اینکه آن سبب بودن، به وسیلهٔ این شفاعت کامل شود. در زمينهٔ تشریح، شفاعت، ضميمه شدن آبروي شخصی وجیه به فرد عصیان‌گر است تا این که فرد عصیان‌گر مورد بخشش خدا قرار گیرد.

شفاعت تکوینی و تشریحی خدا

در زمينهٔ تکوین، خدا شفیع ندارد؛ زیرا او جهان را به تنهایی آفریده است و به تنهایی آن را اداره می‌کند و در ایجاد و ادارهٔ جهان، هیچ‌گونه نیازی به کسی ندارد:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ...﴾^۲

۱. شعراء ۸۹/۲۶-۸۸.

۲. یونس ۳/۱۰.

به راستی پروردگارتان خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید. سپس بر عرش (تدبیر) چیره شد، حال آنکه کار (آفرینش) را تدبیر می‌کند. هیچ شفاعت‌گری جز او - مگر پس از اذنش - نیست. این خداپروردگار شماست...

ولی در زمینه تشریح، کسانی با اذن خدا می‌توانند شفیع باشند و کسانی می‌توانند از شفاعت آنان استفاده کنند، اما بدون اذن خدا شفاعتی در کار نخواهد بود:

﴿... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾^۱

.. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ ...

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ...﴾^۲

و شفاعت‌گری در پیشگاه او سودشان نمی‌دهد، مگر برای کسی که خدا برایش اجازه داد ...

وانگهی آیات زیاد دیگری در قرآن هست که تشریح شفاعت را منکر می‌شود و می‌گوید هیچ کس حق ندارد برای کسی شفاعت کند، اما آیاتی دیگر هست که بعضی شفاعت را اثبات می‌کند. جمع بین دو گونه آیات این است که شفاعت مطلق نفی شده است که هر کس برای هر کس، بدون شرط، شفاعت کند، ولی مطلق شفاعت نفی شده نیست؛ یعنی برخی با شرایطی به اذن پروردگار حق دارند برای بعضی با شرایطی شفاعت کنند:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳

۱. بقره ۲۵۵/۲.

۲. سبأ ۲۳/۳۴.

۳. زمر ۴۴/۳۹.

بگو: « شفاعت یکسره از آن خداست. فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها برای اوست. سپس تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید. »

پس بدون اذن خدا شفاعتی انجام نمی‌گیرد:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۱

آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^۲

و شفاعتگری در پیشگاه او سودشان نمی‌دهد، مگر برای کسی که خدا برایش اجازه داد.

باید شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده و خود شفاعت به اذن پروردگار باشد.

شرایط شفاعت

اذن خدا به شفیعان و شفاعت شرایطی دارد: ۱. خدا از سخن شفیع و گناهکار راضی باشد:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۳

در آن هنگام (و هنگامه)، هیچ‌گونه شفاعتی سود نبخشد، مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه داده و سخنش خدا را پسند آمده است.

۱. بقره ۲۵۵/۲.

۲. سبا ۲۳/۳۴.

۳. طه ۱۰۹/۲۰.

﴿... لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۱

... سخن نگویند، مگر کسی که رحمان به او رخصت دهد و سخنی شایسته گوید.

۲. خدا از دین‌داری شفیع و شفاعت‌خواه راضی باشد:

﴿... وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ﴾^۲

... و جز برای کسی که (او) رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند، حال آنکه از بیم او با تعظیم (وی) هراسانند.

من ساءت‌ه سیئه و سرته حسنه؛^۳

کسی است که هر گناهی او را ناراحت می‌کند و هر حسنه‌ای او را شادمان می‌سازد.

۳. به عهد پروردگار، وفادار بماند:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۴

آنان دارای شفاعت نیستند، جز آن کس که نزد (خدای) رحمان پیمانی برگرفته است.

۴. شهادت به حق و با علم باشد:

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱

۱. نبا ۳۸/۷۸.

۲. انبیا ۲۱/۲۸.

۳. تفسیر برهان، از امالی صدوق و از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.

۴. مریم ۸۷/۱۹.

و کسانی (را) که به جای او می خوانند (و می پرستند، آنان) اختیار شفاعت (شان) را ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی دادند.

شفاعت برخی حسنات و ترک سیئات

و کسانی می توانند از شفاعت بهره مند شوند که با ایمان و عمل ایمانی زندگی کرده اند و به همان حالت نیز مرده اند، اما برخی از گناهان کبیره را نیز انجام داده اند و ترک گناهان کبیره با توان انجام آن ها، شفاعت بخشش گناهان صغیره است:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُهْتُونَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾^۲

اگر از گناهان بزرگی که از آن ها نهی می شوید دوری گزینید، گناهان کوچکتان را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند و پرکرامت در می آوریم.

و همچنین برتری برخی حسنات بزرگ همانند نماز بر گناهان، شفیع بخشش آنان است:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾^۳

و در دو طرف روز [اول و آخرش] و بخش هایی از شب نماز را برپا بدار. بی گمان (این گونه) خوبی ها، بدی ها را از میان می برد. این برای یادکنندگان یادواره ای است.

و برخی از حسنات، سیئات را تبدیل به حسنات می کنند:

۱. زخرف ۸۳/۸۶.

۲. نساء ۴/۳۱.

۳. هود ۱۱/۱۱۴.

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...﴾^۱

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته‌ای انجام دهد. پس ایشان، بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره بسی پوشنده رحمتگر بر ویژگیان بوده است.

بهترین شفیع

و از کتاب و سنت به یقین برمی‌آید که پیامبر ﷺ بهترین شفاعت کننده است:

﴿... عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۲

... امید است که پروردگارت تو را به مقامی ستوده (تر) برانگیزد.

برانگیختگی در این آیه برای شفاعت در روز قیامت است، نه این که بعثت رسالت در دنیا باشد؛ زیرا او آن‌گاه در دنیا مبعوث بود و به او وحی می‌شد و احادیث بر اینکه مقام محمود، مقام شفاعت است، مستفیض است. پس این جمله که «پیامبر در قیامت شفاعت می‌کند» غرور و نیرنگ بر مردم نیست:

فهل يشفع الا لمن وجبت عليه النار؛

پس آیا شفاعت جز برای کسی است که آتش بر او واجب شده است؟

و حضرت ﷺ فرموده‌اند:

إِنَّمَا شَفَاعَتِي يَهْلُ الْكِبَائِرِ مِنَ امْتِي؛^۳

همانا شفاعتم برای گناهان کبیره امتم است.

۱. فرقان ۷۰/۲۵.

۲. اسراء ۷۹/۱۷.

۳. تفسیر برهان، ج ۳؛ از امالی صدوق، از امام رضا (ع) این را روایت کرده است.

پس چگونه شفاعت در حقّ صاحبان گناهان کبیره جایز است، درحالی که آتش بر آنان واجب شده است؟^۱

وَمَنْ ارْتَكَبَ الْكَبِيرَةَ لَا يَكُونُ مَرْتَضِيًّا؛
و هر کس مرتکب گناه کبیره گردد، مورد رضایت (خدا) نیست.

پاسخ:

ما مِنْ مُؤْمِنٍ يَرْتَكِبُ ذَنْبًا إِلَّا سَاءَ ذَلِكَ وَنَدِمَ عَلَيْهِ وَكَفَىٰ بِالنَّدَمِ تَوْبَةً وَمَنْ سَرَتْهُ حَسَنَةٌ وَسَانَتْهُ سَيِّئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ فَمَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلَيَّ ذَنْبٍ يَرْتَكِبُهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَمْ تَجِبْ لَهُ الشَّفَاعَةُ وَكَانَ ظَالِمًا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ ...^۲

هر مؤمنی که گناهی را انجام می‌دهد و از این گناه بدش بیاید و پشیمان شود، پس در پشیمانی توبه‌ای کفایت می‌کند. هر کسی را که حسنه شادمان کند و سیئه ناراحت کند، پس او

۱. تفسیر قمی درباره سخن خدای متعال که ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ از ابی‌عباس مکبر نقل کرده است که گفت: «برده همسر علی بن حسین علیه السلام به نام ابوایمن وارد شد و گفت: «ای ابوجعفر! شما مردم را فریب می‌دهید و می‌گویید: «شفاعت محمد، شفاعت محمد!»». پس ابوجعفر علیه السلام خشمگین شد، به گونه‌ای که چهره‌اش را برگردانید، سپس فرمود: «وای بر تو ابایمن! آیا اگر به تو بگویم که عفت شکم و عورت را نگه دار، تو را فریب می‌دهم؟! و اگر تو ناله‌های قیامت را ببینی، به یقین به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نیازمند می‌شوی؛ وای بر تو! آیا شفاعت جز برای کسی است که آتش بر او واجب شده است؟!».

۲. این را در کتاب التوحید، از امام کاظم علیه السلام، از پدرش و از پدراش، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «همانا شفاعت من برای اهل گناهان کبیره از اتمم می‌باشد، اما بر نیکوکاران راهی - سلطه‌آمیز - وجود ندارد.» به او گفته شد: «ای فرزند پیامبر! چگونه کسی که از انجام گناهی پشیمان نشده مؤمن نیست؟» فرمود: «هیچ کس از انجام دادن گناه کبیره که می‌داند بر انجام دادن گناه کبیره که می‌داند بر انجام آن عقاب می‌شود نیست، مگر اینکه از انجام آن پشیمان می‌شود و هرگاه پشیمان شد، توبه کننده مستحق شفاعت است و هنگامی که پشیمان نشد، اصرار کننده بر گناه است و اصرار کننده، گناهش بخشیده نمی‌شود؛ چون که مؤمن به عقاب گناهی که مرتکب شده نیست و اگر مؤمن به عقوبت بود، پشیمان می‌شد.

به یقین پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است که هیچ گناه کبیره‌ای با استغفار باقی نمی‌ماند و هیچ گناه صغیره‌ای با اصرار بر گناه، صغیره باقی نمی‌ماند - کبیره می‌شود - و اما سخن پروردگار که ﴿وَلَا يَسْتَفْعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى﴾ یعنی شفاعت کنندگان - فقط - برای کسی که خدا دینش را پذیرفته شفاعت می‌کنند و دین، اعتراف به کیفر بر گناهان و پاداش بر اعمال نیک است. پس کسی که دین او مورد رضایت قرار گرفته از گناهانش پشیمان می‌شود، چون که به عاقبت آن - ها در قیامت شناخت دارد.

مؤمن است. پس هر کسی که گناهی انجام داده و پشیمان نشد، او مؤمن نیست و شفاعت برای او واجب نیست و او ظالم است و ظالمان دوست مهربان و شفیع پذیرفته شفاعت ندارند.

پس خلاصه اینکه هر کس گناهی را انجام بدهد - گرچه کبیره باشد - اما از انجام آن پشیمان شود و توبه کند، شفاعت در حق او درست است؛ اما کسانی که غرق در شهوت‌ها هستند، با اشتیاق و با سرعت به جانب آن‌ها می‌روند، و هرگاه شهوت‌ها را از دست بدهند و یا به آنها نرسند، خشمگین می‌شوند و هرگاه بر انجام واجباتی وادار شوند، با حالت پشیمانی آن‌ها را تحمل می‌کنند، پس اینان از مؤمنان نیستند؛ پس:

﴿فَمَا تَتَّعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۱

شفاعت شفاعت‌کنندگان، سودی برای آنان ندارد.

بلکه (وما لهم من شافعين؛ شفاعت‌کننده ندارند). و همچنین کسانی که بر شهوات ادامه می‌دهند و پشیمان نمی‌شوند، گرچه به روز حساب و عقاب ایمان داشته باشند، اینان نیز مورد شفاعت نیستند و مجالی برای توبه نمی‌یابند؛ چون که در انجام دین - به عهد - خطا می‌کنند، همچنین در عقیده که توبه را تأخیر می‌اندازند، خطاکارند، گرچه اینان با گروه پیشین در بی‌معرفتی نسبت به خدا و دین او درجات مختلف دارند. پس بین کافر و کسی که توبه نمی‌کند، چون از گناه پشیمان نمی‌شود، فرقی نیست و هر دو شفاعت‌کننده ندارند؛ زیرا قلب چنین مؤمنی نیز مانند قلب کافر با تکرار گناهان سیاه می‌شود:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲

۱. مدثر ۴۸/۷۴.

۲. مطففین ۱۴/۸۳.

هرگز (نه چنان است)؛ بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

آری، کسی که بدی‌ای را به دست آورده و خطایش سراسر او را در بر گرفته است، اینان همراهان آتشند، (و) ایشان در آن ماندگارند.

پس بدون ایمان و خارج از امت اسلامی می‌میرد. بنابراین مؤمن به شرطی در آتش، جاویدان باقی نمی‌ماند که با دین حق و ایمان مورد رضایت، خدا را ملاقات کند. اما ایمان در بقاء و ادامه‌اش مورد تهدید خطرهای عظیم است؛ عصیان، پشیمان نشدن و توبه نکردن از آن خطر بزرگی برای ایمان است و آن را از بین می‌برد و باعث می‌شود که صاحبش از شفاعت در روز قیامت محروم شود.

اختصاص شفاعت به قیامت

شفاعت فقط در قیامت است، ولی در برزخ نیست؛ چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده است و موافق قرآن است:

و لكن والله اتخوف على كم في البرزخ...^۲

۱. بقره ۸۱/۲.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱؛ از کافی، از عمر بن یزید نقل کرده است که: «به ابی‌عبدالله گفتم: «من شنیده‌ام شما می‌فرمایید که شیعیان ما با هر وضعیتی در بهشت هستند؟!» فرمود: «راست می‌گویی. به خدا سوگند همه ایشان در بهشت هستند.» به حضرت گفتم: «فدایت‌گردم به یقین بسیاری از گناهان آن‌ها کبیره است!» حضرت فرمود: «همه ایشان با شفاعت پیامبر و یا شفاعت وصی او علی علیه السلام در بهشت هستند، اما به خدا سوگند، من بر آنان در برزخ می‌ترسم.» گفتم: «برزخ چیست؟» فرمود: «قبر از زمان مرگ تا به قیامت است.»

به خدا بر حال شما در برزخ نگرانم ...

و گاهی استغفار پیامبر و آل او چنانچه از آیه ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذِ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ برمی آید، در دنیا واقع شده است و همچنین استغفار ملائکه:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲

کسانی که عرش (آفریده ربانی) را حمل می کنند، و نیز آنها را که پیرامون آنند (هر دو گروه) با سپاس پروردگارشان (او را) تسبیح می گویند، و به او ایمان می آورند، و برای کسانی که گرویده اند پوشش می خواهند که: «پروردگاران! تو از (جهت) علم و رحمت (خود) بر هر چیز احاطه داری، پس برای کسانی که (بسویت) بازگشته و راه راهوار تو را دنبال کرده اند پوشش بده، و آنها را از عذاب آتش شعله ور نگهدار.» * «پروردگاران! و آنان را در باغ هایی (با درختان) سر درهم جاوید که وعده شان داده ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندان و پیروانشان که شایسته اند، داخل گردان، به راستی تو خود پروار از عزت و حکمتی.»

۱. نساء ۶۴/۴.

۲. غافر ۷-۸/۴۰.

نفی شفاعت از شرک

شفاعت - فقط - در باب حقوق خداست، به جز شرک:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱

خدا، این (انحراف) را - که به او شرک ورزیده شود - هرگز نمی‌پوشاند، و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌پوشاند.

اما در زمینه حقوق مردم شفاعت وجود ندارد. آن‌ها را باید در دنیا با عمل جبران کرد و یا در آخرت با پذیرش عذاب پاسخ داد:

﴿وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾^۲

و آنان را از (آن) روز (رستاخیز) - بسی نزدیک - بترسان. چون (که) جان‌ها(شان) نزدیک گلوگاه‌ها(شان) است، در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورند، برای ستمگران نه هیچ یاری است، و نه (هیچ) شفاعتگری که شفاعتش پذیرفته شود.

نتیجه بحث شفاعت

سپس تشریح شفاعت از طرف پروردگار برای این است که بندگان او در حالتی بینابین (خوف و رجاء) - ترس و امید - زندگی کنند و با ترس از عذاب خدا و امید به رحمت او روزگار سپری کنند؛ زیرا اگر شفاعت تشریح نمی‌شد، بسیاری از مردم به خاطر انجام

۱. نسا ۴/۴۸.

۲. غافر ۴۰/۱۸.

برخی گناهان از رحمت خدا نومید می‌شدند و دست به معصیت‌های بزرگ‌تر و بیشتر می‌زدند و خود را دوزخی می‌کردند. از طرفی شفاعت، بدون شرط نیست؛ بلکه با شرایطی تشریح شده است تا از غرور برخی شرع‌مداران پیش‌گیری شود تا آنان با امید به شفاعت، از یاد خدا و انجام اعمال صالح غافل نشوند.

نجات بنی اسرائیل و آزمایش الہی

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سُوءَ
 الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي
 ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ
 فَأَجَّيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِذْ
 وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ
 وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٤٣﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
 لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٤﴾ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ
 وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٤٥﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ
 يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ بِآيَاتِكُمْ مُّظْلَمًا أَنفُسَكُمْ يَتَّخِذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا
 إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ
 بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٤٦﴾ وَإِذْ

قُلْتُمْ يَمْوَسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً
 فَأَخَذَتْكُمْ الصَّلْعَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ
 بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ
 الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ
 مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
 ﴿٥٧﴾ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ
 شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ
 لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ
 ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
 ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾ * وَإِذِ
 اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ
 فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ
 مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثَوْا فِي

الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ
 طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ
 مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ
 أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا
 مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
 وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا
 يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ
 ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا
 وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَىٰ وَالصَّبِيَّيْنَ مَنِ ءَامَنَ بِاللَّهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا
 خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

و چون شما را از (چنگ) فرعونیان رها نیدیم، حال آنکه شما را شکنجه‌ای بد
 می‌کردند؛ پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و از آنان سلب حیا
 می‌کردند و این برای شما بلا و آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان (بوده) است* و چون

دریا را برایتان شکافتیم، پس شما را نجات دادیم، و فرعونیان را - در حالی که شما نظاره می‌کردید - غرق کردیم * و چون با موسی چهل شب وعده گذاشتیم، سپس شما پس از (رفتن) وی، گوساله را (به پرستش) برگزیدید. حال آنکه شما ستمکاری * سپس بعد از آن از (گناه) شما چشم‌پوشی کردیم، شاید شما شکرگزاری کنید * و چون موسی را کتاب و فرقان [جدا کننده حق از باطل] دادیم، شاید شما راه یابید * و چون موسی برای قومش گفت: «ای قوم من! همانا شما با (به پرستش) گرفتن گوساله، بر خودتان ستم کردید، پس به درگاه آفریدگار سازمان‌دهنده‌ی خود بازگردید؛ پس خودهایتان (یکدیگر) را بکشید. این کار بزرگ نزد (خدای) سازمان‌دهنده‌تان برای شما نیک است.» پس (خدا نیز) بر شما بازگشت، (که) او بی‌گمان همو بسیار برگشت‌کننده رحمتگر بر ویژه‌گان است * و چون گفتید: «ای موسی! «هرگز برای ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا بنگریم.» پس در حالی که می‌نگریستید، آذرخش آتشین شما را در بر گرفت * سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم، شاید شکرگزاری کنید * و بر (سر و سامان) تان ابر را سایه‌گستر کردیم، و بر شما «گزانگین» و «آرامش» را فرو فرستادیم (و گفتیم): «از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی دادیم، بخورید.» و (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خودهاشان ستم می‌کرده‌اند * و چون گفتیم: «بدین شهر در آید، پس از (نعمت‌های) آن - هر گونه و هر کجا خواستید - پاکیزه و فراوان بخورید و سجده‌کنان از درش داخل شوید و بگویید (ما خواهان) ریزش [بخشایش] گناهانمان (ایم)، تا خطاهایتان را ببخشاییم. و (پاداش) نیکوکاران را به زودی می‌افزاییم.» * پس کسانی که ستم کردند، (و آن) سخن را به (سخنی دیگر) غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند، پس ما (نیز) بر آنان که ستم کردند، - به پیامد آنچه سرپیچی می‌کرده‌اند - عذابی پراضطراب از آسمان فرو فرستادیم * و چون موسی برای قومش در پی آبی برآمد، پس (بدو) گفتیم: «با عصایت (بر آن) تخته سنگ بزن.» پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، (به‌گونه‌ای که) هر قبیله‌ای آبشخورشان را

همی دانستند (و گفتیم): «از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به افسادگری نکوشید.» * و چون گفتید: «ای موسی! ما هرگز بر یک (نوع) خوراکی شکیب (و تاب) نیوریم، پس پروردگارت را برایمان بخوان تا از آنچه زمین می‌رویاند - از (قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز - برایمان برون آورد!» (موسی) گفت: «آیا به جای چیزی بهتر [من و سلوی]، چیزی فروتر (از آن) می‌طلبید؟ پس به شهری فرود آید که آنچه خواسته‌اید برای شما همانا در آنجاست.» و (داغ) خواری و ناداری بر آنان زده شد، و به (سوی) خشمی از خدا برگشتند. این بدین سبب بود که آنان همانا به نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیده‌اند و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند؛ این بدان روی بود که سرکشی نموده و تجاوز می‌کرده‌اند * بی‌گمان، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و نصرانیان و صابئان [التقاطیان] هر کس (از آنان و سایر موحدان) به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار شایسته (پی ایمان) کند، پس برایشان اجرشان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آن‌هاست و نه آنان اندوهناک خواهند شد.

از آیه ۴۹ تا ۶۲، نعمت‌های ده‌گانه - پس از آن که به اجمال در ﴿نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ آمده - نمایش داده شده است تا در منظر و جوّ اسلامی، شعورهای اهل کتاب را بیدار کند که پدرها و مادرهایشان در چه گرفتاری‌هایی می‌زیستند و خدا آنان را از آن‌ها نجات داده است؛ در حالی که آنان نعمت خدا را با ناسپاسی پاسخ داده و آن نعمت‌ها را تبدیل به کفر می‌کردند و خویشاوندانشان را در خانه و جایگاه ویران قرار می‌دادند. این نمایش نعمت‌ها برای موعظه آیندگان است تا راه گذشتگان خویش را در ناسپاسی و طغیان نپمایند.

ستم فرعونیان و نجات بنی اسرائیل

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ۙ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾﴾

و چون شما را از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم، حال آنکه شما را شکنجه‌ای بد می‌کردند؛ پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و از آنان سلب حیا می‌کردند و این برای شما بلا و آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان (بوده) است.

نعمت نخستین آن است که خدا آن‌ها را از شکنجه بد نجات داد. **إنجاء** از **نجاء** است و **نجوة** و **نجاة** به معنای رفتن به بلندی و جایگاه دور از آذیت است. شکنجه بد استمرار آن در شکنجه‌گاه است؛ چنان‌که حیوان چرنده در چراگاه پیوسته می‌چرد، لکن حیوان در چراگاه گیاه و آنان در چراگاه بلا می‌چرند. گویا آن شکنجه بد، برای آنان غذاست؛ چنان‌که گیاه «وکلاء» غذای همیشگی حیوان گیاه‌خوار است. پس این طغیان طاغوتی و ناخواستنی، آنان را شکنجه بد می‌داده است؛ همانند سر بریدن و نابودی همیشگی پسران و باقی‌گذاردن بانوان. گویا آن نعمتی بوده که بر آنان با منت پرداخت شده، پس باید شکر آن را به جای آورند. ﴿يُدَبِّحُونَ﴾ و ﴿يُسْتَحْيُونَ﴾ به ما می‌رساند که آن دو کار، دو چهره از شکنجه بد هستند و در آیه دیگری آمده است:

﴿... يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ...﴾^۲ ؛ ... پسرانتان را می‌کشتند ...

۱. «فرعون»، اسم برای پادشاهان عمالقه است؛ چنان‌که گفته شده «قیصر» نام پادشاه روم، «کسری» اسم پادشاه فارس‌ها، «خاقان» نام پادشاه ترک و «تبع» اسم برای پادشاه تابعین - پیروان و بردگان - بوده است. بنابراین «فرعون» فامیل عام بوده است. در مصر فرعون‌ها پشت سر همدیگر می‌آمده‌اند و فرعون موسی، «رامسیس اول» بوده است. من جسد او را در نمایشگاه آثار قدیمی در قاهره دیدم و این - جسد در آن نمایشگاه - تصدیق این سخن خداست که: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً﴾؛ پس امروز ما - فقط - بدنت را - نه همراه آن روح را نیز - نجات می‌دهیم تا برای آیندگان نشانه باشد.

۲. اعراف ۱۴۱/۷.

گرچه در آیه سوم، فعل «یذبح» بر فعل قتل - کشتن - عطف شده است:

﴿... وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ...﴾^۱

... پسرانتان را سر می‌بریدند ...

بدترین شکنجه بنی اسرائیل

سه آیه آهنگ یگانه دارند، مگر در فعل ﴿يَقْتُلُونَ﴾ که فقط در آیه وسطی هست. عطف در آخرین جمله آیه‌های سه‌گانه ﴿وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ به این معناست که کشتن پسران و نگه داشتن زنان، بدترین شکنجه‌ای بوده که به آنان روا داشته می‌شده است. کشتن پسران برای تضعیف بازوی ایشان، و زنده گذاردن زنان برای خدمت به آل فرعون و بهره‌برداری جنسی بوده است. پس کشتن پسران برای نابودی نسل و بازو و عذاب همیشگی بوده است و باقی گذاردن زنان برای خدمتگزاری و از بین بردن حیای آنان در محفل‌ها بوده است.^۲ عذاب بر روی عذاب که بر بانوان و غیر از پسران بوده است. این خدمت‌های بد اجباری، عذاب بر روی عذاب بوده است که در برابر دریافت حقوق ناچیز بر آنان فرود می‌آمده در حقیقت زنده نگهداشتن زنان بر آنان سخت‌تر و تحمل‌ناپذیرتر از کشتن پسران بوده است.

آیا آیه پسران ذبح شده، در اینجا، فقط نوزادان است، چنان‌که بر این روایاتی دلالت می‌کند؟ و یا اعم از نوزادان و پسران بزرگ است، چنان‌که بر آن، آیاتی دلالت دارد؟ در اینجا، در فراگیری آیه شك نیست؛ زیرا حداقل پسران تولد یافته از زمانی را شامل می‌شود، که فرعون خبردار شد به زودی پسری متولد خواهد شد و به سلطه او پایان خواهد داد، پس هر پسر نوزادی که دست‌های طغیانگر به او می‌رسید، کشته می‌شد و به هر نوزادی که نمی‌رسید، در هر زمان و هر جا کشته می‌شد، گرچه به سن نوجوانی یا بالاتر رسیده باشد. پس زمان در اینجا اعم از نوزادان و یا آیندگان و بزرگسالان و سال‌خوردگان است.

۱. ابراهیم ۶/۱۴.

۲. «استحیاء» به معنای درخواست استمرار حیات و نیز درخواست از بین بردن حیاء است. پس آن دو با هم - مقصود می‌باشد؛ چنان‌که آن دو، واقعیت زندگی آل فرعون بود.

بلای عظیم بنی اسرائیل

و آیا بلای عظیم فقط شکنجه بد است؟ و یا افزون بر آن شامل نجات آنان از شکنجه بد می‌شود؟ لفظ بلاء (آزمایش) هر دو را فرا می‌گیرد؛ آزمایش بد و آزمایش خوب. «وَفِيذَلِكُمْ» در این بلای بد و خوب دور از دسترس. «بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»:

﴿... وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً...﴾^۱

... و شما را در حال آزمون با بد و نیک بسی گیرودار می‌کنیم...

﴿... وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۲

... و آن‌ها را به نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید ایشان (سوی خدا) بازگردند.

و آزمایش بد آل فرعون در کنار آزمایش خوب او به خدا نسبت داده می‌شود؛ زیرا آزمایش از جانب آل فرعون شکنجه بد بود، چون ظلم و طغیان کرده‌اند و آزمایش بزرگ از سوی پروردگار است، چون آل فرعون را در برهه‌ای از زمان مهلت داد و آنان را از آن عملکرد زشت و تحقیرآمیز باز نداشت تا بر گناه و عذاب دردناک خود بیفزایند، پس آن، برای شما آزمایشی نیکو بود تا نعمت پروردگار را بزرگ بشمارید و از او تشکر کنید؛ زیرا فرعون، بنی اسرائیل را به بردگی کشاند و آن را بر آل فرعون و موسی عَلَيْهِ السَّلَام نعمت به حساب آورده است:

﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۳

و (آیا) بر (اساس) اینکه فرزندان اسرائیل را بنده و در بند (خود) ساخته‌ای، این خود نعمتی است که متش را بر من می‌نهی؟

و بر این اساس شکنجه را بر آنان روا داشته است. به نظر تو، چرا پسرها را کشت در حالی که آنان نفع بیشتری داشتند و در خدمتگزاری از بزرگسالان قوی‌تر بودند و پیران نمی‌توانند خدمت شایسته انجام دهند؟ این بدین جهت بود فرعون که خبردار شد که هلاک او و قومش به دست

۱. انبیاء ۳۵/۲۱.

۲. اعراف ۱۶۸/۷.

۳. شعراء ۲۲/۲۶.

موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام است که از بنی اسرائیل به دنیا خواهد آمد، پس قابله‌هایی را بر زنان گمارد و دستور داد هر پسری که متولد شد، کشته شود. بر مادر موسی نیز قابله‌ای گمارد، اما خدا او را نجات داد.^۱

۱. نورالثقلین ج ۱، ص ۷۹؛ از کتاب کمال‌الدین و تمام‌التعمه، با اسناد به محمد حلبی، از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود: «یوسف پسر یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام به هنگام مرگ، هشتاد نفر مرد از آل یعقوب را گردآورد و فرمود: «این قبطیان بزودی بر شما چیره خواهند شد و شما را شکنجه بد خواهند کرد و همانا خدا شما را به وسیله مردی از فرزندان یعقوب به نام موسی پسر عمران عَلَيْهِ السَّلَام نجات خواهد داد؛ پس مردی از بنی اسرائیل اسم پسرش را عمران، و اسم پسر او را موسی گذاشت.» پس از آن ابان بن عثمان، از ابی حصین، از ابی بصیر و او از ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَام آورده که فرمود: «موسی به صحنه جامعه نیامد، مگر این که پیش از او پنجاه نفر دروغگو از بنی اسرائیل که خود را موسی پسر عمران معرفی می‌کردند، وارد صحنه اجتماع شدند. پس فرعون و اطرافیانش در جستجوی او برآمدند، تا این که کاهنان و ساحران به او خبر دادند که هلاک دین و خویشان تو به دست همین جوان است که در این سال از بنی اسرائیل متولد می‌شود؛ پس قابله‌ها را بر زنان گمارد و دستور داد که هر پسری زائیده شد، باید اعدام شود. و بر مادر موسی قابله‌ای گمارد؛ چون بنی اسرائیل خبردار شدند، گفتند: «پس ما با زنان در نمی‌آمیزیم؛ چون هنگامی که پسران کشته می‌شوند و زنان زنده می‌مانند، ما هلاک می‌شویم و از ما چیزی باقی نمی‌ماند.» ولی عمران پدر موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «با زنان در آمیزید که خدا کار خود را انجام می‌دهد، گر چه مشرکان آن را خوش نداشته باشند. بار خدایا! من در آمیختن با زن را نه ترک می‌کنم و نه تحریم.» پس با مادر موسی نزدیکی کرد و باردار شد و بر او قابله‌ای گمارد که در همه حال، ایستاده و نشسته و ... همراه او بود. قابله به مادر موسی گفت: «چرا رنگت به زردی می‌گراید و ذوب می‌شوی.» مادر موسی گفت: «ملاطمتم نکن؛ زیرا آن‌گاه که فرزندانم را بزایم کشته خواهد شد.» قابله گفت: «محزون نباش، چون که من سرّ تو را کتمان می‌کنم و به کسی نمی‌گویم.» پس از مدتی که وضع حمل کرد، قابله گفت: «ماشاءالله؛ آیا من نگفتم سرّ تو را افشا نمی‌کنم؟» سپس نوزاد را در نهان‌گاه (صندوق) قرار داد و او را رو به راه کرد و به نزد نگهبانان که بر در ایستاده بودند رفت و گفت: «متفرق شوید» و مقداری هم خون به طور موقت خارج شد» پس آنان متفرق شدند.

شکافته شدن دریا

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝۵۰﴾

و چون دریا را برایتان شکافتیم، پس شما را نجات دادیم، و فرعونیان را - در حالی که شما نظاره می کردید - غرق کردیم.

این دوّمین و آخرین نعمت برای بنی اسرائیل در جوّ طغیان بار فرعون است. آنگاه که آل فرعون غرق شدند در حالی که بنی اسرائیل می نگرستند، دریا همان دریا بود، اما خدا آن را شکافت و جایگاه شکافته شده را خشک و آرام کرد تا سبطیان از آن عبور کنند، سپس فرعون و لشکرش را در آن غرق کرد؛ این نشانه بزرگ خدایی است که کوران و خوابیدگان را بیدار می کند. چگونه دریا شکافته شد؟ آیا چون گروه زیاد با عجله و سرعت وارد دریا شدند، دریا خشک شد؟ در حالی که هر گروه و جماعتی که وارد دریا شوند، هرچقدر هم که زیاد باشند، غرق می شوند؛ چنان که فرعونیان، هم قوی ترند و هم با شتاب بیشتر وارد دریا شدند. همانا این نشانه اعجازگر خدایی است که با دویدن بنی اسرائیل به دریا انجام گرفت. دستور اکید به موسی رسیده بود که عصایش را به دریا بزند:

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ ۱﴾

پس سویی موسی وحی کردیم که: «با عصای خود بر (این) دریا بزن.» پس دریا از هم شکافت، پس هر پاره‌ای همچون کوهی سترگ بود.

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخَشَى ۲﴾

۱. شعراء ۶۳/۲۶.

۲. طه ۷۷/۲۰.

و به راستی و درستی سوي موسي وحي كرديم كه: «بندگانم را شبانه كوچ ده، پس راهي خشك در دريا برايشان (با عصايت) برزن (حال آنكه) نه از فرا رسيدن (دشمن) بترسي و نه از غرق شدن، و نه بيمي داشته باشي.»

﴿وَآتُرَكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ﴾^۱

«و دريا را حال آنكه آرام است پشت سر بگذار. بي گمان آنان سپاهياني غرق شدگانند.»

عبور بنی اسرائیل از دریا

پس دريا با زدن عصاي موسي بر آن و وارد شدن بني اسرائيل در آن، گشوده شد و راه خشكي براي آنان شد. پس اگر عصاي موسي بر اساس اراده خدا بر دريا نمي خورد، دريا گشوده^۲ نمي شد و فقط آبها از هم جدا مي شدند، و اگر آنان وارد دريا نمي شدند، موسي عصاي خويش را بر آن نمي زد، چه آن كه جدايي گشايش گر براي نجات آنان بود، گرچه آن، نشانه خدائي بر فرعونيان نيز بود. آيا جدايي آبهاي دريا از هم و گشوده شدن و خشك شدن راه آنها، به سبب جذر بزرگ تصادفي و يا به جهت زيادي واردشدگان در آنها نبوده است؟ چنان- كه انسان بي معرفت اين سخن بي ربط را كه انكار معجزات خدائي است، گفته است، گرچه گوينده خودش را از مفسران بشمارد و در ميان ايشان پنهان شود.

درياي شكافته شده براي بني اسرائيل نعمت خدائي بود؛ زيرا بني اسرائيل را نجات داد و آل فرعون را غرق كرد، در حالي كه آنان نظاره گر بودند؛ چون با گذر بني اسرائيل از دريا، فرعونيان فريب خوردند و به دنبال ايشان روانه دريا شدند. همچنين اين شكافته شدن، نعمت خدا بود؛ زيرا به يقين، خدا را براي آنان ثابت و غير او را باطل مي كرد و نعمتي بود كه بدنشان را از غرق شدن و روحشان را از عروض شكها نجات داد؛ زيرا:

۱. دخان ۲۴/۴۴.

۲. [گشايش يعني كنار رفتن آبها و خشك شدن جاياگاه آنها، و شكافتن غير از اين است.]

﴿قَالُوا أَوْذَيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۱

(قوم موسی) گفتند: «پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و بعد از این (هم) که سویی مان آمدمی آزار شدیم.» گفت: «امید است پروردگارتان دشمنان را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد، پس بنگرید چگونه عمل می‌کنید.»

﴿فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَآغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾: جایگاه تماشای نجات و غرق، چشمان شماست. چگونه پایانه آل فرعون وارد دریا شدند؟ آیا ندیدند پیشینان‌شان که وارد شدند، غرق شدند؟ آنگاه که آنان، عبور بنی اسرائیل ضعیف را دیدند، جرأت پیدا کردند و فریب خوردند. آن‌ها پنداشتند چون قوی‌تر هستند بهتر می‌توانند از آب رد شوند و دریا آرام است؛ چنان‌که خدا به موسی وحی کرد:

﴿وَأَنْتَرَكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ﴾^۲

و دریا را حال آنکه آرام است پشت سر بگذار. بی‌گمان آنان سپاهیان غرق شدگانند. و ﴿رَهْوًا﴾ چیزی ساکن است که راه خشکی بر آن برپاشده، پس آنگاه همه ایشان در آن داخل شده و غرق شدند:

﴿وَأَرْزَلْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثَمَّ آغْرَقْنَا الْآخِرِينَ﴾^۳

و دیگران [: فرعونیان] را بدانجا (با صف‌آراییشان به غرق) نزدیک گردانیدیم، و موسی را با همه کسانی که همراهش بودند نجات دادیم، سپس دیگران را غرق کردیم. چه آن که این می‌نمایاند که غرق شدن فرعونیان پس از این بوده که با سبطیان همه با هم در دریا وارد شدند:

۱. اعراف ۱۲۹/۷.

۲. دخان ۲۴/۴۴.

۳. شعرا ۶۶-۶۴.

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ...﴾^۱

و فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانندیم. پس فرعون و سپاهیانش - از روی ستم و تجاوز - به سرعت آنان را دنبال کردند، تا آن هنگام (و هنگامه‌ای) که غرق گریبانش را فرو گرفت. گفت: «(اکنون) ایمان آوردم که هیچ معبودی - جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند - نیست...»

فرعونیان با سرعت بنی اسرائیل را تعقیب می‌کردند که دستگیر کنند، اما پیش از آن غرق شدند!

۱. یونس ۹۰/۱۰.

میقات موسی و گوساله پرستی بنی اسرائیل

﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰٓ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً ۖ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۲﴾

و چون با موسی چهل شب وعده گذاشتیم، سپس شما پس از (رفتن) وی، گوساله را (به پرستش) برگزیدید. حال آنکه شما ستمکارید * سپس بعد از آن از (گناه) شما چشم‌پوشی کردیم، شاید شما شکرگزاری کنید.

موسی در لغت

موسی معرب «موشه» (ی) عبرانی است که کلمه مرکبی است به معنای «ماء - شجر» (آب - درخت)، از آن حیث که آل فرعون آن را از صندوقی که مادرش در آب انداخته بود، و در میان درخت رو به روی کاخ فرعون متوقف مانده بود، گرفتند و نگه داشتند. در این، اشاره لطیفی است به معجزه پروردگار در نجات موسی عَلَيْهِ السَّلَام به دست دشمنی که به امید نابود کردن او، بیست هزار و اندی از فرزندان بنی اسرائیل را کشت. یاد موسی عَلَيْهِ السَّلَام ۱۳۶ بار، در ۳۵ سوره قرآن از بقره گرفته تا اعلی آمده است و این نمایانگر پشتکار او در دعوت، و پایمردی او در برابر دشمن و دفاع از بنی اسرائیل است و نام او از همه پیامبران پیش‌تر آمده،^۱ بار خدایا مگر خاتم

پیامبران صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱. چون که نام پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن خیلی بیشتر از موسی و یا خطاب‌های: رسول - نبی آمده است. نام غیر او بدون فامیل رسالتی و نبوتی، به جز اندک موارد آمده است.

۲. از ترتیب ذکر شده در آیه ۱۳ سوره شوری بر می‌آید که شخصیت پیامبران اولوالعزم به این ترتیب باشد: پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام، موسی عَلَيْهِ السَّلَام، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و نوح عَلَيْهِ السَّلَام؛ زیرا خدای بزرگ به حضرت نوح با فعل غایب وصیت کرده و به ابراهیم و موسی و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام با فعل جمع صفات جمالی و کمالی وصیت کرده، و موسی عَلَيْهِ السَّلَام را پس از

مدّت میقات موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ

آیا چنانکه از این آیه بر می آید، این وعده يك بار و چهل روز بوده است؟ یا دو بار بوده به این صورت که نوبت اول سي روز بوده، سپس با وعده دوّم که ده روز باشد، کامل شده است؟ دو وعده پشت سرهم، با هم يك مواعده را تشکیل می دهند؛ چنانکه از آیه اعراف بر می آید:

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً...﴾^۱

و با موسی سي شب وعده گذاشتیم ...

پس سي روز تعبيري براي امتحان بني اسرائيل است، نه این که پس از آن براي خدا بدهاء حاصل شده باشد و با ده روز، آن سي روز را تکمیل کرده باشد.^۲ امتحان این که آیا با تأخیر موسی تا چهل روز، آنان برايمان باقي می مانند و یا تکذیب گر موسی و خدای موسی می شوند - چنانکه چنین کردند - و تفصیل قصّه به اعراف و طه واکذار می شود. در این مواعده، تورات در جانب راست کوه طور و در حضور همراهان موسی بر او نازل شد:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ...﴾^۳

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است، اما به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جمع صفات کمالي و جمالي وحي کرده و وحي مهم تر از وصیت است. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حضرت نوح به دو مرحله وحي به جاي وصیت، و جمع وحي مقدم است و از آن سه، با يك مرحله، یعنی برتري فعل جمع وحي بر فعل مفرد وحي تقدم دارد.

۱. اعراف ۱۴۲/۷.

۲. تفسیر برهان ج ۱، ص ۹۷؛ به نقل از تفسیر عیاشی، از محمدبن مسلم، از ابي جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ که در باب آیه اربعین فرمود: «در علم و تقدیر، سي روز بود، سپس براي خدا بدا حاصل شد و ده روز افزود. پس میقات نخست و پسین پروردگار چهل روز کامل شد.» آیا در علم و تقدیر خدا، میقات به جهت نقصان علم و تقدیر ناقص بود و با بدا کامل شد؟! این به جز جعل چیزی دیگری نیست!

۳. طه ۸۰/۲۰.

ای فرزندان اسرائیل! ما بی‌گمان شما را از (دست) دشمنان رهانیدیم. و در پربرکت‌ترین جانب (کوه) طور با شما وعده نهادیم ...

این مواعده برای موسی نزول تورات بود، اما همراهان، میان دو نعمتِ نجات از فرعون و انزال تورات تفریح می‌کردند.

گوساله پرستی بنی اسرائیل

﴿...اتَّخَذُوا الْعِجْلَ...﴾^۱

...گوساله را (به پرستش) گرفتند...

شما گوساله ساخته شده به دست سامری را به خدایی برگزیدید و آن را پرستش کردید، به جهت این که موسی در میقات بود و در میان شما نبود؛ یا میقات را تمام نکرده بود و یا تمام کرده بود ولی هنوز برنگشته بود ﴿وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾: به خودتان ظلم کردید ﴿إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ﴾. ﴿ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ سپس به شرط توبه، پس از کشتن همدیگر شما را بخشیدیم: ﴿فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛ ﴿عَفَوْنَا... لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

۱. اعراف ۱۵۲/۷؛ نساء ۱۵۳/۴.

رسالت موسی

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝۵۳﴾

و چون موسی را کتاب و فرقان [جدا کننده حق از باطل] دادیم، شاید شما راه یابید.

اعطای کتاب و فرقان از مهم ترین نعمت هایی هستند که خدا به شما هدیه کرده است. در اینجا کتاب تورات در برابر فرقان قرار گرفته است و این دلیل است که کتاب، غیر از فرقان است و در حقیقت، فرقان همان برهان جدا کننده حق از باطل است، و این تورات هیچ یک از کتاب های وحی نیست، پس فقط قرآن، فرقان می باشد و نه غیر آن. هیچ آیه ای را نمی یابیم که غیر از قرآن، کتاب های آسمانی را به فرقان توصیف کرده باشد:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ ...﴾^۱

ماه رمضان (همان ماه) است که در آن، قرآن (به گونه ای فشرده، شب قدر) فرود فرستاده شده است، حال آن که برای مردم راهبرد، و (متضمن) دلایلی آشکار از هدایت و (میزان) تشخیص حق از باطل است ... و گاهی قرآن به لفظ فرقان نام گذاری می شود:

﴿... وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ... وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ ...﴾^۲

... و (نیز هر یک از) تورات و انجیل را یکجا نازل فرمود ... و فرقان [قرآن، جدا کننده حق از باطل] را نازل کرد....

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ...﴾^۳

۱. بقره ۱۸۵/۲.

۲. آل عمران ۴/۳-۳.

۳. فرقان ۱/۲۵.

مبارک (و خجسته) است خدایی که بر (قلب نورانی) بنده ویژه خود، فرقان [: کتاب جدا سازنده ی حق از باطل] را فرود فرستاد ...

روشنگری فرقان

پس قرآن، هم کتاب تشریح و هم فرقان بین حق و باطل است؛ به اجمال و تفصیل جدا می کند و دیگر کتابهای آسمانی چنین نیستند؛ به ویژه پس از تحریف شدن آنها. پیامبران گذشته همانند موسی و هارون و همگنان شان کتاب داشته اند و این کتاب برنامه و دلیل رسالتشان بوده است و افزون بر آن، فرقان و معجزه داشته اند؛ زیرا کتاب های ایشان معجزه نبوده است.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

به راستی و درستی، ما به موسی و هارون فرقان [: جداسازی حق را از باطل] و روشنایی و یادواره ای برای پرهیزگاران دادیم.

در این آیه، تورات، ضیاء و ذکر است و مقصود از فرقان، آیه های نه گانه ای است که به موسی عَلَيْهِ السَّلَام داده شده است؛ چون که هدایت با کتاب و فرقان تحقق پذیر است: ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾. فرقان درجات دارد؛ از فرقان رسالت ها با درجات گوناگون شان که معجزات آنها هستند گرفته، تا فرقان تقوای ایمان:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾^۲

هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از خدا پروا بدارید برای شما (نیروی در) جداسازی (حق از باطل) قرار می دهد ...

و تا فرقان جنگ که با کمک خدا یاری می شود:

﴿... إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّغَىٰ الْجَمْعَانَ...﴾^۳

۱. انبیاء ۴۸/۲۱.

۲. انفال ۲۹/۸.

۳. انفال ۴۱/۸.

... اگر به خدا و (نیز) آنچه بر بنده خود در آن روز جدایی (حقّ از باطل) نازل کردیم ایمان آوردید؛ روزی که آن دو گروه با هم روبه‌رو شدند. ...
پس در هر میدان از معرکه‌های حق و باطل، فرقان مناسب آن زمینه‌ها وجود دارد.

مواخذه بر گوساله پرستی

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾﴾

و چون موسی برای قومش گفت: «ای قوم من! همانا شما با (به پرستش) گرفتن گوساله، بر خودتان ستم کردید، پس به درگاه آفریدگار سازمان دهنده‌ی خود بازگردید؛ پس خودهاتان (یکدیگر) را بکشید. این کار بزرگ نزد (خدای) سازمان دهنده‌تان برای شما نیک است.» پس (خدا نیز) بر شما بازگشت، (که) او بی‌گمان همو بسیار برگشت‌کننده رحمتگر بر ویژگیان است.

توبه از ارتداد

کشتار خویشتن نعمت پنجم است که بر بنی اسرائیل منت گذارده می‌شود. این امر برای بنی اسرائیل نعمت است، چون که در راه توبه است؛ زیرا از زندگی لعنت‌بار همیشگی و عیب‌دار پرستش گوساله، بهتر است. ﴿إِنْكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ﴾ و خدا مظلوم نیست:

﴿... وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

... و (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خودهاشان ستم می‌کرده‌اند.

زیرا ظلم پذیرش نقص است، در حالی که از خدا چیزی کم نمی‌شود؛ نه از ذات یا صفات و نه از افعال او، پس: «لا یتغیر بانغیاری المخلوقین؛ با تغییر آفریده، تغیر نمی‌کند.» ظلمی که پذیرش نقصان است به خود ظالم برمی‌گردد؛ چون از حالت عدل و عدالت خارج می‌شود. گرچه غیر از ظالم کسی دیگر از خلق هم با ظلم تجاوزگر، آسیب و نقص ببیند، هیچ آیه‌ای را نمی‌یابی که اشاره کند خدا مظلوم واقع می‌شود و همانا غیر خدا است که به وسیله خودش و یا از جانب فرد دیگری مظلوم می‌شود و چون:

﴿... إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱

... به راستی شرك، همواره ستمی بزرگ است.

پس توبه از آن - به ویژه از مرتد فطري - گاهي در ظاهر رد مي شود و پذيرفته نمي شود، گرچه در باطن پذيرفته شود، و گاهي همانند اينجا پذيرفته مي شود، اما با دشواري بزرگ: ﴿فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ﴾ چرا ﴿إِلَىٰ بَارِئِكُمْ﴾ و نه ﴿اللَّهِ﴾ و يا «خالقكم» و يا «ربكم» و يا...؟ چون كه «برء» رهايي از مرض و يا عيب و يا هر نقصي است، پس انسان مريضي كه با خارج شدن از حكم فطرت، معيوب و ناقص شده، توبه بر او واجب است. توبه، رجوع به كسي است كه انسان را سازمان داده است؛ زيرا او خلق کرده و پس از نقص به خاطر ظلم، سامان داده است، پس:

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ...﴾^۲

اوست خدای خالق سازنده صورتگر...

چه آن كه آفریده، سپس آفریده اش را سامان داد و پس از آن سامان داده اش را صورتگري کرده است و نوعي از سازماندهي، سازماندهي فطرت با درخشش توحيد است، پس آنگاه كه پرستش كنندگان گوساله، از روی بيزاری، از پرستش گوساله تخلف كنند، پس توبه ايشان بازگشت به همان سازمان دهنده است تا ايشان را به اين سازمانی كه با جهالت هرچه تمام تر آن را فراموش کرده اند، برگرداند؛ زيرا گوساله را پرستش كردند و اين پرستش ضرب المثل جهالت شد. پس آنان با اين عبادت نادان تر از گوساله شدند و چون آنان روح توحيد و فطرت را با هوای نفس امارة كثيف شان كشتند، پس بايد خودشان را بكشند؛ كشتار در برابر كشتار، تا زندگي تمیز جديدي بيايند.

خودكشی بنی اسرئیل

﴿... فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾: شمایانی كه گوساله را به خدایی برگزیدید و آن را پرستیدید. پس همانا آنان مأمورند كه خودهاشان را بكشند؛ چون كه با گوساله پرستی بر ظلم خويشتن ظلم کرده اند

۱. لقمان ۱۳/۳۱.

۲. حشر ۲۴/۵۹.

نه بر کسی که به خودش نکرد؛ چون که گوساله را نپرستیده است؛ برخلاف برخی روایات که این را می‌گویند.^۱

به نظر تو، آیا آنان دستور یافته بودند که هر کدام خودکشی کند؟ در این صورت اگر همگان این دستور را می‌پذیرفتند، نابود می‌شدند و کسی باقی نمی‌ماند تا توبه کند و خدا هم توبه او را بپذیرد؟ و یا اگر برخی دستور به خودکشی را نپذیرفتند، چگونه خدا توبه ایشان را می‌پذیرد؟ آیا آنان دستور یافتند که هر کدام دیگری را بکشد؟ پس، از این چگونه تعبیر می‌شود به: «فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ!»

در حقیقت، این کشتار برای آنان در سه زاویه کشتار جان است: ۱. نفس گوساله پرست تجاوزگر خود را به قتل برساند. ۲. خودش را در معركة جنگ در معرض کشتار قرار دهد تا کشته شود. ۳. همانند خودش را گرچه پدر و مادر و یا پسر و یا برادر و یا هر کس دیگر باشد بکشد.^۲ کشتار جان در این زاویه‌های سه‌گانه، رجوع به پروردگار است تا او هم توبه ایشان را بپذیرد. این يك تکلیف سخت خون‌بار و تلخ است که برادر، برادرش را بکشد؛ گویا برادرش را با رضایت و اجازة او می‌کشد، چنان‌که جان خودش را در معرض کشتار برادرش قرار می‌دهد و آن دو، کشتن

۱. همانند مرسله مجمع، نقل کرده که: «موسی ﷺ به بنی اسرائیل دستور داد، دو صفت تشکیل دهند و کفن‌های‌شان را بپوشند. پس هارون با دوازده هزار نفر که گوساله را پرستش نکرده بودند آمد، در حالی که همراهشان چاقوهای تیز داشتند شروع کردند به کشتن آن‌ها. پس چون هفتاد هزار نفر را کشتند، خدا توبه باقی‌ماندگان را پذیرفت و کشتار گذشته را برای‌شان شهادت قرار داد.» و در تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۸؛ از امام حسن عسکری ﷺ در ذیل این آیه آمده است که فرمود: «و می‌کشت کسی از بنده‌اش را که گوساله را نپرستیده بود.»

این دو روایت به دلیل مخالفت با آیه، مردود است و روایتی که از علی ﷺ نقل شده و ذکر خواهد شد، پذیرفته می‌باشد.

۲. در اینجا «أَنْفُسَكُمْ» است و آیه‌های نظیر آن همانند آن می‌باشد؛ مثل: «... وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ...» (حجرات ۱۱/۴۹)؛ ... و از خودهاتان عیب‌جویی نکنید...؛ زیرا مؤمنان همانند يك تن هستند، به ویژه اگر افزون بر قرابت ایمانی، قرابت نسبی هم داشته باشند، و همانند این سخن خدا که: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا...» (نور ۱۲/۲۴)؛ چرا وقتی آن (بهتان) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خودشان نبردند...

«... فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ...» (نور ۶۱/۲۴)؛ ... بر خودهاتان [یکدیگر] سلام کنید: ... و امثال این‌ها.

نفس آماره را در آغاز زاویه کشتار قرار داده‌اند، اما پشت سر این خونریزی، تربیت و زدایش آن حالت بدبختانه است که آنان را به سوی جهنم پرستش گوساله کشید. و پس از نگاه به آیات روشن خدا، از شکافتن آب گرفته تا ... باید این ضربه مصیبت‌بار و سنگین آنان را وادار کند که:

﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾

و ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ﴾ از این که در گرداب ارتداد و گمراهی ازدحام کنید و یا پشیمان شده، توبه کنید بدون این که شرط توبه را انجام دهید و عجزولانه با لکه ننگ گوساله‌پرستی، پیوسته زندگی کنید؛ «فَتَابَ عَلَيْكُمْ». پس از آن که به جانب او این‌گونه توبه کردید، پس: ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. بر کسی که توبه و درخواست ترحم می‌کند، آن‌گونه که به او دستور رسیده است. و به تحقیق خدا بر قاتلان و کشته‌شدگان هم‌سان رجوع کرده و توبه ایشان را پذیرفته^۱ است؛ زیرا دستور خدا را در بین خودهاشان همسان و با هم تحقق بخشیدند.

۱. دزالمشور، ج ۱، ص ۶۹؛ ابن‌ابی‌حاتم از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده که فرمود: «به موسی گفتند: «توبه ما چیست؟» فرمود: «برخی دیگر را بکشید.»

پس چاقوهای خویش را برداشتند و مرد، برادر و پدر و پسرش را کشت و برای خدا فرق نمی‌کرد که چه کسی کشته می‌شود تا این که از ایشان هفتاد هزار نفر کشته شد، پس خدا به موسی وحی کرد، کافی است؛ باید از کشتار دست بردارند و کسی که کشته شد، بخشیده شد و کسی که باقی ماند، خدا توبه او را پذیرفت. و در تفسیر قمی آمده که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «چون موسی به میقات رفت و به سوی قومش برگشت که گوساله را پرستیدند، به آنان فرمود: ﴿يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فُتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ ...﴾؛ پس به او گفتند: «چگونه خودمان را بکشیم؟» پس موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آنان فرمود: «فدا هر کدام از شما با چاقو و یا آهن و شمشیر به بیت‌المقدس بیاید، پس آن‌گاه که بر فراز منبر بنی اسرائیل رفتم، شما با چهره پوشیده که هر یک همراهش را نمی‌شناسد به کشتار یکدیگر بپردازید.» پس هفتاد هزار گوساله‌پرست در بیت‌المقدس گرد آمدند و آن‌گاه که موسی به ایشان سلام کرد و بر فراز منبر رفت، به کشتار یکدیگر پرداختند تا این که جبرائیل نازل شد و به موسی گفت: «به ایشان بگو کشتار را کنار بگذارید؛ چون خدا به تحقیق توبه شما را پذیرفت.» پس، از آنان هفتاد هزار نفر کشته شدند و خدا نازل کرد: ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.

اختلاف تعداد کشته‌شده‌ها و کسانی که گوساله پرستیده بودند، در دو روایت، مرجعی از کتاب و سنت ندارد که آن را حل کند و برای ما عدد مهم نیست؛ پس باید ساکت باشیم و چیزی نگوییم، چون خدا سکوت کرده است.

آن که کشت به دستور خدا کشت و آن که کشته شد به امر خدا کشته شد و برای کشتار در هر سه زاویه اش به انجام دستور خدا پرداختند.

منفعت خودکشی بنی اسرائیل

در این کشتار برای آنان منقبت و نعمتی بود؛ چون که به دستور خدا و برای رجوع به سوی خدا، خودشان را فدا کردند؛ چنان که خدا مسلمانان منافق را که این گونه توبه نکردند، تهدید می کند:

﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ
وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا﴾^۱

و اگر بر آنان می نوشتیم که خودهاتان (همدیگر) را بکشید، یا از خانه هاتان به درآید، جز اندکی از ایشان آن را به کار نمی بستند و اگر آنان آنچه را بدان پند داده می شوند به کار می بستند، بی گمان برایشان بهتر و در ثبات (قدم) شان مؤثرتر بود.

هر توبه مرتد فطری، در نزد ما با کشته شدنش پذیرفته است؛ چنان که از بنی اسرائیل پذیرفته شد، گرچه شکلش متفاوت است؛ چون که آن شکل توبه در بنی اسرائیل به دستور ویژه و سخت تر و ناخواستنی تر از آنچه که در نزد ماست، بود.

درخواست رؤیت خدا

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝۵﴾

و چون گفتید: «ای موسی! هرگز برایت ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا بنگریم.» پس در حالی که می‌نگریستید، آذرخش آتشین شما را در بر گرفت.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝۶﴾

سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم، شاید شکرگزاری کنید.

نعمت ششم برای آنان این است که پس از مرگ با صاعقه عذاب خوار کننده، بر انگیزخته می‌شوند در حالی که نظاره‌گر این صحنه هستند. به تحقیق، سؤال، پیش از برگزیدن گوساله بوده است:

﴿... فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ...﴾^۱

... پس بی‌چون از موسی بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما بنمائی.» پس به سزای ظلمشان (آذرخش) صاعقه آنان را فرو گرفت. سپس، بعد از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد گوساله را به پرستش گرفتند...

سؤال‌کنندگان همان هفتاد نفری بودند که موسی ایشان را برای میقات پروردگارش برگزید و پس از آن دیگران گوساله سامری را پرستیدند:

﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ...﴾^۲

۱. نساء ۱۵۳/۴.

۲. اعراف ۱۵۵/۷. تفصیل درخواست روایت بنی اسرائیل از موسی، در جایگاه خودش خواهد آمد.

و موسی از گروه خود هفتاد مرد برای میقات ما برگزید. پس چون آن زلزله (جان فرسا) آنان را در گرفت...

احیای بنی اسرائیل

میقات فقط یکی بوده، چنان که ﴿لَمِيقَاتِنَا﴾ بر آن اشاره می‌کند. پس چون پرستش گوساله و درخواست دیدن خدا، در نسبت دادن جسم به خدا از يك باب هستند - گرچه با هم متفاوت باشند - آن دو به همه بنی اسرائیل نسبت داده می‌شوند، چنان که به کسانی از آنان که در زمان پیامبر اسلام ﷺ موجود بودند، نسبت داده شده است؛ چون که روش آیندگان همان روش گذشتگان بود و پاداش هر دو نیز یکی بوده است و چون درخواست اذن پرستش معبود محسوس از خدا، کم‌آسیب‌تر از پرستش گوساله بوده، مجازات آن نیز کمتر از آن بوده است. از این روی سؤال‌کنندگان با صاعقه کشته شدند، سپس برانگیخته شدند ولی کشته‌شدگان پرستش‌گران گوساله برانگیخته نشدند و شاید قاتل، از ترس مرگ آرزو می‌کرد که ای کاش او کشته شده بود. پس طولانی شدن زمان ذلت‌گر فرعون می‌مقدار زیادی از فطرت آنان را فاسد کرد و ذلّتی بر آنان روا داشت که نتیجه آن طغیان دور و دراز، درهم شکستن فضیلت‌ها، حلال کردن زشتی‌ها، محکم کردن پلشتی‌ها، خوار شدن زیر پرچم جلاد و سپس تمرد از امر خدا، پس از برداشته شدن شلاق فرعون و عیاشی به هنگام برخورداری از نعمت بود و این‌ها به جهت مادی-گرای، صلابت در عقیده باطل و حماقت ژرف بوده است. خدا به آنان مهلت می‌دهد، اما همیشه به حال خود رها نمی‌کند. پس هر بار که تحریف و جعل انجام دهند، رحمت خدا آنان را در می‌یابد و فرصت زندگی را بدیشان هدیه می‌کند؛ شاید شکرگزار باشند، تا چیزی را که نمی‌شناسند نگویند و جعل و تحریف نکنند.

امکان رجعت

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ در این برانگیختن، که برگشت به زندگی دنیاست، دلیل غیر قابل انکار بر امکان رجعت در آینده است؛ چنان‌که معتقدیم در دولت

حضرت قائم، مهدی علیه السلام آن رجعت تحقق پیدا خواهد کرد. چنان که در آیاتی دیگر، جماعت‌ها پس از مرگشان برانگیخته می‌شوند.^۱

امتناع رؤیت خدا

در این آیه دلالت روشن بر امتناع دیده شدن پروردگار با چشم ظاهری هست و اگر ممکن بود، درخواست‌کننده رؤیت برای افزودن بر ایمان، استحقاق عقوبت و تهدید را نداشت و این درخواست از آنان ظلم نبود:

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...﴾^۲

اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان بر ایشان فرود آوری. پس بی‌چون از موسی بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما بنمای.» پس به سزای ظلمشان (آذرخش) صاعقه آنان را فرو گرفت... و آن استکبار نبود:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴾^۳

و کسانی که به لقای (معرفتی، وحیانی و پاداش) ما امید ندارند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند؟ یا (چرا) پروردگاران را نمی‌بینیم؟» بی‌گمان همواره در خودهاشان کبر و برتری جستند و سرکشی بزرگی کردند. خداوند تنها برای مردمان عادی غیر قابل رویت نیست، بلکه برای پیامبر نیز این‌گونه است؛ چنان که درباره موسی علیه السلام آمده است:

﴿... قَالَ لَنْ تَرَانِي ...﴾^۴

۱. چنان‌که در { ... الَّذِينَ حَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ... } (بقره ۲۴۳/۲) و در کسی که فرزندان اسرائیل او را کشتند و خدا وی را زنده کرد: { فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ... } (البقره ۷۳/۲) و { أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا ... فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ... } (البقره ۲۵۹/۲) و نظایر این‌ها که تفصیل آن‌ها در جایگاه‌هایشان خواهد آمد.

۲. نساء ۱۵۳/۴.

۳. فرقان ۲۱/۲۵.

هرگز من را نخواهی دید ...

افزون بر دیگر دلیل های قرآنی و عقلی که دیدن ظاهری خدا را در همه جامحال می داند.

سایبان و نزول «مَن» و «سَلْوَى»

﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٥٧﴾

و بر (سر و سامان) تان ابر را سایه گستر کردیم، و بر شما «گزانگبین» و «آرامش» را فرو فرستادیم (و گفتیم: «از خوراکی های پاکیزه ای که به شما روزی دادیم، بخورید.» و (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خودهاشان ستم می کرده اند.

هفتمین نعمت، رهایی آنان از تیه^۲ و وارد شدن به بیت المقدس است:

﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾^۳

ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خدا برایتان مقرر داشته درآیید و بر گذشته هاتان بازنگردید که (این خود) بازگشتی زیان بار است.

﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^۴

۱. اعراف ۱۴۳/۷.

۲. نورالتقلین ج ۱، ص ۸۲؛ از احتجاج طبرسی، از موسی بن جعفر ع، از پدرش، از پدران، از حسین بن علی ع درباره فردی یهودی که از علی ع سؤال کرد، آورده است که فرمود: «یهودی به او گفت: «آیا بر سر موسی سایه ابر گسترده شد.» علی ع فرمود: «بله، این چنین شد. آن گاه که موسی در «تیه» بود و به محمد ص بهتر از آن اعطا شد؛ به تحقیق، سایه گستری ابر برای محمد ص از روزی که تولد یافت، در سفر و حضر تا روزی که قبض روح شد، بود، پس این بهتر از سایه ای بود که به موسی اعطا شد.»

۳. مانده ۲۱/۵.

۴. مانده ۲۶/۵.

(خدا به موسی) فرمود: «پس (ورود به) آن سرزمین بی‌گمان چهل سال بر ایشان حرام گشت (و) از آن محرومند، حال آنکه در زمین (شان) سرگردان خواهند بود. پس تو بر گروه نافرمانان اندوه مخور.»

﴿... وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

... و ابر را بر فرازشان سایبان کردیم و «گزانگبین» و «آرامش» را برایشان فروفرستادیم (و گفتیم: «از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید.» و بر ما ستم نکردند، ولی بر خودهاشان ستم می‌کرده‌اند.

﴿... وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾^۲

... و در پربرکت‌ترین جانب (کوه) طور با شما وعده نهادیم. و بر شما «گزانگبین» و «آرامش» فرو فرستادیم (و گفتیم) از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که روزیتان دادیم بخورید و در آن طغیان نکنید که خشم من بر شما فرود آید، و هرکس خشم من بر او فرود آید بی‌چون سقوط کرده است.»

نعمت‌های سه‌گانه بنی اسرائیل

نعمتی که نعمت‌های سه‌گانه را در بر می‌گیرد: سایه‌گستر کردن ابر، نازل کردن «مَنَّ» و نازل کردن «ترنگبین»

۱. سایبان

﴿الْغَمَامَ﴾ ازغم، به معنای پوشش است و آن، ابریست که آبی در پی ندارد و یا نمی‌بارد:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ...﴾^۳

آیا انتظار و نگرش اینان جز این است که خدا در (زیر) سایبان‌هایی از ابر سویشان بیاید...

﴿وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾^۴

۱. اعراف ۱۶۰/۷.

۲. طه ۸۱/۲۰-۸۰.

۳. بقره ۲۱۰/۲.

۴. فرقان ۲۵/۲۵.

و روزی که آسمان با (آن) ابر پوشنده (ی عذاب) از هم می شکافتد و فرشتگان، شگفت انگیز، بیای پی یکدیگر فرود آورده شدند.

سپس در هیچ آیه ای نمی یابی که «غمام» بیارد، بلکه سایه می گستراند و می پوشاند. بر خلاف «سحاب»، «غمیم»، «هزن» و «معصر»؛ اینها ابرهایی هستند که می بارند، گرچه سایه نیز می گسترانند. پس به تحقیق، «غمام» در چهل سال «تیه»، برای آنان پوشش از آزار خورشید بوده است، بار خدایا مگر در زمستان که نور و حرارت خورشید را لازم دارند و آن سایه گستری نعمت بزرگی است؛ زیرا پروردگار بدان وسیله آنان را در صحرائی خشک، مواظبت می کرد. دردمندان را با سایه گستری و گرسنگان را - که بی غذا بودند - با طعام هایی پاکیزه و بدون کوشش و زحمت پذیرایی می کرد و ایشان را از سوزش آتش می پوشاند و آن «من» (ی، امنیتی) بود که ایشان را آسوده می کرد و «سلوی» ای بود که با آن تسلی و آرامش می یافتند؛ مثلث نعمت های رنگین، علیرغم این که حالت و سابقه بد داشته اند.

۲. «من» و «سلوی»

از آنجایی که «من» و «سلوی» ای که در تیه، رزق آنان بوده، در جایگاه منت آمده اند، پس این نشان می دهد که آنها از فرآورده های صحراها نیستند، و ﴿أَنْزَلْنَا﴾ اشاره دارد که آن دو از آسمان آمده اند، چنان که ﴿طَبَّيَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ اشاره می کند که آن دو یا یکی از آن دو، مجموعه طعام های پاکیزه است، نه این که یک رنگ و یا دو رنگ خوردنی باشد و وحدت در ﴿لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ﴾ منافات با آن جمع ندارد؛ زیرا این وحدت به معنی يك نوع طعام پاکیزه است که افراد بسیار دارد، و آنان هوس کرده بودند که از ﴿بَقْلِهَا وَ قِثَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصْلِهَا﴾ استفاده کنند. پس آیا آن دو، دو تا هستند؟ «من» پاکیزه و «سلوی» (ی) پاکیزه؟ در حالی ﴿طَبَّيَاتٍ﴾ در آیه، جمع است و «سلوی» چیزی است که جان را آرامش می بخشد؟ در قرآن نه نص و نه ظاهری هست که آن دو را تفسیر کند، به جز این مقدار از تفسیر که یکی از آن دو، و یا هر دو پاکیزه هایی هستند که از رزق های عادی زمین نیستند، بلکه از آسمان آمده اند، گرچه بر فراز درختان باشند. و گاهی روایت می شود که:

«الکماء من المن و ماءها شفاء للعین؛^۱ «کماه» از «من» می باشد و آب آن شفای چشم است.» نه این که فقط آن من باشد و کماه ثمره‌ای است سفید شبیه دنبه که از زمین می‌روید و به آن دنبه زمینی گفته می‌شود، پس نزول زیاد آن در «تیه» برای مصلحت اصحاب «تیه» است؛ چنان که از رویدنی‌های زمین «ترنجبین»^۲ فرود می‌آید و یا چیزی که شب هنگام بر گیاهان و درخت و سنگ فرود می‌آید و آنان آن را می‌خورند.^۳

خلاصه سخن در اینجا این است که هر آن چه ذکر شد و و یا بشود،^۴ تنها آن‌ها «من» نیست؛ زیرا لغت «من» این را نمی‌گوید؛ آن‌ها چند مورد از مصادیق «من» هستند و «من»، «هر خوردنی است که نعمت برای آنان در تیه بود». و همه آن‌ها ﴿طَبِیَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ بوده است، پس خوردنی‌ها و نعمت‌های زمینی و آسمانی همه از مقام بلند رحمت خدا نازل شده‌اند. سپس «سلوی» در اصل چیزی آرامش‌بخش است و سلوان و تسلی، نیز از سلوی است و اگر «من» نعمت بدن باشد، سلوی غذای روح است؛ اولی بدن را اصلاح می‌کند و دومی به روح امنیت و آسایش می‌دهد، و آن دو نعمت، ناشناخته مانده است؛ یکی صحت و دیگری امنیت.

۱. آن را اصحاب ما و برادران ما، همه نقل کرده‌اند. ابن بابویه قمی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از محمد بن علی، از محمد بن فضل، از عبدالرحمن بن زید بن مسلم از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کنند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «...» و در دژ- المنثور، ج ۱، ص ۷۰؛ احمد، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و ابن ابی حاتم، از سعید بن زید آورده‌اند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «...»؛ چنان که آن را احمد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و ابن ابی حاتم، از سعید بن زید آورده‌اند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «...»؛ چنان که احمد و ترمذی از حدیث ابی هریره، و نسائی از حدیث جابر بن عبدالله و ابی- سعید خدری و ابن عباس آورده‌اند.

۲. تفسیر برهان ج ۱، ص ۱۰۱، از امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود: «من و نعمت ترنجبین بر درخت ایشان فرود می‌آمد، پس آن را می‌خورند.»

۳. علی بن ابراهیم قمی در معنای آیه.

۴. پس از عکر مه نقل شده است: «آن، چیزی شبیه رب غلیظ است.» و از مجاهد نقل شده است که: «آن سماغ است» و از ربیع بن انس: «آن، نوشیدنی‌ای همانند غسل بوده است که برایشان نازل می‌شده و آن را با آب مخلوط می‌کردند و می‌نوشیدند» و از وهب بن منبه نقل شده است که: «آن، نان لطیفی مانند ذر است.» (دژ المنثور، ج ۱، ص ۷۰) «یا چیز شیرینی است که بر درخت نازل می‌شود» (مفردات قرآن، راغب) «و شاید آن ماده‌ای است که از آن در ایران «گز» ساخته می‌شود و عرب به آن من به اضافه سلوی- می‌گوید، ولی آن‌ها، تنها سلوی است.»

پرندهٔ سماني که به عنوان تفسیر «سلوي» آمده از «من» است؛ زیرا «سلوي» در لغت به معنای پرنده و یا چیز خاصی نیست. ممکن است سماني «سلوي» در «من» باشد؛ نعمتی هست که با گوشت لذیذش ذائقه را می‌نوازد، نه این که آن به تنهایی «سلوي» باشد و «سلوي» فقط سماني باشد.^۱

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ و آسایش و طمأنینه روحی از «من» است؛ زیرا ﴿طَيِّبَاتٍ﴾ بدون طمأنینه، آرامش‌بخش نخواهد بود، پس بدون «سلوي»، ﴿طَيِّبَاتٍ﴾ وجود نخواهد داشت بلکه «من» و نعمتی بدون «سلوي» وجود نخواهد داشت. ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ با کفر و کفران نعمت‌های الهی که برایشان پیاپی نازل می‌شد، بر خودشان ظلم

۱. برهان، ج ۱، ص ۱۰۱، از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمود: «سلوي پرندهٔ سماني است که پاکیزه‌ترین گوشت را در میان پرندگان دارد و آن را صید می‌کنند...» و شیخ، به طور مرسل از امام صادق علیه السلام آورده است که ایشان فرمود: «... من و سلوي بين طلوع فجر تا طلوع خورشید بر بني اسرائيل نازل می‌شد، پس هر کس که در این ساعت خوابیده بود، آن را دریافت نمی‌کرد و آن‌گاه که متوجه می‌شد، سهمیه‌اش را نمی‌دید و نیازمند درخواست و طلب می‌شد.» و نزول «سلوي» با «من» در این برهه از زمان به این معناست که «سلوي» غیر از تسلیت و آسایش است، اما آن روایت، مرسل است. سپس تفسیر منسوب به امام علیه السلام در این نسبت، مخدوش است؛ چنان‌که متن آن شامل تفسیرهای عجیب و غریبی است که یا مناسب با قرآن نیست و یا با آن مخالف است، و تفسیر «سلوي» به «سماني» فقط در آن است، مگر آن چنان که گفتیم، تأویل شود؛ زیرا «سلوي» در لغت به معنای «سماني» نیست. و در دزالمشور، ج ۱، ص ۷۰؛ از ابن عباس آمده که: «سلوي پرنده‌ای شبیه به سماني است و بني اسرائيل هر مقدار که می‌خواستند از آن می‌خوردند.» ابن جریر از ابن مسعود و مردمانی از صحابه و از ضحاک نقل می‌کند که: «سماني، سلوي است» و از قتاده نقل شده که: «سلوي پرنده‌ای است متمایل به سرخی که باد جنوب آن را برای آنان می‌آورد و هر مردی، هر مقدار که برای یک روزش کافی بود از آن ذبح می‌کرد و بیشتر از آن فاسد می‌شد» و از وهب بن منبه آمده است که: «بني اسرائيل از موسی گوشت درخواست کردند، پس خدا فرمود: «از گوشت کمیاب در زمین ایشان را اطعام خواهم کرد» پس بادی را به جانب آنان روانه کرد که «سلوي» یعنی «سماني» را برای آنان به ارمغان آورد و اگر آن را برای فردا نگه می‌داشتند می‌گنیدید: ﴿... قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (اعراف ۱۶۰/۷).

کردند، به ویژه در صحرائی تیره بی آب و علف و خشک، چه آنکه خدا آنان را از چشمه‌های آب -
و دیگر نعمت‌ها - سیراب کرد:

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ آيَاتِنَا مِنْ عَشْرَةِ آسَابِطٍ أَمَّا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ
بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ
الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾

و آنان را به دوازده نواده - که هر یک امتی بودند - از یکدیگر جدا ساختیم و به موسی - چون قومش از او آب
خواستند - وحی کردیم که: «با عصایت به سنگ بزن.» پس، از آن دوازده چشمه جستن گرفت (و) هر گروهی
آبشخور خود را همی شناخت. و ابر را بر فرازشان سایبان کردیم و گزانبین و آرامش را برایشان فرودستادیم (و
گفتیم): «از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید.» و بر ما ستم نکردند، ولی بر خودهاشان ستم
می‌کرده‌اند.

آیا پس از همه این‌ها، آن‌ها تشکر کردند؟ هرگز! آنان ظلم کردند، چون با دستورهایی خدا
مخالفت کردند، و لکن به خودشان ظلم کردند و از ظلم‌های آنان:

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ۵۸﴾

و چون گفتیم: «بدین شهر در آید، پس از (نعمت‌های) آن - هر گونه و هر کجا خواستید - پاکیزه و فراوان بخورید و سجده‌کنان از درش داخل شوید و بگویید (ما خواهان) ریزش [: بخشایش] گناهانمان (ایم)، تا خطایاتان را ببخشاییم. و (پاداش) نیکوکاران را به زودی می‌افزاییم.»

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۵۹﴾

پس کسانی که ستم کردند، (و آن) سخن را به (سخنی دیگر) غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند، پس ما (نیز) بر آنان که ستم کردند، - به پیامد آنچه سرپیچی می‌کرده‌اند - عذابی پراضطراب از آسمان فرو فرستادیم.

امر به ورود به بیت المقدس

نعمت هشتم: ﴿وَإِذْ قُلْنَا﴾ پس از آن که چهل سال در زمین سرگردان بودند؛ چون پس از خارج شدن از مصر، از دستور پروردگارشان که «وارد بیت المقدس شوید»، سرباز زده بودند:

﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾

«ای قوم من! به سرزمین مقدّسی که خدا برایتان مقرر داشته درآید و بر گذشته‌ها تان بازنگرید که (این خود) بازگشتی زیان‌بار است.» * گفتند: «ای موسی! در آنجا مردمی زورمند ستم‌پیشه‌اند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز داخل آن نمی‌شویم. پس اگر آنان از آنجا بیرون روند، ما (هم) بی‌چون (به آنجا) وارد می‌شویم.» * دو مرد از (زمره) کسانی که (از خدا) می‌هراسیدند (و) خدا به آنان نعمت داده بود گفتند: «از آن دروازه (ناگهان) بر ایشان درآید که اگر از آن داخل شدید، بی‌گمان پیروزمند خواهید شد، و اگر مؤمن بوده‌اید پس بر خدا توکل کنید.» * گفتند: «ای موسی! تا هنگامی که آنان در آن (شهر) هستند ما بی‌گمان هرگز پای در آن ننهیم، پس تو برو و (با) پروردگارت با آنها جنگ کنید، ما همواره همین‌جا نشستگانیم.» * (موسی) گفت: «پروردگار! من جز اختیار شخص خود و برادرم را (در رسالت) ندارم، پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بی‌فکن.» * (خدا به موسی) فرمود: «پس (ورود به آن سرزمین بی‌گمان چهل سال بر ایشان حرام گشت (و) از آن محرومند، حال آنکه در زمین (شان) سرگردان خواهند بود، پس تو بر گروه نافرمانان اندوه مخور.»

پس از سرگردانی در آن زمین، در آن سال‌ها و بر آنان «طیبات» را نعمت دادیم و زمان «تیه» به پایان رسید.

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ...﴾^۱ ؛ و چون گفتیم: «بدین شهر درآید...

: همان زمین مقدّسی که خدا برای سکونت شما لازم داشته:

﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾^۲

و چون بدیشان گفته شد: «در این مجتمع سکونت گزینید و از آن - هرگونه و (از) هرجا خواستید - بخورید و بگویید «پروردگاران! گناهان ما را فرو ریز،» و سجده‌کنان از دروازه (ی شهر) در آید، تا گناهانتان را برایتان ببوشانیم. به زودی نیکوکاران را (پاداشی) افزون می‌دهیم.» پس کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به

۱. بقره ۵۸/۲.

۲. اعراف ۱۶۲/۷-۱۶۱.

ایشان گفته شده بود به سخنی مغایر با آن تبدیل کردند؛ پس به سزای آنکه ستم می‌نموده‌اند، عذابی اضطراب‌آمیز از آسمان بر آنان فرو فرستادیم.

آداب ورود به بیت‌المقدس

به آنان دستور رسیده بود که در حال سجده به درب قدس وارد شوند و بگویند: «حِطَّة». ورود در حال سجده چگونه ممکن است، در حالی که سجده معروف، نهادن پیشانی بر زمین است و لازمه آن سکون می‌باشد. همچنین وارد شدن، حرکت به‌گونه راه رفتن است، پس چگونه سجده؟ حرکت به گاه ورود، سجده را از نوع سکون به خضوع کامل در حال حرکت تبدیل می‌کند که در حال ورود به اندازه استطاعت رکوع کنند، چه آن که در حال راه رفتن رکوع ممکن است؛ پس در این جا مقصود از سجده نهایت خضوع است و نهایت خضوع در هر زمینه‌ای شکل مناسب آن زمینه را دارد، چنان‌که:

﴿لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...﴾^۱

آیا ندیدی که خدا هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است - و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان - به‌راستی برایش (همگی) سجده می‌کنند و (نیز) بسیاری از مردمان و (حتی) بسیاری از آنان هم که عذاب بر آنان محقق شده است ...

﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾ نیز این‌گونه تفسیر می‌شود: به خانه خدا خاشعانه وارد شوید، چه آن که او شما را به زمینی که برای شما نوشته بود داخل کرد. پس در اینجا دو ورود هست: ﴿ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ﴾: ورود به روستای قدس، ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾ و ورود به خود بیت‌المقدس از درب ویژه که هم‌اکنون به باب «حِطَّة» معروف است و شاید آن درب هشتم باشد و یا دربی باشد که موسی به جانب آن نماز می‌خواند.

۱. حج ۱۸/۲۲.

استغفار بنی اسرائیل

﴿وَقُولُوا احِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ...﴾ و چون غفر پوشش خطاها، فرع بر سخن ﴿حِطَّةً﴾ است، چنان که فرع بر ورود در سجده است، متوجه می شویم که مراد از ﴿حِطَّةً﴾ شکستن خطاهاست؛ یعنی به پیشگاه پروردگارشان استغفار کنند تا این که خطای بدکارانشان را از بین ببرد و ببخشد و بر درجات نیکوکاران بیفزاید. پس آنان مأمور نشده اند که لفظ ﴿حِطَّةً﴾ را بگویند؛ یعنی حالتی از حط، که همانا مقصود، درخواست انحطاط و بخشش خطاهایشان به گونه ای ویژه است که مقدمه آن ورود در حال سجده است تا این که اعضای بدن و زبان و دل های آن بندگان خدا به جهت تشکر از خدا و درخواست بخشش خطاهایشان به هنگامی که وارد قدس و یا قریه قدس می شوند، دلیل و خاضع باشند.^۱ پس این سخن که عبرانیان دستور یافته اند تا لفظ ﴿حِطَّةً﴾ که به زبان عربی است را بگویند، درست نیست، بلکه باید لفظی را به زبان خودشان بگویند که مفید معنای آن باشد؛ چنان که سجده ایشان غیر از سجده معروف است و چنان که حطه آن ها غیر از ﴿حِطَّةً﴾ به زبان عربی است و همانا معنای حطه و سجده مناسب حال و سخن شان مراد است: ﴿نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ﴾، اگر خطا کار هستید، ﴿وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾، هر آنکه از شما که نیکوکار است، ولکن: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...﴾^۲

۱. در این جا از انمه عَلَيْهِ السَّلَام روایاتی وارد شده که: «همانا مَثَل ما در این اَمّت همانند کشتی نوح و درب حطه در بنی اسرائیل است.» و نیز در درّالمنثور ج ۱، ص ۷۳؛ ابن ابی شیبیه از علی بن ابی طالب آورده که فرمود: «همانا...» و نورالتقلین، ج ۱، ص ۸۲؛ از عیون اخبار با نسبت به حسین بن علی خالد، از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام، از پدرش و از پدران، از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که: «پیامبر فرمود: برای هر اَمّتی دوست بسی خالص و فرق گذار - بین حقّ و باطل - است و دوست بسی خالص و فرق گذار - بین حقّ و باطل - این اَمّت، علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام است؛ زیرا به یقین، علی کشتی نجات و درب حفاظت این اَمّت است.» روایات به این معنا از طریق اصحاب ما - شیعه - و برادران ما - اهل سنت - است.

۲. ابراهیم ۲۸/۱۴.

... کسانی که ... تبدیل کردند ...

فقط ﴿الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ و نه همه آنان؛ زیرا در میان آنان نیکوکارانی هستند که در حال سجده وارد درب شدند و گفتند: ﴿حِطَّةٌ﴾. ﴿وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ به جای «مخطئین» - «خطاکاران» و یا «ظالمین» - «ظالمان»، اشاره تمکینی دارد که آنان گروهی از خطاکاران هستند که با تبدیل قول، خطای ظالمانه کرده‌اند، نه همه خطاکاران؛ زیرا برخی از خطاکاران از سیره محسنین پیروی کرده‌اند، پس هر کاری که آنان کردند اینان نیز انجام دادند و هر آن چه آنان گفتند، اینان نیز گفتند. و گروه دیگر افزون بر این تخلف، تخلف‌های دیگر کردند: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾:

﴿بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾^۱؛ به سبب آنکه ستم می‌کرده‌اند.

پس آنان سه گروهند: نیکوکاران، توبه‌کنندگان و خطاکارانِ ظالمِ فاسق و رجز فقط بر ظالم فاسق گفته می‌شود. آیا ﴿قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ فقط تبدیل لفظ ﴿حِطَّةٌ﴾ به غیر آن است؟ نه تبدیل کاری: ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾؟ در حالی که تحقق و انجام فعل سخت‌تر است و تخلف آن نزدیک‌تر و بیش‌تر است!

بدعت بنی اسرائیل

در اینجا ﴿قَوْلًا﴾ که به ﴿غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ غیر سخنی که به آنان گفته شده توصیف شده است، مفعول دوم برای ﴿بَدَّلَ﴾ است و مفعول اول آن قول ﴿اللَّهِ﴾ است که تبدیل به مغایر خودش شده است. سپس تبدیل ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾ وارونه وارد شدن آنان است؛ یعنی رو به عقب و پشت به جلو وارد شدند، گر چه به حال رکوع، تا این که دستور خدا را مسخره و برعکس کنند.^۲

۱. اعراف ۱۶۲/۷.

۲. درالمنثور، ج ۱، ص ۷۱؛ ابن جریر و ابن منذر، از ابن عباس و ابن هریره آورده‌اند که گفتند: «پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «از دری که مأمور شده بودند تا در حال سجده وارد شوند، برعکس، رو به پشت و پشت به رو، وارد

و تبدیل سخن خدا ﴿قُولُوا حِطَّةٌ﴾ به عکس آن همانند «لا حطه» و یا به سخن مسخره آمیز، همانند «حنطه» - «گندم» و امثال آن است؟ و رجزی که از آسمان بر ظالمان و فاسقان می بارد به معنای اضطراب است و «رجز البعیر» - «رجز شتر»، آنگاه که گام هایش به هم نزدیک شود و به جهت ضعف پاهایش بلرزد، از همین باب است. پس رجز ایشان اضطراب پیاپی و نزدیک است؛ چنان که رجز از آسمان بر آل فرعون نازل شد:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدمَّ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ ... وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشِفتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۱

پس بر آنان طوفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون را - حال آنکه نشانه های جداسازی شده بود - فرستادیم... و هنگامی که اضطراب و نکبت بر آنان فرود آمد گفتند: «ای موسی! پروردگارت را به عهده ای که نزد تو کرده بر ایمان بخوان، اگر این اضطراب را از ما بگشایی، بی گمان برایت به راستی ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را با تو روانه خواهیم ساخت.»

گرچه رجز آل فرعون همانند اینجا شناخته شده، اما رجز بنی اسرائیل شناخته نشده مگر با توصیف عام؛ عذاب اضطراب متناوب که بر فاسقان و ظالمان نازل شده، بدون اینکه قوم و نژاد را بشناسد و مراعات کند و بر آل فرعون ظالم و یا بنی اسرائیل ظالم، یکسان فرود می آید!

شدند، در حالی که به جای «حِطَّة»، حنطه در شعیره (گندم در جو) گفتند. و همانند آن در تفسیر برهان ج ۱، ص ۱۰۳؛ از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «آن گونه که دستور یافته بودند، سجده نکردند و آن گونه که باید سخن می گفتند، نگفتند، اما با پشت سر از درها وارد شدند در حالی که می گفتند: به ما گندم قرمز بده تا آن را قوت قرار دهیم که این کار، از آن کار و از آن سخن برای ما دوست داشتی تر است.»

۱. اعراف ۱۳۴/۷-۳۳.

استسقای موسی و سهمیه بندی آب

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُغْسِدِينَ﴾

﴿۶۰﴾

و چون موسی برای قومش در پی آبی برآمد، پس (بدو) گفتیم: «با عصایت (بر آن) تخته سنگ بزن.» پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، (به گونه ای که) هر قبیله ای آبشخورشان را همی دانستند (و گفتیم): «از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به افسادگری نکوشید.»

جوشش آب از سنگ

نعمت نهم، سیراب کردن آنان در «تیه»، صحرای خشکی که نه آب داشت و نه آبادانی بود:

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ آيَاتِنَا مِنْ مَاءٍ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ وَإِذِ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ...﴾^۱

و آنان را به دوازده نواده - که هر یک امتی بودند - از یکدیگر جدا ساختیم و به موسی - چون قومش از او آب خواستند - وحی کردیم که: «با عصایت به سنگ بزن.» پس، از آن دوازده چشمه جستن گرفت (و) هر گروهی آبشخور خود را همی شناخت. و ابر را بر فرازشان سایبان کردیم و گزانگبین و آرامش را برایشان فرودستادیم (و گفتیم): «از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید.» و بر ما ستم نکردند، ولی بر خودهاشان ستم می کرده اند. و چون بدیشان گفته شد: «در این مجتمع سکونت گزینید ...»

پس درخواست آب از جانب قوم موسی و نه درخواست اعجاز، اشاره لطیف دارد که ایشان در بیابان تشنه بودند و نه در شهر یا روستا؛ یعنی در «تیه» تشنه بودند. و دلیل دوم بر این دستور به

آنان: ﴿اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ﴾ است. پس بر آنان، نعمت‌های چهارگونه درخشان، در زمان حیرتشان در تیه، تمام شد؛ علی‌رغم سرگردانی آنان در برابر سرباز زدن از هجوم به قدس که ستمگران در آنجا بودند.

دوازده چشمهٔ بنی اسرائیل

سپس انفجار پشت‌سرهم انجام شد. آن‌گاه حضرت موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ با عصا به سنگ زد، انبجاس شد و آن شکافی تنگ‌تر از انفجار بود؛ سپس از انفجار انبجاس‌گونه دوازده چشمه به تعداد طوایف دوازده‌گانهٔ بنی اسرائیل به وجود آمد، چه آنکه دوازده سبط به تعداد نوادگان یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند و یعقوب، اسرائیل است و آنان زنجیرآسا به او منصوب هستند و آنان سران قبیله‌های اسرائیل می‌باشند: ﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾؛ زیرا برای هر کدام چشمهٔ ویژه‌ای مشخص شد و آنان از چشمهٔ دیگران بهره نمی‌نوشیدند و به آنان گفته شد: ﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ﴾؛ خوردن از طیبات من و آشامیدن از این چشمه‌ها، ﴿وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ و در زمین به شدت فساد نکنید، ولی آنان به جهت نفسانیات و سرشت‌های پست‌شان از خُلق‌های والا دوری می‌گزیدند. اصل «عثا»، شدت فساد است و آن، کوشش در افساد شدید است. گاهی فساد نتیجهٔ پروا نداشتن نفس از حرام است و این نکوهیده است و گاهی نفس در منجلاب فساد فرو می‌رود و گاهی نفس همهٔ قوایش را با شدت بسیج می‌کند تا افساد محسوس و یا غیر محسوس به وجود آورد^۱ و در اینجا نهی متوجه حالت فعلی آنان است؛ سعی در عیث فساد و افساد آن نهایت طغیان و کفران نعمت است، علی‌رغم آن که از رحمت و نعمت خدا نهایت بهره را برده بودند.

۱. در غریب‌القرآن هست که «عیث» و «عثی» به هم نزدیک هستند، جز این که «عیث» بیشتر در فساد محسوس به کار می‌رود و «عثی» در غیر محسوس. شاید «عثی» در این جا جامع افساد غیر محسوس و محسوس است؛ زیرا اولی، اگر از اندازهٔ خودش بگذرد، محسوس می‌شود.

ماهیت سنگ، منشاء چشمه

آیا این سنگ ویژه از سنگ‌های «تیه» بود و یا سنگ ناشناخته بود؟ کدام سنگ بود؟ معرفه بودن ﴿الْحَجَرِ﴾ دلیل بر ویژه بودن آن است؛ چنان‌که عصای او عصای خاصی بود: ﴿بِعَصَاكَ الْحَجَرِ﴾ و نه «بعصاء حجرا». آن عصا، عصایی بود که معجزات چهارگانه داشت: شکافتن دریا، انفجار چشمه‌ها، به شکل اژدهای مهاجم در آمدن و تبدیل آن عصا به ماری کوچکی که هجوم می‌کند.

﴿... تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ...﴾^۱

... همچون ماری کوچک ... می‌جنبد ...

﴿... هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ﴾^۲

... اژدری آشکارگر است.

﴿... فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾^۳

... پس (انداخت ناگهان اژدری شد و) آنچه را به دروغ می‌ساختند فرو می‌بلعد.

و گاهی موسی به آن تکیه می‌کرد و گاهی با آن گوسفند هایش را می‌کرد:

﴿...وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى﴾^۴

... و در آن برای من نیازهای مهم دیگری (نیز) هست.

و باید آن سنگ آن قدر بزرگ باشد که انفجار دوازده چشمه از آن ممکن باشد، تا صدها هزار بنی‌اسرائیلی بدون تنگنایی و انتظار یا بازداری یکدیگر از چشمه‌های پهناور و آبشخورهای گسترده بیاشامد. پس ممکن نیست که سنگ کوچک باشد؛ چنان‌که ممکن نیست که کوه بزرگ باشد؛ زیرا نص ﴿الْحَجَرِ﴾ - آن سنگ - دارد و نه «الجبل» - آن کوه - پس باید سنگی بزرگ باشد در کوه و یا غیر کوه، تا به درخواست انفجار برای چشمه‌ساران گسترده پاسخ مثبت دهد. نص در

۱. نمل ۱۰/۲۷.

۲. اعراف ۱۰/۷.

۳. اعراف ۱۱۷/۷.

۴. طه ۱۸/۲۰.

اینجا جز انفجار چشمه‌های دوازده‌گانه، اعجاز دیگری را ثابت نمی‌کند؛ که موسی علیه السلام با عصایش بر سنگ زد، بدون این که سنگ را با شتر نقل و انتقال دهد، چنین انفجاری پدیدار شد که آبشخور ده‌ها هزار بنی اسرائیل در دوازده گروه به وجود آمد.^۱

۱. در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة به اسناد به ابی‌جارود - که از دروغ‌گویان معروف به جعل است - آورده است که گفت: «ابوجعفر علیه السلام فرمود: «آن‌گاه که قائم ما از مکه قیام کند، منادی او ندا می‌دهد که کسی همراه خودش غذا و نوشیدنی نیاورد و او همراه خودش سنگ موسی بن‌عمران علیه السلام را دارد که به دنبال شتر کشیده می‌شود، پس در هر جایگاهی که پیاده می‌شود، از آن چشمه‌هایی گشوده می‌گردد که هر کس گرسنه باشد از آن سیر می‌شود و هر کس تشنه باشد سیراب می‌گردد و حیوانات نیز سیراب می‌گردند تا این که از کوفه به نجف می‌آید.»».

و در کتاب خرائج و جرائح، از ابی‌سعید خراسانی، از جعفر بن محمد و از پدرش، همانند این آمده و در پایان آن هست: «هر گاه اتراق کنند، از آن سنگ، آب شیر به طور دائم جاری می‌شود، پس کسی که گرسنه باشد، سیر می‌شود و کسی که تشنه باشد سیراب می‌گردد» با این روایت مرسل و مخدوش، معجزه‌ای را که قرآن به آن اشاره نمی‌کند نمی‌توان اثبات کرد؛ و الله اعلم.

تنوع طلبی بنی اسرائیل

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكِينَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾﴾

و چون گفتید: «ای موسی! ما هرگز بر یک (نوع) خوراکی شکیب (و تاب) نیاوریم، پس پروردگارت را برایمان بخوان تا از آنچه زمین می‌رویاند - از (قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز - برایمان برون آورد!» (موسی) گفت: «آیا به جای چیزی بهتر [من و سلوی]، چیزی فروتر (از آن) می‌طلبید؟ پس به شهری فرود آید که آنچه خواسته‌اید برای شما همانا در آنجاست.» و (داغ) خواری و ناداری بر آنان زده شد، و به (سوی) خشمی از خدا برگشتند. این بدین سبب بود که آنان همانا به نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیده‌اند و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند؛ این بدان روی بود که سرکشی نموده و تجاوز می‌کرده‌اند.

دهمین نعمت؛ و این نعمت‌های ده‌گانه‌ای است که خدا به آنان داده، در حالی که آنان کفر می‌ورزیدند و عصیان و تجاوز می‌کردند، پس: ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكِينَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ...﴾ - و (داغ) خواری و ناداری بر آنان زده شد و به (سوی) خشمی از خدا برگشتند ... - ﴿لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ﴾. پس ﴿لَنْ﴾ صبر ایشان را محال می‌کند و به طبع - در اینجا - محال بودن اختیاری است و آن‌ها به «من» در رزق‌های طیب و تمیز خدادادی هرگز رضایت نمی‌دادند: ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾؛ چنان‌که این قسمت از آیه به عنوان تفسیر، با شدت، گذشت. پس مفرد بودن این طعام به معنای یگانگی عددی از یک صنف نیست؛ چون که «طَبَّيَات» جمع است، بلکه مفرد بودن طعام به معنای یگانه روش غیبی است؛ یعنی همه «طَبَّيَات» که با شدت است، از غیب آمده‌اند: ﴿وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى﴾ از طعام‌های

زمینی و سختی‌ها و دشواری‌های آن به دور است و آنان بهترین رزق بهشتی را تبدیل به پست‌ترین رزق کردند. چه آن‌که آنان پستی را خواستند، علی‌رغم این که خدا برای آنان بلندی و سرفرازی را برگزیده بود، اما طبیعت‌های سرکش و نحس، جز پستی چیزی نمی‌پذیرند.

طعام درخواستی بنی اسرائیل

بنی اسرائیل در اینجا، یک بار در برابر خدا بی‌ادبی کردند؛ زیرا از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ طلب کارانه خواستند: ﴿فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ﴾. گویا خدا پروردگار موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و پروردگار آنان نیست. ای کاش چیز تمیزتر و بالاتری را درخواست می‌کردند، اما آنان از رزق زمین پست‌ترین و پایین‌ترین را طلبیدند: ﴿مِنْ بَقْلِهَا وَ فِثَانِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا﴾. سیر و پیاز در زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خبیث هستند: «(هر کس) این دو خبیث را بخورد، پس به مسجد ما نزدیک نشود»^۱ و خیار نه غذایی هست که از گرسنگی سیر کند و نه میوه است و سبزی و عدس از نیازهای همیشگی نیستند. پس این پنج تا، علی‌رغم خوردنی بودن، از ضروریات طیب نیستند: ﴿أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا...﴾.

فرومایگی بنی اسرائیل

﴿أَهْبَطُوا﴾ رمز انتقال آنان از زندگی عالی به زندگی فرودین است و نکره بودن ﴿مِصْرًا﴾ اشاره است به این که، آن شهر مشخص نیست؛ زیرا «مصر» بفتح راء - نفرمود تا مراد شهری باشد که از آن خارج شدند، پس پاسخ به این درخواست آسان پاک نیاز به دعا از خدا ندارد؛ چون که آن‌ها - سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز - در همه شهرها، فراوان هستند، پس نیازی به: ﴿فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ﴾ نیست، بار خدایا مگر در رها شدن از سرگردانی و وارد شدن به شهر، اما آن‌ها، آن را

۱. گر چه آن دو در ابعاد دیگر و در جایگاه‌های دیگر - غیر از مسجد - خبیث نباشد.

درخواست نکردند و همانا «مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَائِهَا...» را در هر حال درخواست کردند؛ در حال سرگردانی و غیر آن! و زمانی که شما: بنی اسرائیل در برابر زندگی تمیز که بدون فعالیت و خستگی بدست آورده‌اید، ناشکری می‌کنید، پس: ﴿اَهْبِطُوا مِصْرًا...﴾؛ به زندگی فرودین تنگ خسته‌کننده بروید تا به آرزویتان از سبزی، خیار، سیر، عدس، پیاز برسید.

﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ﴾: این ذلّت و مسکنت چیست؟ و چرا بر آنان زده شده؟ و آیا آن ذلّت و مسکنت به همگنان که کاری همانند کار آنان انجام می‌دهند نیز سرایت می‌کند؟ این سؤال‌ها در این شرایط که اسرائیل، فلسطین ما و قدس ما را اشغال کرده و با این اشغال معادلات سیاسی، اقتصادی، نظامی و ... را برهم زده مطرح می‌شوند؛ آیا با این حال، باز هم آنان ذلیلان بی‌خانمان هستند؟! در حقیقت ذلّت و مسکنت، همراه هر کسی هست که هم‌گام آنان است؛ چنان‌که خدا فرموده است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ﴾. ما ملتی نحس‌تر از آنان در تاریخ سیاه‌شان نمی‌یابیم و از این روی می‌بینیم که ذلّت و مسکنت همراه همیشگی آنان است، مگر این که به سبب ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردمان نجات یابند:

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا تَقِفُوا إِلَّا بِحِجَلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حِجَلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاءِ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۱

هر کجا - با پیگیری (تان) - یافت شوند، مهر خواری و بی‌مقداری بر (سر و سامان) شان زده شده، مگر به وسیله ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم. و مهر (و مهار) گداصفتی بر آنان زده شد، (و) این بدین سبب بود که به آیات خدا همی کفر می‌ورزیده‌اند و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند. (نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی و تجاوز می‌کرده‌اند.

عصیان خدا، چون که به آیات او کفر می‌ورزیدند و اعتدا بر بندگان خدا، چون که پیامبران خدا را می‌کشتند. عصیان شرارت‌بار در برابر خدا و تجاوز شرارت‌بار بر بندگان خدا، خصلت

۱. آل عمران ۱۱۲/۳.

رذیلانه همیشگی آنان بوده است، گر چه شکل آن گوناگون گردد. پس سرپیچی آنان از خدا و کفر و تکذیب به آیات خدا و نیز کشتار پیامبران خدا دامنه‌دار است؛ چه آن که در کتاب‌های وحی اسرائیلی جعلیات و تهمت‌هایی بر پیامبران وارد کرده‌اند تا کرامت آنان و صالحان را بشکنند و آبرویشان را بریزند و پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ را انکاری شرارت‌بار کردند و اگر در میانشان و در جامعه آنان بود، او را می‌کشتند؛ چنان‌که در زمان خودش کشتن وی را پی‌جویی می‌کردند.^۱

خدا نور خودش را کامل می‌کند، گرچه برای کافران ناخوشایند باشد. آن‌ها به اندازه توانشان قصاب‌های رسولان و رسالت‌های خدا هستند، گرچه شکل قصابی ایشان گوناگون باشد، پس آنان هم‌سیره و سنت و هم‌سرشت هستند:

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ...﴾^۲

بگو: «هر کس بر حسب ساختار (اختیاری) خود عمل می‌کند...»

خانه‌نشینی و ناداری، در هر کجا و هر زمان که باشند، زندگی همیشگی آنان است؛ چنان‌که حال و روز آنان را در دولت کوچکشان (اسرائیل) که برای اولین بار تشکیل دادند می‌بینی که علی‌رغم در اختیار داشتن ثروت‌های بسیار در تنگنا زندگی می‌کنند؛ چه آن که آن‌ها را صرف تهیه اسلحه برای استمرار اشغال فلسطین می‌کنند. بودجه‌ای که برای مسلح کردن سربازان هزینه می‌کنند چندین برابر بودجه‌ای است که صرف نیازهای زندگی می‌کنند. علی‌رغم همه نیرنگ‌ها و کوشش‌ها در جمع‌آوری مال‌ها و ثروت‌ها از گوشه و کنار دنیا، آنان فقیرترین و نادارترین‌اند در همان حال که ثروتمندترین هستند!

۱. نورالتقلین ج ۱، ص ۸۴؛ از اصول کافی، به سند از اسحاق بن عمار و از ابی عبدالله ع آورده است که در مورد آیه فرمود: «به خدا سوگند، بنی اسرائیل را با دست‌ها و شمشیرها نکشتند، اما روایاتشان را شنیدند، پس آن‌ها را از بین بردند و این یعنی قتل، تجاوز، و معصیت.» این از باب بیان مصداق و فرد مخفی کشتار آنان است، نه این که پیامبران را هرگز نکشته باشند، بلکه آنان سه گروه بودند: ۱. برخی پیامبران را می‌کشتند ۲. برخی راهنما و راه‌بلد کشتن بودند ۳. و گروهی راضی به کشتار پیامبران بودند؛ چنان‌که تحریف‌گران شریعت پیامبران و تکذیب‌کنندگان، قاتلان پیامبران هستند.

۲. اسراء ۱۷/۸۴.

بنی اسرائیل و استعمارگران

سپس ذلت زندگی آنان است ﴿إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ﴾ و چنین ریسمانی در طول تاریخ نداشته‌اند. ﴿وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ﴾ این را از مردمان استعمارگر راست و چپ با همه دشواری و مزدوری عجولانه برای استعمار، بدست آوردند، تا توانستند یک دولت کوچک پارتیزانی تروریستی تشکیل دهند. آیا این ریسمان می‌ماند؟ هرگز! چون با دست بندگان صالح خدا، دوبار پاره می‌شود و پس از آن تا روز قیامت ریسمانی نخواهند داشت.^۱ ریسمان بنی اسرائیل از استعمارگران بریده نمی‌شود، مگر به دست مسلمانان که به حبل خدا و ناس تمسک می‌جویند: ﴿لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أذى وَإِنْ يَمَاتُوكُمْ يُؤَلُّوكمُ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ضَرِبْتَ عَلَيْهِمُ الذِّكْرَ أَيْنَ مَا تَقَفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ ...﴾^۲

(شما مؤمنانی که شروط گذشته را انجام داده‌اید) کافران جز آزاری اندک، هرگز به شما زبانی نتوانند رسانید، و اگر با شما بجنگند، (پس) به شما پشت کنند، سپس یاری (هم) نیابند. هر کجا - با پیگیری (تان) - یافت شوند، مهر خواری و بی‌مقداری بر (سر و سامان) شان زده شده، مگر به وسیله ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم ... در اینجا مخاطبان ﴿لَنْ يَضُرُّوكمُ﴾ فقط مسلمانانی که به آن دو ریسمان تمسک بسته‌اند، هستند؛ چنان‌که نشانه آن دو را، آیه‌های آن‌ها بیان می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾ * ... وَمَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ... * وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ... كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

۱. ر.ک. به الفرقان، ج ۱۵، تفسیر سوره اسراء، آیه بنی اسرائیل

۲. آل عمران ۱۱۲/۳-۱۱۱.

عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ * لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى... ﴿۱﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر (از) فرقه‌ای از کسانی که به آنها کتاب وحی داده شد فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر برمی‌گردانند * ... و هر کس به (وسیله) خدا (از هر گونه خطا) عصمت و بازداري جوید و راه خدا را پوید، بی‌چون به راهی راست هدایت شده است * هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا - آن گونه که حق پروا کردن از اوست - پروا کنید و زنهار، جز به حالت تسلیم نمیرید * و همگی با هم از تمامی ریسمان خدا عصمت بطلبید، و پراکنده نشوید ... * و باید از میان شما، گروهی (مردمان را) سوی نیکی دعوت کنند و به کار معروف [؛ شایسته] وادارند، و از منکر [؛ ناشایست]، بازدارند و آنان همان رستگارکنندگانند * و مانند کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند، و ایشان برایشان عذایی بس بزرگ است * ... شما بهترین امتی بودید که برای مردمان برون آمدید. به کار معروف [؛ پسندیده] فرمان می‌دهید، و از کار منکر [؛ ناپسند] باز می‌دارید، و به خدا ایمان می‌آورید. و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، بی‌گمان برایشان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنانند و بیشترشان فاسقانند * (شما مؤمنانی که شروط گذشته را انجام داده‌اید) کافران جز آزاری اندک، هرگز به شما زیانی نتوانند رسانید ... *

پس ریسمان از خدا، همان ایمان و درخواست عصمت از خدا و تقوای اوست و درخواست عصمت از ریسمان خدا، کتاب خدا و نبی خدا - عقیده ایمانی و عمل ایمانی - است. سپس اعتصام جمعی و همگانی مسلمانان به ریسمان خدا که به وجود آورنده امت در بین ایشان است، برانگیزاننده آنان به خیر و دستوردهنده به معروف و بازدارنده از منکرات است و نیز اتحاد بر محور دین خدا و متفرق نشدن از آن، ریسمان از مردم است نه از مردم‌نمایان. در این هنگام:

﴿لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى﴾. سپس ریسمان یهود که از مردم استعمارگر بدست آورده اند، هرگز

آنان را از ذلت نمی‌رھاند و دو بار در ذلت آشکار و جهانی می‌نشینند:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^۲

۱. آل عمران ۱۱۱/۳-۱۰۰.

۲. اسراء ۴/۲۷.

و به فرزندان اسرائیل در کتاب (آسمانی‌شان) خبری حتمی دادیم: «همانا دو بار در سراسر زمین همواره افساد خواهید کرد و بی‌گمان (بار دوم) به سرکشی بزرگی بی‌امان بر خواهید خاست.»
 دو بار افساد در زمین، در همهٔ زمین و یک بار برتری‌جویی بزرگ که همان افساد مرحلهٔ دوم باشد:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...﴾^۱

پس آنگاه که (زمان تحقق) وعدهٔ نخستین آن دو (افساد) فرا رسد، بندگان (ویژه) خود را - که سخت نیرومندند - بر شما می‌گماریم. پس (در) میان خانه‌ها (برای سرکوبی شما) به جستجوی بی‌امان پردازند، و این وعده‌ای انجام‌شده‌نی بوده است. سپس دوباره شما (اسرائیلیان) را بر این بندگان ویژه چیره می‌کنیم ...
 در حالی که از جهت برتری‌جویی قوی‌تر از پیش هستند:

﴿... وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ...﴾^۲

... و شما را با اموال و پسرانی (یاری) و مدد می‌دهیم و شما را بیش از پیش (برای جنگ) بسیج می‌گردانیم. ...
 پس آنگاه وعدهٔ پایانی فرا رسد ...

یعنی همان مرحلهٔ دوم، ﴿لَيْسُوْا﴾ تا سیاه کنند آن بندگان صالح ﴿وَجُوْهُكُمْ﴾، سیاه‌تر از مرحلهٔ اول:

﴿... وَلَيْدٌ خُلُوْا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوْهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوْا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾^۳

... و باید در آن مسجد (الاقصی زمینی) درآیند، چنان‌که نخستین بار وارد آن شدند و (نیز) باید (با غلبه بر اسرائیلیان) بی‌گمان چیرگی‌شان را یکسره برچینند، (چه) برچیدنی.
 و برای اسرائیل، در طول تاریخ افسادشان، افساد جهانی که با آن دولتی تشکیل بدهند سابقه نداشته، مگر در اشغال قدس، و برتری‌جویی بزرگی هم در بین نخواهد بود، مگر در آینده، پس از آن که «عباداً لنا» برای اولین بار وارد قدس شوند و به تعقیب بنی‌اسرائیل پردازند، سپس بنی‌اسرائیل به سرجای اولشان فاسدتر و مسلط‌تر برگردند: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لَيْسُوْا﴾

۱. اسراء ۶/۲۷-۵.

۲. اسراء ۷/۲۷-۶.

۳. اسراء ۷/۲۷.

وَجُوهَكُمْ ﴿۱﴾ چه آن که به مسجد قدس بر می گردند: ﴿وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلْيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتَبِيرًا﴾. آن‌ها از آغاز پیدایی‌شان مفسدند تا این که در روز قیامت مزه عذاب را بچشند. حتی در حال قدرت و شوکت‌شان نیز مفسدند؛ زیرا دولت‌شان کوچک و از تروریست‌ها تشکیل شده است:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

و چون پروردگارت اعلام داشت همانا تا روز قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را بی‌گمان خواهد گماشت که ایشان را به عذابی بد گرفتار کند. به‌راستی پروردگارت همانا زودکیفر است و بی‌چون او همواره بسی پوشنده رحمتگر بر ویژگیان است.

عذاب همیشگی به دست بندگان صالح خدا؛^۲ از آغاز رویارویی رسالت اسلامی با رسالت‌های اسرائیلی، عذاب‌های تربیت‌گر پیاپی بر پیکر آنان وارد شده و یا حتی از بندگان غیر صالح همانند هیتلرها و کسانی دیگر تعذیب می‌شده‌اند. چه آن که آنان پیش از دولت کوچک غاصبانه تروریست‌شان در گوشه و کنار دنیا پراکنده بودند و هم‌اکنون آنان در دولت کوچک‌شان در معرض خطر همیشگی هستند و انفجارات شب و روز در داخل سرزمین‌های‌شان انجام می‌گیرد. آیا این‌ها برای چشاندن عذاب بر آنان کافی نیست؟!

پس مسکنت به سان سکه‌ای است که بر پیکر آنان زده شده و محو نمی‌شود و همراه همیشگی آنان است؛ ذلت نیز چنین است ﴿إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ﴾ که با آن‌ها مسکنت و ذلت باقی نمی‌ماند؛ چنان‌که مسکنت و ذلت داغی است بر پیکر هر کسی که کار بنی اسرائیل را انجام دهد؛ یعنی ریسمان خدا و مردم را رها کند، حتی اگر مسلمان باشد: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾. به غیر از کسانی که به دور ریسمان می‌آویزند و شرایط خدا را انجام می‌دهند، گر چه غیر مسلمان باشند؛ پس:

۱. اعراف ۱۶۷/۷.

۲. چنان‌که هم‌اکنون به دست مقاومت لبنان و انتفاضه فلسطین تأدیب می‌شوند. (م)

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾^۱

هر کجا - با پیگیری (تان) - یافت شوند، مُهر خواری و بی‌مقداری بر (سر و سامان) شان زده شده، مگر به وسیلهٔ ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم. و مُهر (و مهار) گداصفتی بر آنان زده شد، (و) این بدین سبب بود که به آیات خدا همی کفر می‌ورزیده‌اند و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند. (نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی و تجاوز می‌کرده‌اند. (آنان) یکسان نیستند؛ از (میان) اهل کتاب، گروهی ایستا و راستانند (که) آیات الهی را در دل شب می‌خوانند، در حالی که سر به سجده می‌نهند، به خدا و روز پایانی ایمان می‌آورند و به کار معروف [پسندیده] فرمان می‌دهند و از کار منکر [ناپسند] باز می‌دارند، و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگانند و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز دربارهٔ آن ناسپاسی نبینند و خدا به (حال) تقواییشان داناست.

آیات پس از آن که به مسلمانان دستور لازم را می‌دهد، تن یهود ذلت و مسکنت را می‌کوبد؛

پس:

﴿يَسْأَلُ بَأْمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾^۲

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما نیست، و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب. هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر بیند، و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی‌یابد * و هر کس که کارهایی شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که مؤمن است، ایشان داخل بهشت می‌شوند، و به اندازهٔ گودی پشت هستهٔ خرمایی (هم) ستم نمی‌شوند.

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب نیست. هر کس بدی کند در برابر آن کیفر بیند و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی‌یابد. هر کس که کارهایی شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که مؤمن است، ایشان داخل

۱. آل عمران ۱۱۵/۳-۱۱۲.

۲. نساء ۴/۱۲۴-۱۲۳.

بهشت می‌شوند و به اندازه گودی پشت هسته خرمایی (هم) ستم نمی‌شوند. پس همانا آن دستور - به مسلمان و غیر مسلمان - ایمان و عمل صالح است، نه نژادها و ملیت‌ها و شناسنامه‌ها و کارت‌های شناسایی.

مشترکات ادیان آسمانی

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ۶۲

بی‌گمان، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و نصرائیان و صابئان [التقاطیان] هر کس (از آنان و سایر موحدان) به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار شایسته (ی ایمان) کند، پس برایشان اجرشان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آن‌هاست و نه آنان اندوهناک خواهند شد.

اهمیت ایمان در ادیان

طایفه‌های چهارگانه با نام‌های گوناگون، پشت سرهم ذکر شده‌اند که نمایانگر شریعت‌ها و راه‌های گوناگون ایشان است. سپس ملاک، ایمان به خدا و روز قیامت و عمل صالح ذکر شده است؛ چنان که از تعبیر ﴿مَنْ آمَنَ﴾ نه «منهم» برمی‌آید که در مثلث رهایی: ﴿فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ مثلث: ایمان به خدا، ایمان به روز بازپسین و عمل صالح ملاکی همگانی برای مسلمانان، یهودیان، نصرائیان، صابئین و دیگر موحدان است و چنان‌که آیه ﴿لَيْسُوا سَوَاءً﴾ می‌گوید، اهل کتابی که مثلث ایمان را دارد با اهل کتابی که آن را ندارد مساوی نیستند. پس حتی اگر یهودی آن ایمان را داشته باشد، نجات می‌یابد، تا چه رسد به دیگران؛ چنان که سه گروه دیگر موحد هستند و صابئین نیز از موحدان هستند؛ چون که با موحدان ذکر شده‌اند، پس ﴿مَنْ آمَنَ...﴾ شامل آنان نیز می‌شود، و گرنه ذکر آنان در ردیف موحدان معنا نداشت. ذکر آنان در اینجا پس از یهودیان و نصرائیان است و در سوره مائده می‌بینیم که بین آن دو ذکر شده‌اند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کسانی (هم) که یهودی شده و (یا) صابئی [التقاطی] و (یا) نصرانی‌اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، نه بیمی بر ایشان است و نه ایشان اندوهگین می‌شوند.

عقیده توحیدی ادیان آسمانی

این دو نوع یاد کرد خدا از صائبان و اصحاب تورات و انجیل برای این است که بفهماند همه آنان در عقیده توحیدی مساوی هستند، گرچه شرایع‌شان گوناگون است. سپس در سوره حج می‌بینیم که به همین عبارت سوره مائده، معجوس هم در ردیف آن طایفه‌های سه‌گانه آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲

به‌راستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و التقاطیان و نصرانیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، بی‌گمان خدا روز قیامت میانشان را جدا خواهد کرد؛ زیرا خدا همواره بر هر چیزی بس گواه است. این از دلایلی است که طوایف پنج‌گانه نخستین از مشرکان نیستند، گرچه در عقیده توحیدی منحرف باشند. با دقت در آیات درمی‌یابیم که دو آیه نخستین حکم به نجات مؤمنان می‌کنند؛ زیرا بین گروه‌های ایمان آورده، مشرکان ذکر نشده‌اند. سپس در آیه سوم، به جای نجات، کلمه «فصل»: جدایی بین گروه‌های نامبرده ذکر شده است؛ چه آن که جدایی مشرکان از موحدان برهان بر این است که همانا ارزش و ملاک در زمینه نجات، عقیده است، نه تعصب نژادی و قبیله‌ای و دیگر امتیازها. از این روی می‌بینی که ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ایمان و اسلام به تنهایی در نجات دادن کافی نیست، تا چه رسد به ادعاهای توخالی و بی‌محتوا که ما مسلمان یا یهودی یا نصرانی یا صابئی یا معجوس و... بدون عمل صالح و تنها بر اساس ایمان به خدا و روز بازپسین - فقط - به زبان و یا حتی در عقیده از هم مسلک‌های توحیدی هستیم.

۱. مائده ۶۹/۵.

۲. حج ۱۷/۲۲.

پس ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در اینجا مسلمانان مؤمن به رسالت اسلامی هستند و نه منافقان؛ زیرا آنان نه ایمان و نه عمل صالح دارند. اما مسلمانان مؤمن به رسالت اسلامی، مؤمن محسوب می‌شوند، چه ایمان در دل‌های‌شان داخل شده باشد و یا هنوز نشده باشد و در راه ایمان باشند و در صدها آیه، مسلمانان به کرامت و احترام ایمان است، نه به نفاق و نه لقب‌های بی‌محتوای دیگر.^۱ تکرار لفظ ایمان در آیه، منافاتی با هم ندارند: ﴿... مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ ...﴾؛ چه آن که مقصود از ایمان اول مطلق ایمان، و از دومی ایمان مطلق است؛ چنان‌که در این آیه آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ...﴾^۲

هان ای کسانی که ایمان آوردید! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش به تدریج فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده، بگروید ...

رسمیت ادیان آسمانی

رسمیت یهود

﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ یهودیان هستند و با این عبارت در ده آیه ذکر می‌شوند؛ چنان‌که به عبارات هود و یهود ذکر می‌گردند و شاید ریشه این عبارت‌ها از ﴿... هَدْنَا الْيَك...﴾^۳ به معنای رجوع و بازگشت از درخواست دیدن خدا با چشم ظاهر، و از پرستش گوساله به پرستش خدای یگانه باشد:

۱. این توصیف، در قرآن، ۲۵۸ بار در چهره‌ها و درجه‌های ایمانی آمده است، اما از منافقان جز به نفاق تعبیر نمی‌شود، و یا مسلمانان شامل منافقان می‌شود؛ چون که عنوان مسلمانان شامل مؤمنانی که با دل ایمان آورده و کسانی که در راه ایمان هستند، می‌شود.

۲. نساء ۱۳۶/۴.

۳. دَرِّ الْمَثُورِ، ج ۱، ص ۷۴؛ ابن جریر و ابن ابی حاتم، از طریق عبدالله بن نجی از علی ع آورده‌اند که فرمود: «همانا یهود به این نام، نامگذاری شده‌اند، چون که گفتند: «إِنَّا هَدْنَا الْيَك».

﴿وَكَتَبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا وَإِيكَ قَالِ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...﴾^۱

«و برایمان در این (زندگی) دنیا نیکی ثبت و ضبط فرماید و در آخرت (نیز)؛ ما همواره به سویی تو رهنمون شدیم.» فرمود: «عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند، می‌نویسم؛ کسانی که فرستاده برجسته، پیامبر درس نخوانده را که (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند...
﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ گاهی به عنوان نشانه برای یهود به عنوان یک طایفه می‌آید، چه هدایت شده و یا نشده باشند؛ چنان‌که در اینجا چنین استغ زیرا یهودیان که به خدا و روز باز پسین ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند در نجات‌یابی استثناء شده‌اند؛ چنان‌که مؤمنان و دیگران که در آیه ذکر شده‌اند، چنین هستند، و گاهی ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ تهدید به کسانی است که یهودی نامیده شده‌اند، ولی هدایت نشده‌اند:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲

بگو: «ای کسانی که یهودی شده‌اید! اگر پنداشتید که (تنها) شما به‌راستی دوستان خدايید نه دیگر مردمان، اگر (از) راستان بوده‌اید، پس درخواست مرگ کنید.»
هدایت‌یابی و بازگشت به خدا فقط در یک آیه آمده و همان، ریشه نام‌گذاری آنان به یهودی است: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾ سپس از آن، صیغه‌های هود و یهود برای توجه دادن به ریشه: هدایت و توییخ روی‌گردانان از این ریشه، مشتق شده است.

۱. اعراف ۱۵۷/۷-۱۵۶.

۲. جمعه ۶/۶۲.

رسمیت مسیحیت

﴿وَالنَّصَارَى﴾ که در ۱۴ جایگاه آمده، شاید جمع نصری، یعنی منسوب به نصر (کمک) باشد.^۱

چون که:

﴿... قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ...﴾^۲

... حواریان گفتند: «ما یاران (تو، به سوی) خداییم...»

آنگاه که مسیح فرمود:

﴿... مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ...﴾^۳

«... یاران من سوی خدا کیانند؟...»

چنان که مسیح و حواریون در «ناصره» بودند، گفته می‌شود: «مسیح نصری»^۴، اما ریشه

﴿النَّصَارَى﴾ در قرآن و لغت، نصری است نه نصری، گرچه نصری در حاشیه به نصری اشاره

داشته باشد؛^۵ چنان‌که «هود» چنین است، پس ﴿النَّصَارَى﴾ شامل مؤمنِ ناصرِ حق و کسی که

منتسب به «ناصره» هست و نیز شامل رها کردن کمک می‌شود:

۱. همین از مفرد آن مشهور است؛ مانند صهری و صهاری. در غریب القرآن راغب اصفهانی آمده است: «این نام

منسوب به روستایی است که به آن نصران گفته می‌شود؛ پس گفته می‌شود: نصرانی و جمع آن «نصراری» است.»

من می‌گویم این روستا ناصره است و منسوب به آن نصری است نه نصرانی، و نصری جمع نصرانی نیست و جمع

نصرانی، نصرانیون است و «نصراری» مناسب با این مفرد نیست و مفرد مناسب با آن، نصری و یا نصری است و

دومی موافق‌تر است، و در کشف آمده که «نصراری» جمع نصران است؛ شاید مانند سکران و سکاری، اما فاء

جمع، در این‌جا مضموم و در آن‌جا مفتوح است، پس مفرد آن یا نصری و یا نصری است.

۲. آل‌عمران ۵۲/۳.

۳. آل‌عمران ۵۲/۳.

۴. در قاموس کتاب مقدس آمده است: «ناصره ۲۹ بار در عهد جدید ذکر شده و حضرت مسیح روزگاران بچگی اش را

در آن‌جا گذرانده و لقب حضرت مسیح، نصری و لقب حواریون، نصریون است.» (انجیل متی، فصل ۱۳، آیه

۵۸-۵۴؛ انجیل مرقس، فصل ۶، آیه ۶-۱؛ اعمال الرسل، فصل ۲، آیه ۲۲؛ فصل ۳، آیه ۶ و فصل ۴، آیه ۱۰ و

فصل ۶، آیه ۱۴) و نسل ششم از مسیحیان زیارت ناصره را آغازیدند..

۵. نورالثقلین ج ۱، ص ۸۵؛ در عیون الاخبار به اسناد به امام رضا علیه السلام به او گفته شد: «چرا نصراری، بدین نام،

نام‌گذاری شدند؟» فرمود: «چون که آنان از روستایی به نام ناصره از کشور شام بودند که مریم و عیسی پس از

﴿... وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...﴾^۱

و نصرانیان گفتند: «... مسیح پسر خداست...»

چنان‌که برای ستایش نصر و کمک می‌آید:

﴿... وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى...﴾^۲

... و کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، همواره به‌راستی نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان می‌یابی ...

رسمیت صابئین

﴿الصَّابِئِينَ﴾ کسانی هستند که از دینی به دینی منتقل می‌شوند، پس آیا از دین توحید به شرک می‌روند؟ و این با قرار گرفتن آنان در ردیف موحدان و نجات‌یابی با ایمان به خدا و روز قیامت و انجام عمل‌های صالح منافات دارد، و نیز در برابر مشرکان قرار گرفته‌اند، پس انتقال به شرک پیدا نکرده‌اند، بلکه ایشان از شرک به توحید^۳ منتقل شده‌اند و رها شده از هر کتاب آسمانی هستند، یا این که صابئین از توحید کتابی همانند شریعت ابراهیم به شریعت مخلوط از وحی زمینی زرتشتی با وحی آسمانی ابراهیمی انتقال یافته‌اند؛ چنان‌که این را روایات تأیید می‌کند.^۴

بازگشت از مصر در آن جا فرو آمدند. «همه نصرانی‌ها از ناصره نبوده‌اند، و همانا حضرت مسیح و حواریون از آن جا بودند و این نسبت، چنان‌که گفتیم در حاشیه کمک الهی مناسب است.

۱. توبه ۳۰/۹.

۲. مانده ۸۲/۵.

۳. عرب‌ها پیامبر ﷺ را صابئی می‌نامیدند؛ چون که او دینی را آشکار کرده بود که چیره بر دین‌های آنان بود.

۴. درالمثنوی، ج ۱، ص ۷۳؛ ابن‌ابی‌عمر عدنی در مسند خودش و ابن‌ابی‌حاتم از سلمان آورده‌اند که: «از پیامبر ﷺ

درباره اهل دین که با حضرت و اصحابش بود سؤال کردم، پس از نماز و عبادت آنان فرمود و این آیه آمد.» و آن

کسی که همراه پیامبر ﷺ و یارانش بود، سلمان بود که از زرتشت‌های ایران بود.

چه بسا مجوس نیز از موحدان باشد،^۱ گر چه آنان و اینان در توحید خدا و انتقال از شریعت کتابی اشتباه کرده باشند. به هر حال صائبان و مجوس اهل کتاب کامل نیستند؛ برخی از آنان به آتش احترام می‌گذارند، اما نه در حدّ شرک به خدا و پرستش غیر خدا.

۱. و در آن از وهب بن منبه صائبی سخن به میان آمده که او موحد بود، ولی شریعتی نداشت که به آن عمل کند و احتمال دارد که آن‌ها پیروان «مانی» باشند و طبق روایتی از امام صادق ع سؤال شده بود که چرا مجوسی، مجوسی نامیده شد، فرمود: «چون که آنان در سریانین مرکز داشتند و به آدم و شیث دعوت می‌کردند و ازدواج با مادرها، خواهرها، دخترها، خاله‌ها، عمه‌ها و زنان محرم را آزاد گذارده بودند و همانا این دروغ به خدا و بر آدم و شیث است.» (مجمع البحرین)

پاداش مؤمنان ادیان آسمانی

این طوایف پنج‌گانه موحدان، از اهل کتاب و غیر اهل کتاب، مشهورند و در قرآن با نام‌شان ذکر شده‌اند و دیگر موحدان موجود و یا آینده به اجمال آمده‌اند: ﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. و این، ضابطه، شاکله ایمان نجات‌یابنده را به طور کلی مشخص می‌کند و همه لقب‌های مسلمان، یهودی، نصرانی، صائبی، مجوسی و ... را فرا می‌گیرد. بنابراین هر کس که بدون ایمان رسالت اسلامی بمیرد، اعم از این که موحد کتابی همانند یهودی و نصرانی و یا موحد غیرکتابی همانند صائبان و مجوس باشد: ﴿فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. به شرط قصور داشتن^۱ و مستضعف بودن که یا این رسالت را نشنیده‌اند و یا به طور حقیقی آن را نشناخته‌اند بدون این که در شناخت آنان کوتاهی کرده باشند؛ چون که:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾^۲

و حال آنکه (از عمق) جان‌هایشان به آن (نشانه‌های ربانی) یقین داشتند، از روی ظلم و تکبر آن‌ها را انکار (و انگار) کردند ...

پس انکار و تکذیب آیات خدا با ایمان به خدا منافات دارد، و انکار دیدار خدا، از ایمان به خدا می‌کاهد و ترک اعمال صالحی که مناسب ایمان است، دلیل بر کاهش ایمان است. پس اینان از بشارت‌یافتگان به دریافت اجر نرسیدن و محزون نبودن نخواهند بود و همانا بشارت‌یافتگان به این پاداش، مؤمنان به خدا و روز قیامت و عمل‌کنندگان به صالحات هستند؛ آنان با رتبه‌های گوناگون، درجات نجات را به خود اختصاص می‌دهند، چنان‌که دیگران پله‌های گوناگون بی‌ایمانی و نجات‌نایابی هستند و افراد هر دو گروه با هم مساوی نیستند:

۱. دزالمتثور، ج ۱، ص ۷۴؛ ابن جریر از مجاهد آورده که گفت: «سلمان فارسی از پیامبر ﷺ از نصاری و اعمال‌شان

سؤال کرد؛ فرمود: «با دین اسلام نمی‌میرند.» سلمان گفت: «پس دنیا را تاریک نمایند؟» پس این آیه: ﴿وَالَّذِينَ

هَادُوا...﴾ نازل شد. پس از آن پیامبر ﷺ سلمان را خواست و فرمود: «هر کس به دین عیسی بمیرد، پیش از آن که

من را بشنود، پس او در راه خیر است و هر کس من را بشنود و ایمان نیاورد پس به تحقیق هلاک شده است.»

۲. نمل ۱۴/۲۷.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

﴿...وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾^۲

... به اندازه گودی پشت هسته خرمایی (هم) ستم نمی‌شوند.

پس آیه‌ای که ذلت و درماندگی را بر چهره یهودیان می‌زند، آن دو را نتیجه کفر و تکذیب و تجاوز، از هر کس و در هر کجا که باشد، می‌داند؛ گر چه آیه در مورد یهودیان است، اما علت‌های ذلت و مسکنت‌آفرین، فراگیر است و این آیه علت‌های نجات را در هر کجا باشند، بیان می‌کند، بدون فرق بین موحدان، از:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ...﴾^۳

کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و التقاطیان و نصرانیان و زرتشتیان و ...

﴿فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ﴾ به مقدار ایمانی که دارند و عمل صالحی که انجام می‌دهند، ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ در نزد پروردگار و در روز اجر؛ ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾ از عذاب ﴿وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ به جهت چیزهای فوت شده محزون نخواهند بود، چون چیزی از آن‌ها فوت نمی‌شود و آنان در حال حاضر و آینده نزدیک و دور در امنیت خواهند بود.

۱. نجم ۳۹/۵۳.

۲. نساء ۱۲۴/۴.

۳. حج ۱۷/۲۲.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا
 آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ثُمَّ
 تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
 وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ
 الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً
 خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا
 خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

عهد خدا با بنی اسرائیل

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۖ ۶۳﴾
 و چون پیمانتان را (از شما) گرفتیم، و (کوه) طور را بر فرازتان افراشتیم (فرمودیم): «آنچه را به شما داده‌ایم به نیرویی (شایسته همچون کوه بر فرازتان) بگیرید و آنچه را در آن است به یاد آرید، شاید شما (از گناهان) پرهیز کنید.»

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۖ ۶۴﴾
 سپس (شما) بعد از آن (پیمان) روی گردانیدید، پس اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، همانا از زیانکاران می‌بودید.

عهد خدا با کتاب

میثاق در اینجا میثاق کتاب است؛ چون شامل همه میثاق‌ها می‌شود، یک میثاق که همه میثاق‌هاست؛ چنان‌که یگانگی ﴿مِيثَاقَكُمْ﴾ به این معنا اشاره می‌کند و میثاق کتاب به آن تصریح می‌کند:

﴿... أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ ...
 وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ ... وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ...﴾^۱

... آیا از آنان پیمان کتاب (وحیانی) گرفته نشده که جز حق نسبت به خدا سخنی نگویند، حال آن که آنچه در آن (کتاب) است آموختند؟ ... و کسانی که به وسیله کتاب (وحیانی، خودهاشان و دیگران را) نگاهبانی می‌کنند ... و چون (کوه) طور را (بر) فرازشان ... برکندید (و برافراشتم) ...

بالا بردن کوه طور

کوه طور را به جهت میثاقی که از آنان گرفته بود، بر فراز سر آنان برد:

﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ...﴾^۲

۱. اعراف ۱۷۱/۷-۱۶۹.

۲. نساء ۱۵۴/۴.

و (کوه) طور را به سبب (نقض) پیمان‌شان بالای سرشان برافراشتیم ...

زیرا سبب آن، همان میثاق بوده تا اندازه توان‌شان را در تحمّل میثاق بدانند؛ بدانند که تحمل میثاق همانند بالا بردن کوه، توان و اقتدار فراوان می‌خواهد و از ترک میثاق بترسند. پس، از این روی، هنگام برکندن کوه، مأمور به پذیرش میثاق شدند: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ چنان‌که در اینجا و در سوره اعراف است:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ...﴾^۱

و چون پیمان‌تان را (از شما) گرفتیم، و (کوه) طور را بر فرازتان افراشتیم (فرمودیم): «آنچه را به شما داده‌ایم به نیرویی (شایسته همچون کوه بر فرازتان) برگزید و آنچه را در آن است به یاد آرید ...

پس پذیرفتن چیزی، یعنی «میثاقی» است که با قوت به آن داده شده آنچه در آن است را بر زبان جاری کنند و به آن گوش فرا دهند و به آن توجه کنند سپس با قوت به آن عمل کنند. به تحقیق خدا کوه طور را به سان سایبان بر بالای سرشان برافراشت:

﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۲

و چون (کوه) طور را (بر) فرازشان همچون سایبانی برکنندیم (و برافراشتیم) و چنان پنداشتند که (کوه) به راستی بر (سر) شان فرود آینده است (و گفتیم): «آنچه را که به شما داده‌ایم به جد و جهدی شدید برگزید و آنچه را در آن است به یاد آرید، شاید شما (از این گناهان) پرهیز کنید.»

بی‌شک مقصود از ﴿الْجَبَلَ﴾ کوه طور است، چنان‌که از لام تعریف برمی‌آید؛ زیرا فقط کوه طور در نزد آنان مشهور بود و در تورات به آن «طور» و یا کوه زیتون و کوهی که روبروی اورشلیم است و کوهی که در جانب شرق کشور است، گفته می‌شود. ﴿تَتَّق﴾ چیزی، کشیدن و کندن آن است تا به راحتی بشود آن را به بالا برد؛ همانند کندن پایه دیوار؛ پس خدا کوه طور را کشید، کند و به راحتی بالا برد، ﴿فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ﴾

۱. بقره ۶۳/۲.

۲. اعراف ۱۷۱/۷.

مثلث اوامر خدا در زمان میثاق

بنی اسرائیل در زمینه میثاق مزبور به هنگام کندن و بالا بردن کوه طور، مثلثی از دستور را دریافت کردند:

۱. ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾؛ با قوتِ بدن‌ها و دل‌ها، آن چه را به شما دادیم بگیرید؛^۱ زیرا همه تکلیف‌های بدنی و روحی، عقلی یا قلبی را شامل می‌شود و باید همه نیروها را تمرکز داد تا پذیرش میثاق که صاحبش را به تقوا می‌رساند، کامل شود.

۲. ﴿وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ﴾؛ آنچه در آن است را به یاد آورید؛ زیرا پذیرش صحیح فقط پس از دریافت صحیح مطلب، توجه به آن و کنار گذاردن غفلت و اشتباه است.

۳. ﴿وَاسْمَعُوا﴾؛ گوش فرادهید؛ با گوش‌های‌تان^۲، هر آن چه را پیامبر شما بر ای شما می‌خواند و به گوش‌های‌تان می‌رسد و با آن‌ها برخورد می‌کند، سپس با گوش‌های دل‌های‌تان تا این که آگاهی کامل شود و عمل، بازده آن باشد، ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ شاید پروا پیشه گردید.

اتّصاف به تقوا و امتحان با آن، جز با جمع کردن زاویه‌های این مثلث نیست: آغاز با تقوای ظنی، پس از آن علمی و سپس رسیدن به تقوای یقینی و چه منظره زیبایی دارد هماهنگی دو قوت: کندن کوه و فراز کردن آن بر بالای سرشان و گرفتن میثاق از ایشان، و هر دو از معجزات ویژه ایشان است؛ زیرا به زمین دل بسته بودند و هوای نفسشان را پیروی و در زندگی افراط می‌کردند و به فسق‌ها و معصیت‌ها و طغیان جذب می‌شدند؛ چنان‌که کوه به ناگزیر به زمین می‌چسبد. پس باید هر آن چه به ایشان داده شده، به مقدار استطاعت، با قوت تصمیم بگیرند و در تحقق بخشیدن به میثاق خدا، از خدا کمک بگیرند. مشاهده این هماهنگی زیبا و جلوه‌گر، ایشان را

۱. تفسیر برهان ج ۱، ص ۱۰۵؛ عیاشی از اسحاق بن عمّار آورده است: «از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام از سخن خدا: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ سؤال کردم، که قدرتی بدنی یا قلبی است؟» فرمود: «هر دو» و این بابویه به استناد به اسحاق و یونس، همانند او نقل کرده است.

۲. چون‌که «اسمعوا ما فيه» در آیه خودش به جای «اذکروا ما فيه» در دو آیه آمده است، می‌فهمیم که شنیدن در آن، شنیدن قلب است؛ چنان‌که ذکر کار قلب است، پس شنیدن قلب، ذکر آن و ذکر قلب شنیدن آن است و هر دو - شنیدن و ذکر - در دو آیه خودشان هم معنا هستند.

آگاه می‌کند که زمینه میثاق کتاب، جایگاه پذیرش سستی و تبلی و گریز از مسؤولیت و هر گونه شانه خالی کردن از بار مسؤولیت نیست. و همانا برکندن کوه، برکندن خودخواهی‌ها و دلبستگی‌هاست و در آن راهی به جز جدیت با همه امکانات و توانمندی‌ها نیست. رهپویان راه خدا، تبلی و سستی و بی‌انضباطی را رها می‌کنند و با همه وجود، عارفانه، مصمم و با جدیت رو به خدا می‌آورند. پس میثاق کتاب، روش زندگی ایمانی است که یقین و نظم زندگی را در همه ابعاد را، آن‌گونه که خدا می‌خواهد، تنظیم می‌کند، ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

عهد شکنی بنی اسرائیل

بنی اسرائیل آن میثاق را با قدرت نگرفتند و به آن گوش فرا ندادند و محتوای آن را یادآوری نکردند؛ زیرا آنان تصمیم به فریب دادن خدا داشتند؛ چون آنگاه که کوه، بالای سرشان سایه انداخته بود، از ترس این که بر سرشان فرو بیاید، تظاهر به ایمان و پذیرش میثاق کتاب کردند، سپس پشت به میثاق کردند و از آن برگشتند: ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ و اگر فضل خدا نبود، زیان کار بودند: ﴿فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. آنان نه تنها از میثاق برگشتند، بلکه پس از آن که به آنان گفته شد: ﴿... خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا﴾:

﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِنَسَمَا يَا مُرْكُم بِهِ إِيْمَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم.» و بر اثر کفرشان، (مهر) گوساله در دل‌هاشان سرشته شد. بگو: «اگر مؤمن بوده‌اید، بدا (به) آنچه ایمانتان شما را بدان فرمان می‌دهد.»

کلمه ﴿ثُمَّ﴾ در آیه می‌نماید که آن سخن زشت آنان، پس از قصه کوه و یا پس از آن بوده است که: ﴿... سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ...﴾ پس بر فرض محال که اکثر آن سخن در هنگام کندن کوه بود، به یقین به سرشان فرود می‌آمد؛ زیرا کوه به گاه راندن آن سخن، جز برای ترساندن آنان کنده نشده بود، و بلند کردن کوه برای تحمیل دین بر آنان نبود تا منافات با:

۱. بقره ۹۳/۲.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾^۱ در دین هیچ (گونه) اجباری نیست ...

داشته باشد، و همانا برای تطبیق و انجام دین بود، پس از آن که دین را به عنوان عقیده پذیرفته بودند؛ زیرا صراحت آیه داریم: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ﴾ پس به یقین پذیرفتن آن میثاق پیش از بالا بردن کوه «طور» و پس از ظاهر شدن ایمان به آن میثاق بوده و سپس رفع «طور» انجام گرفته است:

﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ...﴾^۲

و (کوه) طور را به سبب (نقض) پیمان‌شان بالای سرشان برافراشتیم ...

و بالا بردن این کوه برای آنان پند، یادآوری و ترساندن بوده است که «اگر آن را نپذیرید، کوه بر روی شما قرار می‌گیرد، پس آن را پذیرفتند و سرهای‌شان را پایین انداختند».^۳ نشانه‌ای خداییست که بر ایمان به خدا می‌افزاید. پس تمسک به میثاق خدا و ترساندن بی‌بدیل از پیمان‌شکنی، نشانه بی‌نظیر در طول تاریخ آنان بوده است؛ زیرا معجزاتی که در زمان رسالت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دیدند ترساننده بنی اسرائیل نبود و فقط همین آیه هست که در کنار حجّت و پند، ترساندن را نیز در بردارد. کوه، این‌گونه با «نتق» خویش سخن می‌گوید که من نشانه بی‌بدیل خدایم که جز اراده او نمی‌تواند مرا از جای برکند و به‌سان سایبانی برفراز سر آنان بگیرد؛ گرچه انسان کوه‌هایی از آهن را با وسایل علمی شناخته شده و استوانه‌هایی که خودش ساخته، از جای می‌کند، اما «نتق» خدا فقط با اراده انجام می‌گیرد.

پس سخن انکارگر معجزات، که «بنی اسرائیل در کنار کوه بودند، زلزله آمد و کوه لرزید و بدین وسیله قله آن بر آنان سایه افکند و گمان کردند که می‌خواهد بر آنان فرود آید»، حرف بی‌ارزشی است؛ زیرا این سخن تأویل نادرست و علیل برای: ﴿وَرَفَعْنَا﴾ و ﴿نَتَقْنَا الْجَبَلَ﴾ است. آیا از این

۱. بقره ۲/۲۵۶.

۲. نساء ۴/۱۵۴.

۳. نورالتقلین، ج ۱، ص ۸۵؛ از تفسیر قمی آورده است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «آن‌گاه که خدا تورات را بر

بنی اسرائیل نازل کرد، آن را نپذیرفتند، پس خدا کوه طور «سینا» را بر بالای سرشان گرفت و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن‌ها

گفت: «...»

دو تعبیر، صریح‌تر که خدا «رفع» و «نتق» را به خودش نسبت داده است، وجود دارد؟ و یا اگر زلزله آن کار را کرده و مقصود خدا هم همین است، پس چرا خدا با صراحت آن دو را نمی‌فرماید؟ جایگاه ترجی و تردید در ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ چیست؟ در حالی که خدا تردید ندارد و آرزومند نیست، بلکه کسی که سرانجام کارها را نمی‌دارند، آرزومند است!

بر خورداری بنی اسرئیل از فضل خدا

جواب: همانا جایگاه، جایگاه امیدواری مکلف است. خدا امید نمی‌برد و همانا مکلف باید به هنگام انجام دستور خدا، امیدوار به دوری از ناخواستنی‌ها و محظورهای شرعی باشد؛ زیرا گرفتن میثاق با امید، سپس پرواپیشگی، امید پس از امید است. پس بنده خدا در هر حال جز مالک خوف و رجاء نیست، و شاید محکم گرفتن هر آن چیزی که به آنان داده شده، همان دریافت استوار ایمان با بصیرت و یقین است و این‌ها همه، پرواپیشگی باطنی است، پس ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ تقوای ظاهری را بیان می‌کند؛ زیرا آن اثر تقوای باطنی است و هر کدام وجهی و دلیلی دارد و جمع آن‌ها بهترین است.

و ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ گذشتگان را فرا می‌گیرد؛ زیرا ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾؛ و نیز حاضران در زمان خطاب را شامل می‌شود؛ زیرا حاضران همانند گذشتگان هستند، گر چه سخن گذشتگان را که ﴿سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾ بر زبان جاری نساختند و یا آن سخن را گفتند. پس اعتبار و ملاک، عمل به میثاق است که نه در اینجا (حاضران) و نه در آنجا (گذشتگان) وجود ندارد، بنابراین می‌بینی که آنان پیوسته تورات را در زبان، معنا و عمل تحریف می‌کنند و در مثلث ۱. تحریف و کفر ۲. تحریف و انحراف‌گری ۳. و شدت فحش و دغل‌بازی زندگی می‌کنند؛ زیرا ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ همه این‌ها را فرا می‌گیرد و خدا با فضلش آنان را به خاطر معصیت به وسیله کوه طور نابود نکرد: ﴿فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾، از نابودشدگان به سبب نبودن پدران عصیان‌گرتان!

قضیه تحریم روز شنبه

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۖ﴾

و به راستی کسانی از شما را - که در روز شنبه (از فرمان خدا) تجاوز کردند - به خوبی شناختید. پس بدیشان گفتیم: «بوزینگانی رانده شده باشید.»

منع صید در شنبه

اعتدال عملی در روز شنبه زیر پوشش نیرنگ و به قصد فریب خدا بوده است؛ زیرا از کار و صید در روز شنبه باز نایستادند، گر چه تظاهر فریبکارانه به ترک عمل در شکل کلاه شرعی تمسخرآمیز به حکم خدا کردند:

﴿وَسَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * ... * فَلَ مَا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۖ﴾^۱؛

و درباره اهالی مجتمعی که کنار دریا بودند از ایشان پرس، چون در روز شنبه تجاوز می کردند؛ آن گاه که روز شنبه آنان، ماهیانشان بسیار و نمایان روی آب می آمدند و روزهای غیر شنبه سویشان نمی آمدند. این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می کرده اند، می آزمودیم. ... پس هنگامی که از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند [؛ حيله زدند] به آنان گفتیم: «بوزینگانی رانده شده باشید.»

مسخ ماهی گیران به میمون

پس به جهت تجاوز از حکم خدا، تبدیل به بوزینگانی رانده شده شدند ﴿نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ حاضران ﴿وَمَا خَلَفَهَا﴾: آیندگان از کسانی که راه ایشان را پیمودند؛ زیرا آنان را خواستی های نفسانی بازمی داشت و نیز بازدارنده از زندگی دنیا و سرای دیگر بود ﴿وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ و

۱. اعراف ۱۶۶/۷-۱۶۳.

کسانی که با اختیار خویش پرواپیشه می‌کنند، باید تقواشان ایشان را از طغیان‌شان باز دارد، پس بوزینه رانده‌شده، برای آنان «نکال»: بازداشت نیست، بلکه موعظه و اندرز است. این دگرگونی عمدی، یعنی تبدیل خطاکاران به بوزینه رانده‌شده در کنار دو زاویه طاعیان و پرواپیشگان، زاویه سومی را در بردارد و آن لعنت دنیا و آخرت است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾^۱

هان ای کسانی که کتاب داده شدید! به آنچه فرو فرستادیم - حال آنکه تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به فقهرا بازگردانیم، یا همچنان که اصحاب سبت [شنبه] را لعنت کردیم، آنان را (نیز) لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته بوده است. این تجاوز آشکار و فریب‌کارانه پس از: ﴿... وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعُدُّوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾^۲ - ... و (نیز) به آنان گفتیم: «در روز شنبه تجاوز نکنید و از ایشان پیمانی سخت بی‌امان بر گرفتیم - است. و همانا آن تحویل روز سبت، در سوره ابراهیم، به جهت اختلاف آنان، آزمایش و امتحان و محرومیت موقت قرار داده شده است:

﴿إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا...﴾^۳

(جریان) شنبه، تنها بر کسانی - که درباره آن اختلاف کردند - مقرر گردید ...

تعطیلی در ادیان

و «سبت» در لغت به معنای قطع است؛ چنان‌که:

﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾^۴ ؛ و خوابتان را (مایه) آرامش (تان) قرار دادیم.

۱. نساء ۴/۴۷.

۲. نساء ۴/۱۵۴.

۳. نحل ۱۶/۱۲۴.

۴. نبأ ۷۸/۹.

قطع حرکت‌های خستگی‌زا و جنبش‌ها کسالت‌آفرین است. این چنین، شنبه بر یهودیان حکم چهارم از نوامیس ده‌گانه توراتی قرار داده شد (الخروج فصل ۲۰: آیه ۸) و این حکم ثابتی در شریعت تورات بود تا این که اسلام آمد و آن را نسخ کرد و به جمعه انتقال داد؛ چنان که ما نمی‌توانیم روز جمعه را با واجبات و احکامش، به غیر آن تبدیل کنیم. همچنین، شنبه در طول تاریخ تورات ثابت بوده است. پس سخن مسیحیان نادرست است که: «ما می‌توانیم شنبه را به روز یکشنبه تغییر دهیم؛ چون مقصود، اختصاص دادن روزی از هفته به عبادت خداست، اعم از این که آن روز شنبه باشد یا یکشنبه و یا روز دیگر.» از این روی نصرانیان، یکشنبه را شنبه مسیحیت می‌نامند؛ زیرا مسیح پس از آن که در روز پنجشنبه به صلیب کشیده شده بود، در آن روز از جایگاه مردگان بپا خواست و داخل جحیم آتش شد تا جسم بشری او عذاب آن را بچشد، سپس به جانب پدرش در آسمان‌ها بالا رفت.^۱ آن‌ها با تغییر شنبه به یکشنبه، در برابر خدا موضع گرفتند و به مسیح توهین کردند؛ زیرا روز آتش او را - به تعبیر خودشان - روز عید قرار دادند و با فریب سامری خودشان، پولس، این‌گونه با شریعت تورات برخورد کردند.

بحث در خَاسِبِیْنِ

سپس این سخن که ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِیْنِ﴾ سخن لفظی نیست، بلکه اراده کار است؛ پس در زمینه‌های تکوین، سخن خدا فعل اوست؛ چنان‌که:

﴿... فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ إِنِّي نَادِيَةٌ أَوْ كَرِهًا قَالْنَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۲

... پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان‌پذیر آمدیم.»
تعبیر به سخن، اشاره به سرعت نفوذ دستور خدا است که نیاز به شرط و یا دستور دیگری ندارد:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳

۱. ر.ک. به کتاب ما عقائد نادر، بحث صلیب.

۲. فصلت ۱۱/۴۱.

۳. یس ۸۲/۳۶.

هنگامی که چیزی را اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «شو»، پس (بی‌درنگ) می‌شود. و مقصود از ﴿خَاسِئِينَ﴾، بوزینه توهین شده و دور شده است، چه آن که بوزینه رانده شده نیست؛ زیرا همانند حیوانات دیگر آفریده شده است، بدون این که از رحمت و کرامت خدا به دور باشد. آنان تبدیل به بوزینگان شدند، پس از آن که انسان آفریده شده بودند و پس از تبدیل به بوزینگان، «خَاسِئِينَ»، طرد شده، تحقیر شده و دور شده از رحمت خدا شدند.

و شاید ﴿خَاسِئِينَ﴾ به جای «خَاسِئَةُ» به باقی ماندن روح‌های انسانی عاقلانه آنان اشاره دارد: ۱. به جهت اینکه جمع عاقل است ۲. اگر روح‌شان تبدیل به روح بوزینه بشود، آن‌ها بازدارنده خودشان از انحراف نخواهند بود؛ چون که آن تحول را نخواهند فهمید ۳. چون با تبدیل دو جزء آن‌ها به بوزینه، مکلف نخواهند بود که در دنیا و در آخرت عذاب داده شوند؛ چنانکه انسان عاقل معصیت کار، مجنون شود و با جنون بمیرد؛ زیرا معیار در حساب، همان حالتی است که فرد در آن می‌میرد، که اگر عاقل باشد ثواب و یا عقاب دارد و اگر مجنون و یا میمون و یا هر حیوان بی‌عقلی باشد، حساب ندارد، مگر به مقدار شعورش. پس روح انسانی که مدتی با جسم خودش زندگی کرده، سپس جسم او تبدیل به بوزینه شده، شدیدترین عذاب را می‌چشد؛ چون عاقل است؛ اما اگر تنها روح‌شان تبدیل به میمون شود ولی جسم‌شان باقی بماند، بازدارندگی نه برای خودشان، نه برای حاضران و نه برای آیندگان باقی نخواهد ماند؛ زیرا آنان، آن‌ها را بازدارنده نمی‌بینند.

در اینجا تبدیل برخی از انسان‌ها به بوزینگان رانده شده، برای بازدارندگی از انحراف و یا موعظه مطرح شده است. اما تحول بوزینه به انسان - به عزم داروین - چرا؟ پس اگر تحول اول را با دلیل قاطع نپذیریم، همانند این جا، اما تحول دوم - داروینی - را به مجرد تشابه میمون به انسان نمی‌پذیریم؛ چون دلیل ندارد و آیات قرآن در باب خلقت انسان: ﴿مَنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾؛ گلی چسبنده، ﴿مَنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾؛ گلی سیاه و تغییر یافته و دیرپا، و ﴿مَنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾؛ از گلی خشکیده همچون سفال، این‌گونه تأویل را نمی‌پذیرد و این بحث در طی آیه‌های خودش خواهد آمد.

عبرت از اقوام گذشته

﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ۖ ۶۶﴾

نکال به معنی ضعف، عاجز بودن و قید و مانع داشتن است، پس نکال به این معناها برای مثلث حاضران و آیندگان و پند برای پرواپیشگان وضع شده است.

احتمالات در ﴿لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾

۱. ﴿لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ مهم‌ترین امت‌های نظاره‌گر آن صحنه از میان حاضران و هم‌عصران آن زمان هستند و مقصود از ﴿وَمَا خَلْفَهَا﴾ امت‌هایی هستند که پس از آنان می‌آیند، و هوای آنان همان هوای پیشینیان، و طغیان‌شان طغیان آنان است؛^۱ پس چرا ﴿مَا﴾ اشاره به غیرعاقلان دارد؟

۲. و یا مقصود از ﴿لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ نزدیکان نظاره‌گر آن تبدیل و از ﴿وَمَا خَلْفَهَا﴾ کسانی هستند که از نظر مکانی دور بوده‌اند و به جهت دوری از صحنه آن را ندیدند، همانند هم‌عصران؟ و یا از نظر زمانی دور بوده‌اند، همانند آیندگان؟

۳. و یا اینکه مراد از ﴿لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ زندگی حاضر دنیا و از ﴿وَمَا خَلْفَهَا﴾ سرای دیگر است؛ زیرا «نکال» در دنیا ضعف و عجز است، چنان‌که در آخرت قید و مانع است و اگر از «نکال» ضعف و عجز اراده گردد، نه قید و مانع این معنا با صیغه لفظ «مَا» مناسب است، بار خدایا مگر برای اهل جهان پسین؟

۴. شاید ﴿مَا﴾ شامل هر سه معنا می‌شود، پس ﴿لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ اعم از ناظران و یا حاضران معاصر، چه ناظر بوده و یا نبوده‌اند، و زندگی دنیا برای رانده‌شدگان و همگنان‌شان، و ﴿وَمَا

۱. در تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۰۵؛ از زراة، از ابی جعفر از ابی عبدالله ع نقل شده است که در مورد این آیه فرمود:

«برای کسی از اهل روستاها که به آن واقعه نگاه می‌کرده‌اند و «وَمَا خَلْفَهَا» ما هستیم و برای ما در آن پند هست» و

در الفرقان، ج ۲؛ از امام رضا ع: «آن قصه برای خلق، پند و عبرت قرار داده شد.»

خَلْفَهَا» فراگیر معاصران دور از آن صحنه و یا آیندگان از هموطنان و غیر ایشان و زندگی پایانی است و این معنا سزاوارتر است؛ زیرا آیه آن را می‌پذیرد و توان گنجایش آن را در خود دارد؛ چنان‌که ﴿نَكَالًا﴾ به معنای قید و مانع برای ﴿لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا﴾ است و ضعف و عجز برای هر دو نوع زندگی «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا» برای بوزینگان خاسئین است. در احتمال اول، ﴿لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا﴾ چگونه از امت‌های آینده برای بوزینگان رانده‌شده به ﴿وَ مَا خَلْفَهَا﴾ تعبیر شده است، علی‌رغم این که هر امتی به استقبال زندگی و امت‌های دیگر می‌رود، پس باید ﴿لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ شود و نه ﴿وَ مَا خَلْفَهَا﴾؟

شاید به این جهت باشد که آن، هر سه احتمال را شامل می‌شود؛ این بوزینه‌های رانده شده، جایگزین امت‌هایی همانند خودشان در طغیان هستند:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ...﴾^۱

پس بعد از آنان جانشینانی ناپسند بر جای ماندند (که) نماز را ضایع ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند... در حقیقت بوزینه رانده‌شده کنونی ناظر به بوزینه رانده‌شده پیشین است و منکر زندگی پس از مرگ است و به انتظار آن نشسته است، گر چه زندگی پسین و امت‌های دیگر در انتظار اویند. پس در واقع استقبال کننده هر امتی - اعم از این که امتی باشد و یا زندگی دیگر باشد، پیش روی ﴿لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ آن است، تا این که به سوی آن با دید باز و بصیرت بنگرد؛ اما چون آن فتنه‌انگیزان نیرنگ‌باز درباره زندگی آینده پس از مرگ تفکر نمی‌کردند. در نتیجه ﴿وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾، چنان‌که بوزینه تحقیق‌شده «نکال» اهل طغیان بود، هم‌چنین موعظه برای اهل تقوی است و اهل تقوی حاضر، آینده و کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند، از آن پند و عبرت می‌گیرند. آن بوزینگان رانده‌شده در معرض عقوبت و عبرت برای اهل طغوی و پند و عبرت برای پرهیزکاران،

آیا مدّت زیادی به آن شکل زندگی کردند و یا پس از سه روز هلاک شدند، چنان که روایت شده^۱ و یا وجه دیگری؟

پس واقعیت این است که آینده هر امتی پیش روی او و در اختیار اوست و باید با چشم بینا و بصیرت بنگرد، اما این اصحاب نیرنگ در آینده خود و زندگی پس از مرگ تفکر نمی کنند، در نتیجه، آینده، حال و گذشته برای آنان تاریک می شود و با این «نکال» زیانبار سه بعدی میمون وار است که دنیا، برزخ و قیامت را از دست می دهند و این سرنوشت، موعظه و پند و درس برای پرواپیشگان است، چنان که «نکال» و بازدارنده طاعیان از طغیان است. برخی روایات گفته اند که آن انسان های میمون شده - فقط - سه روز به این حالت مسخ می بودند و پس از آن مردند و از بین رفتند،^۲ اما شاید هلاکت آنان پس از سه روز پذیرفته نباشد؛ زیرا چگونه می توانند برای آیندگان عبرت باشند؟ و شاید پذیرفته باشد؛ زیرا خدا آن سه روز نکبت بار را نقل می کند و همین کفایت کننده در عبرت آموزی است؛ خداوند می فرماید:

«آنان در درون مانند میمون شده بودند، پس ما همان واقعیت درونی آنان را در مدتی کوتاه ظاهر کردیم.»

آن انسان نمایان ضد انسان با تقصیر - نه قصور - و اراده و اختیار عنادآلود، نفسانیات و ویژگی های میمون را در درون خود جای داده بودند و رفته رفته آنها را با از دست دادن صفات ایمانی و انسانی، در خود راسخ و ثابت کرده بودند، پس خدا نیز در مدت سه روز، همان باطنشان را برای مردم ظاهر کرد، تا دیگر طاعیان از راه رفته آنان برگردند و پرواپیشگان در راه

۱. نورالثقلین، ج ۲، ص ۹۰۶؛ در من لایحضره الفقیه آمده: روایت شده که: «سرخ شده ها بیشتر از سه روز زنده نمانند، و این مثل و سمبل بود و خدا از خوردن آنها بازداشت» و در مجمع البیان از ابن مسعود روایت آمده که: «پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خدا هر چیزی را که مسخ کند، برای آن نسل و دنباله باقی نمی گذارد.» و در المنثور، ج ۱، ص ۷۵؛ از ابن عباس آمده است که: «هیچ مسخ شده ای، هرگز بیش از سه روز زندگی نکرده و نخورده و نیاشامیده و تولیدمثل نکرده است.» و ابن منذر از حسن آورده که گفت: «آن نسل منقطع شد.»
۲. نورالثقلین، ج ۲، ص ۹۰۶؛ و در المنثور، ج ۱، ص ۷۵؛ آورده اند که آنان پس از سه روز از بین رفتند و نسلی از آنان باقی نماند.

نورانی خویش ثابت قدم گردند، و برخی گفته‌اند که این میمون‌ها از خود نسل به جای گذاشتند^۱ و برخی گفته‌اند که از آنان نسلی باقی نماند^۲ و این احتمال قوی‌تر است، زیرا میمون‌ها پیش از این قصه آفریده شده و نسل آوری کرده بودند.

واقعیت «نکال» و موعظه برای آیندگان، مقتضی است که بوزینگان زنده باشند - هر چند به اندازه عمر دیگر بوزینگان - زیرا هلاکت پس از سه روز و یا مقداری بیشتر، آن‌ها را از «نکال» و بازدارنده بودن برای همه معاصران، ﴿لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾ خارج می‌سازد تا چه رسد به ﴿وَمَا خَلَفَهَا﴾ و آیندگان؛ اما باید توجه کرد که «نکال» و بازدارنده بودن آن قصه، در درجه اول برای همان انسان‌های بوزینه شده، سپس برای ناظران و پس از آن برای هم‌عصران، وانگهی برای آیندگان است؛ حاضران نظاره می‌کنند و هم‌عصران از آنان می‌شنوند و این خبر به تواتر به آیندگان می‌رسد و برای خوبان موعظه و برای بدان «نکال» است، گر چه آن واقعه به مدت سه روز اتفاق افتاده باشد؛ زیرا نفس واقعه، تذکره و موعظه است، گر چه در زمان کوتاهی رخ داده باشد و در اختصاص شاهدان نیز نیست، بلکه تذکره و عبرت برای همگان است. پس هر کس از انجام دستور خدا، با تقصیر، سرباز زند، سزاوار «نکال» و تحوّل و تنزّل از انسانیت و تبدیل به بوزینه است که در روز پسین «لزوماً» - مدت زیاد - و در دنیا «احیاناً» - گاهی و زمانی اندک - است. آیا همه بوزینگان از نسل همان بوزینگان رانده شده هستند؟ برخی روایات می‌گویند - بله،^۳ اما چنین نیست؛^۴ زیرا بوزینگان دیگر، زمان‌های طولانی پیش از این‌ها خلق شده‌اند.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳؛ این معنار را از امام رضا علیه السلام آورده است که نسل میمون‌ها از آنهاست.

۲. چنان‌که از نورالثقلین، ج ۲، ص ۹۰۶؛ و درالمنثور، ج ۱، ص ۷۵؛ نقل کردیم که آنان بدون نسل از دنیا رفتند.

۳. در نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳؛ از جعفر، از پدرش و از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است که فرمود: «از

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسخ شده‌ها سؤال کردم، پس فرمود: «سیزده تا هستند.» و از فیل شمرد تا رسید به بوزینه و فرمود:

«آن‌ها قومی بودند که روز شنبه تجاوز کردند.»

۴. روایت آن در پاورقی قبلی گذشت.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا
هُزُؤًا قَالُوا أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا آدَعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنُ
لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ
فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمُرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا آدَعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ
يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقْعُ لَوْنُهَا تَسْرُ النَّظِيرِينَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا آدَعُ لَنَا
رَبِّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ
﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ
مُسْلِمَةٌ لَا شَبِيهَ فِيهَا قَالُوا الْكُنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَجَبُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ
﴿٧١﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا
أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ
قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ
مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

و چون موسی به قومش گفت: «خدا به راستی شما را فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید» گفتند: «آیا ما را همواره به مسخره می‌گیری؟» گفت: «پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم.» * گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، (تا) برایمان روشن سازد که آن (گاو) چگونه است؟» * گفت: «به راستی می‌فرماید: “بی‌گمان آن ماده‌گاو است نه پیر و نه خردسال؛ میانگینی است بین این دو؛ پس آنچه را (بدان) امر می‌شوید به جای آرید.”» * گفتند: «پروردگارت را برایمان بخوان، (تا) برای ما روشن کند، رنگش چه (گونه) است؟» گفت: «به راستی وی می‌فرماید: “بی‌گمان آن ماده‌گاو است (که) رنگش زرد یکدست و خالص است و (این گاو) بینندگان را شاد می‌کند.”» * گفتند: «پروردگارت را برایمان بخوان، (تا) برای ما روشن گرداند که آن چه (گونه گاو) است؟ (زیرا ویژگی‌های) این ماده‌گاو، به راستی بر ما (با گاوهایی دیگر) مشتبه شده و (با توضیحاتی بیشتر) بی‌گمان اگر خدا بخواهد ما به راستی هدایت یافته‌ایم» * گفت: «خدا به راستی می‌فرماید: “بی‌چون، آن ماده‌گاو است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری می‌کند؛ بسی سالم است (و) هیچ لگه‌ای (هم) در آن نیست.”» گفتند: «اینک کاملاً (سخنی) درست آوردی.» پس آن را سر بریدند و (هرگز) نزدیک به انجام این کار (هم) نبوده‌اند. * و چون شخصی را کشتید، سپس دربارهٔ (قاتل) او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آن که خدا آنچه را کتمان می‌کرده‌اید، برون آورنده است. * پس فرمودیم: «(جسد) آن مقتول را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزیند (تا زنده شود).» بدین‌سان خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نماید، شاید شما بیندیشید. * سپس دل‌هایتان پس از این (واقعه) سخت گردید، پس آنها همانند سنگ یا سخت‌تر از آند؛ حال آن که بی‌چون از برخی سنگ‌ها همانا از (فوران آب نهفته در) آن، نهرهای بسیاری به شدت روان می‌شود و به راستی برخی از آنها می‌شکافند؛ پس، از آن آب خارج می‌شود و بی‌چون برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزند و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست.

قصه گاو بنی اسرائیل

اینجا نمایش گسترده‌ای از شدت لجاجت یهود در برابر خدا و پیامبر اوست که عذرهای بی اساس توهین آمیز آنان را در کاری که به مصلحتشان است، درهم می‌کوبد و آن قصه قتل‌ی است که در میان آن‌ها جوی از جدل و لجاجت به وجود آورد و درباره آن از موسی علیه السلام سؤال کردند. هر یک از دو طرف درگیری، طرف دیگر را متهم می‌کرد، به گونه‌ای که نزدیک بود آتش جنگ را در میانشان برافروزد؛ چنان‌که در خبر آمده و با اشاره‌های نمکین آیات قرآن تأیید شده است:^۱

۱. بحار، ج ۱۳، ص ۲۵۹؛ از تفسیر قمی آمده است: پدرم از ابن ابی عمیر از بعضی رجالش از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: «مرد ختیر و دانشمندی از بنی اسرائیل دختری از خویشاوندانش را خواستگاری کرد. پاسخ مثبت شنید، ولی پسرعموی او که مرد فاسق و فرومایه‌ای بود، همان دختر را خواستگاری کرد و پاسخ منفی شنید و به پسر - عمویش حسد ورزید و کمین کرد و او را کشت، پس جنازه را نزد موسی علیه السلام برد و گفت: ای پیامبر برجسته خدا! این پسرعموی من است؛ کشته شده. حضرت موسی علیه السلام فرمود: «چه کسی او را کشته؟ آن مرد گفت: نمی‌دانم. قتل در پیش بنی اسرائیل جایگاه خطیری داشت و بر موسی علیه السلام گران آمد. گرد حضرت موسی علیه السلام حلقه زدند و گفتند: ای پیامبر برجسته خدا! نظر شما در این زمینه چیست؟ در بین بنی اسرائیل مردی بود. گاوی داشت و پسر نیکوکاری که کالایی داشت. مردم آمدند و درخواست خرید آن کالا را کردند. پسر گفت: کلید خانه‌ای که کالا در آن است، زیر سر پدرم است و او خواب است. من دریغ دارم که او را از خواب بیدار کنم. مردم رفتند. پس از آن‌که پدر از خواب بیدار شد، به عنوان تشکر از پسرش که پدر را از خواب بیدار نکرده و سود فروش آن کالا را از دست داده بود، گاوی را به او بخشید و خدا را به خاطر این پسر شکر گزارد. موسی علیه السلام دستور داد همین گاو را ذبح کنند، پس بنی اسرائیل پیرامون موسی جمع شدند و با صدای بلند گریه کردند. موسی علیه السلام فرمود: «خدا به راستی شما را فرمان می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید. پس شگفت‌زده شدند و گفتند: آیا ما را همواره به مسخره می‌گیری؟ ما جنازه‌ای پیش تو می‌آوریم، تو می‌گویی گاوی بکشید؟ پس موسی علیه السلام به آنان فرمود: «پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم. پس دانستند اشتباه کرده‌اند. گفتند: ... پروردگارت را برای ما بخوان تا برایمان روشن سازد که آن (گاو) چگونه است؟ گفت: به راستی او (خدا) می‌فرماید: آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال و فارض. ماده گاوی است که گاو نر بر او جهیده، ولی باردار نشده است و بکر ماده گاوی است که گاو نر با او آمیزش نکرده است. پس گفتند: پروردگارت را برایمان بخوان (تا) برای ما روشن کند، رنگش چگونه است؟ گفت: به راستی می‌فرماید، بی‌گمان آن ماده گاوی است (که) رنگش زرد یک‌دست و خالص است و (این گاو) بینندگان را شاد می‌کند. گفتند: پروردگارت را برایمان بخوان (تا) برای ما روشن کند که آن چگونه (گاوی) است؟ زیرا ویژگی‌های این ماده گاو، به راستی بر ما (با گاوهای دیگر) مشتبّه شده. بی‌گمان اگر خدا بخواهد ما به راستی هدایت‌یافتگانیم. فرمود: «به راستی خدا می‌فرماید بی‌چون آن ماده گاوی است که نه رام

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوه بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱؛

و چون شخصی را کشتید، سپس درباره (قاتل) او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می کردید، برون آورنده است * پس فرمودیم: «(جسد) آن (مقتول) را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزنید (تا زنده شود)». بدین سان خدا مردگان را زنده می کند، و آیات خود را به شما می نمایاند، شاید شما بیندیشید.

شدت لجاجت یهود

از این قصه کوتاه، ژرفای حماقت و عناد بنی اسرائیل را در زمینه‌های معنوی، عقل انسانی و شهوت‌های حیوانی درمی یابیم. در بعد روح انسانی در پست‌ترین پستی‌ها و در بعد خواسته‌های حیوانی و سیاست‌های مادی در بلندترین بلندی‌ها بوده‌اند. علامت‌های اساسی و لگه‌های سیاه و نکبت‌بار از جدایی قلب‌های دگرگون آنان از دگرگون‌کننده قلب‌ها، به روشنی روز در این قصه نمایان است. از آبشخور زندگی روحی شفاف مترقیانه بریده‌اند و به زندگی ظاهری مادی حلقه‌وار چسبیده‌اند؛ به گونه‌ای که در

است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری می کند؛ سالم است (و) هیچ لکه‌ای (هم) در آن نیست، جز زردی هیچ نقطه‌ای در آن نیست. گفتند: اینک (سخنی) کاملاً درست آوردی. این گاو فلانی است. رفتند تا بخرند. پس گفت: آن را نمی فروشم مگر اینکه پوست آن را پر از طلا کنی. به سوی موسی علیه السلام برگشتند و به او خبر دادند. پس فرمود: «چاره‌ای جز کشتن همین گاو نیست. پس آن گاو را در برابر پرکردن پوست آن از طلا، از صاحبش خریدند و ذبح کردند. سپس گفتند: ای پیامبر برجسته خدا! به ما دستور بده؟ پس خدا به او وحی کرد: به آنان بگو آن مقتول را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزنید ... و بگوئید چه کسی تو را کشته است.

پس آن مقتول را به دم آن گاو زدند و گفتند: چه کسی تو را کشته؟ جواب داد: همان پسرعمویم که جنازه من را اینجا آورده است. و این سخن خداست: پس فرمودیم: ﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوه بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ پس فرمودیم: «(جسد) آن (مقتول) را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزنید (تا زنده شود)». بدین سان خدا مردگان را زنده می کند، و آیات خود را به شما می نمایاند، شاید شما بیندیشید.

^۱. بقره ۷۲/۲-۷۳.

چرخش و چنبره‌زدن به گرد مادّه و زندگی حیوانی شرورانه، گوی سبقت را از مادّی‌ها ربوده‌اند.

وجه تسمیۀ سوره بقره

به تحقیق، سوره بقره به مناسبت همین قصّه بقره نامیده شده است و عمق حماقت این گاو که در اینجا و در زمینه‌های دیگر به نمایش گذارده می‌شود، به جهت پرستش گاو است و تمثیل آنان به گاو توهین به گاو است.

چگونگی التفات از خطاب به غایب

چگونه خدا از تعبیر به خطاب حاضر در عبارات خطابي گذشته عبور کرده و در اینجا گفتگوهای آنان را به عبارت غایب بیان کرده، سپس هنگام بیان ادامه قصّه به خطاب حاضر: ﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا﴾ برگشته است، در حالی که تسلسل و یکنواخت بودن تعبیر، سزاوارتر است؟ شاید آن اختلاف عبارات‌ها بدین جهت باشد که این قصّه بدین صورت در تورات زمان نزول قرآن ذکر نشده است. پس باید غایبان در آن مطرح شوند و پس از تثبیت قصّه نوبت به نمایش قتل نفس و اختلاف بر سر آن می‌رسد و در تورات ۱ به آن قصّه اشاره شده است و هماهنگی دقیق و لطیف بین واقعیت اشاره شده در تورات با واقعیت به غفلت سپرده شده، یادآور گذشته بنی اسرائیل به آنان است تا بشناسند که چه کسانی بوده‌اند.

^۱ در اصحاح، ۲۱ از سفر تثنیه آمده است: هرگاه در زمین خدادادی خود کشته‌ای یافت شود که نمی‌دانی چه کسی او را کشته، بزرگان و قاضیان تو خارج می‌شوند و شهرهای پیرامون کشته را می‌سنجند، پس، از شهر نزدیک تر به مقتول، گوساله‌ای که کشت و زراعت نکرده و هیمة نکشیده می‌گیرند و آن را به دژه‌ای که همیشه سیل در آن جاری است، می‌برند و گردن آن را در آنجا می‌زنند. سپس کاهنان (بنولوی) می‌آیند؛ چون که خدا آنان را به تعبیر خودشان به خدمت‌گزاری برگزیده و سخن آنان فصل الخطاب هر خصومتی است و همل بزرگان آن شهر نزدیک به آن کشته، از آن دست می‌شویند و به‌صراحت می‌گویند: دست ما این خون را نریخته و چشم ما آن را ندیده. پروردگارا! ملت خودت بنی اسرائیل را که فدای تو می‌شوند، ببخشای و در میان آنان خون یک صحراگرد را رها مکن. پس آن خون بر آنان بخشیده می‌شود و هرگاه در پیشگاه خدا عمل صالح انجام دهی، بخشیده می‌شوی.

دلیل امر به ذبح گاو

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَنْتَخَذْنَا هَذَا قَالِ أَعُودُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱

و چون موسی به قومش گفت: (خدا به راستی شما را فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید) گفتند: آیا ما را همواره به مسخره می‌گیری؟ گفت: (پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم)

این سخن را موسی علیه السلام آنگاه که مردم به او رجوع کردند تا درباره مقتولی توضیح دهد، فرمود. سخنی که در مقیاس آنان، مناسب سؤال و درخواستشان نبود و افزون بر این، هتک حرمت گاو بود که مدتی آن را پرستش می‌کردند؛ بلکه:

﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ﴾^۱؛

و بر اثر کفرشان (مهر) گوساله در دل‌هاشان سرشته شد.

زنده کردن مرده با ذبح گاو، دورترین و کمترین ارتباط را با کار آنان داشت. پس چگونه گاو را ذبح کنند؟ و آن کار چه ربط دور و یا نزدیکی با شناخت قاتل دارد؟ چگونه قاتل به وسیله قتل دیگری شناخته می‌شود؟ آن‌ها حکمت پروردگار را که به هنگام دستورها نماند و به هنگام عمل، آشکار است و آن را در برهه‌ای از زمان تجربه کرده بودند، به بوته فراموشی سپردند. پس در پذیرش امر خدا کوتاهی کردند و برای فرار از امر او، گفتگو با خدا و پیامبرش را در اصل فرمان به درازا کشاندند، اما سرانجام: ﴿فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ - پس آن را سر بریدند و (هرگز) نزدیک (مایل) به انجام این کار (هم) نبوده‌اند - .

پس از آن صفتهای زاید بر گاوی را تحمّل کردند که اگر سریعاً و بدون سؤال و خیره‌سری انجام می‌دادند، تحمّل نمی‌کردند. دستور نخست فقط گاوی بود، بدون هیچ قیدی؛ هر گاوی که باشد؛ گران یا ارزان، پیر، خردسال یا میان‌سال، زرد، سیاه، سفید

^۱. بقره ۹۳/۲.

و.... پس در آغاز، طبق دستور هر گاوی را که ذبح می‌کردند کفایت می‌کرد؛ چنان‌که از پیامبر اسلام ﷺ روایت می‌شود:

... و لو أنهم اعترضوا بقرة من البقر فذبحوها لأجزاء عنهم و لكنهم شددوا فشدد الله عليهم؛^۱

... اگر آنان هر گاوی را برمی‌گزی‌دند و ذبح می‌کردند، کافی بود اما آنان سخت گرفتند، پس خدا هم بر آنان سخت گرفت.

حکم استهزاء

حضرت موسیٰ علیهِ السلام به آن‌ها می‌فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً﴾ - خدا به راستی شما را فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید و آن‌ها سخن او را برمی‌گرداندند. - ﴿أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا﴾ گویا خدا از سر جهالت پندگانش را مسخره می‌کند! و یا پیامبر از سر جهالت بر خدا افترا می‌بندد! ﴿قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا﴾ - گفتند: «آیا ما را همواره به مسخره می‌گیری؟» - در این دستور تلخ دور از درخواست ما. ﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ - گفت: «پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم.» - در اینجا برای ما روشن می‌شود که مسخره کردن آغازین و هجومی، از سر جهالت است، اما تمسخر به عنوان عکس‌العمل و دفاع از حق، از سر جهالت نخواهد بود؛ چنان‌که حضرت نوح علیهِ السلام می‌فرمود:

﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾^۲؛

^۱ درالمشور، ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌مردويه، از ابی‌هریره نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر بنی‌اسرائیل نگفته بودند ﴿وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ﴾ - بی‌گمان اگر خدا بخواهد ما به راستی هدایت‌یافتگانیم - هرگز به آنان پاسخ عطا نمی‌شد. از پیامبر اسلام ﷺ با الفاظ گوناگون، کفایت هر گاوی نقل شده که با اطلاق امر در آیه موافق است. در روایات ده‌گانه، تدریجی بودن قیده‌ها در مأموریه بیان شده و آن روایت‌ها را ابوهریره، عکرمه، ابن‌جریح، قتادة و ابن‌عباس از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند و بزنتی و مقاتل‌بن‌مقاتل و محمدبن‌عبیده از امام رضا علیهِ السلام و علی‌بن‌یقطين از موسی‌بن‌جعفر علیهِ السلام و ابن‌طاووس از امام باقر علیهِ السلام نقل کرده‌اند و همه این‌ها موافق ظاهر قرآن هستند.

^۲ هود ۳۸/۱۱.

و [نوح] کشتی را (بدین‌گونه) می‌سازد و هر بار که گروه چشمگیر [اشرافی] از قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند. گفت: «اگر ما را مسخره کنید، همان‌گونه که مسخره‌مان می‌کنید ما (هم) بی‌گمان (در امواج خروشان) مسخره‌تان خواهیم کرد.»

و چنان‌که خدا فرموده است:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ
اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱؛
و هنگامی که با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، گویند: «ما هم (هم) ایمان آوردیم» و چون با شیطان خلوت کنند گویند: «در واقع ما با شمایم، ما فقط مسخره‌کنندگان (ایشان) هستیم.» خدا آنان را مسخره می‌کند و ایشان را در ژرفای طغیانشان (هم چنان) سرگردان از این سو به آن سو می‌کشانند.

حرمت استهزاء ابتدایی

تمسخر آغازین، از سر جهالت و از محرمات از سر تقصیر است. در ۳۳ آیه از «استهزاء» و در چند آیه از «سخریه» نهی شده است؛ اما در جهالت قصوری تکلیف و تهدید راه ندارد. پس چرا انسان را به سخره می‌گیری؟! آیا در خلقت او؟ در حالی که آن از خداست؛ پس جز خدا را مسخره نمی‌کنی و این جهالت به خداست! و یا در نقصی قاصرانه در انجام کاری و یا ترک آن؟ پس چگونه انسان کوتاه‌بین مسخره می‌شود در حالی که در هیچ عرفی مکلف نیست؟! و یا (چگونه) در نقص تقصیری کسی را به سخره می‌گیری؟ انسان مقصر مریض است و نیازمند معالجه و تمسخر تو جز بر مرضش نمی‌افزاید و بر توست که اگر می‌توانی او را طبابت کنی و یا به نزد پزشک ببری تا او را مداوا کند و یا اگر نمی‌توانی او را علاج کنی به حال خودش واگذار؛ نه به نفع او باش و نه به ضرر او. و یا گمان غالب (ظن) داری که تو کمالی داری که او آن را ندارد؟ باز هم چنین است. پس در هر حال گمان تو بر حق نیست:

^۱. بقره ۱۴/۲-۱۵.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُمْ﴾^۱؛

نباید گروهی (از مردان) گروه دیگر را مسخره کنند؛ شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی زنان (دیگر) را (مسخره کنند)؛ شاید آنان از اینان بهتر باشند.

و حتی زمانی که از آن‌ها بهتر باشند [نیز مجاز به تمسخر نیستند]:

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲؛

و از خودهاتان عیب‌جویی نکنید و به هم‌دیگر لقب‌های زشت ندهید. چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. پس هر کس توبه نکند آنان خودشان ستمکارانند.

جواز استهزاء عکس‌العملی

زمینه‌ای برای سخریه نیست مگر نسبت به کسی که به جای آگاهی از حق، آن را مسخره می‌کند. مسخره کردن چنین فردی از جانب مصدر و منشأ علم و حکمت، بدون هیچ جهالتی نسبت به خدا و یا عرف‌ها و رسم‌های شخصی و گروهی و یا واجبات ادعایی، مقابله‌به‌مثل است و پیشگیری از نفوذ باطل بین اهل حق.

ابعاد پناهجویی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ - گفت: «پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم.» - و این در دو بُعدش پناه به خداست: یک بُعد، پناه به خدایی که به او دستور داده: ﴿إِذْ بَحَا بِقَرَّةٍ﴾ پس دستور خدا جاهلانه نیست و بُعد دوم، پناه به خدایی که پیامبرش را از جهالت مصون می‌دارد، پس او در رسالت خدا اشتباه نمی‌کند و آن‌ها می‌دانند که رسول خدا سخنش از خداست، با این حال او را به جهالت کشنده متهم می‌کنند؛ چرا که در

^۱. حجرات ۱۱/۴۹.

^۲. همان.

محاسبات هوس آلود و وارونه و عقل حیوانی آنان، بین دستور به ذبح گاو و روشن شدن واقعه قتل ارتباطی نیست؛ در حالی که آن ارتباط و افزون بر آن در داستان گاو، بیان واقعی از زنده کردن مردگان پس از مرگشان و نیز پاداش گرفتن فرزندی نیکو رفتار و نیکو گفتار با پدرش مطرح شده است. به یقین آن توجیه و جیه و زیبا کافی بود که آنان به خود بیایند و به پروردگارشان بازگردند و دستور او را که در آغاز و پایان به مصلحت آنها بود اجرا کنند؛ دستوری که اجرای آن در آغاز آسان بود، اما آنها آن را دشوار کردند. دستور یگانه مطلق که با سؤال‌های مشقت‌آفرین تبدیل به چند دستور شد و جز با گاو بی نظیری هماهنگ نشد و آنها ناگزیر شدند برای از بین بردن نزاع بر سر اینکه چه کسی قاتل است، آن را عملی سازند.

حکم تقیید مطلق

در اینجا، در پرتو این آیه مطلق که با قیدهایی آن را مقید کردند درس‌هایی اصلی و اصولی (علم اصول) می‌آموزیم:

۱. تقیید مطلق با سندهای تخیلی و بدون دلیل، همانند احتیاط یا استغراب و یا قدر متقین دانستن آن جایز نیست، مگر قیدهایی که خود شارع در کتاب و یا سنت قطعی، آنها را بخشیده و تجویز کرده است و این‌گونه قید در ذبح گاو وجود نداشت، بلکه به دنبال سؤال‌های مشقت‌بار، خدا به عنوان عکس‌العمل بر آنان سخت گرفت.

۲. همان‌گونه که اطلاق دلیل مقید ممنوع است، تقیید دلیل مطلق بدون دلیل نیز ممنوع است؛ چرا که این دو تخلف از ظاهر و یا نص، دلیل و صف‌آرایی در برابر شارع در تشریح و قانون‌گذاری است.

۳. تقیید مطلق در حالی که صاحبش [خدا] در مقام بیان است و برای آن قید نیاورده است، نسبت جهالت به اوست. گویا در بیانش کوتاهی کرده است: ﴿قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ﴾. پس این گونه تقیید از نظر عقیدتی همانند بعد علمی ممنوع است.

۴. و حتی اگر روشن نباشد که گوینده دلیل [خدای بزرگ] در مقام کامل مراد خویش است، از ظاهر حال برمی آید که باید با اطلاق کنار آمد تا قید یا قیدهای آن ظاهر شود. پس اگر پیش از زمان عمل، قید ظاهر شد، قید، بیانی برای مطلق است و اگر پس از آن باشد، نسخ به اندازه است.

۵. در این قصه می بینیم کار بر بنی اسرائیل سخت شد؛ به این جهت که ویژگی های مأموریه موردنظر محدود شد. در آغاز هیچ قیدی جز گاو بودن نداشت، سپس ویژگی هایی پشت سر هم بر آن اضافه شد تا این که نتوانستند آن وظیفه را بدون آن قیود انجام دهند و این امتحان پروردگار نصیب مکلفانی می شود که خود شرایط را بر خود دشوار می کنند. رجوع ضمیرهای مؤنث به کلمه «بَقَرَةٌ» اول که مطلق است و مقصود از آن جنس گاو است، از سرآغاز آن را مقید نمی کند، بلکه ضمیرهای آینده آن را مقید می کند؛ یعنی هم اکنون، مطلوب، گاو ویژه ای است.

شبهه بنی اسرائیل و ماهیت گاو

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا ما تؤمرون﴾ ۶۸

گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، (تا) برایمان روشن سازد که آن (گاو) چگونه است؟» گفت: «به راستی می‌فرماید: "بی‌گمان آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال؛ میانگینی است بین این دو؛ پس آنچه را (بدان) امر می‌شوید به جای آرید."»

شکّ بنی اسرائیل به خدا

در اینجا ﴿رَبِّكَ﴾ - پروردگار تو - آمده و نه «رَبَّنَا» یا «رَبِّ الْعَالَمِينَ» - پروردگار ما یا پروردگار جهانیان - و این در هر سه سؤال منحوس آنان تکرار شده و این تکرار بیانگر شک و سردرگمی دامنه‌دار آنان است. گویا موسی آنان را مسخره می‌کند یا از پروردگاری غیر از پروردگار آنان نقل می‌کند یا پروردگاران متعددی با دستوره‌های گوناگون وجود دارند، سپس آنان پروردگار موسی را بیشتر از پروردگاران خویش دوست دارند، از این جهت: ﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ...﴾ !

جهالت‌نمایی بنی اسرائیل

سپس ﴿مَا هِيَ﴾ سؤال از ماهیت است و تجاهل که «آیا آن گاو است؟» در حالی که در آغاز به آن تصریح شده است؛ سپس افزایش سؤال‌های خشک و جاهلانه پیرامون ماهیت گاو، سن و عملکرد آن و...: ﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ﴾ - پروردگارت را برای ما بخوان - پاسخ به سؤال ماهوی نخستین است و ﴿لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ﴾ - بی‌گمان آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال - پاسخ به سؤال دوم است، ﴿فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾ - پس آنچه را (بدان) امر می‌شوید به جای آرید - در آغاز دستور مطلق به شما رسید، سپس جاهلانه ویژگی‌های ماهیتی که از پیش خواسته نشده بود، درخواست کردید، ﴿فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾ بدون افزایش درخواستی و کیدی؛ زیرا دستور، صریح و بدون ابهام است و زمینه برای هیچ سؤالی باقی نمی‌گذارد! و این تأکید جدی بر این است که توقف و اکتفای بر دستور با حدودش، اگر ذکر شده باشد، لازم است و نیز بیانگر این معناست که «بَقْرَةٌ» مطلق است. سپس با دستورهایی، قیدهایی پاداش خیره‌سری آنان شده است.

میان‌سالی گاو

و «فارض» - در اینجا - عجز و پیر است و بکر، جوانی است که گاو نر با او آمیزش نکرده است، و ﴿عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ﴾ - میانگینی است بین این دو -؛ میان این و آن است و این میان، عمر و کمال آن است. کلمه «فارض» مطلق است که فرض و قطع‌های

سه گانه را در خود گنجانده است: ۱. فرض و فرض سن، مدتی از سن را گذرانده است
 ۲. فرض و قطع زمین، آن را کشت کرده است ۳. فرض و قطع و جدایی از شغل ها.

در مقابل آن بکر است که آن هم مثلی را در بردارد: ۱. بکر در عمر که چیز زیادی از آن
 را نگذارنده است ۲. بکر از کشت که در کشت به کار گرفته نشده است ۳. بکر از
 درگیری با نر که هنوز نر بر آن نهجیده است.

پس ﴿عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ﴾ یعنی میان این دو است، نه عمر زیاد دارد و نه بار بر دوش
 گرفته و نه نر بر روی خود دیده است.

و چرا ﴿ذَلِكَ﴾ مفرد مذکر است، در حالی که «فارض» و بکر مونث هستند؟ شاید
 مقصود، اوصاف و ویژگی های است که ذکر شده است.
 و به تحقیق پرسش و پاسخ پیشین برای شخصی که متمایل به حق است کفایت می کند،
 اما اسرائیل، اسرائیل است! پس لجاجت سومی انجام می دهند؛ دایره موضوع تنگ
 می شود تا شاید از اصل آن ذبح رهایی یابند و یا در آن اصل، تأکید بیشتر و بیشتر کنند.

گاو زرد رنگ

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوُئُهَا نَسْرٌ
 النَّاطِرِينَ ۖ﴾

گفتند: «پروردگارت را بر ایمان بخوان، (تا) برای ما روشن کند رنگش چه (گونه) است؟» گفت: «به راستی وی
 می فرماید: "بی گمان آن ماده گاو است (که) رنگش زرد یکدست و خالص است و (این گاو) بینندگان را شاد
 می کند".»

به پندار آنان، شاید اثر در ماهیت ویژه ای از گاو است، در رنگ ویژه ای و این - پندار و
 بیان - نسبت جهالت دادن به مقام پروردگار است؛ گویا قاصر و یا مقصر است و آنان
 تسلط بیشتر بر اوامر خدای بزرگ دارند! سپس تعجیز - نسبت عاجز بودن - به خدای
 سبحان است؛ گویا اثر از خدا نیست، بلکه در گاو خاصی است. پس، از بین رنگ های
 گوناگون ﴿ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئُهَا﴾ . ﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ﴾ و به هر زردی

هم اکتفا نکرده و عذر و تنگنا آفرینی را درباره نوع زردی رها نمی کنند: ﴿فَاقِعٌ لَوْنُهَا﴾ زردی سیر و پُر را خواستند؛ فاقع در زردی، شدیدترین، سیرترین و پُرترین رنگ زرد؛ چنان که گفته می شود اصفر فاقع، اسود حالك و احمر قان و اخضر ناضر.

﴿تَسْرُ النَّاطِرِينَ﴾ با رنگ و دیگر ویژگی هایش بینندگان را شاد می کند. پس نه شکسته و نه کج و نه از هیچ بُعدی زشت نماست، بلکه در مثلث ماهیت، رنگ و شکل، جمال و کمال را دارد و شادمانی تماشاگران کامل نمی شود، مگر این که چشم شان بر فراحت، زندگی سازی، نشاط و درخشش آن گاو گشوده شود.

و ﴿تَسْرُ النَّاطِرِينَ﴾ - بینندگان را شاد می کند - پس از ﴿صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا﴾ - زرد یکدست و خالص - اشاره نمکینی است که ﴿لون فاقع﴾ از بهترین، زیباترین و خوش چهره ترین رنگ هاست؛ چنان که روایت می شود.^۱

آیا به همین ویژگی ها اکتفا کردند؟ هرگز! اسرائیلیان بسیار لجباز و محاجّه گر، آخرین سؤال را از ماهیت گاو کردند؛ زیرا سؤال دیگری در راستای مشکل آفرینی خویش نیافتند.

گاو ماده

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ﴾

﴿۷۰﴾

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۸۹؛ در کافی از جابر جعفی، از ابن جعفر رضی الله عنه فرمود: «کسی که کفش زرد بپوشد، پیوسته شادمانه می نگرد تا زمانی که آن کفش را دارد؛ چرا که خدای بزرگ می فرماید: ﴿صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ﴾»

گفتند: «پروردگارت را برایمان بخوان، (تا) برای ما روشن گرداند که آن چه (گونه گاوی) است؟ (زیرا ویژگی‌های) این ماده گاو، به‌راستی بر ما (با گاو‌هایی دیگر) مشتبه شده و (با توضیحاتی بیشتر) بی‌گمان اگر خدا بخواهد ما به‌راستی هدایت یافته‌ایم.

و آنان در این آخرین مرحله، بهانه امتثال نکردن دستور خدا را به باقی‌ماندن تشابه در موضوع «بقره» نسبت می‌دهند: ﴿إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا﴾ - ویژگی‌های این ماده گاو به‌راستی بر ما (با گاو‌هایی دیگر) مشتبه شده - و هدایت یافتن خویش را به خواست او موقوف می‌کنند و وعده می‌دهند: ﴿إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ﴾ - بی‌گمان اگر خدا بخواهد ما به‌راستی هدایت یافته‌ایم - و چرا ﴿الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا﴾ نه «البقرة» که در اینجا و آنجا تکرار شده است؟ شاید مقصود جنس گاو است، گر چه مؤنث باشد؛ پس به پندارتان هر جنسی از گاو این تأثیر را ندارد، پس باید گاو بی‌بدیل و بی‌همانند باشد تا آن اثر بی‌بدیل را داشته باشد.

پس آن نادان‌ها هم چنان در جستجوی گاو ویژه‌ای هستند که این اثر ویژه را داشته باشد. خود را به نادانی زده‌اند [وگویا نمی‌دانند] که همه آثار از جانب خالق گاو است، نه در خود آن و اگر آخرین سخنشان: ﴿إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ﴾ نبود، هرگز بر آنان بیان نمی‌شد:

سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست، اگر ﴿إِنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ نگفته بودند، بین ایشان و پاسخ خدا فاصله همیشه می‌افتاد.^۱

رابطه هدایت تشریحی و هدایت تکوینی به‌یقین، خدا هدایت آنان را به وسیله شریعت خویش خواسته است؛ چون دستور داده است، ولی آنان عصیان‌گرانه تخلف کردند و خدا هم تاکنون هدایت تکوینی آنان را

^۱ تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۱۲۰؛ حسن از پیامبر ﷺ: ...

نخواستہ است؛ زیرا آنان با بدگزینی خود آن را نخواستہ اند. پس برای ﴿إِنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ در اینجا زمینہ ای جز ہدایت تکوینی در صورت خواست آنہا نیست و آنہا در آخرین مرحلہ پس از درماندگی و یأس از مکرشان، آن ہدایت را خواستند. بر فروروندگان در عصیان است کہ بہ ﴿إِنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ تبرک بجویند و مشیت خویش را بہ مشیت خدای بزرگ پیوند زنند.

ممکن است مقصود از ﴿لَمْ يَهْتَدُوا﴾ افزون بر ارشاد بہ پیادہ کردن دستور خدا، راہنمایی شدن بہ گاوی باشد کہ این ویژگیہا را دارد و سپس ہدایت یافتن بہ شناخت قاتل؛ زیرا خدا می تواند ہدایت آنان را بہ ذبح گاو بخواہد، اگر آنان ذبح را بخواہند. سپس راہنمایی آنان را بہ شناخت قاتل از رہگذر زدن بعضی از آن گاو بہ مقتول نخواہد و یا ہدایت آنان را بہ این گاو ویژہ، پس از درخواست تبعیت آنان از دستورش نخواہد؛ زیرا در پیروی از دستور او کوتاہی کردند.

سالم بودن گاو از ہر عیب و نقص

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا آلَانِ جِنَّتَ بِالْحَقِّ فَدَّبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾﴾

گفت: «خدا بہ راستی می فرماید "بی چون، آن مادہ گاوی است کہ نہ رام است تا زمین را شخم زند و نہ کشتزار را آبیاری می کند؛ بسی سالم است (و) هیچ لگہای (ہم) در آن نیست."» گفتند: «اینک کاملاً (سخنی) درست آوردی.» پس آن را سر بریدند و (ہرگز) نزدیک بہ انجام این کار (ہم) نبودہ اند.

پس این گاو فقط عمر متوسط و رنگ زرد سیر کہ بینندگان را شادمان می کند، ندارد، بلکہ گاوی است کہ با شخم زدن زمین و سیراب کردن کشتزار، ذلیل و رام نشدہ است. سپس «مسلمتہ» است؛ رنگ زرد شادی آفرین آن خالص است. ﴿لَا شِيَةَ فِيهَا﴾ بر روی آن، علامت و خال گونه ای نیست و رنگ دیگری با رنگ زرد آن درہم نیامیختہ و از دیگر عیبہا سالم بودہ است.

ممکن است ﴿مُسَلَّمَةٌ﴾ بہ معنای سالم بودن از ہر عیبی باشد: ﴿لَا شِيَةَ فِيهَا﴾ و سالم بودن از آثار کار، از نگاہداری برای کار و از ہر نقصی کہ برای گاو متصوّر است و یا

افزون بر آن به معنای سالم بودن از پدری که به پسر نیکوکارش گاو را پاداش داده است و یا مصادیق و موارد دیگری از سالم بودن.

عدم باور یهود به شناخت قاتل ﴿قَالُوا الْآنَ جِنَّتٌ بِالْحَقِّ﴾ - گفتند: «اینک کاملاً (سخنی) درست آوردی.» - وای! گویا پیش از این [موسیؑ] آورندهٔ باطل از جانب پروردگارش بوده است. وای! گویا آنچه را آنان شناختند، خدا نشناخته است، ﴿فَدَبَّحُوها وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ - پس آن را سر بریند و (هرگز) نزدیک به انجام این کار (هم) نبینند - چون باور نداشتند که ذبح گاو در شناخت قاتل اثر دارد و دوست نداشتند در این زمینه هزینه کنند. از ذبح گاوی سرباز می‌زدند، چون که پیشینهٔ پرستش گاو را داشتند و خوش نداشتند که معبود سابق خودشان را بکشند و آن ثالوث - مثلث شوم - منحوس (۱). باور نداشتن تأثیر ذبح گاو در شناخت قاتل ۲. سرباز زدن از صرف و خرج هزینه در این زمینه ۳. خوش نداشتن پرستش معبود سابق (مانع بنی اسرائیل از ذبح آن گاو می‌شد. بر فرض محال که نیازی به ذبح آن گاو در شناخت قاتل نداشتند یا نمی‌خواستند که موسیؑ را در پاسخ دادن به سؤال خویش تجربه و آزمایش کنند، آن را ذبح نمی‌کردند.

پس در میان این جماعتِ بخیلِ خشکِ شکنندهٔ عهدهای خدا و تأخیراندازندهٔ انجام دستور خدا، بهانه‌گیری منتهی به گاو بی‌بدیلی در میان بنی اسرائیل می‌شود.

پاداش نیکی صاحب گاو

پس در میان گروه مؤمنان مردی بود که به پدرش نیکی کرده و به جهت پاسداشت احترام پدر، تجارت سودآور را ترك کرده بود و این گاو به عنوان پاداش به او هدیه شده است.^۱

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۸۷؛ در عیون اخبار رضایؑ، به سندی متصل از بزنی گفت: از ابی الحسن الرضایؑ شنیدم که می‌فرمود: «مردی از بنی اسرائیل یکی از خویشان خود را کشته سپس او را در سر راه بهترین نسل از نسل‌های بنی اسرائیل رها کرده، سپس خون مقتول را می‌طلبد. پس به موسی گفتند: نوادهٔ آل فلان، فلانی را

در هم گره خوردن هدیه الهی با هدیه پدر، آن پسر را از همه بنی اسرائیل دارا تر کرد؛ چنان که زنده شدن مقتول با زدن قسمتی از گاو ذبح شده بر او، شهادت آشکار بر زنده کردن مردگان است و اینکه باری تعالی بر هر چیزی بسیار قدرت دارد.

زنده شدن مقتول و شناخت قاتل

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۗ۲ فَكَلْنَا اضْرِبُوهٗ بِبَعْضِهَا كَذٰلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتٰى وَيُرِيكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ ۗ۳﴾
و چون شخصی را کشتید، سپس درباره (قاتل) او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آن که خدا آنچه را کتمان می کرده اید، برون آورنده است. * پس فرمودیم: «(جسد) آن مقتول را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزنید (تا زنده شود).» بدین سان خدا مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند، شاید شما بیندیشید.

در اینجا ﴿نَفْسًا﴾ و «بقرة» هر دو مؤنث هستند، پس چرا به یکی از آن دو، ضمیر مذکر ﴿اضْرِبُوهٗ بِبَعْضِهَا﴾ بر می شود؟
شاید ضمیر مذکری که به ﴿نَفْسًا﴾ بر می گردد به این اعتبار باشد که مقصود از آن «قتیل: کشته شده» است تا توضیح دهد که آن «قتیل» به برخی از گاو زده شده تا زنده شود، نه این که بعضی از اعضای گاو بر آن زده شده باشد. در اینجا نمایش، ماده اصلی قصه است؛ وقوع و تحقق زنده شدن مردگان. پس در

کشتند، پس از کشتن او به ما خبر ده؟ فرمود: «گاوی برایم بیاورید ﴿قَالُوا اَتَّخِذُنَا هُزُوًا...﴾؛ گفتند: آیا ما را همواره به مسخره می گیری؟ و اگر به هر گاوی تکیه می کردند، برای آنان بس بود، ولی گریختند و خدا هم آنان را در تنگنا قرار داد. ﴿قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لُونَهَا...﴾؛ گفتند: پروردگارت را بخوان (تا) برایمان روشن سازد که آن گاو چگونه است؟... پس آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند. او گفت: من آن را نمی فروشم، مگر اینکه پوست آن را پر از طلا کنی. پس به پیش موسی عليه السلام آمدند و آن را به او گفتند. فرمود: «آن را بخرید. پس خریدند و آوردند و دستور داد ذبح کنند؛ سپس دستور داد دم آن را بر میت بزنند و چون این کار را کردند، مرده زنده شد و گفت: ای فرستاده خدا! پس معمولیم مرا کشت، نه آن کسی که به او نسبت می دهند. پس بدین سبب قاتل را شناختند. پس از آن برخی از اصحاب موسی عليه السلام به او گفتند: این گاو قصه مهمی دارد. فرمود: «آن چیست؟ گفت: جوانی از بنی اسرائیل نیکوکار به پدرش بوده ... پس پیامبر فرمود: «به بر (نیکی) بنگرید که به صاحبش چه می رساند.»

﴿أَضْرِبُوهُ بِعَصَاهَا﴾ - (جسد) آن مقتول را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزنید - نمونه‌ای است که بر امکان و وقوع زنده کردن مردگان در دنیا دلالت می‌کند؛ آنگاه که با زدن مرده‌ای به مرده دیگر، آن مرده زنده شود، پس زنده شدن مرده با برگرداندن روح به آن بهتر و سزاوارتر است.

﴿قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَارَأْتُمْ فِيهَا﴾ - و چون شخصی را کشتید، سپس درباره (قاتل) او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، هر يك آن را از خودش طرد می‌کرد و به دیگری نسبت می‌داد - ﴿وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۱ - و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می‌کرده‌اید، برون آورنده است - این گونه خدا به وسیله آن کار روشن بی نظیر (مقتول را به قسمتی از گاو بزنید تا زنده شود) مردگان را زنده می‌کند که ﴿كَذَلِكَ﴾ در مقیاس و محاسبه شما دور و بی ربط است، اما در مقیاس خدا نزدیک نزدیک است؛ ﴿يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾ و این قسم از زنده کردن‌های خدا در طول تاریخ ادامه داشته و دارد؛ گر چه زنده کردن‌ها در اینجا با آخرت متفاوت است، اما احیای در قیامت سزاوارتر است، ﴿لَتَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾ تا اینکه هر کس پاداش تلاش خود را دریافت کند و احیای اینجا فقط اخراج آن چیزی است که از دیر- باز کتمان می‌کردید و این اخراج به عنوان یک واقعه جزئی، شما را به شناخت قاتل رهنمون می‌کند. سزاوارتر بودن احیای در قیامت به جهت آسان تر بودن آن از آفرینش نخستین است:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾^۲

و اوست کسی که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را تجدید می‌کند و این تجدید بر او

آسان تر (از آغاز) است

^۱ [صفحه ۷۳] ج ۱، ص ۷۸؛ احمد و حاکم از ابی سعید خدری آورده‌اند و نسبت صحت داده‌اند و نیز بیهقی هم آورده است که گفت، پیامبر ﷺ فرمود: «اگر مردی عملی را در میان سنگ سخت که نه درب دارد، نه پنجره و منفذ انجام دهد، آن عمل به مردم در هر جا که باشند می‌رسد. و در همان سند بیهقی به گونه دیگری از عثمان آورده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس عمل پنهانی خوب یا بد داشته باشد، خدا گوشه‌ای از آن را ظاهر می‌کند تا به آن شناخته شود.

^۲ روم ۲۷/۳۰.

﴿أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ - آسان تر به او - در سنجش شما و نه در سنجش خداست؛ زیرا
 برای خدا آسان و آسان تر وجود ندارد، پس:
 ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾^۱
 همان گونه که آفرینش شما را آغاز کرد، (سرانجام) به سوی او بازمی گردید.

سپس ﴿كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ - بدین سان خدا مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند، شاید شما بیندیشید - چنان که شما را در آغاز آفرید، به سرای دیگر برمی گردید. این آیه اشاره نمکینی دارد که آنان در زنده شدن مردگان در قیامت شك داشتند؛ چنان که در تورات کنونی صراحت هایی درباره معاد نمی بینیم، بار خدایا! مگر اشاره هایی و این روش تورات و اشاره قرآن از جمله دلایل وجود حالت انکار عمیق اسرائیلی در میان بنی اسرائیل از زمان نزول تورات بر آن هاست، تا چه رسد به پس از آن. پس آیات معاد را از تورات تحریف کرده اند و کافران و کفران-گرانه آن ها را از بین برده اند.

گرچه مسافت بین مرگ و زندگی بسیار طولانی و گیج کننده ذهن هاست، اما در حساب آفریدگار آسان و راحت است. پس در خلال پاسخ به سؤالشان، نظر آن ها را به زنده کردن مردگان که در آن تردید داشتند، جلب می کند. ممکن بود موسی عليه السلام بفرماید آن شخص قاتل است، اما آن ها طبق طبیعت شان، به جهت تکذیب موسی آن را انکار می کردند؛ پس باید گوینده خود مقتول باشد تا خواسته یا ناخواسته او را تصدیق کنند.

امکان داشت موسی عليه السلام مقتول را با زدن دست یا عصای خود زنده کند، اما فایده کامل را نداشت تا مأمور به ذبح چیزی شوند که در حد عبادت به آن احترام می گذاشتند و آن نجس ها آن را بخرنند و به زنده شدن مرده ای با زدن مرده دیگری بر آن پی برند؛ چه رسد به بازگرداندن روح زنده به بدن مرده. پس ﴿كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۱. اعراف ۲۹/۷.

چنانکه «بَقْرَةَ» در آغاز مطلق بود، همچنین ﴿بِعِضِّهَا﴾ مطلق است؛ زیرا در آن چیزی نفوذند؛ چنانکه در گاو افزودند، پس ﴿بِعِضِّهَا﴾ از اطلاقش خارج نشد!

پس قصه طولانی گاو چه نشانه‌های عجیب و نزدیکی داشته است که جز با آنچه انجام شده به دست نمی‌آمدند و به جهت چنین آیاتی در آن قصه، حق همین بود که آن سوره «بقره» نامیده شود، در حالی که خود آنان (بنی اسرائیل) هم گاو صفت بودند.

این سخن ضعیف که ﴿يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾ در اینجا به معنای حفظ خون‌هایی است که به جهت اختلاف در شناخت قاتل در معرض ریختن آن بودند، تحریف نشانه‌های خدا و مردود است؛ زیرا ﴿كَذَلِكَ﴾ اشاره ﴿أَضْرَبُوهُ بِعِضِّهَا﴾ است، پس ﴿كَذَلِكَ﴾ با چنین زدن ﴿يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾. و اگر در این زدن احیای مقتول نبود، پس چگونه قاتل به سبب این ضرب شناخته شد و چه ربطی بین آن ضرب و شناخت قاتل بود؟! سپس در این قصه اشاره‌ای به احتمال خونریزی در صورت شناخته نشدن قاتل نیست!

صحیح است که ابقای زندگی گاهی «احیاء» (زنده کردن) نامیده می‌شود:

﴿... وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...﴾^۱؛

و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمامی مردمان را زنده داشته است.

ولکن چگونه زندگی بین دو نفر که در مورد قاتل با هم ستیزه‌گرند، جز با شناخت قاتل حقیقی ابقاء می‌شود؟

چگونه با ﴿أَضْرَبُوهُ بِعِضِّهَا﴾ قاتل شناخته می‌شد اگر آن زنده کننده نبود؟ سپس ﴿وَاللَّهُ مُخْرَجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ جز شناخت عملی قاتل چیز دیگری نیست؛ چنان که ﴿يُرِيكُمْ آيَاتِهِ﴾ اشاره روشن بر معجزه‌خدایی است که بدان قاتل شناخته شده است و همانا معجزه، به پا کردن و برانگیختن آن مرده است که سخن بگوید و برای پایان دادن به درگیری شهادت دهد و آن برانگیختن با زدن آن مرده که هیچ جان و اثری نداشته، به

^۱. مانده ۳۲/۵

قسمتی از گاو ذبح شده بوده است. ﴿كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ نه آن گونه که آن بی ربط گویی خرفت که آیات اعجازگر خدا را با ادعاهای معمولی و عادی تأویل می کند، می گوید.

قساوت قلب های بنی اسرائیل

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ ۷۴

سپس دل های تان پس از این (واقعه) سخت گردید، پس آنها همانند سنگ یا سخت تر از آنها؛ حال آن که بی چون از برخی سنگ ها همانا از (فوران آب نهفته در) آن، نهرهای بسیاری به شدت روان می شود و بهراستی برخی از آنها می شکافند؛ پس، از آن آب خارج می شود و بی چون برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزند و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

پس از این نشانه های روشن، به جای اینکه دل های شان برای یاد خدا نرم شود، سخت تر شد؛ وانگهی پس از این نشانه های روشن، دل های شما سخت تر شد، به جای اینکه با یاد خدا نرم شود: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ دل های شما پس از این احیاء (زنده کردن) مرده و مقتول، در پاسخ درخواست شما، سخت تر شد؛ چنان که پس از آگاهی و شناخت قاتل حقیقی سخت تر شد، در حالی که از باب شکر عملی که از طرف خدا نشانه هایی برای شما آمد، - از جمله اینکه قاتل معلوم شد - باید دل های شما در برابر خدا نرم می گردید، ولی برعکس شد.

این خطاب به همه بنی اسرائیل است؛ زیرا آنها سلسله پیوسته در طول تاریخ اسرائیل هستند و پسینان شان سنگدل تر از پیشینان شان هستند و آیات خدایی پیاپی، شب و روز برای توبیخ آنان نازل می شود؛ چنان که:

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَّا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱؛

و ما از قرآن آنچه را (که هم) او برای مؤمنان (مایه) درمان و رحمتی است، به تدریج فرو می‌فرستیم (اما) ستمکاران را جز زیانی نمی‌افزاید.

﴿ثُمَّ قَسَتْ ... فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ﴾ - سپس دل‌هایتان پس از این (واقعه) سخت گردید ...

پس آن‌ها همانند سنگ - در قساوت و سختی و استحکام، بلکه ﴿أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ - یا سخت‌تر از آنند - . به نظر تو ﴿أَوْ﴾ در اینجا إضراب و إعراض از قساوتِ سنگی به‌جانب شدیدتر بودن است؟ در حالی که دل‌های آن‌ها - به طور کلی - سنگ و یا شدیدتر از آن است، پس زمینه‌ای برای إضراب نیست؛ زیرا اندازه قساوت در آن دل‌ها نامعلوم نیست. و یا این إضراب نسبت به بعضی از آنان است؟ در حالی که مراد از ﴿كُم﴾ در اینجا بعضی نیست، پس دل‌های همه آن‌ها همانند سنگ و یا سخت‌تر است! ممکن است مقصود از ﴿أَوْ﴾ در اینجا تقسیم باشد؛ پس دل‌های برخی همانند سنگ و دل‌های دیگران شدیدتر است. شاید مراد از آن حالت‌های گوناگون در بعضی دل‌هاست که نخست همانند سنگ سخت بودند، سپس شدیدتر و سخت‌تر شدند، پس إضراب و تقسیم، هر دو از ﴿أَوْ﴾ اراده شده است. قسم سوم هم هست و آن ابهام است و این - فقط - نسبت به کسی است که مقدار قساوت دل بنی‌اسرائیل را نمی‌داند که آیا همانند سنگ و یا شدیدتر^۲ است. قسم چهارمی هم به آن‌ها ملحق می‌شود و آن تشکیک است. دو قسم آخر - سوم و چهارم - در یک ردیف هستند.

^۱ اسرا ۸۲/۱۷.

^۲ . خیر أیح قسم باو وایهم/ و اشکک و إضراب بها اسفياً؛ برای ﴿أَوْ﴾ تقسیم و ابهام اختیار کن/ و شک و إضراب هم به وسیله آن برگزیده شده. از امام حسین علیه السلام در تفسیر آیه ﴿أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ آمده است: بر شنوندگان مبهم شده و برای آنان روشن نشده؛ چنان‌که گوینده‌ای می‌گوید: نان یا گوشتی خوردم و مقصود او این نیست که نمی‌دانم، بلکه مقصودش این است که یکی از این دو را خورده، ولی مبهم است که کدام را خورده است.

دلیل این که دل آن‌ها ﴿أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ است، این است که از برخی سنگ‌ها، رودها جاری می‌شود و برخی با خروج از آن‌ها شکافته می‌گردند و برخی از آن‌ها از خدا می‌ترسند! ولی از دل‌های خالی و دگرگون بنی اسرائیل رودهای معرفت جاری نمی‌شود و با جریان رودهای معرفت، آن‌ها شکافته نمی‌شوند و از خوف خدا نمی‌هراسند، بلکه آن دل‌ها، خشک، محکم و سخت هستند و از لابلای نشانه‌های روشن، بر خود جز سختی، جمود و خشکی نمی‌افزایند!

به تحقیق، آنان دیدند که از سنگ، با زدن عصای موسی دوازده چشمه جوشید، ولی با عصای رسالت موسی از دل‌های ایشان چیزی نجوشید! و دیدند که آن کوه (طور) با توجه خدا بیش از توانش از جای کنده شد، ولی کوه‌های دل‌های آن‌ها با نشانه‌های آن رسالت بالنده از جای تکان داده نشد. پس آن‌ها نه با آن رسالت نرم می‌شوند و نه ندا می‌پذیرند و نه با خشیت خدا منقلب می‌شوند و نه پروا پیشه می‌کنند، بلکه طغیان بر طغیان می‌افزایند! دل‌هایی سخت، جاسوس، خشک و کافر که هیچ‌جا و هیچ‌گاه با یاد خدا نرم نمی‌شوند، ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْدَتْهُمْ أَسْوَابُهُمْ﴾^۱؛

و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند هرگز غافل میندازد. جز این نیست که (کیفر) آنان را برای روزی واپس می‌اندازد که چشم‌ها در آن (روز) خیره می‌شوند.. بهت‌زدگان و سرافکنندگان، چشمانشان راست و خیره سویشان برگشتی ندارد و (از وحشت) دل‌هایشان بی‌دل و پریشان است.

ما به چشم می‌بینیم که از برخی سنگ‌ها رودها جاری می‌شود: ﴿مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ﴾ و نیز می‌بینیم ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَسْقَى فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ﴾ که برخی از کوه‌ها به وسیله جریان آب شکافته می‌شوند، اما این که کوه، در حالی که نه تعقل می‌کند و نه تکلیف دارد از خدا بترسد یعنی چه؟! آیا این همانند سخن خداست:

^۱. ابراهیم ۴۳/۱۴-۴۲.

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱؛ اگر این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم، همواره آن (کوه) را از بیم خدا فروتن (و) از هم پاشیده می‌دید. و این مثل‌ها را برای مردمان می‌زنیم، شاید آنان بیندیشند.

و در این آیه خدا مثلی می‌زند که واقعیتهای ندارد، و ﴿لَوْ﴾ واقعیت آن را محال می‌کند. پس خدا بر کوه، نه ذکر قرآنی و نه غیرقرآنی نازل نکرده است، ولی در آیه محلّ بحث، خدا برای بیان میزان قساوت دل آن‌ها، کوه‌ها را که واقعیت دارد، مثال می‌زند. پس باید فرو ریختن کوه‌ها، همانند جریان نهرها از برخی از آن‌ها و شکافته شدن برخی دیگر به-وسیله چکیدن آب واقعیت داشته باشد.

سپس فرو ریختن از خوف خدا که پیامد نزول وحی بر کوه است باید فراگیر همه کوه‌ها باشد؛ چنان‌که ﴿عَلَى جَبَلٍ﴾ شامل همه کوه‌ها می‌شود، ولی ﴿وَإِنَّ مِنْهَا﴾ فراگیر نیست! و یا ﴿إِنَّ مِنْهَا﴾ در اینجا به قلوب بر می‌گردد؛ زیرا پیش‌تر ذکر شده است که گرچه ﴿حِجَارَةً﴾ از نظر مرجع بودن نزدیک‌تر است، ولی ﴿قُلُوبٍ﴾ از نظر معنا لایق‌تر و مناسب‌تر است؟ اما از نظر ادبی بعید است؛ چرا که هم مرجع ضمیر بعید است و هم از نظر معنا دور است؛ دل‌ها دگرگون می‌شوند و فرو نمی‌ریزند، بار خدایا مگر از بلندا و اوج خود، پس باید با یاد خدا و نشانه‌های او منظم شوند. اما کوه‌ها مثال برای قساوت دل‌ها هستند؛ بنابراین دل‌های ترسان و ریزان از ترس خدا - که دل‌های مؤمنان مطمئن به خداست - مثال مناسبی برای اثبات شدیدتر بودن دل بنی‌اسرائیل از سنگ نیست! ممکن است مقصود از فروریزی برخی کوه‌ها از خوف خدا، فروریزی تکوینی باشعور و درک آن‌ها به دستور خدا باشد، پس:

﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲؛

۱. حشر ۲۱/۵۹.

۲. اسراء ۴۴/۱۷۱.

هیچ چیزی نیست مگر اینکه (خدا را) با ستایش او تسبیح می‌کند، ولی شما تسبیح‌شان را نمی‌توانید بفهمید.

آگاهانه و باشعور، فراگیر همه‌چیز است، پس کوه‌های فروریز با ترس از خدا فرو می‌ریزد؛ چنان‌که کوه ثابت با ترس از خدا بر سر جای خود ثابت می‌ماند. فروریزی کوه‌ها با وسایل طبیعی، با این‌ها منافات ندارد؛ چرا که همه آن‌ها به خدا بر می‌گردد و هیچ سببی کار خود را جز با دستور خدا انجام نمی‌دهد:

﴿كُلُّ لَهٗ قَاتِنُونَ﴾^۱؛

همه (ی‌آفریدگان) برای او (بندگان و) خاضع‌اند.

پس ظاهر خضوع برخی کوه‌ها از ترس در برابر خدا که در اینجا مطرح شده، بانگ بیدارباش و ترساندن آن دل‌های (دل‌های یهودیان) دگرگون شد؛ غیرخاضع در برابر خداست که در مقابل خدا با نگرش به آفریده‌ها و افعال خدا از جمله کوه‌های محکم خدا که فعل و صنعت او هستند، دل‌هایشان نرم شود. سنگ از ترس خدا فرو می‌ریزد، ولی آن دل‌ها از ترس خدا فرو نمی‌ریزند: ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ - و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست. - آنان خائنان بی‌نظیر به امانتِ خدا در همه گستره گیتی هستند:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲؛

ما همواره امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نمایش دادیم، پس، از خیانت در آن سر باز زدند و از آن با بزرگ‌داشتش هراسناک شدند، پس انسان به آن خیانت کرد؛ همواره او کانون ستم و نادانی بوده است.

و این آیه امانت که در سوره خودش تفسیر کرده‌ایم، حمله سختی بر انسان که بسیار ظالم و نادان در خیانت به امانت عقل و تکلیف است را در بردارد و چون در برابر حمل امانت، ادای آن قرار دارد، پس حمل، خیانت به آن خواهد بود.

و طبق روایت از سید شهیدان حسین بن علی علیه السلام در تفسیر آیه:

^۱. بقره ۱۱۶/۲.

^۲. احزاب ۷۲/۳۳.

«ای جمعیت‌های یهود، دل‌های شما همانند سنگ، خشک شده است و رطوبتی نمی‌طراواند. شما نه حق خدا را ادا می‌کنید و نه صدقه مال‌هایتان را می‌پردازید و نه کار معروف را گرامی می‌دارید و نه به مهمان احترام می‌گذارید و نه به فریاد گرفتاری می‌رسید و نه با هیچ‌یک از ارزش‌های انسانی معاشرت و برخورد می‌کنید.»^۱

پس ای وای از قساوت دل‌ها:

«اشک چشم‌ها خشک نمی‌شود مگر از قساوت دل‌ها و قساوت دل‌ها نیست مگر از ارتکاب گناهان.»^۲

«در دنیا آرزویت را طولانی نکن تا قلبت سخت نشود. انسان سنگ‌دل از من دور است.»^۳

^۱ نورالتقلین، ج ۱، ص ۹۰؛ در خرایج و جرایح، از حسین بن علی علیه السلام در سخن خدا روایت شده است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ...» - تفسیر ﴿أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ را در شماره پیشین نقل کردیم - ﴿وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ﴾، پس خیر و گیاه برای بنی‌آدم می‌آورد، ﴿وَإِنَّ مِنْهَا﴾ از کوه‌ها، نهرها که کم‌تر از رودها هستند، جاری می‌شوند، درحالی‌که از دل‌های شما نه خیر زیاد و نه کم بر نمی‌آید. ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ﴾ یعنی اگر بعضی از سنگ به نام خدا سوگند داده شود، فرو می‌ریزد، ولی در دل‌های شما هیچ چیز از آن نیست ...

^۲ همان؛ در علل مستند به اصبع بن نباته گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «...»

^۳ همان؛ در کافی از علی بن عیسی با سند رفعی گفت: در جایی خدای بزرگ با موسی علیه السلام نجوا کرد: ای موسی!

﴿۷۵﴾ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ
 كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾
 وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَضِبُهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ
 قَالُوا لِنُحَدِّثُوهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ
 رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۷۶﴾ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا
 يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۷﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
 إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۷۸﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ
 الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ
 ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا
 يَكْسِبُونَ ﴿۷۹﴾ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ
 أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ
 اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ بَلَىٰ مِنْ كَسِبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ
 خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
 الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۲﴾

تحریف تورات

مسلمانان به تحقیق می‌دانستند - طبق بیان قرآن - یهود، قرآن و رسول قرآن را آن‌گونه که در تورات ترسیم شده می‌شناسند، پس پیش از هجرت آرزومند بودند به آن دو ایمان بیاورند، ولی به آن آرزو جامه عمل نپوشانیدند. در اینجا خدا به مسلمانان اطمینان می‌دهد که یهودیان به جهت انحراف پیشین‌شان و قساوت دل‌شان ایمان نمی‌آورند و به جهت تحریف کردن کلام خدا:

تحریف‌گران بنی اسرائیل

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۗ۷۵﴾

پس آیا طمع دارید که (اینان) برایتان [به سودتان] ایمان بیاورند؟ حال آن که گروهی از آنان بی‌گمان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از دریافتنش تحریف می‌کردند، حال آن که خودشان (هم) می‌دانستند.

﴿... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ...﴾^۱؛

در حالی که کلمات (و حیاتی) را از جاهایشان جابه‌جا می‌کنند (و) بخشی از آنچه را بدان یادآور شده بودند به فراموشی سپردند و تو بی‌وقفه بر خیانتی بزرگ از آنان آگاه می‌شوی، مگر اندکی از ایشان (که خیانتکار نیستند).

در اینجا ﴿يُؤْمِنُوا لَكُمْ﴾ همانند هم‌ساقانش بیانگر به‌مصلحت بودن ایمان آنان برای مسلمانان است، نه اینکه ایمان به مسلمانان بیاورند؛ چنان‌که:

﴿فَأَمِنْ لَهُ لُوطٌ...﴾^۲؛

پس لوط برایش (به رسالتش) ایمان آورد.

لوط به ابراهیم ایمان آورد، چون که در آمدن لوط در سلك و شریعت ابراهیم - با این که پیش از آن ایمان به خدا داشت - كمك و محكم کردن كمر دعوت ابراهیمی بود. هم - چنین یهود - که مهم‌ترین بخش اهل‌کتاب بودند - ایمان‌شان به رسالت اسلامی

^۱. مانده ۱۳/۵.

^۲. عنکبوت ۲۹/۲۶.

اطمینان بخش به نفع و مصلحت مسلمانان در برابر مشرکان جزیره عربستان بود، ولی آن‌ها منکرتر و کافرتر از مشرکان شدند.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ﴾ - پس آیا طمع دارید - پس از این که قصه قساوت دل آنان در شریعت اسرائیلی خودشان را شنیدید، ﴿أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ﴾ - که برایتان و به سوادتان ایمان بیاورند - ، در حالی که به پیامبر خویش ایمان نیاوردند؟! - ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ﴾ - حال آن که گروهی از آنان بی‌گمان سخنان خدا - تورات - را می‌شنیدند - ﴿ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ﴾ - سپس آن را تحریف می‌کردند - ، تحریف معنوی و یا تحریف عبارتی و لفظی، ﴿مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ - بعد از دریافتنش، حال آن که خودشان (هم) می‌دانستند - حال آن که خود، حق رسالت محمد ﷺ را پس از تعقل در آن می‌دانستند؛ چنان که دیگر حق‌ها را می‌دانستند و آن‌ها را از جایگاه‌شان تحریف می‌کردند!

طبیعتاً این گروه، شرع‌مداران تورات بودند که سخن‌شان بین پیروان‌شان شنوا داشته است، در حدی که به خاطر پیروی از آنان به نفع مسلمانان ایمان نمی‌آوردند و این‌ها در انحصار یهودیان زمان موسی ع‌آل‌ه و پیامبر اسلام ﷺ نیستند، بلکه همه کسانی هستند که آیات تورات را می‌شنوند و در آن تعقل نمی‌کنند و سپس آن را تحریف می‌کنند و می‌دانند که چه چیزی را می‌شنوند و چرا تحریف می‌کنند.

پس در آن هنگام که کلام خدا را از موسی می‌شنوند:

«نابى ء اقيم لا هم مقرب احيم كموشه وناتى دبارى بفيو ويدبر الوهيم ات كال اشـر اصونوا»^۱؛

پیامبری به پاخواسته شده از نزدیکان برادرشان همانند موسی و کلام را در دهانش می‌نهم تا اینکه همه آنچه را به او دستور دادم به ایشان برساند.

این را پس از آن که شنیدند و در آن تعقل کردند، تحریف کردند، طبق آنچه در ترجمه عربی از متن اصلی به زبان یونانی آمده است که:

^۱. تث، فصل ۱۸، آیه ۱۹.

«به پاداشته شد برای آنان پیامبری از میان برادرانشان مثل تو، و من کلامم را در دهانش می‌گذارم تا هر آنچه به او توصیه کرده‌ام به آنان بگوید.»

در اینجا «أقرباء أخیهم» به «وسط اخوتهم» تحریف شده تا اینکه این بشارت از پیامبر غیراسرائیلی منحرف شود. پس «اخیهم: برادرشان» در اینجا، «عیص» برادر یعقوب است؛ چنان‌که در تث، فصل ۲۸، آیه ۸ آمده است و چون «عیص» با دختر اسماعیل ازدواج کرد و از او بچه‌ای به دنیا آورد، از این‌رو فرزندان اسماعیل از «عیص» نزدیکان «بنی عیص» شدند؛ پس نزدیکان برادران بنی اسرائیل، پسران اسماعیل از «عیص» هستند که از بین ایشان پیامبر ﷺ به رسالت مبعوث شد.^۱ و هم‌چنین کلام خدا را از موسی می‌شنوند:

«وَلِئَسْمَعِيلَ سَمِعْتِي خَا هِينَهُ بِرَحْمِي أوتوا وهيفرتي أوتوا وهيبرتي أوتوا بمعد مند شينيم عاساز نسينيم يولد وتتيو لغوى غادل»^۲ ؛

برای ابراهیم، اسماعیل است. هان! به او بسیار تبریک و تهنیت می‌گویم و جایگاه او را با محمد و دوازده فرزندش که اسماعیل آنان را متولد می‌کند، بالا می‌برم و او را امتی بزرگ قرار می‌دهم.

سپس با تعقل و اندیشه آن را تحریف می‌کنند و کلمه محمد را حذف می‌کنند و به جای دوازده امام از فرزندان او، دوازده رئیس تعبیر می‌کنند.

هم‌چنین از سلیمان عليه السلام توصیفی طولانی درباره پیامبر را که جمله‌ای از آن چنین است، می‌شنوند:

«حِكْوُ مَمْتَقِيمٍ وَكَوْلُو مُحَمَّدِيمِ زِهْ دُودِي وَزِهْ رَعِي بُنْتِ يَرْشَا لَام»^۳ ؛

^۱. ر.ک به رسول الاسلام في الكتب السماويه، ص ۳۹-۳۳ و ۴۳-۴۰.

^۲. تکوین، فصل ۱۷، آیه ۲۰.

^۳. نشید الأئساد، فصل ۵، آیه ۱۶.

دهانش شیرین و همه‌اش پسندیده؛ این محبوب من است و این یاور من است، ای دختران اورشلیم.

و لکن تحریف می‌کنند که:

«حلق او شیرین است و همه‌اش خواستنی‌ها. این دوست من است و این دوست خالص من است، ای دختران اورشلیم.»^۱

از آن خودخواهان نژادپرست، از این‌گونه تحریف‌های لفظی و معنوی بسیار می‌یابیم.

منافقان بنی اسرائیل

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِبُهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۗ﴾^{۷۶}

و (همین یهودیان) هنگامی که با کسانی که ایمان آورده‌اند، برخورد کنند، گویند: «(ما) ایمان آوردیم.» و هنگامی که با همدیگر خلوت کنند، گویند: «آیا از آنچه خدا بر شما گشوده است، برایشان بازگو می‌کنید تا آنان با (استناد به) آن، نزد پروردگارتان بر (ضد) شما استدلال کنند؟ پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟

این آیه اشاره نم‌کنی دارد که اینان فرقه‌ای غیر از آن فرقه تحصیل‌کرده تحریف‌گر هستند و هر دو جانب مؤمنان و تحریف‌گران را مراعات می‌کنند:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا﴾ - و (همین یهودیان) هنگامی که با کسانی که ایمان آورده‌اند، برخورد کنند، گویند: «(ما) ایمان آوردیم.» - به آنچه که از خبر محمد و قرآن در تورات شنیدیم.

﴿وَإِذَا خَلَا بِغَضِبُهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا﴾ - و هنگامی که با همدیگر خلوت کنند، گویند - :

تحریف‌گران لجباز به آنان می‌گویند: ﴿أَتُحَدِّثُونَهُمْ﴾ - برایشان بازگو می‌کنید - : برای مسلمانان ﴿بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾ - از آنچه خدا بر شما گشوده است - : از این بشارت-

^۱ رسول الاسلام في الكتب السماوية؛ ص ۸۳-۸۰.

ها ﴿لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ﴾ - تا آنان با (استناد به) آن، نزد پروردگارتان بر (ضد) شما استدلال کنند؟ - : [که چرا ایمان نمی آورید؟] ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ : که این نقل بر خلاف مصلحت طایفه ای است و موجب زیان و خسارت در آخرت می شود!

بنگر که اگر این بشارت ها فتح و گشایش برای اهل تورات بود، پس چرا مخفی نگاه داشته شود؟ آن بشارت ها فتح جنبی و موقت بر کسانی بود که پیش از بعثت پیامبر اسلام ﷺ کافر بودند، سپس، هنگامی که نوبت به پیامبر بشارت دهنده اسلام رسید به آن کفر ورزیدند:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۱
و هنگامی که از جانب خدا برایشان کتابی آمد (که) تصدیق کننده آن چیزی است که با آنان است و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شدند (به واسطه آن) فتح [فخر] می جستند؛ پس هنگامی که آنچه را (پیش از این می) شناختند برایشان آمد، (با همان کتاب) انکار (و انکار) ش کردند. پس لعنت خدا بر کافران.

این بی خردان، این نقل فتح آمیز را برای گروه ایمان آورده خلاف عقل می پندارند ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ و گروه غیر پیشرفته ای را که معاند و توطئه گر نیستند، توبیخ می کنند.^۲
﴿وَإِذَا لَقُوا﴾ به گروه منافق صفتی که بر دو فرقه مسلمان و یهود نفاق می ورزیدند، اشاره دارد؛ گرچه نسبت به تحریفگران شرارت کمتری داشتند؛ زیرا تحریف گران به این منافقان نسبت جهالت داده و آنان را توبیخ می کردند که چرا بشارت ها را برای مسلمانان بازگو می کنید.

عدم باور بنی اسرائیل به علم فراگیر خدا

﴿أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۗ﴾

^۱. بقره ۸۹/۲.

^۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۹۲؛ در مجمع البیان پیرامون این آیه از ابی جعفر باقر (ع) روایت شده است که قومی از یهود از معاندان نبودند. آن گاه که به مسلمانان می رسیدند و محمد (ص) را در تورات برای آنان نقل می کردند و آنان نیز با یهودیان محاجه می کردند، پس آیه نازل شد.

آیا و نمی‌دانند که خدا آنچه را پوشیده می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کند، همی می‌داند؟

آیا تحریف‌گران، عقل و یا دانش ندارند که خدا علَن و نهان را می‌داند؟ برای خدا نقل بشارت‌های فتح‌بار و نقل نکردن آن‌ها مساوی است و اگر آن‌ها ایمان نیاورند، در روز قیامت علیه‌شان استدلال می‌کند؛ چه مسلمانان به وسیله آن بشارت‌ها علیه آنان محاجّه کنند و چه نکنند، پس اصل استدلال و محاجّه پروردگار به قوّت خود باقی است. وای! گویا خدا نمی‌داند آنچه را مؤمنان می‌دانند و به آن محاجّه نمی‌کند، مگر زمانی که مؤمنان این کار را پیش پروردگارشان انجام دهند؛ پس خدا فرع است و مؤمنان اصل!

آیا خدایی که این بشارت را بر آنان گشوده و پیروی از این پیامبر را بر آنان واجب کرده است، آن فتح‌نامه را فراموش می‌کند و یا خود را به فراموشی می‌زند و دنباله‌روی مسلمانان می‌شود که اگر نقل کردند او هم به آن استدلال کند، وگرنه، استدلال نکند؟ پس یهودیان تحریف‌گر چه نابخردی عمیق و چه عمق نابخردانه‌ای داشته‌اند که برای حفظ مصلحت رسالت اسرائیلی، به خدا نسبت جهالت می‌دهند. و از شگفت‌ترین شگفتی‌ها این است که آنان غیر معاندان افشاگر بشارت‌ها برای مؤمنان را جاهل قلمداد می‌کنند: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ در حالی که خود از نابخردی بی‌ظنری رنج می‌برند. می‌پندارند که خدا علیه آن‌ها حجت ندارد، مگر آن‌گاه که مسلمانان به آن فتح بشارتی تصریح کنند! پس آن‌ها حقیقتاً گاوهای نابغه هستند!

بی‌سوادان عوام بنی‌اسرائیل

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۷۸﴾

و (بعضی) از آنان بی‌سوادی هستند که (معنای درست) کتاب (تورات) را به‌جز آرزوهای بی‌پایه نمی‌دانند و فقط آنان (به آن) گمان می‌برند.

این فرقه سوّم اسرائیلی است؛ گروه نادان مستضعف و عقب‌مانده. پس گروه اوّل، تحصیل‌کرده متکبر معاند تحریف‌گر، گروه دوّم، دانش آموز غیر پیشرفته منافق هستند و سپس گروه مستضعف نادان غیر معاند که ممکن است مورد رحمت خدا واقع شوند.

پس مقصود از ﴿أُمِّيُونَ﴾ در اینجا بی سواد از شناخت کتاب است؛ اعم از این که هیچ کتابی را نیاموخته باشند و معرفت کتاب شریعت هم به گوش آنان نخورده باشد^۱ و یا کسانی هستند که علوم غیر کتاب شریعت را درس گرفته اند و یا کسانی هستند که الفاظ کتاب وحی را فرا گرفته ولی از معانی آن غافل و از محتوایش خبر ندارند. گرچه مراحل این جهالت‌های سه‌گانه گوناگون است، ولی آن‌ها از ناآگاهان به حساب می‌آیند؛ چنان‌که غیر اهل کتاب به‌طور کلی - از ناآگاهان به حساب می‌آیند؛ زیرا پیشینه شناخت کتاب شریعت را ندارند:

﴿وَقُلْ لِلدِّينِ أَوْتُوا الْكِتَابَ وَالْأَمِينَ أَسَلَّمْتُمْ﴾^۲؛

و برای کسانی که به آنان کتاب (وحیانی) داده شده و (نیز) به ناآگاهان (از کتاب‌های وحیانی) بگو: «آیا (در برابر خدا) خود را تسلیم کردید؟»

بی سوادى مطلق و نسبى

بی سوادى، گاهى مطلق و گاهى نسبى است، نسبت به علم کتاب رسالتى با درجاتش و ﴿لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي﴾ - و (بعضى) از آنان بی سوادانى هستند که (معناى درست) کتاب (تورات) را به‌جز آرزوهای بی‌پایه نمی‌دانند - در اینجا به بی سوادى نسبى اشاره دارد. پس گاهى کسى در علوم تجربى پر است، ولی از علوم کتاب خالیست، پس او از نا-آگاهان است؛ چنان‌که بی سواد مطلق از آنان است، گرچه مسئولیت‌هایشان طبق مراحل بی سوادیشان فرق می‌کند. ﴿لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي﴾: «امانی» جمع «أمنیه» است و این آرزوی خیال‌پردازانه و هوس‌آلود است که در حقیقت واقعیتی ندارد. پس گاهى کتاب را می‌خوانند در حالی که از معانی اش غافل هستند. اینجا نمایشگاه آرزوهای

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۹۲؛ از احتجاج طبرسی به استناد به ابی محمد عسگری رضی الله عنه در این آیه آورده است: امی منسوب به ام و مادر است؛ یعنی او به همان حالتی است که از شکم مادر خارج شده. نه می‌خواند و نه می‌نویسد و کتاب نازل از آسمان و سخنگوی آن را نمی‌شناسد و آن‌دو را تشخیص نمی‌دهد، مگر اینکه برایش خوانده شود که این کتاب خدا و کلام اوست و اگر چیزی از کتاب بر وی وارونه خوانده شود، تشخیص نمی‌دهد. ﴿وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ یعنی آنچه را رؤسایش از تکذیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در نبوتش نقل می‌کند...

^۲ آل عمران ۲۰/۳.

تو خالی آن‌ها و یا مستکبران تحریف‌گر است که کلمات را از جایگاه‌شان تغییر می‌دهند؛ پس آنان در نزد واژه‌ها و قرائت‌ها حاضرند و از معانی و مقصودها غایب.

﴿وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾: آنان - فقط - اهل پندارند و آرزوهایشان را به علم یا پرتو علم مستند نمی‌کنند و آرزوهایی جاهلانه، از خود یا از تقلیدهای کور دارند.

﴿إِلَّا أَمَانِي﴾ استثنای منقطع است؛ زیرا امانی در برابر کتاب به هیچ وجه علم به کتاب نیست؛ چرا که امانی از شیطان است:

﴿يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۱؛

(آری) شیطان به آنان وعده می‌دهد و ایشان را در (ژرفای) آرزوها می‌افکند و شیطان جز فریبی به آنان وعده نمی‌دهد.

پس امانی - به‌طور کلی - تخیل‌های دور از واقع حق و از حق واقع، دور از کتاب و دور از هر شریعت خداست. علمی که از طرف شرع خدا حجت است، یا علم اجتهادی سالم است و یا علم تقلیدی سالم و علم سومی جز امانی وجود ندارد: ﴿إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾. و مقصود از تقلید در شریعت حق، تنازل و کوتاهی از هر عقل و علم نیست؛ تقلید، جستجوی عاقلانه و عالمانه از کسی است که کاملاً تعقل می‌کند و شرع حقیقتی را فرامی‌گیرد؛ عالم متبحر و امین بر دینش؛ علمی که از وحی حق صادر شده و بر جایگاه حق وارد شده است.

پس امّی مطلق، کسی است که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند و البته بدون تقصیر، او از این دسته است که قرآن می‌فرماید:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضَعْفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا^۲؛

۱. نساء ۱۲۰/۴.

۲. نساء ۹۸-۹۹/۴.

مگر مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌جویی نتوانند و راهی (نیز) نیابند. * پس ایشان را امید است، خدا از آنان درگذرد و خدا همواره خطابخش و پوشنده بوده است.

و بر بی‌سوادی که از بی‌سوادی و جهل خودش آگاه است، آموختن واجب است و یا باید از گام‌های کسی که دانش دارد، پیروی کند، بدون این که در دام تقلیدهای جاهلانه و کور فرو غلطد؛ پس این انسان مستضعف مقصر در تقلید است و نزد پروردگارش مسئول است. بی‌سوادی که می‌تواند بیاموزد نباید تقلید کند، مگر در چیزهایی که نمی‌تواند بیاموزد، پس، از عالم امین تقلید می‌کند و این فرد در راه نجات قرار دارد.^۱

هشدار خدا به تحریف‌گران

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤْيَا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ۷۹﴾

^۱ در تفسیر بیان السعادة، ج ۱، ص ۱۰۶؛ نقل شده که مردی به امام صادق علیه السلام گفت: هرگاه عوام از یهود که کتاب را جز با شنیدن از دانشمندان نمی‌شناسند و راه دیگری ندارند، پس چگونه به خاطر تقلید از عالمانشان مذمت می‌شوند؟ عوام آنان همانند عوام ما هستند؛ اگر برای عوام آنان تقلید جایز نیست پس باید برای عوام ما هم جایز نباشد؟ پس فرمود: «بین عوام و علمای یهودی از جهتی فرق و از جهتی مساوات است؛ از جهت مساوات، خدا عوام را همانند عوام یهود، به جهت تقلید از عالمان مذمت فرموده است و اما از جهت افتراق، نه. آن مرد گفت: پس ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله بیان بفرما.

پس «علیه السلام» فرمود: «عوام یهود، عالمانشان را به دروغ‌گویی صریح، حرام‌خواری، رشوه‌خواری و تغییر احکام از جایگاه خود، با شفاعت‌ها و درخواست‌ها، می‌شناختند و می‌دانستند که عالمانشان تعصب شدیدی دارند که بدین جهت دین را طرد می‌کنند و به کسانی که علاقه و تعصب شدید دارند چیزهایی از اموال و حقوق می‌پردازند که سزاوار نیستند و به خاطر آنان به دیگران ظلم می‌کنند و اینان فاسقند و نباید واسطه بین خدا و خلق باشند از این روی خدا تقلید آنان را مذمت فرموده است، عوام ما نیز اگر کسانی از عالمان را می‌شناسند که فاسقند و تعصب شدید دارند، دنیاطلب هستند، حرام می‌خورند و به همراهانشان خوبی و بر مخالفانشان بدی روا می‌دارند، پس هر کس از ایشان تقلید کند همانند عوام یهود، مذمت می‌شود. پس هر کس یا کسانی از فقیهان مسلمان که خود نگهدار از حرام و حافظ دین، مخالف هوا، مطیع و پیرو دستور مولایش باشد - که اینان بعضی از فقیهان شیعه هستند نه همه آنان - پس عوام باید از آنان تقلید کنند، نه از فاسدان و مفسدان.

پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌هایشان می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خداست» تا بدان (وسیله) بهای ناچیزی به دست آورند؛ پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان (آن را به باطل) نوشته و وای بر ایشان از آنچه (از این راه) به دست می‌آورند.

به تحقیق، آن‌ها با نازل کردن کتاب و تبدیل بخشی از آن، در جایگاه تشریح و قانون‌گذاری نشسته‌اند، ﴿لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ - تا بدان (وسیله) بهای ناچیزی به دست آورند - در حالی که همه بهای دنیا در این خریداری کم است؛ پس آن‌ها آن‌گونه می‌خواهند با دستان خود کتاب شریعت را بنویسند، سپس به ساده‌لوحان بی‌سواد می‌گویند که این از نزد خداست و این کار را برای جستجو و به امید به دست آوردن مال و منال و موقعیت دنیایی انجام می‌دهند. به تحقیق، این از منحوس‌ترین مراحل تحریف است؛ زیرا تحریف‌های معنوی و لفظی هم‌چنان باقی می‌ماند و بی‌سوادان و خشک‌سران را عقب مانده نگه می‌دارد. اما کسانی که به دنبال حق و وحی و وحی حق هستند و آن را می‌جویند، - به فضل و رحمت خدا - به زودی به سوی حق راهنمایی می‌شوند و با ترک تقلیدهای کور، از آن تحریف‌های معنوی رها می‌شوند.

﴿فَوَيْلٌ لَّهُمْ﴾ - پس وای بر آنان - : بر آن نویسندگان کتاب شریعت، با دست‌هایشان، ﴿مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ﴾ - از دست‌نویس‌هایشان - و ﴿وَوَيْلٌ لَّهُمْ﴾ : وای بر آن اصلی‌ها و سردمداران تحریف‌گر و بر منافقان متوسط‌الحال پیرو آنان و بر بی‌سوادان دنباله‌رو، ﴿مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾ - از آنچه (از این راه) به دست می‌آورند - از ساختنی‌های دروغ!

پس به تحقیق، از روی عمد به تورات روی آورده‌اند و توصیف پیامبر ﷺ را تحریف کرده‌اند تا بدین وسیله یهودیان مستضعف را به شک بیندازند.^۱

و ﴿بِأَيْدِيهِمْ﴾ همه توان‌ها و وسایل نویسندگی را شامل می‌شود، نه فقط دست‌های معمولی؛ پس نهی همه کوشش‌ها برای تحریف را در بردارد و تعبیر صالح‌تر، صریح‌تر و کافی‌تر ﴿بِكُتُبِ الْكِتَابِ بِأَيْدِيهِمْ﴾ است تا اینکه همه کوشش‌ها با هر قدرت از قدرت‌ها برای تحریف کتاب را که وانمود کند از جانب خدا آمده و وحی است، ریشه‌کن کند. سپس در ﴿بِأَيْدِيهِمْ﴾ اشاره نمکین دیگری هست که نوشتن کتاب با دست‌های خدایی

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۳۳؛ در مجمع‌البیان و گفته شده، نوشتن آنان به دستشان این است که آنان به عمد ... و آن از ابی‌جعفر باقر علیه السلام روایت شده است.

به عنوان وحی و یا نقل و نسخه برداری کتاب وحی نبوده است، بلکه با دست‌ها، خواهش‌های نفسانی و هوس‌های خود بوده است، با هر قوا و نیرویی؛ خط‌نویس دستی، املا، نوشتن صوتی تصویری و یا نوشتار عملی که نمایان‌گر ربّانی بودن آن اعمال بشری باشد. پس ﴿الْكِتَابُ﴾ شامل کتاب تقریر، عمل و بیان می‌شود؛ چنان‌که «دست‌ها» شامل همه نیروهای نویسنده با وسایل متصل و منفصل می‌شود.

عذاب بنی اسرائیل

تصوّر غلط بنی اسرائیل از عذاب

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۸۰﴾

و گفتند: «جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید.» بگو: «آیا نزد خدا پیمانی محکم برگرفتید؟ پس خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد. یا آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟»

آرزوی توخالی و دریده که با عدل خدا ناسازگار است و با هیچ عزمی نیز سازگار نیست و این تصوّر صحیحی در زمینه عمل و پاداش نیست که خود را رستگار بیندارند؛ گرچه هر کاری که بخواهند انجام دهند، فقط به خاطر این که اسرائیلی هستند؛ چنان‌که برادران مسیحی آنان می‌پندارند که نجات‌یابندگان از عذاب هستند، فقط به جهت این که اعتقاد دارند خدا سه تاست و اینکه حضرت مسیح علیه السلام با به‌دار آویخته شدن و وارد شدن به جهنّم فدا شد تا آنان را از لعنت ناموس نجات دهد. آرزوهای جاهلانه که سبب شده میزان عدل پروردگار را در عبادتش نادیده بگیرند؛ به این‌گونه که به آرزوهای کسانی تمسک می‌جویند که آزادی‌های مطلق شهوانی و حیوانی را در همه زمین‌ها خواستارند و با این حال می‌پندارند و می‌گویند که آتش، آن‌ها را جز چند روزی آزار نمی‌دهد و یا اصلاً به سراغشان نخواهد آمد. پس ﴿لَنْ﴾ در حساب آن‌ها، آتش جاویدان را به جهت نوشته‌ها و کسب‌هایشان ﴿إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ - جز روزهایی چند - محال می‌کند و این

﴿آيَاتًا مَّعْدُودَةً﴾ کدام عددها و یا عددهاست؟ آیا مقصود روزهایی است که گوساله پرستیده‌اند؟ و یا روزهایی است که جرم‌ها انجام داده‌اند و یا...؟^۱

﴿قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا﴾ - بگو: «آیا نزد خدا پیمانی محکم بر گرفتید؟ - آیا در این آرزوی تو خالی و دور از واقعیت و حقیقت، از خدا عهد و پیمانی دریافت کرده‌اید؟ طبعاً هرگز! پس اگر چنین پیمانی از خدا دریافت کرده‌اید، ﴿فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ﴾ - پس خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد - پس هرگز آتش شما را جز چند روزی نخواهد رسید.

﴿أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ - یا آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟ - بوالهوسی می‌کنید و آرزوی بی‌سند دارید و فقط گمانه‌زنی می‌کنید. آن دیوسیرتان منفور گاو، نژاد انسان را رهایی‌بخش از جاودانی در آتش قرار داده‌اند، پس به جهت آن آرزوهایشان، در عملکردشان آزاد هستند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۲؛

^۱ در المثنور، ج ۱، ص ۸۴؛ عبدبن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم، از عکرمه آورده‌اند که گفت: روزی یهودیان با دشمنی به بحث با پیامبر اسلام ﷺ پرداختند، پس گفتند: آتش جز چند روزی به ما نمی‌رسد، سپس به جایگاه ما مردمانی خواهند ایستاد و به پیامبر ﷺ و اصحابش اشاره کردند. پس پیامبر ﷺ فرمود: «دروغ گفتند، بلکه شما در آن خالد و مخلد خواهید بود و ما هرگز جانشینان شما نخواهیم شد، ان شاء الله! پس از آن، این آیه درباره آنان نازل شد. همانند این روایت را ابن جریر، از زیدبن اسلم، از پیامبر ﷺ در العدد آورده است. و از تفسیر قمی درباره آیه آمده که بنی اسرائیل گفتند: هرگز آتش به ما نخواهد رسید و هرگز ما عذاب نخواهیم شد، مگر چند روزی که گوساله پرستیده‌ایم. پس خدا این حرف را رد کرد و به پیامبر ﷺ فرمود: «﴿أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا...﴾».

^۲ آل عمران ۲۴/۳-۲۱.

بی‌گمان کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران برجسته را به ناحق می‌کشند و مردمانی را (هم) که به عدالت و فضیلت فرمان می‌دهند، می‌کشند، آنان را به عذابی دردناک نوید ده * ایشان کسانی‌اند که در دنیا و آخرت اعمالشان به هدر رفته و برایشان هیچ (گونه) یاورانی نیست * آیا سوی کسانی که بهره‌ای از کتاب (وحیانی) یافتند ننگریسته‌ای؟ حال آن که به سوی کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، سپس گروهی از آنان به حال اعراض روی بر می‌تابند * همانا این از آن‌رو بود که آنان (به پندار خود) گفتند: «هرگز آتش جز چند روزی ما را لمس نخواهد کرد.» و آنچه که (بر خدا) افترا می‌بستند، آنان را در دینشان فریفته و مغرور کرد.»

در تعبیر ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا...﴾ - هرگز آتش جز چند روزی ما را لمس نخواهد کرد - اشاره نم‌کینی هست که چون آنان ملّت برگزیده هستند، در همان چند روز هم وارد آتش نمی‌شوند و آتش آنان را نمی‌سوزاند، بلکه آتش در آن مدّت بدون این که بسوزاند به آن‌ها خواهد رسید؛ گرچه کفر ورزیده، عصیان کرده و آیات الهی را تکذیب کرده باشند و جواب يك کلام است:

تناسب کيفر با گناه

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^{۸۱}

آری. کسی که بدی‌ای را به دست آورده و خطایش سراسر او را در برگرفت، اینان همراهان آتشند، (و) ایشان در آن ماندگارند.

﴿مَنْ كَسَبَ﴾ از هر امّتی که باشند: ملحد، مشرک، کتابی، یهودی، نصرانی و یا مسلمان پس:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾^۱

^۱. نسا ۴/۱۲۴-۱۲۳.

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما نیست و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب. هر کس بدی کند در برابر آن کیفر بیند و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی‌یابد* و هر کس که کارهایی شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که مؤمن است، ایشان داخل بهشت می‌شوند و به اندازه گودی پشت هسته خرمایی (هم) ستم نمی‌شوند.

جاودانگی در بهشت

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^{۸۲}

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، اینان بهشتیان‌اند؛ ایشان در آن جاودان‌اند.

کسانی که در اینجا در عبادت خدا خالد می‌باشند و به آن تا پایان عمر ادامه می‌دهند، در آنجا نیز در رحمت خدا خالد و جاویدان هستند.

سخنی در باب جاودانگی در جهنم

کسانی که در اینجا در معصیت خدا خالدند و به آن استمرار می‌بخشند، در آنجا در عذاب طولانی وارد خواهند شد، بدون اینکه ذره‌ای به آنان ظلم شود و بیشتر از حقشان عذاب بچشند و مقصود از خلود در نار، علیرغم این که پنداشته شده، ماندن بی‌نهایت در آن نیست، گرچه خلود در بهشت به معنای بی‌نهایت است؛ زیرا طبق قرآن، بهشت به معنای بی‌نهایت و ﴿عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٌ﴾^۱ - عطایی قطع ناشدنی و بی‌پایان - است، اما آتش، جزای وفاق و به مقدار عمل و عقیده است. پس خلود در آتش و درنگ در آن به اندازه کفر ورزیدن، عصیان و گناه کردن خواهد بود و حتی ابدی‌های در آتش، روزی از بین خواهند رفت، پس از آن که آتش از بین برود و هر کدام به اندازه انحرافشان از آتش چشیده باشند و سرنوشتشان به پایان رسیده باشد و ما به تحقیق درباره خلود در آتش قیامت به تکرار در تفسیر بحث کرده‌ایم.

^۱. هود ۱۰۸/۱۱

مقصود از ﴿كَسَبَ سَيِّئَةً﴾

﴿كَسَبَ سَيِّئَةً﴾ کسب با قصد و عناد است، نه اینکه جاهلانه و از روی قصور و یا اضطرار غیر عمدی باشد. سپس ﴿وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾ شرط دومی است که سزاوار بودن در خلود آتش را کامل می‌کند و «احاطه خطیئه» از آثار گناهی است که استمرار داشته و از آن توبه صورت نگرفته است؛ زیرا خطیئه، حالت پستی است که از گناه دامنه‌دار به دست می‌آید و همه خطاهای عقیدتی و عملی را شامل می‌شود؛ تا جایی که شخص گناهکار به خطا تبدیل می‌شود، مجسمه خطا می‌شود و راه نفوذی برای نور در قلب و یا قالب و اسکلت بدنش باقی نمی‌ماند، بلکه همه او آتش می‌شود و چیزی بر چیز دیگر از جمیع جهات محیط نمی‌شود، مگر پس از آنکه بر آن چیره شود و بر آن افزون باشد و کم نیورد! ﴿فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ - اینان همراهان آتش‌اند، (و) ایشان در آن ماندگارند - . سپس در مقابل آنها ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ - و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ای ایمان) کردند، اینان بهشتیانند؛ ایشان در آن جاودانند - قرار دارند که آتش را نمی‌بینند و به آنان نمی‌رسد. بین جهنمیان و بهشتیان خالد، متوسط الحالانی نیز هستند که نه خطا و نه طاعت بر آنان احاطه ندارد و آنان بین بهشت و آتش در نوسان هستند؛ گاهی در آتش و گاهی در جنت و چون برای آنان به هنگام مرگ ایمان و عمل ایمانی باقی مانده، پس پایان سرنوشت‌شان بهشت خواهد بود.

مقصود از ﴿سَيِّئَةً﴾ در اینجا هر گناه کبیره‌ای است؛ زیرا گناه صغیره با ترك کبیره بخشیده می‌شود:

﴿إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلِكُمْ مَدْخَلَ كَرِيمٍ﴾^۱

اگر از گناهان بزرگی که از آن‌ها نهی می‌شوید دوری گزینید، گناهان کوچکتان را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند و پرکرامت در می‌آوریم.

و گناه کبیره با توبه یا در نهایت با شفاعت بخشیده می‌شود؛ پس احاطه خطا بر صاحب آن کجا و جودانگی در آتش کجا؟ وجه نزدیک در این سفر نکبت‌بار از سیئه، همانند شرک به خدا و تکذیب آیات خدا و تحریف کتاب خداست.^۲ پس ﴿وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾ خطایی است که گناهان بزرگ از ثمرات آن است! و گاهی از این گونه گناهان به «السیئات» تعبیر می‌شود:

﴿وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بَمِثْلِهَا وَ تَرَهَّقَهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳؛

و کسانی که دستاوردشان بدی‌ها بوده، جزای بدی‌ای (دست بالا) مانند همان است، و خواری، آنان را به‌ناچار فراگیرد (و) از سوی خدا هیچ نگرهبانی برایشان نیست؛ گویی چهره‌هاشان با پاره‌هایی از شب بس تاریک‌کننده پوشیده شده است. آنان همدمان آتش‌اند، (و هم) ایشان در آن جاودانه‌اند.

خلود در برابر خلود و به اندازه خلود و خلود اثر خلود؛ چه آن که همه صورت‌های ظاهری و باطنی آن‌ها، با تاریکی‌های گناهان پوشیده شده است:

﴿فَلَا يَجْزِي الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۴؛

^۱. نسا ۳۱/۴.

^۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۹۳؛ در کتاب التوحید، به سند متصل، از ابن‌ابی عمیر گفت: از موسی بن جعفر رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: «خدا در آتش جز اهل کفر و جحود و اهل ضلال و شرک را خالد نمی‌کند.

^۳. یونس ۲۷/۱۰.

^۴. قصص ۸۴/۲۸.

کسانی که کارهای بد کرده‌اند، جز (سزای) آنچه می‌کردند نخواهند یافت.

گناهان دیگر هم گرچه صغیره باشند اثر دارند؛ زیرا اصرار و پافشاری به آن‌ها بدون توبه، صاحبان آن‌ها را به جانب گناهان کبیره می‌کشاند و آن کبائر بر آنان احاطه پیدا می‌کنند و راه نفوذ نور و توبه را می‌بندند. پس در هر حال هر گناهی در آتش خالد نمی‌کند، بلکه خطاهای عقیدتی و عملی بر روح و جسمش بمیرد ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

سپس فرمود ﴿كَسَبَ سَيِّئَةً﴾ و فرمود «عمل» و یا «اقترف» و شبیه این‌ها؛ زیرا در «کسب» اشاره به عمل نیز هست. عمل با اصرار و لذت و حرص که گویا انجام سیئه و گناه از کسب‌های زندگی همانند کسب‌های اقتصادی و مالی است که اگر در نزد او بد و ناخواستنی بود، با حرص و ولع آن را مرتکب نمی‌شد. گاهی خطایی که باکراهت و از روی بی‌میلی، غفلت، اکراه و اجبار دیگری انجام می‌گیرد، گرچه بر انجام‌دهنده احاطه پیدا کند، ولی راه توبه بر او بسته نیست؛ زیرا با عناد انجام نشده است.

تعبیر صحیح و فصیح از گناه خلودآور در آتش ﴿وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾ است که با دو لمحّه و اشاره نمکین «کسب خطیئه با اراده، اختیار، لذت و عناد» و «احاطه آن به صاحبش»، گناهان کبیره و صغیره دیگر از این گناه احاطه‌کننده و خلودآور جدا می‌شود. ﴿وَلَا يَنْبُتُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾! این را خبر داد و کسی نمی‌تواند همانند او خبر دهد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ
 إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ
 حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا
 مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ
 دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ
 تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ
 فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْآثِمِ وَالْعَادُونَ وَإِنْ
 يَأْتُواكُمْ أَسْرَىٰ تَفْدُوهُمْ وَهُوَ حَرْمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
 أَفْتُونُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءٌ مِّنْ
 يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
 يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفْلٍ لِّعَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾ أُولَٰئِكَ
 الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ قَلِيلًا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ
 وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا
 مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ
 بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ
 اسْتَكْبَرْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا
 قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾
 وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ
 قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
 كَفَرُوا بِهِ ۗ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ
 أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءٌ وَبِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ
 عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ
 بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيُكْفَرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ ۗ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا
 مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ
 ﴿٩١﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ

بَعْدَهُ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَدَفَعْنَا
فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا
وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا
يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾

پیمان الهی با بنی اسرائیل

این آیات نمایش کامل میثاق‌های ده‌گانه امر و نهی است که بنی اسرائیل آن‌ها را نقض کرده‌اند، در حالی که آن‌ها را از ناموس‌های اصلی احکام در شریعت تورات می‌دانند؛

سپس نمایش دیگری است برای پیایی فرستادن رسولان و استکبار و تکذیب بنی اسرائیل در برابر ایشان و در نهایت کشتن ایشان و بالاخره نمایش تکذیب قرآن که از پیش می شناختند و در انتظار آمدنش بودند و با آن بر مشرکان تفوق و برتری می جستند، ولی پس از آن که آمد، آن را تکذیب کردند؛ چنان که در برابر موسی به گوساله پرستی روی آوردند.

تعهدات بنی اسرائیل

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۸۳﴾

و چون از فرزندان اسرائیل پیمان گرفتیم (که): «جز خدا را نپرستید، و به پدر (ان) و مادر (انتان) و نزدیکترین خویشان (تان) و (به) یتیمان و مستمندان احسان کنید و برای مردمان با (زبان) خوشی سخن بگویند و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید.» سپس - به جز اندکی از شما - (همگی) به حالت اعراضتان (از پیمان الهی) روی برتافتید.

میثاق در شریعت تورات با عبارت «ناموس» ذکر شده است و در اینجا بندهایی از آن به ترتیب اهم و مهم ذکر می شود:

۱. پرستش خدا

﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ﴾ : این دستور در قالب اخبار است و تأکید اکید بر اجرای آن دارد؛ گویا پیش از فرا رسیدن دستور به انجام آن مشغول شده است و اشاره دارد که این فرمان بی بدیل است و عذری در ترك آن پذیرفته نمی شود. پس چنان که خدا بدون شك واقعیت، بلکه حقیقت دارد، پرستش او نیز لازم است و نمی شود از آن چشم پوشید و این

دستور شرعی با حکم فطرت و عقل و همه معرفت‌های تصدیق‌گر وجود خدا تأیید می‌شود.

۲. احسان به والدین

﴿وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ : نه «تحسنون بالوالدین» که تنزل از تأکید امر به مرحله دوم باشد و فرض احسان به والدین پس از فرض و لزوم عبادت خداست. نه تنها بی ادبی نسبت به آنان حرام است، بلکه احسان به آن دو در همه ارتباطها و جدایی‌ها در زندگی مادی و معنوی واجب است.

۳، ۴ و ۵. احسان به خویشان، ایتام و مساکین

﴿وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ﴾ : مرحله سوم احسان به این سه با اختلاف مراتب‌شان است، پس احسان به اینان در سایه احسان به والدین می‌آید؛ چرا که از این متأخر است و آنان در احسان در والدین گنجدیده‌اند؛ چنان‌که احسان به والدین در سایه عبادت خدا گنجانده شده و همه این‌ها از فروع عبادت خداست. ﴿ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ در خودش درجات دارد:

﴿وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۱؛

ارحام، بعضی به بعضی دیگر در کتاب خدا برترند. به راستی خدا به هر چیزی بسی داناست.

و هم‌چنین در میان یتیمان و مسکینان، یتیم‌تر، مسکین‌تر و نزدیک‌تر، از دیگران واجب‌تر است و باید به همین منوال عمل شود، نه بی دلیل.

۶. گفتار نیکو با مردم

﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ : مرحله ششم از حُسن و احسان در برابر خالق و خلق، گفتار

نیکو با همه مردم است.^۱

^۱. انفال ۷۵/۸.

پس ﴿قُولُوا﴾ معاشرت عملی نیکو را با اولویت قطعی واجب می‌کند. ﴿قُولُوا﴾ در اینجا جز بیان کمترین مرحله واجب در برابر مردم نیست، و ﴿حُسْنًا﴾، نه «حَسَنًا»، احسان خالص را واجب می‌کند؛ گویا آن فرد مجسمه نیکویی است. این تعبیر، مبالغه‌ای بسیار گویا در حدّ وجوب به حُسن معاشرت قولی و عملی با مردم است و ضابطه‌ای در تخلف‌های اخلاقی در معاشرت با مردم:

﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾^۲؛

به جز کسانی از آن‌ها که ستم کردند.

پس:

﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾^۳؛

و جزای بدی، بدی‌ای همانند آن است.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۴؛

با فرزاندگی و اندرز نیکو (مکلفان را) به راه (راهوار) پروردگارت دعوت کن و با آنان با نیکوترین شیوه مجادله نما. به‌راستی پروردگارت به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر و (هم) او به (حال) راه‌یافتگان (نیز) داناتر است.

﴿وَلَا تَجِدُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾^۵؛

و با اهل کتاب، جز با بهترین (شیوه) مجادله مکنید، مگر (با) کسانی از آنان که ستم کردند.

پس ضابطه جاری و همگانی به عنوان اصل اولی در معاشرت با مردم، حُسن به مردم است. عقاب ظالمان نیز حُسن به مردم است، بلکه و حُسن به ظالمان نیز گاهی لازم

۱. در المنثور، ج ۱، ص ۸۵؛ بیهقی در شعب‌الایمان از علی بن ابی طالب (ع) در آیه.

۲. بقره ۱۵۰/۲.

۳. شورا ۴۰/۴۲.

۴. نحل ۱۲۵/۱۶.

۵. عنکبوت ۴۶/۲۹.

است، به این امید که از ظلمشان برگردند و آن را جبران کنند و یا آن را به پایان برسانند؛ اعم از این که خود بخوانند به این آرزو جامعه عمل ببوشانند و یا نخواهند به عذابشان در قیامت تخفیف داده شود.

پس «برای مردم بهترین چیزهایی را بگویید که دوست دارید مردم برای شما بگویند»^۱ و «جز خیر نگویید تا بدانید که او کیست»^۲، پس «پروای خدا پیشه کنید و مردم را بر روی کتف هاتان بار نکنید...»^۳

بله! برای همه مردم؛ مؤمنشان و مخالفشان. اما با مؤمن با چهره گشاده برخورد کند و با مخالفان با مدارا سخن بگوید تا به ایمان جذب گردند و اگر از جذبشان مأیوس شد، ولی شَرشان را از خود و برادرانش باز می‌دارد. ^۴ پس «نصیحت را در هر حال طرد نکنید»^۵ مؤمن در هر جا و هر زمان که باشد نیکو و نیکوکار است و در همه زمینه‌های معاشرت زندگی اصلاح می‌کند و افساد نمی‌کند؛ همه سخن و کارش «حُسن» است و همه نیت و عقیده‌اش نیز حسنه است، پس او خودبه‌خود بهشتی است که به جانب هیچ آتش نمی‌رود تا با پروردگارش در خانه ثابت ملاقات کند. سپس؛ حُسن سخن شامل دعوت نیکو، امر و نهی به نیکي و دیگر برخوردهای لفظی می‌شود تا این که مؤمن جو نیکوی دوستی در زندگی را با مردم به وجود آورد.

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۹۴؛ در اصول کافی، به سند از جابر بن زید از ابی جعفر (ع) در آیه ...

^۲ همان؛ به سند از معاویه بن عمار، از ابی عبداللّه (ع) در آیه.

^۳ در تفسیر عیاشی از عبداللّه بن سنان، از ابی عبداللّه (ع) گفت: از او شنیدم می‌فرمود که خدا در کتابش می‌فرماید: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» و برای مردمان با (زبان) خوشی سخن بگویید.

^۴ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۲۲؛ از امام عسگری (ع) فرمود: «امام صادق (ع) فرمود: «برای مردم سخن نیکو بگویید و فرمود: «... سپس فرمود: «مدارای دشمنان خدا از بهترین صدقه انسان بر جان خود و برادرانش است. هرگاه عبداللّه بن ابی سلول از پیامبر (ص) اذن ورود به خانه می‌خواست، می‌فرمود: «با اینکه بد برادری است، با- این حال اذن ورود بدهید. و هنگامی که وارد می‌شد با چهره بشاش با او برخورد می‌کرد و در کنارش می‌نشاند. پس آن‌گاه که خارج می‌شد، عایشه به او می‌گفت: یا رسول الله! حرف‌های خوبی با او زدی و برخورد خوبی با او داشتی؟! پس پیامبر (ص) می‌فرمود: «بدترین مردم کسی است که به خاطر پیشگیری از شرش مورد احترام دیگران قرار گیرد.

^۵ نورالثقلین، از مصباح الشریعة؛ امام صادق (ع) فرمود: «... خدا فرمود: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»

۷ و ۸. برپایی نماز و پرداخت زکات

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾: در اینجا به پاداشتن نماز عبارت دیگری از ﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ﴾ و بهترین مصداق آن است و گاهی مقصود از آن به پاداشتن صلوات بر محمد و آل اوست و این صلوات از مصادیق کامل کردن نماز است؛^۱ چنان که زکات، بیان دیگری از همه مراحل احسان روحی و مادی است؛ چه آن که زکات شامل زکات روحها، حالها، بدنها و مالها می شود و «اینها زکات مال، جاه و قوت بدن است»^۲

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ - سپس - به جز اندکی از شما - (همگی) به حالت اعراضتان (از پیمان الهی) روی برتافتید - . از همه آن بندهای هشت گانه و از بعضی جز اندکی از شما؛ آنگاه که با آنها روبه رو شدید، در حالی که شما پشت کنندگان می باشید.

حرمت ریختن خون یکدیگر و آواره کردن از دیار

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَآ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَآ تَخْرُجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ۸۴﴾

^۱. تفسیر بیان السعادة، ج ۱، ص ۱۱۱؛ در خبر، به پاداشتن نماز را به کامل انجام دادن رکوع و سجده، حفظ زمان های نماز و ادای حقوق آن، که اگر ادا نشود پروردگار خلقها آن نماز را نمی پذیرد تفسیر کرده و درود خدا بر او باد، فرمود: «آیا می دانید آن حقوق چیست؟ صلوات فرستادن بر محمد و آل او (که صلوات خدا بر آنان باد) پشت سر نماز است، با اعتقاد به اینکه آنان بهترین برگزیدگان خدایند و بسیار برپادارندگان حقوق خدا و بسیار یاری کنندگان دین خدای متعال هستند. درود خدا بر او باد، فرمود: «صلوات بر محمد و آلش را در همه حالات هایتان: هنگام غضبتان، رضایتان، در سختی و راحتی و هنگام فرود آمدن غمها بر دل هایتان به پادارید.

^۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۲۲؛ از تفسیر امام عسکری علیه السلام فرمود: «زکات از مال، جاه و قوت بدن بردارند. پس از زکات حال، مواسات بین برادران مؤمن است و از زکات جاه، برآورده کردن نیازهای آنان است که به جهت ضعفشان، روی سینه هاشان سنگینی می کند و از زکات قوت بدن، کمک به برادر ایمانی است که حمارش (مرکبش) او را ساقط کرده و در صحرا یا راهی رها کرده و کمک می خواهد و کسی نیست او را یاری دهد تا بر مرکبش سوار شود و متاعش را باز کند و او را به کاروانش برساند و تو در این کار معتقد به پیروی او از ولایت محمد و آل پاکش هستی و این که خدا اعمالت را پاک می کند و آنها را زیاد می کند، به جهت پیروی از محمد و آلش و بیزاری جستن از دشمنانش.

و چون (از شما) پیمانتان را گرفتیم (که): «خون یکدیگر را مرزید و همدیگر را از خانه‌هایتان بیرون نکنید» سپس (به این پیمان) اقرار کردید، حال آن که خودتان گواھید.

۹ و ۱۰. حرمت خون‌ها و مال‌ها

به‌عنوان تکمیل ناموس احکام شرعی ده‌گانه، حرمت خون‌ها و مال‌ها نهمین و دهمین حکم بیان شده است: ﴿لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ﴾ - خون یکدیگر را مرزید - چرا که ریختن خون برادرت، ریختن خون توست؛ چون که جان او، جان تو و جان تو، جان اوست؛ پس چنان که بر تو ریختن خون خودت حرام است، ریختن خون محترمی که هدر نیست و ریختنش حلال نیست نیز حرام است و هم‌چنان که اخراج خودتان از دیارتان حرام است، اخراج دیگران نیز از دیارشان ممنوع است؛ چرا که مال مسلمان همانند خونش محترم است. از منظر دیگر، کشتن کس دیگر و اخراج او از وطنش مقابله‌به‌مثل را به‌دنبال خواهد داشت. پس برای ﴿لَا تَقْتُلُونَ و لَا تَخْرُجُونَ﴾ ابعاد سه‌گانه است و همه آن‌ها با اختلاف مراتبشان ممنوع هستند. این میثاق‌های ده‌گانه است که بنی‌اسرائیل به حال اعراض از آن‌ها روی گردانیدند:

عهدشکنی اکثریت بنی‌اسرائیل

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تَفْدُوهُمْ وَ هُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفْتَوُمُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضَ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا حِزْبٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾﴾

سپس شما همان‌هاید که همدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه‌هاشان بیرون می‌رانید، در حالی که به گناه و تجاوز بر ضد آنان یکدیگر را پشتیبانی می‌کنید و اگر به اسارت نزدتان آیند، به (دادن) فدیة آنان را آزاد می‌کنید؛ حال آن که همان (بیرون راندنشان) بر شما حرام شده است. پس آیا به پاره‌ای از کتاب [تورات] ایمان می‌آورید و به پاره‌ای (هم) کفر می‌ورزید؟ پس چیست کيفر کسی از شما که چنان کند؟ جز خواری (و بی‌مقداری) در زندگی دنیا. و روز رستاخیز ایشان به سخت‌ترین عذاب‌ها بازگردانده می‌شوند و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

﴿اَنْتُمْ﴾ برای خطاب حاضر است و ﴿هُؤُلَاءِ﴾ برای خطاب غایب؛ چگونه حضور و غیاب در خطاب با هم جمع می‌شوند؟ ممکن است مقصود از ﴿اَنْتُمْ﴾ ملت اسرائیل حاضر در زمان خطاب باشد و ﴿هُؤُلَاءِ﴾ پیشینیان از آنان که کشتار و اخراج می‌کردند و از باب دمج و فرو بردن حاضران در میان غایبان این‌گونه تعبیر فرموده است؛ زیرا روش و خلق و خوی همه آنان که بدان مورد مؤاخذه قرار گرفته‌اند، همانند بوده است؛ چرا که آنان در کارهایی که انجام می‌داده‌اند، زنجیره به هم پیوسته‌ای بوده‌اند و یا حداقل پسینیان به کارهای پیشینیان راضی بوده‌اند و چنانچه به کار قومی راضی باشید، همانند خود آن‌ها هستید. و یا اینکه ﴿هُؤُلَاءِ﴾ در اینجا همانند منادی مکرر برای بیدار کردن آن نادان‌هاست و یا همانند اشاره به سویی آن‌ها برای تأکید بر این که از ایشان جرم صادر شده است و آیه، واقعیت نزدیک در مدت کوتاهی از چیره‌شدن اسلام بر دو قبیله اوس و خزرج را بیان می‌کند. همه آنان مشرک بودند و یهودیان سه گروه بودند که هر کدام با برخی از بلوک شرک عهد و پیمان بسته بودند: بنی قینقاع و بنی نضیر با خزرج هم‌پیمان بودند و بنی قریظه هم-قسمان اوس. هنگام شعله‌ور شدن جنگ، هم‌پیمانان در کنار هم علیه هم‌پیمانان دیگری جنگیدند؛ یهودی، یهودی را می‌کشد، چنان‌که مشرک را بدون هیچ فرقی. بنگر که چگونه به پیمان‌های خود عمل می‌کردند ولی پیمان با خدا را که حرمت هم‌کیشان را نگهدارید به فراموشی می‌سپردند؛ چنان‌که هر گروهی که همراه هم‌پیمانانش بر دشمنان‌شان چیره می‌شد، آنان را از سرزمین‌شان بیرون می‌راند، مال‌هاشان را به یغما برده و به خودشان ناسزا می‌گفت: ﴿تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ - در حالی که به گناه و تجاوز بر ضد آنان یکدیگر را پشتیبانی می‌کنید - چنان‌که اثم و عدوان را در حق مشرکان روا می‌داشتند و این برخلاف تصریح میثاق در ناموس تورات است. و از همین جاست: ﴿اِنْ يَأْتُوَكُمْ اُسَارَى تَفَدُوهُمْ﴾ - و اگر به اسارت نزدتان آیند، به (دادن) فدیة آنان را آزاد می‌کنید - از

آنان فدیة می‌گیرید تا آزادشان کنید و این با تصریح دیگری از تورات موافق است و ﴿هُوَ مَحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ﴾ - حال آن که همان (بیرون راندنشان) بر شما حرام شده است - پس چگونه بین کشتار و اخراج و اسیرگرفتن از طرفی و بین فدیة گرفتن از طرف دیگر جمع می‌کنید؟ ﴿أَفَتَوْمُنُونَ بِنِعْمَةِ الْكِتَابِ﴾ - پس آیا به پاره‌ای از کتاب ایمان می‌آورید - به برخی از دستورهای تورات - گرفتن فدیة از اسیر - ایمان می‌آورید ﴿وَتَكْفُرُونَ بِنِعْمَةِ﴾ - و به پاره‌ای (هم) کفر می‌ورزید؟ - پس با آنان کشتار می‌کنید و از دیارشان بیرون می‌کنید و آنان را به اسارت می‌گیرید و این‌ها کفر به بخشی از کتاب است؛ زیرا کتاب این‌ها را نمی‌پذیرد. و {هو} در اینجا یا ضمیر شأن است و یا مبتدای مبهم که با ﴿مَحْرَمٌ﴾ تفسیر شده و جمله خبریه، خبر آن است.

کیفر عهدشکنی

پس کیفر نقض میثاق شریعت توراتی، خواری در دنیا و روز رستاخیز است. ایشان به سخت‌ترین عذاب‌ها بازگردانده می‌شوند؛ زیرا برخلاف پندارتان، نقض میثاق شریعت از شدیدترین عصیان‌ها بر شریعت خداست ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ - و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست - و به خاطر اینکه نظر مسلمانان به اهمیّت این کار ممنوع جلب شود و اینکه آنان با یهودیان در عمل به میثاق خدا و یا نقض آن تفاوتی ندارند، آنان را مورد خطاب قرار داده است:

ترجیح دنیا به آخرت

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ ۸۶

اینانند کسانی که زندگی (ناچیز) دنیا را به (بهای همه چیز) آخرت خریدند (که به همان بسنده کردند)، پس نه عذاب از آنان تخفیف داده می‌شود و نه ایشان یاری می‌شوند.

اعلان با فریاد در این تریبون قرآنی است که مسلمانان را از همانند کار یهودیان باز می‌دارد تا به نفع کافران علیه هم‌دیگر ننجند. راه تقلیدی منفور اسرائیلی در حفظ گناهکاران به همراه بلوک‌های هم‌پیمان برای حراست از مصالح و غنیمت‌های مادی که

میثاق با دشمنان خدا را تحکیم می‌کند، ولی میثاق خدا را نقض می‌کند، شریعت را در حاشیه قرار می‌دهد یا آن را برای به‌دست‌آوردن سود زودگذر و خریدن زندگی دنیا با فروش حیات آخرت به‌دور می‌افکند. به نظر تو آیا آن‌ها مالک آخرت هستند تا آن را با دنیا عوض کنند؟ این فروش چیزی است که فروشنده مالک آن نیست. برای هر يك از مکلفان از نعمت‌های آخرت نصیبی به اندازه عملکرد خود است، پس کسی که برای آخرت عمل نکرده، گویا آن را فروخته است؛ چون که آن را تعطیل کرده و نعمت‌های دنیا را جایگزین کرده است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ...﴾^۱؛

ایشانند کسانی که گمراهی را به (بهای) هدایت خریدند، پس داد و ستدشان سودی در بر نداشت ...

﴿فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ﴾ - پس نه عذاب از آنان تخفیف داده می‌شود - در تجارت زیانبار از زیان‌شان کاسته نمی‌شود ﴿وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ - و نه ایشان یاری می‌شوند -؛ زیرا در آن روز نصیری غیر از خدا وجود ندارد که عذاب را بکاهد.

تکذیب و قتل پیامبران الهی

شریعت عیسی، استمرار رسالت موسی

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَءَاتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكَلِمًا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾^{۸۷}

^۱. بقره ۱۶/۲.

و همانا به موسی کتاب [تورات] را به راستی دادیم و پس از او پیامبرانی (از اسرائیلیان) را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی پسر مریم نشانه‌های آشکار دادیم، و او را با «روح القدس» تأیید کردیم. پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایندتان نیست برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را هم می‌کشید.

می‌بینیم برخی مبلغان مسیحی با این آیه توفیق استدلال می‌کنند که طبق گفته قرآن، مسیح عليه السلام آخرین پیامبر است. یکی از آنان می‌گوید: «در کل قرآن، در همه تصریح‌هایی که در آن‌ها مسیح ذکر شده است، دو چیز ظاهر است: یکی توقف‌دادن همه رسالت‌ها به وسیله مسیح و دوم توقف‌ندادن مسیح با هیچ‌کس.»^۱ و در مورد دوم می‌گوید: «در قرآن، مسیح به پیامبری که پس از خودش بیاید بشارت نمی‌دهد، جز در یک آیه:

﴿... مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...﴾^۲؛

... و چون عیسی پسر مریم گفت: «و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد (ص) است بشارت‌گرم (...»

و این تعارض بین متواتر و شاذ است که در متواتر مسیح بشارت نمی‌دهد، ولی در شاذ بشارت می‌دهد و در دوران امر بین شاذ و متواتر، متواتر، محکم گرفته شده و شاذ متشابه طرد می‌شود.^۳

با آیات سه‌گانه توفیق، استدلال می‌کند که مسیح پایان‌بخش پیامبران است؛ اما آیه دوم در سوره مائده است:

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۴؛

^۱ فصل ۲، آیه ۸۷ و فصل ۵، آیه ۴۶ و فصل ۵۷، آیه ۲۷.

^۲ صف ۶/۶۶.

^۳ مدخل الي الحوار الاسلامي المسيحي، حداد بيروتی، ص ۳۶۴.

^۴ مائده ۴۶/۵.

و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [پیامبران اسرائیلی] آوردیم، در حالی که تورات را - که در برابرش بود - تصدیق کرد و انجیل را بدو دادیم، حال آن که در آن هدایتی و نوری و تصدیق کننده تورات است (که) پیش روی خود اوست و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است.

و آیه سوم در سوره حدید است:

﴿ثُمَّ فَقَيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَفَقَيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ...﴾^۱؛

سپس به دنبال آنان پیامبران خود را پی در پی (یکدیگر) آوردیم و عیسی پسر مریم را در پی (آنان) آوردیم و به او انجیل دادیم.

ولی آیه بقره - آیه محل بحث - می گوید که خدا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام به کتاب موسی علیه السلام و همه رسولان اسرائیلی پایان می دهد و این پایان دادن به رسالت اسرائیلی، زمینه چینی برای بیان انتقال رسالت از اسرائیل به غیر اوست:

﴿... وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۲؛

و هنگامی که از جانب خدا برایشان کتابی آمد (که) تصدیق کننده آن چیزی است که با آنان است و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شدند (به واسطه آن) فتح [فخر] می جستند، پس هنگامی که آنچه را (پیش از این می) شناختند برایشان آمد، (با همان کتاب) انکار (و انگار) ش کردند؛ پس لعنت خدا بر کافران.

این آیه کسانی را که می گویند مسیح علیه السلام پایان بخش همه پیامبران است و منکر رسالت بزرگ قرآن می شوند، لعنت می کند. آیه بقره می گوید که مسیح علیه السلام پایان بخش رسالت های اسرائیلی است که پس از او رسالت به غیر اسرائیل منتقل می شود، نه این که پایان بخش همه رسالت ها باشد؛ چه آن که اگر مقصود آیه بقره این باشد که مسیح علیه السلام به همه رسالت ها پایان بخشیده، یعنی او هم از رسولان نبوده است؛ هم چنین آیه مائده نیز مسیح علیه السلام را آخرین رسول اسرائیلی معرفی می کند:

^۱. حدید ۲۷/۵۷.

^۲. بقره ۸۹/۲.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا﴾ * ... * وَ قَفَيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ * ... * ﴿

ما تورات را - که در آن رهنمود و نوری است - به راستی نازل کردیم (و پیامبران برجسته که تسلیم (فرمان خدا) بودند * ... * و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [: پیامبران اسرائیلی] آوردیم.

این آیه به روشنی بیان می کند که مسیح علیه السلام آخرین پیامبر اسرائیلی است، نه آخرین همه پیامبران؛ سپس:

﴿وَلِيَحْكُمُ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا كِن لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾^۳

و انجیلیان باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند... و ما این کتاب [: قرآن] را به تمامی حق سوی تو فرو فرستادیم، حال آن که تصدیق کننده کتاب های پیشین (در) برابرش حاکم و محیط و نگهبان بر آن هاست. پس میان آنان بر آنچه خدا نازل کرده حکم کن و هواهایشان را - با تجاوز از حقی که سوی تو آمده - پیروی مکن. برای هر یک از شما (امت های ولایت عزم) شریعت و راهی روشن گر قرار داده ایم. و اگر خدا می خواست شما را (در تکوین و دین) همواره امت واحدی قرار می داد، ولی برای اینکه شما را در آنچه به شما داده است بیازماید، پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بجوید. بازگشت همه شما سوی خداست، پس درباره آنچه در آن اختلاف می کردید به شما خبر و آگاهی مهمی می دهد.

هم چنین آیه حدید می گوید که مسیح علیه السلام آخرین پیامبر از میان رسولانی است که پیش از او ذکر شده اند، نه همه رسولان:

۱. مانده ۴۴/۵.

۲. مانده ۴۶/۵.

۳. مانده ۴۸/۵.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالكِتَابَ ثُمَّ...﴾^۱
 قَفَيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۚ

و به راستی و درستی، نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندانشان نبوت و کتاب را قرار دادیم * ... * و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [: پیامبران اسرائیلی] آوردیم.

سپس پیامبر اسلام را خاتم همه رسولان معرفی می کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ...﴾^۲؛

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید و به پیامبر او بگروید.

توقف با رسول یا رسولان، یعنی تأیید پیامبر گذشته با پیامبر کنونی، و بیان آیات تحریف شده با دستان سرکوبگر و تحریفگر است، پس توقف الزاماً پایان بخشی به رسالت در هر حال و به طور کلی نیست. رسالت های خدایی سلسله های پیوسته طول تاریخ رسالتی هستند و:

﴿لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾^۳؛

میان هیچ یک از فرستادگانش جدایی نمی افکنیم.

به تحقیق رسالت های اسرائیلیان پشت سرهم می آمد. همه آنان پیامبران تورات و دعوتگران به تورات بودند و آخرین آنان عیسی بن مریم بود که دارای بنیات بود و با روح القدس تأیید شده بود، اما ایشان کفر ورزیدند و تکذیب کردند: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾^۴ - پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایندتان نیست برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ - بر آن پیامبران ﴿فَفَرِّقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِّقًا تَقْتُلُونَ﴾^۴ - پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را هم می-کشید - .

۱. حدید ۲۶/۵۷.

۲. حدید ۲۷/۵۷.

۳. ر. ک. به رسول الإسلام في الكتب السماوية، محمد صادقی تهرانی، ص ۱۷۷-۱۶۲.

۴. بقره ۲۸۵/۲.

این برخورد آنان با پیامبرانشان در گذشته نحسِ نجس بوده است؛ پس با پیامبر حاضر اسماعیلی چه انتظاری از آنان می‌رود؟! و زمانی که رسالت‌های اسرائیلی با هواهای نفسانی آنان همراهی نمی‌کند، گرچه با نژادشان همراهی کند، با این حال بر آن‌ها کفر می‌ورزند، پس چه انتظار می‌رود از آنان در برابر رسالت غیراسرائیلی که نه با هواها و نه با نژادشان هم‌سوئی دارد.

﴿وَإِذْ نَادَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ - او را با روح القدس تأیید کردیم - شاید آن روح قدسی رسالتی، مثلث وحی، عصمت رسالتی و فرشته وحی را فرامی‌گیرد. روح‌های سه‌گانه از آفت یا آفت‌هایی که بر دیگر روح‌های انسانی وارد می‌شود، مصون و در امان هستند.^۱

ختم قلوب بنی اسرائیل

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾

و گفتند: «دل‌های ما را پوششی (فراگرفته) است.» (چنان نیست، بلکه آنان به خوبی می‌فهمند؛) بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است. پس (چه) اندک ایمان می‌آورند.

﴿غلف﴾ جمع أَعْلَفٌ و یا غِلاف است و مبالغه در غلاف است یا غلاف عادی شمشیر است. پس آیا مقصود از بسته‌بودن دل‌های آنان ﴿فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ﴾ این است که در آن‌ها دعوت جدید غیراسرائیل نفوذ نمی‌کند؟

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۹۸؛ در اصول کافی به اسناد به منخل، از جابر، نقل ده است که از ابی جعفر (ع) درباره علم عالم سؤال کردم. پس فرمود: «ای جابر! در انبیاء و اوصیاء پنج روح وجود دارد: روح قدسی، روح ایمان، روح زندگی، روح قوت و روح شهوت. با روح قدسی زیر عرش تا زیر ثریا را می‌شناسند.» سپس فرمود: «ای جابر! بر این روح‌های چهارگانه حدث واقع می‌شود، اما بر روح قدسی، نه؛ زیرا آن از دسترس لهُو و لعب به‌دور است.» و به اسناد آن به محمدبن سنان، از مفضل بن عمر نقل شده است که از ابی‌عبدالله (ع) درباره علم امام سؤال کردم که او در خانه خویش گاهی مریض است، پس چگونه از اطراف کره زمین خبر دارد؟ پس فرمود: «ای مفضل! خدای تبارک و تعالی در پیامبر پنج روح قرار داده است: روح زندگی که بدان تربیت می‌شود، روح قوت که بدان به‌پامی‌خیزد، روح شهوت که بدان می‌خورد و می‌آشامد و با زنان به‌گونه حلال آمیزش می‌کند، روح ایمان که بدان ایمان می‌آورد و عدالت می‌ورزد و روح قدسی که بدان نبوت را بر دوش می‌کشد. پس از آن که پیامبر قبض روح می‌شود، روح قدسی از او به امام منتقل می‌شود. روح قدسی نمی‌خوابد و غافل نمی‌شود، لهُو و لعب ندارد و روح‌های چهارگانه دیگر می‌خوابند و غافل می‌شوند و لهُو دارند و روح قدسی در آن احوال به آن‌ها نگاه می‌کند.»

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ اَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُوْنَا اِلَيْهِ وَفِيْ ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ﴾^۱؛

و گفتند: «دل‌هایمان از آنچه ما را سوی آن می‌خوانی (و می‌خواهی) سخت در پوشش‌هایی است و در گوش‌هایمان سنگینی و میان ما و تو پرده‌ای است.»

آن دل‌ها به طور طبیعی به روی دعوت الهی بسته‌اند، پس گناه صاحبان آن‌ها که با دل بسته و قفل شده خلق شده‌اند و نمی‌توانند ایمان بیاورند چیست؟ و جواب يك کلام است: ﴿غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ — بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است. پس (چه) اندک ایمان می‌آورند. — ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ﴾^۲ — پس چون (از حق) برگشتند، خدا (هم) دل‌هایشان را (همچنان از آن) برگردانید — ﴿وَجَعَلْنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَّفْقَهُوْهُ وَفِيْ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا﴾^۳ — در حالی‌که ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی افکندیم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی (قرار داده‌ایم) — . پس «غلف» بر دل‌های آنان ذاتی و از آغاز خلقت آنان از طرف خدا نبوده است، بلکه:

﴿بِمَا نَقَضْتُمْ مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾^۴؛

پس به (سزای) پیمان‌شکستن‌شان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم.

و یا مقصود از آن غلف این است که دل‌های اسرائیلیان از هر شریعت غیراسرائیلی بی‌نیاز است؛ زیرا از رسالت اسرائیلی پر شده و بدان از غیر آن بی‌نیاز است؛ «آن دل‌ها، ظرف‌ها و زمینه و احاطه‌گر بر خیرها و دانش‌ها هستند. با این حال برای تو ای محمّد، فضلی در کتاب‌های خدایی و نه بر زبان هیچ پیامبر خدایی نمی‌یابند.»^۵

ممکن است از غلف این تعبیرهای سه‌گانه بشود و ردّ بر آن يك کلام است: ﴿بَلْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ﴾ دل‌های لعنت‌شده‌ی دگرگون‌شده با کفر از روی اراده و اختیار

۱. فصلت ۴۱/۵.

۲. صف ۶۱/۵.

۳. انعام ۶/۲۵.

۴. مائده ۵/۱۳.

۵. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام؛ در تفسیر آیه فرمود: «...» و همانند آن در درالمنثور، از ابن‌عباس نقل شده است.

صاحبانشان، توانایی پذیرش ایمان به رسالت جدید را ندارند و چون خدا آنان را به خاطر کفرورزی لعنت کرده است، ﴿فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ — پس (چه) اندک ایمان می‌آورند —، گروه کمی از آنان ایمان می‌آورند و مقدار کمی، هر دو نوع قَلَّتْ مقصود است، پس گروه کمی از آنان از کفرها می‌گردند و گروه کمی به هنگام رهایی و خلاصی از کفر ایمان می‌آورند.

و از پیامبر اسلام ﷺ روایت می‌شود:

«القلوب أربعة قلب أجرد فيه مثل السراج يزهر، و قلب أغفل مربوط علی غلافه، و قلب منكوس، و قلب مفصح، فأما القلب الأجرد فقلب المؤمن سراج فيه و أما القلب الأغفل فقلب الكافر و أما القلب المنكوس فقلب المنافق عرف ثم أنكر، و أما القلب المفصح فقلب فيه ایمان و نفاق، و مثل الايمان فيه كممثل البقلة يمدّها الماء الطيب و مثل النفاق فيه كممثل القرحة يمدّها القيح و الدم فاي المدتين غلبت علی الأخرى غلبت عليه.»^۱

دل‌ها چهارگونه است: دلی برهنه و صاف که همانند چراغ می‌درخشد و دلی دیگر غلف‌شده و چسبیده بر غلاف خود است و دلی دگرگون‌شده و دلی گشوده. اما دل صاف؛ پس آن دل انسان مؤمنی است که چراغش همراهش است. و اما دل غلف‌شده؛ پس آن دل کافر است. و اما دل دگرگون‌شده؛ پس دل منافق است و اما دل گشوده دلی است که در آن هم ایمان و هم نفاق وجود دارد و مَثَلُ ایمان در آن مَثَلُ بقلة (کوزه) است که آب پاکیزه آن را می‌کشد و مَثَلُ نفاق در آن همانند مَثَلُ قرحة (وسیله حجامت) است که چرک و خون آن را می‌کشاند، پس هر يك از دو نوع آب که بر دیگری چیره شود، پس هر يك از ایمان و بقلة و نفاق و قرحة نیز بر دیگری چیره می‌شود.

این سخن بی‌ربط و سخیف را برای مایوس کردن محمد (ص) و به عنوان علت و دلیل نپذیرفتن رسالت او بر زبان جاری ساختند:

^۱ درالمثنور، ج ۱، ص ۸۷؛ احمد با سند خوبی از ابی سعید نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «...» و در همان مدرک، ابن شیبیه در کتاب الايمان و بیهقی در شعب الايمان، از علی رضی الله عنه آورده‌اند که مولا فرمود: «ايمان در قلب به‌گونه نور ظاهر می‌شود؛ پس هر مقدار ایمان بزرگ شود، این سفیدی نیز بزرگ می‌شود و آن‌گاه که ایمان کامل شود، همه دل سفید می‌شود و نفاق، خال‌گونه سیاه در دل است و هر قدر نفاق بزرگ شود، آن سیاهی نیز بزرگ می‌شود، پس آن‌گاه که نفاق کامل شد، همه قلب سیاه می‌شود. به خدا سوگند اگر دل مؤمن را بشکافید، آن را سفید خواهید یافت و اگر دل منافق را سیاه.

کفر بنی اسرائیل به قرآن

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۸۹﴾﴾
 هنگامی که از جانب خدا برایشان کتابی آمد (که) تصدیق‌کننده آن چیزی است که با آنان می‌باشد و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند فتح (و پیروزی) می‌جستند، پس هنگامی که آنچه را (پیش از این می) شناختند برایشان آمد، (با همان کتاب) انکار (و انگار) ش کردند؛ پس لعنت خدا بر کافران.

در اینجا ﴿مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ﴾ تصدیق همه چیزهایی که با آن‌هاست، نیست؛ زیرا در آن تحریف و جعل وجود دارد؛ بلکه بشارت‌های تورات در حق رسالت بالنده قرآنی است که اسرائیلیان با آن‌ها بر کافران فتح و برتری می‌جستند.^۱

سپس ﴿لَمَّا مَعَهُمْ﴾ وجه دیگری هم دارد و آن وحی خالص تورات است؛ زیرا قرآن همه کتاب‌های وحیانی را تصدیق و هر چیز زیاد و جعل شده در آن‌ها را طرد می‌کند؛ چون که قرآن بر همه آن‌ها چیره، مهیمن و ناظر است:

﴿وَلِيُحْكَمُ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ... ﴿۲﴾﴾

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۲۶؛ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «(خدا یهود را مذمت کرده)، پس فرمود: ﴿لَمَّا جَاءَهُمْ﴾، یعنی یهودیانی که نام برده شوند و برادرانشان، ﴿كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾، یعنی قرآن و ﴿مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ﴾، یعنی بشارت‌هایی که در تورات و انجیل در شأن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل بیان شده است.»

۲. مانده ۴۸-۴۷/۵.

و انجیلیان باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خودشان فاسق‌اند* و ما این کتاب [قرآن] را به تمامی حق، سوی تو فرو فرستادیم، حال آن که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین (در) برابرش حاکم و محیط و نگهبان بر آن‌هاست...

و استفتاح در اینجا طلب فتح بر مشرکان است؛ چنان‌که از قول آنان روایت می‌شود: «بار خدایا ما از تو درخواست کمک می‌کنیم به حق پیامبر امی که ما را علیه مشرکان یاری رسانی.»^۱ و یا از مشرکان سؤال کردند که آیا در میان آن‌ها، کسی که تورات او را توصیف کرده به دنیا آمده است یا نه؟ اما این فقط به عنوان معنای ضمنی درست است؛ زیرا این درخواست فتح از آنان است و قرآن می‌فرماید که یهودیان از خدا درخواست فتح علیه مشرکان می‌کردند و به عنوان مصلحت موقت و زودگذر، بشارت‌های تورات در حق پیامبر ﷺ را علیه مشرکان نقل می‌کردند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا﴾ - پس هنگامی که آنچه را (پیش از این می) شناختند برایشان آمد - از این فتح رسالتی ﴿كَفَرُوا بِهِ﴾ - (با همان کتاب) انکار (و انگار) ش کردند - برای حفظ شریعت نژادی خودشان ﴿فَلَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ﴾ - پس لعنت خدا بر کافران - .

^۱ درالمنثور، ج ۱، ص ۸۸؛ ابونعیم در دلایل، از طریق عطاء و ضحاک، از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت: «یهودیان بنی قریظه و بنی نظیر پیش از اینکه پیامبر ﷺ مبعوث شود، از خدا طلب فتح و پیروزی می‌کردند و علیه کفار داعیه داشتند و می‌گفتند: بار خدایا! ... پس آن‌گاه که آمد آن کسی که او را می‌شناختند (محمد ﷺ) به او کفر ورزیدند.» و از طریق اصحابمان در نورالثقلین، با سندهایی آمده است و مختصرترین آن، روایتی است که قمی از اسحاق بن عمار نقل کرده است که گفت از ابی‌عبدالله ﷺ درباره‌ی آیه سؤال کردم، فرمود: «در فاصله بین محمد ﷺ و عیسیٰ ﷺ قومی بودند که بت پرستان را به آمدن پیامبر اسلام ﷺ خبر می‌دادند و از او می‌ترساندند و می‌گفتند پیامبر برجسته‌ای خواهد آمد و به یقین بت‌های شما را خواهد شکست و با شما چنین و چنان خواهد کرد. پس آن‌گاه که پیامبر ﷺ ظهور کرد، به او کفر ورزیدند.» و در همان مدرک، از روضة الکافی، از ابی‌عبدالله ﷺ نقل شده که پس از تفصیل قصه می‌فرمود: «یهودیان به آنان (مشرکان مدینه) می‌گفتند که اگر محمد ﷺ مبعوث شود، شما را از سرزمینمان بیرون می‌کنیم. پس چون محمد ﷺ مبعوث شد، انصار که در آن زمان مشرک بودند به او ایمان آوردند، ولی یهود به او کفر ورزیدند و این سخن خدای بزرگ است: ﴿وَكَاٰنُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُوْنَ عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا...﴾. و در تفسیر امام حسن عسکری ﷺ آمده است: «خدا به یهودیان دستور داده بود که هرگاه گرفتار شوند، از خدای بزرگ به وسیله محمد ﷺ و آل پاکش کمک بخواهند و یهودیان این کار را انجام می‌دادند؛ حتی یهودیان ساکن مدینه، پیش از ظهور پیامبر اسلام ﷺ سال‌های متمادی این کار را می‌کردند و بلاها و گرفتاری‌ها را از خود دور می‌کردند.»

حسد بنی اسرائیل به پیامبر اسلام

﴿يَسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزَلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بَغْضَبِ عَلِيٍّ غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾﴾
 بدا (به) آنچه خود (آلوده به شهوات) شان را با آن خریدند. همانا به آنچه خدا نازل کرد - از سر ستم و تجاوز - کفر می ورزند که (چرا) خدا از فضل خویش بر هر کس از بندگانش بخواهد (کتابی و حیانی) فرو می فرستد؛ پس به خشمی (افزون) بر خشمی دیگر بازگشتند و برای کافران عذابی خوارکننده است.

پس انسان - در هر حال - خودش را با بهایی کم یا زیاد مبادله می کند و یا با کفر تعویض می کند که این زیان بارترین و نحس ترین نوع تبادل است؛ زیرا کالای دریافت شده پست ترین است و این واقعیت اسرائیلی است که به خاطر تجاوز بر فضل خدا و حسد به پیامبر اسلام جانشان را می فروشند و در مقابل، کفر دریافت می کنند. ﴿فَبَاءُوا﴾ - پس بازگشتند - بازگشت از این تجارت زیان بار و حسرت آفرین ﴿بَغْضَبٍ عَلِيٍّ غَضَبٍ﴾ - به خشمی (افزون) بر خشمی دیگر - برای هر دو بُعد کفر به تورات و قرآن است و ﴿و لِلْكَافِرِينَ﴾ - برای کافرین - مغضوب پروردگار ﴿عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ - عذابی خوارکننده است؛ چنان که به رسالت خدا خیانت کردند. اکنون اشاره هایی از بشارت هایی که با آن ها بر مشرکان فتح و برتری می جستند به شما عرضه می کنیم:

در کتاب حقوق نبی، فصل ۳، آیات ۶-۳؛ به زبان عبرانی:

«الوه متیماه یا بوء و قادوش مهر پاران سلاه کیشاه شامیم هودو و یتهلآتو مالیآه ها ارض ۳ و نغه کاؤر تهیه قرنیم میادو لو شام حبیون عوزه ۴ لفانای یلخ دابر و یسیء رشف لرجلایو ۵ عامد و میمودد ارض راه و یتر غویم ویت تصصو هر ری عد شحو جبعوت عولام هلیخوت عولام لو ۶».

خدا از تیمان و قدّوس از کوه پاران می آید. حری - فاران (می آید) با ابد. جلال و عظمت او آسمان ها را پوشانده و زمین از تسییحش پر شده است. شعاع او همانند خورشید است. نور از جانب راست او افشان و قدرت او در آنجا پنهان است. پیش روی او وباء

سیر می کند و پیش پاهایش گرمای حرارتمند جلوه می کند. می ایستد و زمین را مسح می کند، می نگرد و امت ها را ذوب می کند و کوه های سالمند از هم می پاشند. قلّه ها و تپه های سالمند منحنی و کج می شوند. مسلك های ازلی از آن اوست.

تورات، تث، فصل ۳۳، آیات ۱ و ۲؛ به زبان عبرانی:

«و زنت هیراخواه اشر برخ موشه ایش ها ایلوهیم ات בני یسراییل لفنی موتوا^۱ و یومر یهواه مسینی باو زارح مسعیر لامو هو فیع مهر فاران و آتاه مر بیت قدش می مینو اش دات لامو^۲».

و این برکه ای است که موسی، مرد خدا آن را هنگام مرگش برای بنی اسرائیل مبارک ساخت و گفت: «خدا از سینا آمد، از ساعیر تجلی پیدا کرد، از فاران درخشید و با هزاران مقدس وارد شد و از سمت راست او شریعت آتشین ظاهر شد.»

در اینجا خدا به زبان موسی علیه السلام سه نوع تجلی ربّانی را بشارت می دهد: موسی از «سیناء» و مسیح از «ساعیر» و محمد صلی الله علیه و آله از «فاران» و هر سه بشارت به خاطر یقینی بودن با صیغه ماضی آمده است و می گوید که محمد صلی الله علیه و آله از فاران با هزاران مقدس ظهور خواهد کرد و از سمت راست او شریعت آتشین که شریعت جهاد است ظاهر خواهد شد، و در بشارت پیشین دو آیه آمده بود: «تیمان» - ساعیر جنوب قدس - محلّ بعثت حضرت مسیح و «فاران» محلّ بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، سپس او و شریعت او را با هیمنت، شوکت و ابدیت توصیف کرده بود.^۱

این گونه با پیامبر اسلام بر کافران طلب فتح می کردند، در حالی که او را می شناسند:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ * بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

۱. ر. ک. به رسول الاسلام في الكتب السماوية، ص ۴۴ تا ۵۳.

تعصبات نژادی بنی اسرائیل

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾﴾

و هنگامی که به آنان گفته شود: «به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید» گویند: «ما (تنها) به آنچه بر (پیامبران) مان نازل شده ایمان می‌آوریم.» در حالی که به غیر آن [قرآن] کفر می‌ورزند، حال آن که همان به تمامی حق است و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با آنان است. بگو: «اگر مؤمن بوده‌اید، پس چرا از پیش، پیامبران خدا را (و اینک رسالتشان را) می‌کشید؟»

﴿نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا﴾ - ما (تنها) به آنچه بر (پیامبران) مان نازل شده ایمان می‌آوریم - در جواب ﴿ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ - به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید - تقسیم ظالمانه در ایمان به جهت اقتضای نژادگرایی جاهلانه است؛ پس ﴿يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ﴾ - در حالی که به غیر آن [قرآن] کفر می‌ورزند - نازل‌شونده هر چه باشد و فرودگاه آن هر کس باشد، مادامی که بر اسرائیل نازل نشده، پذیرفته نیست!

﴿وَ هُوَ﴾: ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ - آنچه خدا نازل کرده - حق خالص بدون آلودگی به باطل و تا پایان زمان، تکلیف تبدیل‌ناپذیر است. پس گرچه کتاب نازل‌شده بر اسرائیلیان حق باشد، اما ﴿هُوَ الْحَقُّ﴾ - به تمامی حق - نخواهد بود، اما قرآن ﴿هُوَ الْحَقُّ﴾ - به تمامی حق - است؛ چه آن که ﴿مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ﴾ - تصدیق‌کننده همان چیزی است که با آنان است - در مورد طلب فتح آن‌هاست.

حتی بر فرض، اگر به وحی اسرائیلی خود ایمان می‌آوردید، ﴿فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ﴾ - پس چرا از پیش، پیامبران خدا را (و اینک رسالتشان را) می‌کشید؟ - در حالی که آنان از شمایند، ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ - اگر مؤمن بوده‌اید - به خصوص وحی‌ای که بر پیامبران اسرائیلی نازل شده و در اینجا ﴿فَلِمَ تَقْتُلُونَ﴾ خطاب حاضر به صیغه حال و استقبال است؛ زیرا آنان در حال و آینده گرفتار قتل پیامبران می‌شوند و ﴿مِنْ قَبْلُ﴾ توجه به گذشته است و از این دو تعبیر برمی‌آید که آنان در طول تاریخ خویش (گذشته، حال و آینده) قاتلان پیامبران‌اند، پس اگر در زمان خطاب این آیه به آنان، پیامبر و یا پیامبرانی در جامعه می‌بودند، ایشان را می‌کشتند؛ چنان‌که پیشینیان‌شان پیامبران زمان خود را کشتند و

آنان به پندار خویش رسالت حضرت محمد ﷺ را با انکار بشارت‌هایش و تکذیب آن می‌کشتند!

گوساله پرستی بنی اسرائیل

گرایش ظالمانه بنی اسرائیل و کفر به شرایع الهی

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَلِمُونَ ۹۲﴾
و همانا موسی برای شما به راستی نشانه‌های آشکار آورد، سپس گوساله را پس از (رفتن) وی (با خدا شریک) برگزفتید، در حالی که شما ستمکارید.

آیا پرستش گوساله در غیاب موسی عليه السلام برای سفر به کوه طور، مدت کمی^۱ پس از آن که بیانات بر حقایق رسالتش آورده بود هم با وحی ایمانی و ایمان و حیانی بر شما نازل شده بود؟! شما به تحقیق به وحی توراتی و انجیلی که دو رکن از وحی اسرائیلی بودند، کفر ورزیدید؛ سپس به وحی قرآن که پیش از نزول به آنان مباهات و طلب فتح بر مشرکان می‌کردید، کافر شدید؛ پس درد شما چیست و دواي شما کدام است؟! ﴿وَأَنْتُمْ ظَلِمُونَ﴾ - شما ستمکارید - به شریعت موسی و هر شریعتی و بر خودتان ظلم می‌کنید. تنها این نیست و بارها و بارها از شریعت حق نازل شده بر شما نافرمانی‌ها و سرپیچی‌ها کردید:

عشق مفرط بنی اسرائیل به گوساله پرستی

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۹۳﴾

^۱ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۳۰؛ امام حسن عسکری عليه السلام فرمود: «خداي بزرگ به يهوديان نام برده فرمود: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ که دلالت بر نبوت موسی و بشارت‌های آن بر فضل پیامبر اسلام، حضرت محمد عليه السلام و شرافت او بر خلق‌ها بود ... ﴿ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ﴾، پس از آن‌که او به کوه طور رفت با برادرش هارون مخالف کردید، ﴿وَأَنْتُمْ ظَلِمُونَ﴾ با آن‌کارتان کافر هستید.

و چون پیمانتان را گرفتیم و (کوه) طور را بر فرازتان برافراشتیم (و گفتیم): «آنچه را به شما داده‌ایم با نیرویی (فزاینده) برگزید و (به دستوره‌های آن) گوش فرا دهید»، گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم.» و بر اثر کفرشان، (مهر) گوساله در دل‌هاشان سرشته شد. بگو: «اگر مؤمن بوده‌اید، بدا (به) آنچه ایمانتان شما را بدان فرمان می‌دهد.»

﴿... خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * ثُمَّ تَوَكَّلْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱؛
آنچه را به شما داده‌ایم به نیرویی (شایسته همچون کوه بر فرازتان) برگزید و آنچه را در آن است به یاد آرید، شاید شما (از گناهان) پرهیز کنید. * سپس (شما) بعد از آن (پیمان) روی گردانیدید، پس اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نباشد، بی‌گمان از زیانکاران هستید.

﴿وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْاَبَابَ سَاجِدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ اَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا﴾^۲؛
و (کوه) طور را به سبب (نقض) پیمانشان بالای سرشان برافراشتیم و به آنان گفتیم: «سجده‌کنان از درب (بیت‌المقدس) درآید.» و (نیز) به آنان گفتیم: «در روز شنبه تجاوز نکنید.» و از ایشان پیمانی سخت بی‌امان برگرفتیم.

يك قصه است که در زمینه‌های گوناگون با الفاظ جانبی گوناگون می‌آید و در اینجا جواب قاطع و روشن در اینجاست: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ﴾ - آنچه را به شما داده‌ایم به نیرویی (شایسته همچون کوه بر فرازتان) برگزید - گوش فرا دهید: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا﴾ - گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم.» - و عصیان پس از شنیدن حجّت و برهان با جسارت‌ترین عصیان‌ها است.

﴿وَ اَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ﴾ - و بر اثر کفرشان، (مهر) گوساله در دل‌هاشان سرشته شد - چگونه گوساله در دل‌ها آشامیده می‌شود، در حالی که گوساله خوردنی است؟ افزون بر آن، دل‌ها نمی‌آشامند بلکه معده‌ها می‌آشامند!

^۱ بقره ۶۳/۲-۶۴.

^۲ نساء ۱۵۴/۴.

این تعبیر برای مبالغه در دوست داشتن گوساله است، پس گویا حب گوساله نوشیده شده است. پس حُب آن همانند نوشیدنی با دل‌ها آمیخته شده است و چون دل ژرف‌ترین نقطه شخصیت انسانی است، پس نشان دادن دوستی آن در دل‌هایشان، کفایت از دوستی عمیق و عریق در همهٔ جسم و روحشان است. در این زمینه روایت لطیفی هست - اگر درست باشد - که:

«عمد موسی فبرد العجل - قطعاً بالمبرد - من أنفه إلى طرف ذنبه ثم أحرقه بالنار فزّره في الیم، و كان أحدهم يقع في الماء و ما به إليه من حاجة، فيتعرض لذلك الرماد فيشربه ...»

موسی گوساله را خشک کرد و از بینی تا دم پوست آن را کند و سوزاند و به دریا ریخت، پس از آن یکایک به داخل آب می‌رفتند و از آن آب خاکستری می‌نوشیدند ...^۱

پس آنان گوساله را در دل‌های روح‌ها و دل‌های جسم‌هایشان به خاطر زیاده‌علاقه‌شان به آن آشامیدند؛ چنان‌که نوشیدن آب، کسب و به‌دست آوردن استمرار زندگی است. همچنین آن گاوصفتان زندگی خویش را در ماده و پرستش آن که در علاقه به گوساله و پرستش آن نمایان شده بود، متمرکز کردند و دستور ذبح گوساله - به‌ویژه آن گوسالهٔ پربها و گران - دستور به ذبح چیزی بود که آن را دوست می‌داشتند و آن را پرستش می‌کردند و هم‌چنین دستور به ذبح آن، دستور به قتل خودشان پس از آن پرستش خشک و جاهلانه بود.

به نظر تو چه کسی آن را به آنان نشانده؟ جواب نخست، طبیعت خود جذب‌شده به محسوس‌ها و خودباخته در برابر آن‌هاست، سپس سامری که با توجه به این طبیعت از آنان سوء استفاده کرد و آنان را گمراه ساخت؛ وانگهی خدای بزرگ که به‌گونه‌ای تکوینی و اجباری مانع گمراهی آنان نشد؛ زیرا دنیا خانهٔ اختیار، انتخاب و امتحان است.

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۰۲؛ از تفسیر عیاشی، از ابی‌بصیر، از ابی‌جعفر (علیه السلام) در آیه ﴿... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ﴾.

و ممکن است ﴿وَ أَسْرِبُوا﴾ به معنای این باشد که به آنان دستور رسید از آب آن گوساله بنوشند تا از میان آنان پرستش‌گر و غیر آن شناخته شوند،^۱ اما این فقط به عنوان معنای ضمنی - نه اصلی - صحیح است و ممکن است هر سه نوع آشامیدن مقصود باشد: آشامیدن در دل‌های روحشان، در دل‌های جسمشان و هر دو از طرف خودشان یا از طرف دستور دیگران و با کفري که آنان داشته‌اند، نصّ آیه صلاحیت شمول هر سه معنا را دارد.

﴿قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ﴾ - بگو: «بدا (به) آنچه ایمانتان شما را بدان فرمان می‌دهد.» - که به نازل شده از طرف خدا و به این رسالت پایانی کفر بورزید، ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ - اگر مؤمن بودید . . پس آن ایمان بسیار بد و نحس است و ایمان به خدا نیست؛ زیرا ایمان به خدا، به بدی دستور نمی‌دهد، بلکه از آن بازمی‌دارد.

^۱ . تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۳۰؛ امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیه فرمود: «دستور رسید، گوساله‌ای را که پرستش می‌کنند بنوشند تا به قلبشان برسد.» و فرمود: «پس از اینکه موسی به سوی بنی اسرائیل برگشت، سؤال کرد: "چه کسی از شما گوساله را پرستیده؟ خودش را معرفی کند تا حکم خدا درباره او اجرا شود. ترسیدند از اینکه حکم خدا درباره آنان اجرا شود. منکر شدند. هر کدام می‌گفت که من نپرستیده‌ام و برخی به برخی دیگر نسبت می‌دادند و این چیزی است که خدا از زبان موسی به سامری حکایت کرده: ﴿... وَ أَنْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرَقَنَّهُ ثُمَّ لِنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾ (طه ۹۷/۲۰)؛ ... و (اینک) به آن خدایی که پیوسته برایش سر فرودآوردی بنگر؛ همانا آن را به شدت همی (می) بسوزانیم، سپس همانا به خاکسترش همواره تبدیل می‌کنیم و بی چون آن‌گاه آن را در دریا - غباروار - بسی فرومی‌پاشیم، فروپاشیدنی (چشمگیر). پس خدا به موسی دستور داد که آن گوساله را خشک کند و پوست آن را کنده، بسوزاند و خاکسترش را در دریا بریزد و به بنی اسرائیل دستور دهد که آن آب خاکستری را بنوشند. وقتی نوشیدند، کسانی که گوساله را عبادت کرده بودند، لب و بینی‌شان سیاه شد و حکم خدا بر آنان جاری شد.»

وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٥﴾
 وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ
 لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا
 يَعْمَلُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ
 مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ مَنْ كَانَ عَدُوًّا
 لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٤٨﴾
 وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَوْ كَلَّمَآ
 عَهْدًا وَعَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ
 رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
 كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥١﴾ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ
 عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانُ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ
 النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هُرُوتَ وَمَرُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ
 أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ
 بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا
 يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ
 وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا
 وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٥٣﴾

انحصار نعمت‌های اخروی به بنی اسرائیل

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^{۹۴}

بگو: «اگر نزد خدا سرای آخرت یکسره برایتان اختصاص داشته است (و نه دیگر مردمان، پس اگر (از) راستان بوده‌اید، آرزوی مرگ کنید.»

چون یهود خود را ملت برگزیده خدا و فرزندان او می‌پنداشتند:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾^۱؛

و گفتند: «هرگز (کسی) به بهشت در نیاید، مگر کسی که (از) یهودیان یا نصرانیان بوده است.»

آرزوی مرگ، دلیل بر صدق ادّعا

ادّعای تو خالی و بدون دلیل؛ از این روی سرای آخرت را در اختصاص خویش می‌دانستند، اما برهان‌ها پشت سرهم بر ابطال آن می‌آیند؛ از جمله آن‌ها: ﴿فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ - پس اگر (از) راستان بوده‌اید، آرزوی مرگ کنید - در ادّعای خویش، تا از این زندگی ظالمانه تاریکناهی تنگ کدر به خانه ملاقات خدا منتقل شوند:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲؛

بگو: «ای کسانی که یهودی شده‌اید! اگر پنداشتید که (تنها) شما به‌راستی دوستان خداید نه دیگر مردمان، پس اگر (از) راستانید، درخواست مرگ کنید.» (تا این دوستی - به زودی - ثمربخش شود.)

آرزوی مرگ از مقتضیات ایمان خالص است؛ زیرا آرزوی مرگ نه مرگ است و نه در معرض مرگ قرار گرفتن؛ چنان‌که از علی علیه السلام روایت می‌شود:

^۱. بقره ۱۱۱/۲.

^۲. جمعه ۶/۶۲.

«و الله لابن أبي طالب آس بالموت من الطفل بثدي امه» ؛ به خدا سوگند فرزند ابوطالب به مرگ اُنس بیشتر دارد تا پستان مادرش.

و از صدیقه طاهره رضی الله عنهما روایت می شود:

«اللهم عجل وفاتي سریعا» ؛ بار خدایا! در وفات من با سرعت تعجیل فرما.^۱

زیرا آنان به سعادت آینده یقین دارند، پس راغب ملاقات خدایند و برای کسانی مانند یهود که به این بزرگترین سعادت یقین دارند - اطاعت کننده باشند یا معصیت کار - ادامه زندگی دنیا، جز دوری از آن سعادت و لقای خدا رهاوردی ندارد: ﴿فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

برای دیگران، آرزوی مرگ و خود را در معرض آن قرار دادن جایز نیست؛ زیرا مرگ برای ایشان بریدن از زندگی و امید به جبران کوتاهی ها و یا افزودن در تقصیر خویش است و:

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۰۲؛ در خصال، از ابی عبداللّه رضی الله عنه روایت شده که شنیدم پدرم از پدرش رضی الله عنه نقل می فرمود: «مردی در نزد امیرالمؤمنین رضی الله عنه برخاست و گفت: «ای امیرمؤمنان! به چه وسیله پروردگارت را شناختی؟» فرمود: «(به فسخ و شکستن استخوان ها.) تا اینکه آن مرد سؤال کرد: «چرا ملاقات با او را دوست داری؟» فرمود: «چون دیدم برای من دین، فرشتگان، سفیران و پیامبرانش را برگزیده است. فهمیدم کسی که من را این گونه گرامی داشته، در روز قیامت فراموشم نمی کند، پس ملاقات او را دوست دارم.» و در همان مدرک، از جعفر بن محمد رضی الله عنه، از پدرش روایت شده است که فرمود رضی الله عنه: فردی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سؤال کرد: «چرا من مرگ را دوست ندارم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا مالی داری؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا آن را پیش فرستادی؟» گفت: «نه.» فرمود: «از همین جاست که مرگ را دوست نمی داری.»

«و لأننا لا نأمن من وقوع التقصير فيما أمرنا به و نرجو في البقاء التلافي»؛ ما از واقع شدن در تقصیر انجام دستور در امان نیستیم و امیدوار به جبران گذشته در ادامه زندگی هستیم.^۱

و گاهی تقاضای مرگ برای کسی که امید جبران گذشته را در ادامه زندگی ندارد، بلکه احتمال افزایش عصیان و یا یقین به آن دارد، جایز است. پس باید آرزوی مرگ کنند اگر در ادعایشان راستگو هستند؛ چه آن که آرزوی جدا شدن از تنگنای زندگی و سختی آن به گشایش ویژه و خالص برای اسرائیلی به جهت اسرائیلی بودن، بدون هیچ شرط دیگری، یک امر طبیعی برای آنان، بلکه کمترین درخواست است؛ زیرا اطمینان مطلق به آن گشایش پس از مرگ، در معرض مرگ قرار گرفتن، بلکه خودکشی را می‌طلبد. یهود خود را به بزرگی یاد می‌کند و از مؤمنان به «ناس» - مردم - یاد می‌کند و زندگی پایانی خالص را برای خویش می‌پندارد که در آن هیچ یک از مردم شریک نیستند و این یک تعبیر و ایده باطل و زمین‌خورده است. از این روی به این مباهله به عنوان برهان بر تکذیبشان پس از آن که همه برهان‌ها را رد کرده‌اند، دعوت شده‌اند. به تحقیق به رسول دستور رسید که با آنان مباهله فرماید، پس فرمود:

«إن كنتم في مقاتلکم صادقین قولوا اللهم أمتنا، فالذي نفسي بيده لا يقولها رجل منكم إلا غص بريقه فمات مكانه فأبوا أن يفعلوا و كرهوا ما قال لهم»

اگر شما در سخنان راستگو هستید، بگوئید: «بار خدایا! ما را بمیران.» سوگند به کسی که جانم در دست اوست، این سخن و درخواست را هیچ‌یک از شما نمی‌گوید،

پس این آیه نازل شد.^۲

^۱ در مجمع‌البیان آمده است: امیرالمؤمنین (علیه السلام) با لباس نظامی طواف می‌فرمود، پسرش امام حسن مجتبی (علیه السلام) سؤال کرد: «چرا با لباس نظامی طواف می‌فرمایید؟» پس حضرت امیر (علیه السلام) پاسخ داد: «ای پسر! پدر تو واهمه ندارد از اینکه او بر روی مرگ بیفتد و یا مرگ بر وی افتد. و اما سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود "احدی از شما آرزوی مرگ نکند؛ زیرا ضرر دارد، ولی بگوئید، بار خدایا! من را زنده نگه دار، اگر زندگی خیر است و بمیران، اگر وفات برای من خیر است" صبر، تقویض و واگذاری سرنوشت‌ها به پروردگار است؛ زیرا ما در امان نیستیم.»

^۲ درالمشور، ج ۱، ص ۸۹؛ بیهقی در الدلائل، از ابن عباس درباره این آیه آورده است: «محمد به آنان بگو، اگر زندگی آخرت برای شماست، یعنی بهشت چنان‌که می‌پندارید، (خالص بدون شرکت مردم یعنی مؤمنان)، پس

عدم آرزوی مرگ از طرف بنی اسرائیل

﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^{۹۵}

ولی به سبب آنچه با دست‌های [نیروهای] خود از پیش فرستاده‌اند، هرگز آن را هیچ‌گاه آرزو نخواهند کرد و خدا به (حال) ستمکاران بسی داناست.

هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند؛ چون می‌ترسند خدا آرزوی آنان را بپذیرد و با سرعت جانشان را بگیرد، در نتیجه آنان زندگی دنیا را با درخواست خویش از دست بدهند و از شهوت‌ها و خواستنی‌های آن بمانند و در آخرت نیز به خاطر عمل بد پیش‌فرستاده خویش زیان بینند!

مشرك و ملحد ممکن است به دلایل عارضی آرزوی مرگ کنند؛ زیرا از مرگ نمی‌ترسند،^۱ ولی یهود ﴿لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ﴾ - به سبب آنچه با دست‌های [نیروهای] خود از پیش فرستاده‌اند، هرگز آن را هیچ‌گاه آرزو نخواهند کرد -؛ زیرا مرگ پایان شهوت‌ها و آغاز گرفتاری‌هایشان است، ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ - و خدا به (حال) ستمکاران بسی داناست - که آنان آن درخواست را نخواهند کرد، بلکه آنان حریص‌ترین مردم بر زندگی دنیا هستند:

بنی اسرائیل، حریص‌ترین مردم به زندگی دنیا

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أُخْرَصَ النَّاسَ عَلَىٰ حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَخَّرِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾^{۹۶}

آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید که آن خالص برای شماسست و مؤمنان شريك نیستند.» پس پیامبر ﷺ

فرمود: «...»

^۱ زیرا حیات پس از مرگ را قبول ندارند. (مترجم)

همواره آنان را بی‌گمان آزمندترین مردم به زندگی‌ای (دنیوی) - و (حتی) حریص‌تر از کسانی که شرک می‌ورزند - خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند، حال آن که اگر چنین عمری (هم به او) داده شود، دورکننده او از عذاب نیست و خدا به آنچه می‌کنند بسی بیناست.

در اینجا ﴿حَیَوَة﴾ به صورت نکره آمده نه معرفه و این نشان‌دهنده آن است که آن‌ها تنها به زندگی مترقی آسوده سودمند حریص نیستند، بلکه به هر نوع زندگی، پیشرفته یا پست که فقط نام زندگی داشته باشد حریص‌اند و تمایل شدید دارند؛ زیرا زندگی از هر نوع آن که باشد برای آن‌ها، به جهت عملکردشان در دنیا، از زندگی در سرای پسین بهتر است.

پس ﴿النَّاسِ﴾ در ﴿أَحْرَصَ النَّاسِ﴾ - آزمندترین مردم - بدون استثناء شامل همه مردمان حتی مشرکان می‌شود؛ چنان‌که بیان می‌فرماید: ﴿مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ - از کسانی که شرک می‌ورزند - و یهودیان از مشرکان هم به دنیا حریص‌تر هستند؛ زیرا ترس آنان از زندگی پس از مرگ از ترس مشرکان بیشتر است.

بله؛ ﴿حَیَوَة﴾ نکره بیانگر حرص آنان به هر نوع زندگی مترقی، مرفه و حتی پست‌ترین زندگی‌ها مانند کرم‌ها و حشرات است! ﴿حَیَوَة﴾ نکره حقیر، اشاره به زندگی کرم‌ها و یا حشرات است و همانا ﴿حَیَوَة﴾ - زندگی‌ای - نه چیز دیگری، زندگی پستی است که آن را هر صاحب‌زندگی، حتی مشرکان نمی‌پذیرند.

آن‌ها با اینکه مدت میانگین زندگی دنیا را می‌دانند، زندگی طولانی را دوست دارند و درخواست می‌کنند: ﴿يَوْمًا أَحَدَهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ - هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند - برای کامیابی هر چه بیشتر از لذت‌های دنیا و فاصله‌گرفتن بیشتر از عذاب آخرت؛ اما آن حرص و آرزوی طولانی، دورکننده آنان از عذاب نیست، در حالی که آینده نزدیک است. حتی اگر یکی از آنان به درازای همه دنیا زنده بماند، عذابش بیشتر می‌شود؛ زیرا او در زندگی طولانی گناه بیشتری می‌کند و استحقاق بیشتری برای عذاب فراهم می‌آورد؛ یعنی دستاورد زیاد او، عذاب زیاد را به دنبال خواهد داشت! ﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ - و خدا به آنچه می‌کنند، بسی بیناست - .

یادآوری مشرکان در اینجا بدین جهت است که مشرکان از همگان به دنیا حریص تر هستند، اما یهودیان از آن‌ها نیز حریص ترند. ضمیر ﴿هم﴾ در ﴿يَوْمَ أَحَدُهُمْ﴾ چنان‌که به یهود برمی‌گردد، به مشرکان نیز برمی‌گردد و یا فقط به مشرکان برمی‌گردد. هر کدام از یهودیان دوست دارند بیشتر از هزار سال عمر کنند؛ زیرا آنان از مشرکان بر زندگی در دنیا حریص تر هستند.^۱

﴿لَوْ﴾ در اینجا برای محال بودن نیست و برای آرزو است؛ زیرا شنیده و یا دیده بودند که کسانی هزار سال و یا بیشتر عمر کرده‌اند و چون این مدت از زندگی، کم و برخلاف جریان عادی زندگی بیشتر مردمان است، آن را آرزو می‌کنند تا بیشتر از لذت‌های دنیا برخوردار شوند، ولی یهودیان حق ندارند این پیشنهاد را به مسلمانان داشته باشند و به آنان بگویند اگر نزد خدا، سرای آخرت یکسره به شما اختصاص دارد (و) نه دیگر مردم، پس اگر از راستان هستید آرزوی مرگ کنید یا راضی باشید که خدا همه شما را از این دنیای آغشته به بلا برگرداند و به بهشت خالص پر نعمت انتقال دهد؟

هرگز! چه آن که پیامبر و مسلمانان زندگی خالص آخرت را بدون شرط از خدا درخواست نکرده‌اند، پس:

﴿كَيْسَ بَأْمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا﴾^۲

^۱. درالمثنور، ج ۱، ص ۸۹؛ از ابن عباس در شأن آیه آمده است: «آن سخن عجم‌هاست که هرگاه یکی از آنان

عطسه بزنده به او گفته می‌شود: "هزار سال زنده بمان."»

^۲. نساء ۱۲۴/۴.

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما نیست و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب. هر کس بدی کند در برابر آن کیفر ببیند و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی‌یابد* و هر کس که کارهایی شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که مؤمن است، ایشان داخل بهشت می‌شوند و به اندازه گودی پشت هسته خرمایی (هم) ستم نمی‌شوند.

پس ایشان زندگی خالص و راحت آور سرای پسین را بدون شرط و بدون همراهی مردم درخواست نکرده‌اند؛ بلکه:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱؛

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

سپس برخی از مسلمانان آرزوی مرگ می‌کنند، نه برای بیزاری از دنیا، بلکه به جهت شیدایی دیدار خدا. از این روی دست به خودکشی و خودمرگی نمی‌زنند؛ چون در شریعت خدا حرام است، بلکه پیکار و کشتار با کفار گمراه و گمراه‌کننده برایشان واجب است و برخی از مسلمانان آرزوی مرگ نمی‌کنند تا استعداد و آمادگی بیشتر برای مرگ و ثواب بیشتری به دست آورند و بر عذاب زیاد چیره گردند و آن را کنار بگذارند. پس چگونه یهودیان آن سؤال را فرافکنی و به مسلمانان منتقل کنند در حالی که مسلمانان آن درخواست بی‌منطق، مفت و بی‌دلیل را ندارند؟

سپس ﴿عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ﴾ مثلث نحس و شومی در ادعای آن‌هاست. ﴿عِنْدَ اللَّهِ﴾ جایگاه ویژه بی‌ظیری است و ﴿خَالِصَةً﴾ خلاصی از شرط بودن عمل صالح است و رهایی از هرگونه عقاب و شریکان است و ﴿مِنْ دُونِ النَّاسِ﴾ اختصاص به این‌گونه انسان‌ها - نه دیگران - است. سرای پسین ویژه یهودیان است؛ قرآن این درخواست‌های توخالی باطل را به دور می‌افکند، پس چگونه یهودیان می‌توانند آن سؤال را به مسلمانان توجّه دهند.

^۱. نجم ۳۹/۵۳.

سپس در ﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا﴾ به مبارزه طلبیدن آشکار آن مدعیان است - که آن مباحله را انجام دهند - نیز در ﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ﴾ خبر غیبی است که آن‌ها هرگز آن مباحله را انجام نخواهند داد و درخواست مرگ نخواهند کرد؛ زیرا از مرگ می‌ترسند. می‌ترسند که اگر مرگ را بخواهند فرا برسد و این فرار، طبیعت مباحله‌ای بی‌دلیل است؛ چنان‌که بارها اتفاق افتاده است؛ از جمله مباحله پیامبر ﷺ با نصرانی‌های نجران که به جهت ترس و نداشتن دلیل، آنان مباحله قراردادی با پیامبر ﷺ انجام ندادند.

دشمنی‌های بنی اسرائیل

دشمنی با جبرئیل

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ۙ﴾

(به یهودیان) بگو: «کسی که دشمن جبرئیل بوده است (دشمن خداست) به‌راستی او [جبرئیل] به فرمان خدا، آن [قرآن] را بر قلبت نازل کرده، در حالی که تصدیق‌کننده آنچه [از کتاب‌های آسمانی] پیش روی اوست می‌باشد و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

آن نابخردان لجباز با جبرئیل دشمنی ورزیدند که چرا قرآن و سخنان مذمت‌آمیز بر اهل کتاب و بشارت‌های تورات و کتاب‌های پیامبران در حق او را بر پیامبری غیراسرائیلی نازل کرده است؟ و چرا محمد را بر اسرار آنان آگاه ساخته است؟ و این‌ها - در حقیقت - کفر به خداست؛ زیرا خدا او را فرستاده و بر او کتاب نازل کرده است. آنان در گفتگویی با پیامبر ﷺ گفتند: «به ما بگو ولی تو از ملائکه چه کسی است تا ما تصمیم بگیریم که از تو پیروی کنیم یا جدا شویم.» پیامبر ﷺ فرمود: «ولی من جبرئیل است و هر کس را خدا به نبوت برگزیده، جبرئیل ولی او بوده است.» یهودیان گفتند: «پس اکنون ما از تو جدا می‌شویم، اگر واسطه تو با خدا فرشته دیگری بود، از تو پیروی و تو را تصدیق می‌کردیم. پیامبر ﷺ فرمود: «چرا جبرئیل را تصدیق نمی‌کنید؟» گفتند: «او دشمن ماست.» پس خدای بزرگ فرمود: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ... كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ - چنان‌که گویی ایشان

(اصلاً) نمی‌دانند، پس در این هنگام ﴿فَبَاءُ وَبِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ﴾ - به خشمی (افزون) بر خشمی دیگر بازگشتند^۱.

موارد دشمنی با جبرئیل

و از دشمنی آنان با جبرئیل این است که از او در کتاب‌های آسمانی نامی باقی نگذاشته‌اند، جز چهار مورد که از حذف آن غفلت کرده‌اند؛ دو مورد در عهد عتیق، کتاب دانیال، فصل ۸، آیه ۱۶ و فصل ۹، آیه ۲۱ و در عهد جدید، کتاب لوقا، فصل ۱، آیه ۱۹ و فصل ۱، آیه ۲۶. سپس نام او را نه در سفرهای پنج‌گانه تورات و نه در هیچ‌یک از کتاب‌های عهد جدید و عتیق، حتی یک‌بار هم نمی‌بینیم، در حالی که او فرشته بزرگ

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۰۶؛ در العلل، از انس بن مالک به پیامبر ﷺ نسبت داده که در حدیثی طولانی در پاسخ سؤال‌های عبدالله بن سلام، از خبرها و گزارش‌های جبرئیل ﷺ فرمود: «از میان فرشتگان، جبرئیل دشمن یهود است.» سپس این آیه را قرائت فرمود... و در درالمنثور، ج ۱، ص ۸۹؛ طبالسی، فریانی، احمد، عبدبن حمید، ابن جریر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابونعیم و بیهقی - این دو - در الدلائل، از ابن عباس آورده‌اند که گروهی از یهود به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و گفتند: «یا ابالقامس! از تو سؤال‌هایی می‌پرسیم که جواب آن را فقط هرکسی که پیامبر است، می‌داند.» فرمود: «سؤال کنید، هرچه می‌خواهید، ولی به حساب خدا بگذارید و همانند یعقوب که از فرزندانش پیمان گرفت، من هم از شما پیمان می‌خواهم که اگر حرف‌هایم درست بود، تصدیق کنید و از من تبعیت کنید.» گفتند: «می‌پذیریم.» پس گفتند: «به ما از طعامی که بنی اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بودند، خبر ده و به ما خبر ده که آب مرد چگونه با آب زن در می‌آمیزد و چگونه از آن آمیزش، مرد و زن به دنیا می‌آید و خبر بده که خواب این پیامبر امی چگونه است و ولی او از ملائکه کیست؟» و پیامبر از آنان پیمان گرفت که اگر جواب داد، از او پیروی کنند و آنان هم با او پیمان بستند. فرمود: «(اسرائیل (یعقوب) گرفتار مرض طولانی شد، پس نذر کرد که اگر خدا او را شفا داد، او هم به شکرانه کار خدا، دوست‌داشتنی‌ترین نوشیدنی و خوردنی‌اش را کنار بگذارد و محبوب‌ترین طعام در نزد او گوشت شتر و محبوب‌ترین نوشیدنی شیر آن بود.» پس آنان - به‌عنوان تصدیق - گفتند: «بار خدایا! بله.» پس فرمود: «(شهادت بدهید) و فرمود: «(سوگند به خدای یکتا، از آب مرد و زن هم به شما خبر می‌دهم. آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد و لطیف. پس هر یک از آن دو آب بر دیگری چیره شود، به اذن خدا، فرزند شبیه و مناسب او می‌شود. اگر آب مرد چیره شود، فرزند به اذن خدا مذکر می‌شود و اگر آب زن چیره شود، فرزند به اذن خدا دختر می‌شود.» گفتند: «بار خدایا! بله.» فرمود: «(بار خدایا! شاهد باش.)» پس فرمود: «(سوگند به کسی که تورات را بر موسی نازل کرد، این پیامبر امی در خواب، چشمانش می‌خوابد، ولی دلش به خواب نمی‌رود.» گفتند: «بله.» فرمود: «(خدایا! بر اینان شاهد باش.)» گفتند: «هم‌اکنون از ولی خودت از فرشتگان بگو...»

فروآورنده وحی به پیامبران خداست و ممکن نیست نام او در این کتاب‌ها نیامده باشد، در حالی که نام کسان زیادی که پایین‌تر از اویند و یا به حساب نمی‌آیند، آمده است. اگر هم نامی از جبرئیل در تورات (فصل ۹ آیه ۲۱) آمده، به «الرجل جبرائیل» - مرد جبرئیل است - تعبیر شده است؛ گرچه در لوقا آیه ۹ آمده است: و گفت که جبرئیل توقف‌کننده پیش قدم‌های خداست. و در آیه ۲۶ آمده است: «جبرئیل از طرف خدا ملاک آورده است...».

جبرئیل در قرآن

در قرآن سه بار به این اسم آمده است؛ در این آیه، آیه بعد و در سوره تحریم، آیه ۴:

﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾^۱

و اگر علیه او با یکدیگر تظاهر کنید، به‌راستی خدا خود سرپرست اوست و (نیز) جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان (هم) پس از این (ولایت ربّانی) پشتیبان اویند.

و در قرآن با نام‌های گوناگونی همانند «الروح القدس»، «الروح الامین» و «الروح فی امره» از او یاد شده است و برای نام جبرئیل ^{جبرئیل} هفت صیغه وجود دارد: «جبرئیل»، «جبرئیل»، «جبرئیل»، «جبرائیل»، «جبرائیل»، «جبرائیل» و «جبرین»^۱.

ریشه لغوی جبرئیل

و صحیح‌ترین تعبیر متواتر قرآنی «جبرئیل» است که از زبان عبرانی (جبرئیل) به قرآن آمده و عربی شده و گویا از «جابر - ایل» مرکب است و جابر به زبان عبرانی به معنای «

^۱. قرائت آغازین «جبرئیل»، قرائت متواتر در نوشتار و نسخه‌های قرآن و قرائت همه قاریان است و دومی قرائت ابن‌کثیر و سومی قرائت حمزه و کسایی و ابوبکر از عاصم است و صیغه‌های چهارگانه دیگر، لغت‌هایی در آن است.

قدرت یافت، توانمند شد، محکم شد، بزرگ شد، زیاد شد، آقا شد، قوی شد، چیره شد، برتر شد، خاضع گشت» است؛ چنان که «ایل»، الله است.

در این هنگام «جبریل» قدرت خدا، استحکام او، بزرگی او، زیادی او، آقایی او، چیرگی او و خضوع اوست و همه این معانی، مناسب جایگاه جبریل است؛ زیرا او از نظر تکوینی و تشریعی مظهر آن اسمای حسنی و نام‌های نیکوی خداست، چه آن که او واسطه ارسال وحی به مردان وحی است. و نیز از واسطه‌های تکوینی است و تفسیر جبرئیل به «عبدالله» - بنده خدا - درست است؛^۱ چه آن که پرستش ویژه خالص پروردگار، پرستش‌گر را واسطه بین خدا و خلق قرار می‌دهد.

دلیل دشمنی با جبرئیل
﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ﴾ - (به یهودیان) بگو: «کسی که دشمن جبرئیل بوده است... - دشمنی آنان با جبریل به جهت این است که قرآن را بر قلب تو نازل کرد؛ ﴿فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ - به راستی او [جبرئیل] به فرمان خدا، آن [قرآن] را بر قلبت نازل کرده - نه با هوای خود و یا دیگری، ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ - در حالی که تصدیق‌کننده آنچه [از کتاب‌های آسمانی] پیش روی اوست می‌باشد - ﴿وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ - و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است - به این رسالت بالنده، پس چرا با او دشمنی ورزیده می‌شود؟ فقط بدان جهت که طرف مقابل اسرائیل است!

^۱ درالمنثور، ج ۱، ص ۱۰۰؛ دیلمی از ابی‌امامه آورده که پیامبر ﷺ فرمود: «(اسم جبریل، عبدالله، اسم میکائیل، عبیدالله (بنده کوچک خدا) و اسم اسرافیل عبدالرحمن است و همه این‌ها به «ایل» برمی‌گردد و آن پرستش‌گاهی برای خداست.

«ويحك أجهلت أمر الله، و ما ذنب جبريل أن أطاع الله فيما يريده منكم، أرايتم ملك الموت أهو عدوكم و قد و كله بقبض أرواح الخلق...»

وای بر تو! آیا از دستور خدا بی خبری؟ گناه جبریل در پرستش شدن خدا چیست؟ - يك عده خدا را می پرستند - آیا فرشته مرگ دشمن شماست، در حالی که خدا او را مأمور گرفتن روح های خلق کرده است...؟^۱

کافر بودن دشمنان فرشتگان

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَئِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ ۹۸

هر کس دشمن خدا و فرشتگان و جبرئیل بوده است (کافر است)، پس خدا بی گمان دشمنی برای کافران است.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۰۳؛ در احتجاج آمده است که ابو محمد حسن عسکری علیه السلام فرمود که جابر بن عبدالله گفت: عبدالله بن صوريا با جوان اعور يهودي که يهوديان می پنداشتند اعلم مردم به کتاب خدا و علوم پیامبران است، مسائل زيادي را از پیامبر با شدت و درستي سؤال کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به گونه ای قانع کننده و انکارناپذیر پاسخ دادند. پس آن جوان يهودي گفت: «ای محمد! چه کسی این خبرها را از خدا برای تو آورده است؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(جبریل.)» پس آن جوان گفت: «اگر فرشته دیگری آورده بود، به تو ایمان می آوردم، ولی جبریل از میان فرشتگان دشمن ماست. اگر میکائیل یا هر فرشته ای غیر از جبرئیل می آورد، به تو ایمان می آوردم.» پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(چرا با جبریل دشمنی می ورزیدی؟» گفت: «چرا که او بلا و سختی بر بني اسرائيل نازل کرد و دانیال را از کشتن بخت النصر بازداشت تا قوي شد و بني اسرائيل را به هلاکت رساند و هم چنین هر سختی و بلايي را فقط جبریل نازل می کند و میکائیل برای ما رحمت می آورد.» پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(وای بر تو! نسبت به جایگاه خدا نادانی... اگر پدران و مادران، فرزندان زشت و ناسازگار به دنیا بیاورند، آیا آن فرزندان بدین جهت باید با پدران و مادرانشان دشمنی ورزند؟ نه! شما خدا را شناختید و از حکمت او غافل هستید. من شهادت می دهم که جبریل و میکائیل به دستور خدا عمل می کنند و فقط مطیع اویند و هر کس دشمن یکی از آن دو باشد، دشمن دیگری هم هست و هر کس بپندارد که یکی را دوست دارد و از دیگری بدش می آید، دروغ گفته است. هم چنین محمد رسول خدا و علی، همانند جبریل و میکائیل برادر هستند، پس هر کس آن دو را دوست بدارد، از اولیای خداست و هر کس به آن دو خشم بگیرد، از دشمنان خداست و هر کس یکی را دوست بدارد و از دیگری بدش بیاید، پس دروغ گفته، آن دو بزرگوار از او بیزارند و خدای بزرگ، فرشتگان و بندگان برگزیده او نیز از او بیزارند.»

بی گمان دشمنی با فرشتگان و پیام‌رسانان خدا و جبریل و میکائیل و همگنانشان دشمنی با خداست و این کفر به الله است. پس خدا بی گمان دشمنی برای کافران است. بی گمان رسالت فرشته‌ای و بشری، سلسله به هم پیوسته تکوینی و تشریحی بین خدا و خلق اوست؛ پس کافر به یک بند از این زنجیره، کافر به همه آن‌هاست و کافر به آن زنجیره، کافر به خداست و کفر به خدا دشمنی با اوست، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ - پس خدا بی گمان دشمنی برای کافران است - .

و «میکال» عربی شده «میکائیل» است: کسی که مثل خداست و چه زیبا اسمی برای فرشته‌ای از فرشتگان خدا که وجه بزرگی از توحید خدا را بر دوش می‌کشد!

کفر و کفران، آثار فسق بنی اسرائیل

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ ۹۹

و همانا به راستی بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان (کسانی) به آن‌ها کافر نمی‌شوند.

آیه‌هایی که دلالت روشن بر ربّانی بودن خود دارند؛ چنان که مدلول‌ها و محتوای روشن، هماهنگ با فطرت و عقل سلیم و نیازهای طبیعی انسانی است. ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهَا﴾ - به آن‌ها کافر نمی‌شوند - نه کفر می‌ورزند و نه کفران می‌کنند؛^۱ در هر زمینه‌ای از آیات - نشانه‌های - بین و روشن خدا، ﴿إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ - جز فاسقان - مگر کسانی که از پوست و محتوای انسانیت خارج هستند و به عقل، فطرت و مصلحت‌های انسانی پشت کرده‌اند. مقصود از ﴿الْفَاسِقُونَ﴾ معرفه این است که یهودیان در میان امت‌های اهل کتاب و غیر آنان معروف به فسق بوده‌اند و فسق در بین آنان ژرف و عمیق است؛ چون که «اسرائیل» هستند!

بی‌اعتنایی بنی اسرائیل به عهد خود

﴿أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ ۱۰۰۱

^۱ گرچه «باء» در کفر برای متعدی کردن است و در کفران نعمت خدا سببیه یا مصاحبت است؛ به سبب آیات

خدا کفران کند یا همراه آن‌ها چنین کند.

آیا و هرگاه (یهودیان) پیمانی محکم بستند، گروهی از ایشان آن را به دور افکندند؟ (آری چنان است) بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند.

﴿عهداً﴾ - عهدي - با خدا، آن گونه که خدا با آنان بسته و یا آنان با خدا بسته‌اند، یا
 ﴿عهداً﴾ - عهدي - با بندگان خدا. ﴿بِنْدَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ﴾ - گروهی از ایشان آن را به دور
 افکندند - گروهی کم یا زیاد، ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ - بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند -
 به عهد و صاحب عهد و از عهد پروردگار ایمان به پیامبر امی است:

بی‌اعتنایی بنی اسرائیل به کتاب خدا

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۱۰۱﴾

و هنگامی که فرستاده‌ای از جانب خدا برایشان آمد - که آنچه را با آنان است تصدیق کننده است - گروهی از کسانی
 که کتاب (وحیانی) داده شده‌اند، کتاب (ویژه) خدا را پشت سرشان افکندند؛ چنان که گویی ایشان (اصلاً)
 نمی‌دانند.

در اینجا ﴿كِتَابَ اللَّهِ﴾ که به پشت سر افکنده شده فقط قرآن نیست، بلکه تورات و همه
 کتاب‌های آسمانی نیز هست؛ چه آن که بشارت‌ها در شأن حضرت محمد ﷺ و قرآن
 مجید در همه آن‌ها پیاپی می‌آید. پس به پشت سر افکندن قرآن به پشت سر افکندن
 کتاب‌های آسمانی پیشین است، ﴿بِنْدَ فَرِيقٍ﴾ و آنان گروه متعصب تحریف‌گردد؛ گویا
 اصلاً نمی‌دانند که حضرت محمد ﷺ از جانب خدا آمده و کتاب او کتاب خداست، در
 حالی که پیامبر و قرآن برای آنان در بیشتر کتاب‌های رسالتی و یا همه آن‌ها به روشنی
 روز بیان شده و شناخته شده است. سپس گروه دوم از آنان بی‌سوادند و کتاب را جز
 آمانی نداشته و آن را با تقلید تقصیری به دور افکندند و گروه سوم جمعیتی بسیار کم‌اند
 که کتاب را تصدیق کرده و به آن ایمان آوردند و آن را می‌دانند و می‌شناسند و به آن عمل
 می‌کنند.

و ﴿فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ - گروهی از کسانی که کتاب (وحیانی) داده شده‌اند - در اینجا تعریض به این جمعیت است: با اینکه وحی کتاب و بشارت‌های آن را در حق این رسالت پایانی می‌شناسند ﴿تَبَدُّهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ﴾ - گروهی از ایشان آن را به‌دور افکندند - :

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾^۱ ؛

کسانی که ایشان را کتاب (وحیانی) دادیم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسد، او [محمد و قرآن] را (هم) می‌شناسند...!

نسبت‌های ناروای بنی‌اسرائیل به سلطنت سلیمان

﴿وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَا كَانُ الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ١٠٢﴾

^۱ بقره ۱۴۶/۲.

و آنچه را که شیطان‌ها بر (علیه) سلطنت سلیمان می‌خوانند، پیروی کردند و سلیمان (بر خلاف گمان آنان هرگز) کافر نشد، لیکن (همان) شیطان‌ها (پند که) به کفر گراییدند، حال آن که به مردم سحر می‌آموزند. و (نیز از) آنچه بر آن دو فرشته - هاروت و ماروت - در بابل فروفرستاده شده بود (می‌آموختند)، در حالی که آن دو (فرشته) هیچ‌کس را (سحر) یاد نمی‌دادند، مگر آن که (قبلا به او) می‌گفتند: «ما تنها (وسیله) آزمایشی (برای شما) هستیم، پس (زنهار) کافر نشو.» پس، از آن دو (فرشته) چیزهایی می‌آموختند (که) به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، در حالی که بدون اذن خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان‌رسان باشند و (خلاصه) چیزی می‌آموزند که آنان را زیان دارد و سودی برایشان ندارد و بی‌گمان (یهودیان) دانسته بودند، هر کس این متاع را بی‌چون خرید، هرگز در آخرت بهره‌ای ندارد. چه بسیار بد بود، آنچه بدان خودفروشی کردند؛ اگر می‌دانسته‌اند.

این آیه که پس از آیه تدااین طولانی‌ترین آیه است، به‌طور کلی در بُعد معنا بی‌بدیل و در همه قرآن بی‌نظیر است که شامل حمله شدیدی بر پیروی کردن یهودیان از خواننده‌های شیطان‌ها در مورد سلطنت سلیمان، آموختن سحر و آنچه که بر آن دو فرشته نازل شده می‌باشد.

پس ماده این تلاوت کافرانۀ ساحرانه چیست؟ و چگونه آن سحر بر آن دو فرشته نازل شده است؟ و چگونه به وسیله آن سحر بین مرد و همسرش به اذن خدا جدایی افکننده می‌شود؟! و آیا آن سحر، فسق عملی و یا کفر - عقیدتی - به خداست؟ پس ساحر - هر کس و هر کجا که باشد - کافر است؟!!

معنای «تتلوا علی»

آن نابخردان کتاب خدا را پشت سر افکندند، در حالی که کتاب خدا را می‌شناختند و از کفر و سحری که شیاطین بر سلطنت سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند.

«تتلوا علی» در این جا به چه معناست؟ آیا به معنای قرائت است؟ در حالی که صیغۀ صریح آن «تقرء» است! و یا به معنای پیروی است؟ در حالی که عبارت شایسته آن، «تتلوا مُلک سلیمان» است؛ چنان‌که در سوره شمس داریم:

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا﴾^۱

سوگند به خورشید و میانه روزش * سوگند به ماه، هنگامی که از پیش می‌رود.

و یا اینکه «تتلوا علی» به معنای «الکذب علی» است؟ در حالی که لفظ صحیح آن «تکذب علی» می‌باشد! از عبارت چنین برمی‌آید که مقصود از آن هر سه معنا باشد: قرائت شیطنت‌ها بر سلطنت سلیمان که سلطنت او را در نزد شنوندگان، سلطنت شیطان‌ها جلوه می‌دهد و به معنای پیروی برخی از آنان از برخی دیگر در دشمنی با ملک سلیمان و دروغ‌بافی بر آن است.^۲

همه آن سه ضلع منحوس را بر ملک سلیمان روا داشتند، نسبت شرک‌آلود بر آن دادند - چنان‌که سخن را در عهد قدیم می‌یابیم - و نیز نسبت سحر به آن دادند، گویا که سلطنت او با سحر بنا شده است و همچنین به سلطنت سلیمان دروغ‌هایی نسبت دادند که دامن انسان‌های فرومایه از آن‌ها به دور است، تا چه رسد به پیامبر خدا سلیمان علیه السلام و هم‌اکنون برای شما گوشه‌هایی از آن سه نسبت ناروا بر ملک سلیمان را که در کتاب‌های منسوب به پیامبران بنی‌اسرائیل که در آن‌ها وحی توراتی با شیطنت آمیخته شده، بازگو می‌کنیم؛ نمونه‌هایی بی‌پرده از جعل و تحریف در تورات، ضد سلیمان:

تحریف‌های تورات درباره سلیمان

«سلیمان در سلطنت بسیار ثروتمند شد، پس شروع به اسراف و ریخت‌وپاش و عیش و عشرتی کرد که بی‌شک در شرع ممنوع بود.»^۳ «و بی‌گمان خدا او را در خواب دوّمس تهدید و توبیخ کرد، پس به جای آنکه پند گیرد، کبر ورزید و در دستور خدا سستی و

۱. شمس علیه السلام ۱-۲.

۲. چون که «تلی علی» به معنای «قرء» (خوانده) یا به معنای کذب است؛ به اعتبار اینکه «علی» برای ضرر و هم‌چنان (علی) به معنای «اتبع» (پیروی کرد) است، اگر برای ضرر باشد و نه برای متعدی‌کردن که ویژه قرائت است.

۳. تث، فصل ۱۷، آیات ۱۶-۱۷.

تساهل کرد و پروردگارش را فراموش کرد.^۱ «شروع به عشق‌بازی با زن‌های اجنبی کرد که خدا از معاشرت با آنان منع کرده بود، پس هفتصد نفر از آنان را به عقد همیشگی و سیزده نفر از ایشان را به عقد منقطع خویش در آورد. و آن زنان او را جذب کردند و دلش از مهر خویش پُر کردند و مهر خدا را از آن بیرون کردند و او با اینکه سالخورده بود، چنان شیفته و دنباله‌روی آنان شد که برای هر يك از آنان بر فراز تپه‌ها بتکده‌ای بنا کرد.»^۲ و از این روی خدا بر او خشم گرفت و سلطنتش را از هم پاشاند و سزای کفر و فسقش را این‌گونه داد. در حالی که ازدواج با تعداد زیادی از زنان بر پادشاهان حرام است؛ چنان‌که در تورات است،^۳ همچنین ازدواج با زنان دوگانه‌پرست؛^۴ تا چه رسد به امیال انحرافی و شرک‌آلود از پادشاه که بر فراز تپه‌ها پرستشگاه بتان بسازد.

«و همچنین در سلطنت و قدرتش از عدالت منحرف شد و رعیتش را بر خدمت اجباری گرفت و بر آنان در گرفتن مالیات‌های سنگین ظلم روا داشت، به‌گونه‌ای که آن مظلومان خُرد شده و آشکارا در نشست (یربعام) در نزد سلیمان به زاری پرداختند.»^۵ و امثال این حرف‌ها که قلم از نوشتن آن‌ها شرم دارد؛ همانند: «(داود) پادشاه، سلیمان را از «اوریا» به دنیا آورد.»^۶ و او زنی شوهردار بود.

در عهدین هم کفر عقیدتی و عملی را به او نسبت داده‌اند، با این حال او پیامبری است که پادشاه است! و «او کسی است که بیت‌المقدس را ساخت، در نتیجه خدا او را به عنوان پسر برگزید.»^۷ و «ناتان پیامبر، دستور یافت که سلیمان را محبوب خدا بخواند.»^۱

۱. ملوک، فصل ۱، آیات ۲ و ۳ و ایام، فصل ۷، آیات ۲۲-۱۱.

۲. ملوک، فصل ۱۱، آیه ۸ و سخمیاء، فصل ۱۳، آیه ۲۶.

۳. تث، فصل ۱۷، آیه ۱۷.

۴. خروج، فصل ۳۴، آیه ۱۶؛ تث، فصل ۷، آیات ۳-۴.

۵. ملوک، فصل ۱۲، آیات ۲۰-۳؛ صموئیل، فصل ۸، آیات ۱۸-۱۰.

۶. متی، فصل ۱، آیه ۶.

۷. ایام، فصل ۲۸، آیات ۶-۷.

و «خدا او را پیش از ولادتش جانشین پدرش قرار داد.»^۲ پس «در سن بیست سالگی پادشاهی شد که پیامبر است.»^۳ و «پروردگارش در خواب برای او تجلی کرد و گفت: "هر چیزی دوست داری از من درخواست کن"، و او از خدا حکمت خواست، پس خدا افزون بر حکمت، پادشاهی را هم به او داد.»^۴

این سخنان گزافه و باطل و شیطنت آمیز مغرورانه از جمله کفرهایی است که بر مُلک سلیمان وارد آمده است: ﴿... تَتَلَّوْا الشَّيَاطِينَ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا...﴾

سپس قرآن او را به زیباترین و ویژگی‌های در سلطنت ظاهری و معنوی رسالتی، توصیف می‌کند؛ چنان‌که در سوره‌های «انعام» و «نمل» و «ص» و غیر آن هست که کمتر کسی از پیامبران و پادشاهان همانند اویند.^۵

و در اینجا ﴿يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ - حال آنکه به مردم سحر می‌آموزند - بیان حالی از شیطان‌هاست که در حال کفر - به سلطنت سلیمان - به مردم سحر می‌آموختند و درباره سلطنت سلیمان می‌گفتند که او هر چه دارد با سحر مالک شده است، پس ما هم باید از این راه مالک شویم و دیگران را مالک کنیم و اینکه سلطنت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ از جانب خدا و سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ برگزیده خدا به رسالت و سلطنت باشد را منکر می‌شدند! بنابراین آموختن و آموزش دادن سحر، کفر است یا در حاشیه آن.

۱. صموئیل، فصل ۱۲، آیه ۲۵.

۲. فصل ۲۲، آیات ۹-۱۰.

۳. ملوک، فصل ۲، آیه ۱۲ و فصل ۳، آیات ۲ و ۷؛ ایام، آیه ۱.

۴. ملوک، فصل ۳، آیات ۲، ۴ و ۵؛ ایام، فصل ۱، آیه ۱۳؛ أمثال ۱۶-۱۱ و متی، فصل ۶، آیه ۳۳.

۵. ر. ک. به عقائدنا، در مقارنه سلیمان در قرآن و عهدین [اسم عربی کتاب کامل بیاید]، ص ۴۴۱-۴۲۷.

و اما ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَائِكَةِ...﴾؟ - و (نیز از) آنچه بر آن دو فرشته - هاروت و ماروت - در بابل فرورفستاده شده بود - چه چیزی بر فرشتگان نازل شده است؟ بی شک بر آن دو فرشته، پادسحر و سحرشکن نازل شد، نه سحر برای آموزش انگیزه در زمین؛ پس چنان که تعلیم آیه معجزه به موسی برای ابطال سحر، واجب رسالتی است، پس باید شناخت و کاربرد آن برای باطل ساختن سحر، واجب و یا مستحب ایمانی باشد؛ چنان که قرآن هر سحری را باطل می کند!

پس «ما» در ﴿مَا أَنْزَلْنَا﴾ و ﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ﴾ نافیه است: از طرف خدا بر شیطانها سحر نازل نشده، بلکه سحرشکن فرود آمده است؛ گرچه آن هم نوعی از سحر است که سحر آغازین را باطل می کند، پس این سحر پسین از سحر پیشین قوی تر است. سپس ﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ﴾ - (سحر) یاد نمی دادند - برای باطل کردن سحر ﴿مَنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ﴾ - هیچ کس را مگر آن که (قبلا به او) می گفتند: «ما تنها (وسیله) آزمایشی (برای شما) هستیم - برای امتحان و آزمایش شما آمده ایم، ﴿فَلَا تَكْفُرْ﴾ - پس (زندهار) کافر نشو - با به کاربردن آن در باطل و همانا سحر را باطل کن ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ...﴾ - پس، از آن دو (فرشته) می آموختند - .

موصوله بودن «ما» ی اول، معنای صالحی را در برنخواهد داشت، مگر اینکه حرف «واو» از همراهی ﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ﴾ حذف شود و معنا این بشود: سحری که بر آن دو فرشته نازل شد «ما یعلمان به من أحد...» چون که آن برای باطل ساختن سحر است. دورتر از این احتمال، این است که «ما» در آن دو بخش آیه، موصوله باشد و یا اولی، نافیه و دومی، موصوله باشد. این سه احتمال از یک میلیون و دو بیست و شصت هزار احتمال است که حاصل ضرب همه احتمالات پیرامون «ما» در هر یک از قطعه های آیه و هر قطعه دیگر است و بیشتر اینها یا با ادب لفظ، یا ادب معنا و یا با هیچ کدام سازگار نیست.

سپس «هاروت» و «ماروت» دو فرشته بودند که به دستور خدا در بابل به شکل انسان ظاهر می شدند و به مردمان گرفتار به سحر شیطان‌ها، سحر قوی‌تر می‌آموختند تا سحر شیطان‌ها را باطل کنند ﴿وَمَا يَعْلَمَانِ مِنَ أَحَدٍ﴾ سحر نازل شده از جانب خدا را با دلیل قاطع و محکم می‌آموختند: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾، اما دانش آموختگان، نیکی را به بدی و خیر را به شر تبدیل می‌کردند؛ همانند همه کسانی که نعمت‌های خدا را به نعمت و ضد نعمت تبدیل می‌کنند. ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾ - پس، از آن دو (فرشته) چیزهایی می‌آموختند (که) به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند - و از این که «یفرقون به» آورده و نه «یفرق به»، بر می‌آید که سحر فرشتگان برای ابطال تفرق و جدایی بوده است؛ چنان که گاهی سحر باعث جدایی می‌شود و چنان که زبان توانا بر بیان فصیح، گاهی بین دشمنان دوستی و رفاقت ایجاد می‌کند و گاهی دوستان را از هم جدا می‌سازد.^۱

آن انسان‌های دیوسیرت، وسیله خیر را در ضرر رساندن به مردم به کار می‌بردند و تصور می‌کردند که آن را بدون اذن خدا و دور از دسترسی خدا انجام می‌دهند، حال آن که - طبق ضابطه کلی در هر ضرر، شر یا خیری - ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ - در حالی که بدون اذن خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان رسان باشند - .

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۱۴؛ در احتجاج طبرسی، از ابی‌عبدالله علیه السلام حدیثی طولانی است و در آن، پرسش‌گر از امام علیه السلام سؤال کرد: «شیطان‌ها از کجا سحر را آموخته‌اند؟» فرمود: «همان‌گونه که طبیعی طب را می‌آموزند که برخی از آن تجربه و برخی دیگر علاج است.» گفت: پس درباره دو فرشته هاروت و ماروت و سخن مردم که می‌گویند، آن‌دو سحر را تعلیم می‌دادند، چه می‌فرمایید؟» فرمود: «آن‌دو جایگاه امتحان هستند. مردم را از سحرهای گوناگون گیج‌کننده که اگر چنین کنی، چنان می‌شود و اگر چنان کنی، چنین می‌شود، نجات می‌دادند و به آنان می‌گفتند ما آزمایش شما هستیم، پس، از ما سحری که ضرر می‌رساند و برای شما نفع ندارد، نیاموزید.» پرسش‌گر پرسید: «آیا ساحران می‌توانند با سحر انسان را به شکل سگ یا درازگوش و غیر آن دریاورند؟» امام علیه السلام فرمود: «(ساحر، عاجزتر و ضعیف‌تر از این است که خلق خدا را تغییر دهد. هرکس، هر- آنچه را که خدا ترکیب و تصویر کرده باطل کند، در آفرینش خدا شریک است و خدا بسیار بالاتر از این آرایش‌هاست.»

آیا اذن تکوینی خدا در تأثیر ضرر، بدون اذن تشریحی او در آن تناقضی نیست؟ در اینجا ضرر به اذن خدا، پس از کامل کردن اختیار از جانب اصحاب ضرر و شر است و جبر و اختیار در کار نیست، بلکه «امر بین امرین» و میانگین آن دو است؛ همان گونه که در انجام کار خیر اجبار در کار نیست، در ترك آن و انجام شر هم اجباری در کار نیست و اختیار نیز چنین است. پس «امر بین امرین» و میانگین در جبر و اختیار این است که مقدمات - از جمله اختیار و گزیدن فاعل کارها - برای انجام هر کاری اختیاری است، سپس اذن تکوینی ویژه خدا - که مقتضای توحید افعال است - کار اختیاری را به وجود می آورد. گاهی خدا به کوششها برای ایجاد شر، اذن تحقق می دهد، چون که اگر این کار را نکند انسان شرور در ترك شر و یا انجام آن مجبور خواهد بود و این يك ضابطه فراگیر در همه خیرها و شرهاست و گاهی خدا به خاطر حکمت خود و یا مصلحت کسی، اذن به تحقق خیر یا شر نمی دهد؛ چنان که به آتش اذن نداد که ابراهیم را بسوزاند، در حالی که طبیعت آتش به اذن خدا سوزاندن است.

پس «لا مؤثر في الوجود إلا الله» تأثیرگذار در وجود، فقط خداست و جز او نیست، اما بدون اینکه در کارهای اختیاری جبر و یا اختیار باشد، پس همانا کار، زمانی در اختیار کارگر و ترك، زمانی در اختیار ترك کننده است که برخی مقدمات آن در اختیار آنها باشد؛ گرچه به جهت کم یا زیاد بودن مقدمه های خیرها و شرها، اختیار در خیرات، درجات و مراتب و در شرها، درکات و مراحل خواهد داشت:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱؛

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

﴿وَيَعْلَمُونَ مَا بُرِّئُوا مِنْهُمُ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ - چیزی می آموزند که آنان را زیان دارد و سودی برایشان ندارد - : گاهی اهل کتاب از شیطان سحر می آموزند و سحر آنها جز ضرر

^۱. نجم ۳۹/۵۳.

چیزی ندارد و گاهی از دو فرشته می‌آموزند و آن دو، چیزی را تعلیم می‌دهند که سحر و افسون شرربار و زیان‌بار را باطل می‌کند، اما صاحبان عهدعتیق شرور با اختیار و گزینش بد و شرربار خویش، آن آموخته خود را در باطل کردن سحر به کار نمی‌برند، بلکه در شر و شرآفرینی به کار می‌برند.

سحر همانند سایر عوامل مخفی - طبیعی - از مردم، هرگاه که خدا بخواهد اثر می‌کند و علوم غریبه که از آثار مخفی غریب بحث می‌کند، گوناگون و درعین حال جنجال‌برانگیز هستند و متداول و معروف آن‌ها «سیمیا»، «لیمیا»، «هیمیا»، «ریمیا» و «کیمیا» است؛^۱ این‌ها در اصل سحر با هم مشترکند و در سبب‌ها و تأثیرگذاری در جان‌ها و واقعیت زندگی و ابعاد مختلف از هم جدا هستند.

^۱ تفسیر المیزان از شیخ بهاء‌الدین عاملی نقل کرده است که «سیمیا» علمی است که از آمیختن قدرت‌های بی‌اراده با قدرت‌های مادی ویژه، برای دستیابی به کاربردهای عجیب و غریب در امور طبیعی بحث می‌کند؛ همانند تصرف در خیال که «سحر چشمان» نام دارد و از روشن‌ترین مصادیق سحر است و «لیمیا» از چگونگی تأثیرگذاری برآمده از اراده همراه با روح‌های قوی عالی بحث می‌کند؛ همانند روح‌هایی که پیرامون سیارات و حوادث هستند و از جن‌ها برای تسخیر آن‌ها کمک می‌گیرند و این هنر تسخیرها نامیده می‌شود و «هیمیا» از ترکیب نیروهای عالم بالا با عناصر دنیایی پایین برای به‌دست‌آوردن تأثیرهای عجیب و طلسم‌ها بحث می‌کند؛ چون سیارات و اوضاع آسمانی با حوادث مادی مرتبط هستند؛ چنان‌که عناصر و مرکب‌ها و کیفیت طبیعی آن‌ها نیز با حوادث مادی ارتباط دارند. پس اگر اشکال آسمانی مناسب با حادثه‌ای همانند مرگ یا زندگی کسی با صورت‌های مادی مناسب ترکیب شود، نتیجه آن رسیدن به مقصود خواهد بود و این معنای طلسم است و «ریمیا» به‌کاربردن نیروهای مادی برای به‌دست‌آوردن آثار آن‌هاست، به‌گونه‌ای که احساس شود آن اثرها همتا ندارد و «کیمیا» از چگونگی تبدیل شکل و صورت بعضی از عناصر به بعضی دیگر بحث می‌کند و کیمیا با سیمیا، لیمیا، هیمیا و ریمیا علوم پنجگانه مخفی نام دارند. سپس ادامه می‌دهد: از علوم وابسته به این‌ها، علم عددها و وفق‌هاست که از ارتباط عددها و حروف با مطالبی بحث می‌کند؛ عدد یا حرف‌های مناسب با مقصودی را در جدول‌های سه‌گانه یا چهارگانه یا غیر آن، با ترتیب ویژه‌ای قرار می‌دهند و به آن مقصود می‌رسند. و از علوم ملحق به آن پنج علم نام‌برده «علم خافیه» است و آن عبارت است از اینکه حرف‌هایی مطلوب و خواستنی از نام‌ها یا مناسب آن، شکسته و جداجدا می‌شود و از میان آن‌ها نام‌های فرشته‌ها یا شیطان‌ها، مناسب با مطلوب استخراج می‌شود و به‌غیرم تألیف شده و نگاشته شده از آن حروف دعوت می‌شود تا شخصی به مطلوب نایل آید و از دانش‌های پیوسته به آن «علوم غریبه»، «خواب مغناطیسی» و «احضار ارواح» است و غرض از ذکر طولانی این‌ها، یادآوری علمی است که با سحر یا کهنات منطبق هستند.

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ﴾ - و بی‌گمان (یهودیان) دانسته بودند، هر کس این متاع را بی‌چون خرید - ...سحر را از شیطان‌های ضرررسان یا از مردمانی که آن را از شیطان‌ها خریده بودند و یا هر دو، ﴿مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾ - هرگز در آخرت بهره‌ای ندارد - و نصیبی ﴿وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ - چه بسیار بد بود، آنچه بدان خودفروشی کردند؛ اگر می‌دانسته‌اند. - ؛ زیرا سحر را با سحری ضرررسان مبادله کردند، پس سزاوار مجازات گشتند. وای! گویا آنان پسندیدند که به گاه معامله سحر، بهای آن باشند: جان بدهند و سحر بستانند؛ زیرا با به‌کاربردن سحر، جان‌هایشان را در معرض هلاکت قرار دادند و خودشان را برای عقاب همیشگی آماده ساختند. همانند چرک‌آب‌های بدن، خود را به کمترین بهاء و پست‌ترین عوض‌ها فروختند. آن‌ها کسانی هستند که نعمت‌های خدا را به کفر تبدیل کردند و خود و خویشاوندانشان را آتش‌گیرانه جهنم قرار دادند و چه بد جایگاهی است.

این‌ها مطالبی بود که از ژرفای آیه با نگرش سالم و صحیح به لفظ و معنای آن فراچنگ آمد و آیات قرآن و جوه و احتمال‌های گوناگون را بر دوش می‌کشد و باید آن‌ها را به بهترین وجه و چهره، حمل و تفسیر کرد.

شیطان در اینجا شامل شیطان‌های جن و انس می‌شود و از شیطان‌های انسی، علمای یهود هستند که کتاب‌های وحی سلیمانی و همگنان آن حضرت ﷺ را تحریف کرده‌اند و شیطان‌های جنّی کفر ورزیدند؛ چه آن که به عالمان یهود کفر آموختند و کفر دانش‌آموختگان، تحریف کتاب خدا و زیر پا نهادن آن بود.

و این قصّه آزمایشی صالح برای غربال مردم از نامردمان بود تا آنان خود را بشناسند و مردم هم آنان را، که چگونه نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و آن را در ضرر و شرارت به کار بردند؛ چنان‌که:

﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا
مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾^۱؛

خدا همانا شما را به وسیله نهری آزمایشده است. پس هرکس از آن بنوشد، از (پیروان) من نیست، و هرکس از آن
نچشد، به راستی او از من است. « مگر کسی که با دستش کفی برگرفت، پس (همگی) جز اندکی از آنان، از آن
(نهر) نوشیدند.

و دیگر امتحان‌ها و آزمایش‌های ربّانی.

شناسایی روایات جعلی با عرضه روایات بر قرآن

روایت‌گران این قصّه زیادند و دقت‌کنندگان در آن کم؛ به هر روایتی اعتماد کرده‌اند، ولی
ما هر روایتی که کتاب خدا را تصدیق کند، تصدیق می‌کنیم و هر روایتی که آن را
تکذیب کند، تکذیب می‌کنیم. این قصّه بیانگر نفوذ دروغ‌ها و باطل‌های جعل شده به
دست یهودیان در میان روایات ماست و ما باید با عرضه روایات بر قرآن، آن‌ها و دیگر
تحریفات را شناسایی کرده و از ساحت کتاب‌های دینی خویش به دور افکنیم. بسیاری از
روایاتی که در میان روایات ما به پیامبران نسبت‌های ناروا و نامربوط داده است، ساخته و
پرداخته یهودیان، با همکاری جماعتی از مسیحیان و منافقان مسلمان است و قرآن،
تحریف‌ها و پنهان‌کاری آنان را افشا می‌کند و خلاف‌ها و دغل‌های آنان را رسوا
می‌سازد؛ چه آن که قرآن بر کتاب‌های آسمانی پیش از خود [عهد قدیم و جدید] مهیمن
و مسلط است. به یقین آنان به ذریعه و وسیله ایمان و آمان کفر ورزیدند و به‌جای
پرواپیشگی، در آن طغیان کردند:

^۱. بقره ۲۴۹/۲.

بی ایمانی بنی اسرائیل و ناآگاهی از پاداش خدا

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ ۱۰۳

و اگر آن‌ها به درستی گرویده و پرهیزگاری کرده بودند، بی‌چون پاداشی (که) از جانب خدا (می‌یافتند) بهتر بود؛ اگر می‌دانسته‌اند.

﴿وَلَوْ﴾ ی اولی، ایمان و تقوای ایشان را محال و نشدنی می‌شمارد؛ چنان‌که دومی علم و آگاهی ایشان را به ثواب خدا محال می‌شمارد و هر دوی این محال‌ها با اختیار و گزینش آنان بوده است: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ - پس چون (از حق) برگشتند، خدا (هم) دل‌هایشان را (همچنان از آن) برگردانید - .

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا
 وَأَسْمِعُوا ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٤﴾ مَا يَوَدُّ
 الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ
 عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ
 يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٥﴾ * مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ
 نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٧﴾ أَمْ
 تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ
 وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٨﴾
 وَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ
 كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ
 فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ ﴿١٩﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا

لِأَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
 ﴿١١٠﴾ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا
 تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾
 بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ
 وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ
 النَّصْرِيُّ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرِيُّ لَيْسَتْ الْيَهُودُ
 عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا
 يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا
 كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ
 يُذَكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ
 يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي
 الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا
 تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

ترک ﴿رَاعِنَا﴾ برای پیشگیری از طعنه زدن بنی اسرائیل به دین
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اَسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ ۱۰۴﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! نگویید «راعنا» و بگویید «انظرنا» و (سخنان پیامبر را) بشنوید و کافران را عذابی دردناک است.

﴿مِّنَ الَّذِينَ هَادُواً يَحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ
 اَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَيَّا بِاللِّسَانِ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ
 أَطَعْنَا وَ اَسْمَعُ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمٌ وَ لَآ كِنَ لَعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا
 يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱؛

برخی از آنانکه یهودی شدند، کلمات (وحی) را از جاهای خود بر می گردانند و با گرداندن زبان هاشان و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام)، با در آمیختن عبری به عربی، به جای اینکه بگویند: شنیدیم و اطاعت کردیم می گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم و (از ما) بشنو، بدون شنوایمان از تو» و (نیز از روی استهزا) می گویند: «راعنا» و اگر آنان می گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر» بی گمان برای آنان بهتر و پایدارتر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، و در نتیجه جز اندکی ایمان نمی آورند.

خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ نمایان گر شرافت مسلمانان
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ که در قرآن عبارتی روان و روشن برای بلوک ایمان به رسالت پایانی است، در اینجا برای اولین بار نگاشته شده است، ولی از نظر نزول، آغازین نیست. این عبارت در قرآن هشتاد و پنج بار به کار رفته است، در حالی که از امت های دیگر در قرآن به «قوم»، «اصحاب»، «بنی»، «ناس» و همانند این ها تعبیر شده است و این نمایان گر شرافت این امت پسین بر امت های پیشین می باشد.

معنای ﴿رَاعِنَا﴾ در زبان عربی و عبری

همانا ﴿رَاعِنَا﴾ در زبان مسلمانان، یعنی به ما بنگر و حال ما را مراعات کن و در زبان اسرائیلی به معنای دهن کجی و چرخاندن زبان است که: «شنیدیم و نافرمانی کردیم» و

^۱ نساء ۶/۴.

همانند این هاست و این نقیض معنای اسلامی آن است. و یهودیان تحریف‌گر آن را دربارهٔ مسلمانان به کار می‌بردند و تظاهر می‌کردند که به همان معنای اسلامی است؛ اما مقصودشان معنای کفرآمیز یهودی آن بود که بدان تعبیر، پیامبر ﷺ و مؤمنان را به تمسخر می‌گرفتند و خدا مسلمانان را از به کار بردن آن بازداشت تا اسرائیلیان به آرزوی پست خویش نرسند. همچنین، ﴿رَاعِنَا﴾ معنای دیگری هم دارد: «تسلط بر امور و وادار کردن مردم به دینداری.» در حالی که وظیفهٔ پیامبر ﷺ ابلاغ رسالت به مردم و نظارت بر رفتار ایشان است، نه این که موظف باشد مردم را به دینداری وادارد. در این هنگام در ﴿رَاعِنَا﴾ اسرائیلی تحقیرکننده، ملعون نهفته و در ﴿انظُرْنَا﴾ معنای زیبا، تمیز و موحدانه نهفته است و آن نگرش رسالتی شاهدگونهٔ رسول بر امت خویش است.

﴿وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا﴾ - بگویید «انظُرْنَا» و (سخنان پیامبر را) شنیدیم - بگوید گفتارهای رسالت را شنیدیم و از پیامبر درخواست می‌کنیم مراقب ما باشد که هر آنچه را شنیدیم، عمل کنیم، [و از او می‌پرسیم] آیا وحی را درست دریافت کرده‌ایم یا نه؟ اگر آن را نفهمیده‌ایم به ما بفهمان و اگر ناقص فهمیده‌ایم، کامل کن. این‌ها از پیام‌آور پس از ابلاغ رسالت مطلوب است، نه چیرگی بر احوال امت، به‌گونه‌ای که گویا او مشرّع است. پس ترك ﴿رَاعِنَا﴾ به معنای پیشگیری از خیانت اسرائیلی و نیز جهالت مسلمانان است

و سپس {رَاعِنَا} در عربی مفاعله از رعایته، به معنای درخواست رعایه است؛ بنابراین ممکن است از باب دهن‌کجی به این معنا باشد که معاذالله پیامبر اسلام ﷺ شترچران است، رسالت ندارد و پیامبر نیست و یا ﴿رَاعِنَا﴾ از رعونه است و حرف ندا حذف شده - «یا رَاعِنَا» بوده و ﴿رَاعِنَا﴾ شده - ؛ یعنی برای اثبات رسالت دلیل بیاور، یا برای دهن‌کجی در بُعد معنا برای تحقیر پیامبر ﷺ است که: همسان ما هستی، بنابراین سخنان ما را گوش کن تا ما هم به حرف‌های تو گوش دهیم و یا چرخش زبان از و ﴿رَاعِنَا﴾ عربی به «رَاعِنَا» اسرائیلی است و هم دهن‌کجی معنوی و تحقیر بلوک ایمان را

در بردارد؛ یعنی ما را احمق بگردان؛ زیرا ﴿رَاعِنَا﴾ عربی، تحریف شده و جای خود را به ﴿رَعْنَا﴾ ی اسرائیلی - به معنای حماقت - داده است.

سپس در زبان عربی «رَاعِنَا» از باب دهن کجی به دو معنای «رعونة» و «راعی الإبل» آمده و ﴿سَمَعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ﴾ به عنوان تفسیر ﴿رَاعِنَا﴾ و برای جایگزینی معنای حماقت در زبان عربی نیامده است؛ گویا در زبان عربی بین دو گونه معنای فرودین و دهن کجی، از «رَاعِنَا» اراده شده است، ولی قرآن در آیه دوم فقط به دومی، یعنی «راعی الأبل: شترچران» اکتفا کرده است و خدا می خواهد که ﴿عَصَيْنَا﴾ به ﴿أَطَعْنَا﴾ و ﴿وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ﴾ به ﴿اسْمَعْ﴾ و ﴿رَاعِنَا﴾ به ﴿انظُرْنَا﴾ تبدیل شود تا با این اصلاح کامل و فراگیر، از غرض و فساد اسرائیلی در طعنه زدن به دین - ﴿وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ﴾ - و از جهالت مسلمانان در طعنه به دین پیشگیری شود و ﴿وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ﴾ - و به قصد طعنه زدن در دین - برای تفسیر ﴿رَاعِنَا﴾ مناسب است؛ زیرا ﴿رَاعِنَا﴾ از «رعن» در زبان عبرانی، به معنای حماقت است. عبرانیان «رَعْنَا» تلفظ می کردند و مقصودشان تحمیق و نسبت دادن حماقت به مسلمانان، حتی - معاذالله - به خود پیامبر ﷺ بود و این طعن دین و ریشه کن کردن آن است و از امام باقر علیه السلام نقل می شود:

«هذه الكلمة سب بالعبرانية إليه كانوا يذهبون»؛ «رَعْنَا» در زبان عبرانی فحش است.^۱

و از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می شود:

«يقولون راعنا يريدون شتمنا»؛ «رَعْنَا» می گویند و مقصودشان دشنام به پیامبر ﷺ است.^۲

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۱۵؛ از مجمع البیان.

^۲ تفسیر برهان؛ از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «﴿رَاعِنَا﴾ از الفاظ مسلمانان بود که پیامبر ﷺ را خطاب قرار می دادند و می گفتند: یا رسول الله! «رَاعِنَا»؛ حال ما را مراعات کن، به سخنان ما گوش فراده؛ چنان که ما به سخنان تو گوش فرامی دهیم و در زبان یهود معنایش این بود: تو به حرف من گوش کن، ولی من به حرف تو گوش نمی کنم. آن گاه که یهود شنیدند مسلمانان پیامبر را آن گونه - با احترام - خطاب قرار می دهند، گفتند: ما تا به حال به محمد مخفیانه ناسزا می گفتیم، ولی حالا بیایید آشکارا به او دشنام دهید. سعد بن معاذ انصاری خبردار شد و گفت: ای دشمنان خدا! لعنت خدا بر شما باد. می بینم که به پیامبر دشنام می دهید و وانمود می کنید راه ما را طی می کنید (همانند ما او را احترام می گذارید). دوباره این سخن را نشنوم. به خدا سوگند، دوباره از هر کس از شما بشنوم، گردنش را می زنم و اگر نبود که من در اقدام خود بر شما پیشی نمی گیرم، از هر کس که هم اکنون شنیدم، گردنش را می بریدم. در اینجا بود که خدا فرمود: «ای محمد!

رحمت فراگیر خدا و خواسته کافران

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمَشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ ۱۰۵

نه کسانی از اهل کتاب که کافر شدند و نه مشرکان (هیچ کدام) دوست نمی‌دارند هیچ خیری از جانب پروردگارتان برایتان فرود آید، حال آن که خدا هر که را خواهد رحمت خود را به او اختصاص می‌دهد و خدا دارای فزون‌بخشی بزرگ است.

مساوات قرارداد بین دو گروه از کافران در ﴿مَا يَوَدُّ﴾ - دوست نمی‌دارند - تهدید شدید به کافران اهل کتاب است که به رسالت بالنده اسلامی ایمان نیاورده‌اند. پس ﴿مَا يَوَدُّ﴾ درباره کافران یهودی، رنگ نژادپرستی اسرائیلی دارد و درباره مشرکان، رنگ خشک جاهلانه؛ زیرا نزول وحی بر بشر را بعید می‌شمارند.

﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ - حال آن که خدا هر که را خواهد رحمت خود را به او اختصاص می‌دهد - خدا نه رحمتش را حبس می‌کند و نه بر هواهای نفسانی و عقلانی آنان و اینان وابسته می‌سازد، ﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ - و خدا دارای فزون‌بخشی بزرگ است - و فضل خدا، آن‌گونه که کافران می‌پندارند، محدود نیست و فضل فراگیر او در انحصار کسی نیست.

مبحث نسخ در قرآن

و خدا در جواب نسخ آیه و نشانه رسالتی یا به فراموشی سپردن و کنار نهادن آن می‌فرماید:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ۱۰۶

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا...﴾ و نازل کرد ﴿لَا تَقُولُوا رَاعِنًا...﴾؛ چه آن‌که آن عبارتی است که دشمنان شما از یهود، بدان-

سبب به پیامبر و به شما ناسزا می‌گویند، ﴿وَقُولُوا انظُرْنَا﴾ و نگویید «راعنا».

هر آیت و نشانه‌ای (عینی یا لفظی) را (که) از میان برداریم یا آن را از یاد (تان) ببریم، بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. مگر ندانستی که خدا همواره بر هر کاری بسیار تواناست؟

و این آیه - از جهتی - نظیر آیه نحل است:

﴿وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱؛

و چون (نشانه و) آیتی را به جای آیتی دیگر بیاوریم - و حال آنکه خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند داناتر است - گویند: «تو فقط دروغ‌بافی.» (نه) بلکه بیشتر آنان نادانی می‌کنند.

معنای ﴿آیة﴾ در اینجا فراگیرتر از ﴿آیة﴾ در سوره نحل است؛ زیرا هم حکم یا احکام و هم آیه و نشانه رسالتی که در اصل آن و هم نشانه رسولی را در بردارد. آیه رسالتی و رسولی با جایگاه آیه مناسب‌تر است، مگر اینکه مقصود از آیه، حکم همه کتاب و وحی قرآنی باشد که احکام جلوی خویش را منسوخ می‌کند. در هر حال مقصود از ﴿أَوْ نُسِّهَا﴾ - یا آن را از یاد (تان) ببریم - این نیست که پیامبر برخی از آیه‌های قرآنی و حیانی را فراموش می‌کند، گرچه منسوخ شده باشد؛^۲ زیرا پیش از آن، آیه‌ای در قرآن آمده که می‌گوید پیامبر خدا وحی را فراموش نمی‌کند و وحی خدا فراموش شدنی نیست:

﴿سَتُنزِّلُكَ فَلَا تَنْسَى﴾^۳؛

۱. نحل ۱۰۱/۱۶.

۲. از اسرائیلیات جعل شده و باطل، سخنی است که در درالمنثور، ج ۱، ص ۱۰۴؛ آمده است: جماعتی از ابن عباس آورده‌اند که گفت: «برخی از چیزهایی که شبانگاه بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد، در روز آن را فراموش می‌کرد؛ پس خدا ﴿مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ را نازل کرد.» و در همان مدرک از قتاده آمده است که گفت: «آیه‌ای، آیه‌ای را نسخ می‌کرد و پیامبر ﷺ آیه و سوره‌ای را قرائت می‌کرد و خدا آن‌ها را از ذهن او پاک می‌کرد و می‌فراموشاند، تا اینکه خدا بر او نازل کرد: ﴿مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا...﴾»

۳. اعلیٰ ۶/۸۷.

ما به زودی تو را خواننده (ی آیات و حیاتی) خواهیم کرد، پس (آن را) فراموش نمی کنی.

و ﴿... إِنْ مَا شَاءَ اللَّهُ﴾^۱ - مگر آنچه را خدا خواست (که خود تخفیف دهد) - به ﴿سَنُقْرِئُكَ﴾ برمی گردد، نه به ﴿تَنْسَى﴾؛ چنان که در جایگاه خودش - سورة اعلي - به تفصیل نوشته ایم.

در اینجا سقف ادعاهای جعل شده و باطل که در قرآن آياتی وجود داشته، سپس نسخ یا فراموش شده است - پیامبر ﷺ آن ها را فراموش کرده - بر سر صاحبانش فرو می ریزد.^۲ ﴿ءَايَةٌ﴾ در اینجا آیه رسالتی، رسولی یا حکمی است؛ حکمی را در بردارد و نسخ آیه نخستین و به فراموشی سپردن آن، نسخ آیات اعجازی بصیرتی و معنوی است که با آیه بصیرتی جاودانه قرآن، نسخ شده است و قرآن نشانه الهی است که از همه آیات رسالت ها در محتوا و عبارت بهتر است و آیات پیشین را نسخ کرده و کنار نهاده است؛ چنان که در

^۱ انعام ۱۲۸/۶.

^۲ درالمشور، ج ۱، ص ۱۰۵؛ جماعتی از ابوموسی اشعری آورده اند که گفت: «ما سوره ای را می خواندیم که در طول و درشتی برخوردار همانند سوره براءت بود و من آن را فراموش کردم و فرازی از آن را در ذهنم نگه داشته ام: "لوکان لأین آدم و ادیان من مال لا بتغی و ادیا ثالثا ولا یملأ جوفه الا التراب؛ اگر فرزند آدم دو دژه - لای کوه - پر از مال داشته باشد، آرزوی دژه سومی از مال را خواهد کرد و دل او را چیزی جز خاک پر نخواهد ساخت" و ما سوره ای می خواندیم و همانند سوره هایی که با تسبیح آغاز گردیده است، بود و ما آن را فراموش کردیم و من فقط فرازی از آن را حفظ کرده ام: "یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی أغناقکم فتسالون عنها یوم القیامة؛ ای گروه ایمان آورده! چرا سخنی بر زبان جاری می سازید که به آن عمل نمی کنید. در گردن های شما گواهی نوشته خواهد شد، پس شما بدان جهت در روز قیامت بازخواست خواهید شد."» و در نقل دیگری از ابوموسی آمده است که گفت: «سوره شدیدی همانند براءت نازل شد و من جمله ای از آن را حفظ کردم: "ان الله سیؤید هذا الدین باقوام لاخلق لهم؛ خدا به زودی این دین را توسط گروه هایی از مردم که بهره ای ندارند، تأیید خواهد کرد." و در همان مدرک، از ابی وادلیثی آمده است که گفت: «هرگاه بر پیامبر وحی نازل می شد، به ما خبر می داد. روزی فرمود که خدا می فرماید: "ما مال را نازل کردیم برای به پاداشتن نماز و پرداخت زکات و اگر فرزند آدم یک دژه مال داشته باشد، وادی دوم را هم می خواهد و اگر دو تا را داشته باشد، سوم را می خواهد. دل او را جز خاک پُر نمی کند و خدا هرکس را که توبه کند، می پذیرد."» و از بریده روایت شده که پیامبر ﷺ این جمله ها را در نماز می خواند که گویا آیات نماز است؟! این عبارت ها، کسانی که حتی به اندازه کودک با قرآن آشنا باشند را به خنده وامی دارد. این ها کجا و عبارت ها و معنای قرآن کجا. این ها اسرائیلیاتی است که برای نسبت تحریف به قرآن جعل شده است.

ده‌ها آیه، منکران خود را به تحدّی و مبارزه می‌طلبد و خود را کافی و بی‌نیازکننده از دیگر آیه‌ها معرفی می‌کند:

﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾^۱؛

آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را - حال آن که بر آنان خوانده می‌شود - به‌راستی بر تو فرو فرستادیم؟ به‌درستی در این (کار پرمقدار) برای مردمانی که ایمان می‌آورند، به‌راستی رحمت و یادواره‌ای است.

چنان‌که آیه رسولي محمد ﷺ رسولان پیشین را نسخ کرده و یا فراموشانده است. او همه فضایل رسولان و رسالت‌ها و افزون بر آنان و آن‌ها را در خود دارد، به‌گونه‌ای که پیامبران پیشین مقدمه و زمینه برای آمدن او هستند و رسالتشان در کنار وحی او وصیت به حساب می‌آید.

آیات احکام ناسخ و منسوخ در قرآن بسیار کم است و خدا هر آیه‌ای را که نسخ کرده بهتر از آن و یا همانندش را جایگزین آن ساخته است و درباره آیه‌های امامت نیز چنین کرده است؛ هر آیه‌ای که دوران مسئولیتش به پایان رسیده، آیه‌ای همانند او در عصمت و لیاقت رهبری و امامت جایگزین شده است، تا این که نوبت به صاحب‌الأمر^۲ رسیده و او بهترین آیه است که جانشین آیه‌های امامت پیشین خود شده است. ۲. ولی آیه‌های امامت پس از پایان مأموریت به بوته فراموشی سپرده نشده‌اند.

^۱. عنکبوت ۵۱/۲۹.

^۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۱۵؛ از اصول کافی، از علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از دو شاهدش، از ابن-عبدالله جلاب آورده که از ابی جعفر^۳ طی نامه‌ای از جانشین بعد از او سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمودند: «خدای بزرگ هیچ قومی را پس از هدایت، در گمراهی رها نمی‌کند، بلکه راهنما می‌فرستد و به آنان تقوا می‌آموزد و پس از من، سرپرست شما پسر من ابومحمد است و نیازهای شرعی شما را بیان می‌کند؛ چه آن که هر-آنچه از شریعت می‌خواهید در دست اوست.» سپس فرمود: «ما نسخ من آیه اونسها نأت یخیر منها او مثلها.» [از مؤلف بزرگوار شنیده‌ام که پیامبر از سیزده معصوم دیگر مهم‌تر است، پس از او علی^۴. چهارده معصوم^۵ در اصل عصمت و نیز آیه بودن و لیاقت رهبری هم‌طرازند، ولی در تقرب به خدا، پیامبر^۶ از همه برتر است و پس از او علی^۷ قرار دارد، پس از ایشان امام زمان^۸. سپس از امام حسن مجتبی^۹ تا امام حسن عسکری^{۱۰} است؛ وانگهی زهرا^{۱۱} است.] (مترجم).

آیه‌های رسالتی پیش از قرآن نیز چنین بوده‌اند؛ هر آیهٔ پسین، آیهٔ پیش از خود را یا نسخ می‌کرده و یا به فراموشی می‌سپرده است و نیز هر آیهٔ ناسخ، یا همسان آیهٔ منسوخ و یا بهتر از آن بوده است. مقصود از آیه و معجزهٔ رسالتی تثبیت رسالت است و هر آیه‌ای دارای مصلحت‌هایی است که فقط خدا می‌داند. پس نشانهٔ رسالتی فقط يك مصلحت ندارد؛ چنان‌که معجزهٔ رسولی، يك فرد و يك مصداق ندارد، بلکه معجزه‌ها طبق مصالح پیامبران و امت‌های گوناگون در طول تاریخ، متفاوت است.

از قرار گرفتن ﴿نَسَخَ﴾ در برابر ﴿نَسِهَا﴾ برمی‌آید که نسخ، زایل ساختن حکم است، گرچه در علم و ذهن باقی باشد و «إنساء» - فراموشاند - زایل کردن علم است؛ چنان‌که حکم آن نیز زایل می‌شود. ﴿مَنْ آيَةٍ﴾ شامل هر سه نوع آیه می‌شود ولی ﴿أَوْ نَسِهَا﴾ شامل آن‌ها نمی‌شود؛ زیرا گاهی آیهٔ رسالتی و یا رسولی را امت‌های پسین فراموش می‌کنند، ولی پیامبر آیهٔ حکمی را فراموش نمی‌کند؛ چه آیهٔ حکمی برای او باشد یا برای پیامبر پیش از او؛ به‌ویژه پیامبر اسلام ﷺ هرگز وحی را فراموش نمی‌کند؛ زیرا: ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى﴾.

نسخ، يك مشکل در کتاب اسرائیلی بوده که برخی آن را محال می‌دانسته و بعضی منکر بوده‌اند؛ چه نسخ آیهٔ رسالتی باشد:

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ﴾^۱؛

و چون نشانه‌ای (ربّانی) برایشان بیاید، گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما (نیز) داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا و چگونه قرار دهد.

و یا آیه رسولی باشد؛ همانند رسالت اسماعیلی که ناسخ رسالت‌های اسرائیلی است و آنان نیز بشارت‌های موجود در کتاب‌هایشان را در حق حضرت محمد ﷺ منکر شدند؛

^۱ انعام ۱۲۴/۶.

چون اسرائیلي نبود و یا نسخ آیه و آیات احکامی باشد؛ چنان که قرآن، احکام عهدین را و انجیل، احکام تورات را نسخ کرد و مقصود از نسخ آیه‌های رسالتی و رسولی و احکامی جهالت خدا نیست که به مصلحت در آیات علم نداشته و سپس آگاه شده است؛ بلکه ناسخ بیان‌گر سرآمدن زمان منسوخ است؛ چنان که آیه‌های نسخ‌شده قرآنی نمایان‌گر موقتی بودن آن‌هاست که سرآمدنشان فرا می‌رسد و بیان خواهد شد.^۱

بنابراین اگر حدّ حکم منسوخ، نامعلوم باشد، دلیل ناسخ، حد، اندازه و زمان پایان آن را بیان می‌کند و اگر حدّ آن معلوم باشد، حکم آینده، آن حکم منسوخ و حدّش را نیز توضیح می‌دهد و اگر حکم منسوخ محدود به حدّش نباشد، پس مطلق است و ناسخ آن را مقید می‌کند. پس نسخ به معنای تعارض و ناسازگاری بین ناسخ و منسوخ نیست؛ چه اصل شریعتی با شریعت دیگر نسخ شود و یا برخی آیات آن توسط برخی آیات دیگرش؛ بلکه نسخ یعنی بیان پایان حکم پیشین و آغاز حکم پسین.

و در ﴿نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ - بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم - برهانی قاطع و بدون خدشه است که آیه دوم - ناسخ - از آیه اول - منسوخ - کمتر نیست، بلکه گاهی بیشتر است. هر يك از آیات سه‌گانه رسولی، رسالتی و احکامی چنین است. پس این سخن که هر يك از پیامبران اولوالعزم پیشین بر پسینش برتر است، درست نیست، بلکه یا برابرند و یا پسین از پیشین بهتر است؛ چنان که پیامبر اسلام ﷺ از همه پیامبران گذشته - اولوالعزم و غیر اولوالعزم - برتر و بهتر است. و ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

^۱ مانند سخن خدای متعالی: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَأَنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ (نساء ۱۵/۴)؛ و از زنان، کسانی که مرتکب فحشا (جنسی آشکارا) می‌شوند، چهار مرد از میان خودتان بر آنان گواه بگیرید، پس اگر شهادت دادند، آن زنان را در خانه‌ها (تان) بازداشت کنید تا مرگشان فرا رسد یا خدا برای آنان راهی (دیگر) نهد. و ﴿سَبِيلًا﴾ در این جا چیزی است که آیه نور بیان می‌کند: ﴿الرَّائِيَةُ وَالرَّائِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ (نور ۲۴/۲)؛ (هر) زن زناکار و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.

خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا و چگونه قرار دهد. - و این جمله شامل سه ضلع مثلث رسالت، حیثیت و آبرو، محتوا و عدّه و ارزش و عدّه - می‌شود.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ - مگر ندانستی که خدا همواره بر هر کاری بسیار تواناست؟ - و از چیزهایی که خدا بر آن تواناست آیات سه‌گانه رسالتی، رسولی و احکامی است:

خطاب به معترضین نسخ آیات

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۱۰۷﴾

مگر ندانستی که سلطنت آسمان‌ها و زمین به‌راستی تنها از آن خداست و شما جز خدا هیچ سرور و یابری ندارید؟

و خطاب به این دو ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ﴾ اختصاص به پیامبر اسلام ﷺ ندارد، بار خدایا! مگر از باب «ایاک أعني و اسمعی یا جاره» - به تو می‌گویم تا همسایه بشنود - بلکه این خطاب عتابی متوجه هر کسی است که به نسخ آیه و یا فراموشاندن آن معترض است یا در آن شک دارد.

درخواست نابه‌جا از پیامبران

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۱۰۸﴾

آیا می‌خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که از پیش از موسی خواسته شده بود؟ و هرکس کفر را همواره جایگزین ایمان کند، به‌راستی راه راهوارِ راست را گم کرده است

این آیه تأییدگر این است که مقصود از ﴿مِنْ آيَةٍ﴾ در آیه نسخ، آیه رسالتی و رسولی است؛ زیرا به گونه‌ای بی‌سابقه نسخ آن دو را بعید می‌دانستند؛ چنان‌که ﴿أَمْ﴾ - آیا -

إضراب و اعراض از سؤال پیشین است که جوابش آیه نسخ است؛ زیرا با عناد و سختی از این آیه رسالتی و رسولی سؤال می کردند.

﴿كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ﴾ - همان را بخواهید که از پیش از موسی خواسته شده بود؟

- همانند سؤال رویت است:

﴿يَسْأَلُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تُنزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً...﴾^۱؛ اهل کتاب از تو می خواهند که کتابی از آسمان بر ایشان فرود آوری، پس بی چون از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما بنمای.»

سپس - پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد - گفتند:

﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۲؛

هرگز برایت ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا بنگریم.

چنان که همین اراده ناخواستنی در سؤال های خشک و جاهلانه از مشرکان نمایان است:

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ... أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا﴾^۳؛

و گفتند: «هرگز برای تو (به خدا) ایمان نیاوریم تا از زمین چشمه ای به خاطر ما، به شدت روان کنی ... یا خدا و فرشتگان را دسته دسته (نزدمان) بیاوری.»

و چون ﴿أَمْ تُرِيدُونَ﴾ - آیا می خواهید - شامل اهل کتاب و مشرکین می شود، پس سؤال هم شامل آن دو می شود؛ چنان که اولین سؤال از اهل کتاب و سؤال دوم از مشرکان است.^۱

^۱ نساء ۱۵۳/۴.

^۲ بقره ۵۵/۲.

^۳ اسرا ۹۰/۱۷-۹۲. درالمشور، ج ۱، ص ۱۰۷؛ از ابن عباس روایت شده است که رافع بن حرمله و وهب بن زید به پیامبر ﷺ گفتند: (ای محمد!) ما کتاب آسمانی بیاور تا آن را بخوانیم یا برای ما نهرها جاری ساز تا از تو پیروی کنیم و تو را تصدیق کنیم، پس خدا نازل کرد: ﴿أَمْ تُرِيدُونَ...﴾.

کار به جایی رسید که از پیامبر ﷺ درخواست کردند برای آنان «أنواط» قرار دهد؛ چنانکه مشرکان «أنواط» دارند. و آن درختی بوده که مشرکان آن را پرستش و بر آن خرما آویزان می‌کردند؛ چنان‌که بنی اسرائیل از موسی درخواست کردند:

﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾^۱؛

همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما (نیز) خدایی قرار ده.

چنان‌که از پیامبر ﷺ خواستند که بت «لات» را نشکند - گرچه بت‌های دیگر را شکسته بود - تا به او ایمان بیاورند!

آیا خطاب در ﴿أَمْ تُرِيدُونَ﴾ شامل مسلمانان می‌شود؟ بارخدا! بله، مقتضای اطلاق این است، اما فقط در اندازه اراده سؤال و نه واقعیت آن؛ زیرا سؤال و درخواست این چنین، با ایمان تناسب ندارد؛ مگر منافق همانند اهل کتاب چنین درخواستی داشته باشد:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ﴾ - و هرکس کفر را همواره جایگزین ایمان کند - در نمایشگاه تبادل کفر و ایمان، ایمان بدهد و کفر بخرد ﴿فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ - بهراستی راه راهوار راست را گم کرده است - تجارت زیان‌باری کرده است که هیچ نفعی ندارد. یهودیان کفر را با ایمان مبادله می‌کنند و آرزومندند که مسلمانان نیز چنین کنند:

^۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۴۱؛ امام حسن عسکری علیه السلام از علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می‌فرماید که ایشان فرمود: «﴿أَمْ تُرِيدُونَ﴾، یعنی ای کفار قریش و یهود! ﴿أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ﴾ از پیامبران درخواست می‌کنید و پیشنهاد می‌دهید آیاتی را بیاورد که نمی‌دانید آن‌ها به صلاح شماست یا برای شما مفسده دارد؛ ﴿كَمَا سَأَلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ﴾ - چنان‌که از موسی سؤال شد - همان را می‌خواهید که از پیش، از موسی خواسته شده بود؟ و به او پیشنهاد شد: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً...﴾ - (ما) هرگز برایت ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا بنگریم -»

^۲. اعراف ۱۳۸/۷

حسادت اهل کتاب و مدارا با آنها

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾﴾

بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که از نزد خودشان بود، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان - پس از اینکه حق برایشان به خوبی آشکار گردید - کافر گردانند. پس چشم ببوشید و چهره بگردانید تا خدا فرمان خویش را صادر کند. همواره خدا بر هر کاری بسیار تواناست.

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً...﴾^۱؛

همان گونه که خودشان کافر شدند، دوست داشتند (که) ای کاش (شما نیز) کافر شوید، تا با هم برابر باشید...

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾^۲؛

یا به مردمان (مسلمان) بر آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌برند؟ ...

با فریاد بلند، مکر فرودین بسیاری از اهل کتاب در حقّ جماعت مؤمنان اعلام می‌شود: ﴿لَوْ يَرُدُّونَكُمْ﴾ - شما را برگردانند - آرزوی باطل جاهلانه در علاقه و دوستی گمراه‌گر آنان نهفته است و «یردونکم کفاراً: شما را کافر گردانند» و چرا فرمود ﴿حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ - از روی حسدی که از نزد خودشان بود - و فرمود به خاطر جهالتی که دارند؟ به جهت اینکه زمینه حسد در نظر حسود جایگاه والایی است که او نمی‌تواند به آن برسد یا نمی‌خواهد برسد، اما آن را منقبت و ارزشمند می‌بیند؛ از این روی به جای جهالت حسود، حسد او مطرح شده است و آن ﴿مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ - پس از اینکه حق برایشان به خوبی آشکار گردید - و ﴿هُمْ﴾ شامل یهودیان و مؤمنان می‌شود. چه شگفت از این احمق‌های طغیان‌گر که دوست دارند مؤمنان را به وادی کفر ببرند، در حالی که حق برای آنان و مؤمنان روشن شده است، پس:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۳؛

۱. نساء ۸۹/۴.

۲. نساء ۵۴/۴.

۳. نمل ۱۴/۲۷.

و حال آن که (از عمق) جان‌هایشان به آن (نشانه‌های ربّانی) یقین داشتند.

دوست دارند که مؤمنان هم کیش آنان گردند و شیطنت کهنه و لگدمال شده برای جماعت مؤمنان به کار می‌برند. اینان چه دردی دارند و درمانشان چیست؟ آیا بلوک ایمان برای دفاع از کیان خویش با آنان بجنگد تا مؤمنان زودباور و ساده‌لوح تحت تأثیر قرار نگیرند؟ یا اینکه چشم‌پوشی کنند و چهره بگردانند و تحمل کنند تا فرمان خدا صادر شود؟!

﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ _ پس چشم بپوشید و چهره بگردانید تا خدا فرمان خویش را صادر کند. همواره خدا بر هر کاری بسیار تواناست. _ چگونه از آن آرزوها و تبلیغات گمراه‌گر و خطرناک چشم‌پوشی شود؟ و یا چگونه از سعی فسادانگیزان در زمین چشم‌پوشی شود؟ در حالی که عفو و صفح، دو عامل برانگیزاننده و کمک‌کننده به آرمان پست آنان است!

جواب، عفو و صفح در حق آنان برای مصلحت موقت و زودگذر است، ﴿حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾ _ تا خدا فرمان خویش را صادر کند _ پس عفو آنان، مطلق عفو و محدود به آمدن دستور خداست، نه عفو مطلق که گرچه دامنه کید و فساد آنان گسترده شود و به هر جا که می‌خواهد برسد، اما خدا، پیامبر و مؤمنان را از کید یهودیان باخبر کرده و از اثر سوء آرزوی فرودین آنان پیشگیری فرموده است.^۱

پس کشتار آنان برای پیشگیری از فسادانگیزی عقیدتی واجب نیست؛ زیرا دستور به عفو و صفح برای مصلحت ربّانی رسیده است. شاید مصلحت این باشد که کید اهل- کتاب افشا شود آن‌ها و رسوا گردند و مسلمانان از مکر آنان و قدرت خویش آگاه شوند

^۱ تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۳۶؛ روایت شده است که فنحاص بن عازوراء و زید بن قیس و نفری از یهود، پس از واقعه احد به حذیفه بن یمان و عمار یاسر گفتند: «آیا ندیدید چه بر سر شما آمد و اگر برحق بودید، شکست نمی‌خوردید، پس به دین ما برگردید. این برای شما بهتر و ارزشمندتر است و ما از شما راه یافته‌تریم.» پس عمار گفت: «چگونه عهد در بین شما نقض شد؟» گفتند: «به شدت.» گفت: «به یقین من عهد بسته‌ام تا آخر عمر به محمد کفر نورزم.» یهود در جواب گفتند: «اما این اشتباه است.» و حذیفه گفت: «اما من راضی شدم و پسندیدم که الله پروردگام، اسلام دینم، قرآن امامم، کعبه قبله‌ام، و مؤمنان برادرانم باشند.» سپس عمار و حذیفه آمدند و به پیامبر ﷺ خبر دادند. پیامبر ﷺ فرمود: «(شما، بسیار خوب و رستگارکننده شده‌اید.» پس آیه نازل شد.

تا به تکاپو افتاده، از مکر آنان رها شده و به خدا پناه ببرند و پس از گذشت مدتی که از آگاهی و بیداری یهودیان مایوس شدند، دستور قتال صادر می‌شود: ﴿حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ﴾ - تا خدا فرمان خویش را صادر کند - و اگر یهودیان از آرزو و تبلیغ فاسدشان دست برنداشتند و حق را مراعات نکردند، یکی از دستورها به آنان، فرمان سیاسی و تدبیر درست است و اگر این هم کارساز نشد، دستور جنگ صادر می‌شود:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۱؛

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام کرده، حرام نمی‌دارند و به دین حق نمی‌گروند، کشتار کنید تا به دست خود در حال کوچک‌منشی جزیه دهند.

در این آیه فرمان قتال آمده است، تا به خدا و روز پسین ایمان بیاورند و حرام خدا و رسول را حرام بدانند و به دین خدا متدین شوند و اگر در برابر این دستورات چهارگانه تسلیم نشدند، پس در برابر حکومت اسلامی تسلیم گردند، ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ - تا به دست خود در حال کوچک‌منشی جزیه دهند -؛ جزیه پردازند، پس از آن که شرشان به پایان رسید.

چنان‌که از فرمان‌های خدا، دستور به هدایت کسی است که پس از گمراهی، هدایت شده و پس از پیدا کردن دلیل، ارشاد شده و راه یافته است. پس ﴿امره﴾ دستور تکوینی و تشریعی نسبت به کسانی است که در زمان حال حضور ندارند و در آینده به دنیای تکلیف پای می‌گذارند و چه برخورد زیبا و رویارویی جالبی با بدی‌های اشرار یهود است که دست از فساد بردارند یا ایمان بیاورند و بدانند که خدا مؤمنان را از درگیری با آنان باز می‌دارد، با اینکه مؤمنان قوی هستند و آنان ضعیف و باضعفشان هر شری را در خود گرد آورده‌اند:

﴿وَدَّ... لَوْ يَرُدُّونَكُمْ... حَسَدًا... مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...﴾! و حسد بدترین و سیاه‌ترین انفعال و برخورد یهودیان در برابر امت مسلمان است که هم‌چنان ادامه دارد و از این خصلت رذیلانه، تمامی دسیسه‌ها و توطئه‌های زشت و همه‌جانبه‌آنان علیه امت

^۱. توبه ۲۹/۹.

مرحومه نشأت می‌گیرد و قرآن آن را برای ما افشا کرده تا آنان را بشناسیم و برحذر باشیم و از پیامبر ﷺ روایت می‌شود:

«إن لنعم الله أعداء، قيل و ما أولئك؟ قال الذين يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله»^۱

«به یقین، نعمت‌های خدا دشمن‌ها دارد..» گفته شد: «آنان کیانند؟» فرمود: «کسانی هستند که از فضل خدا و مال خدا بر مردم، بر ایشان حسد می‌ورزند.»

در اینجا، به گاه روشن شدن جرم یهودیان، قرآن پیروانش را دعوت می‌کند که مقابله‌به-مثل نکنند و به صفح و عفو روی بیاورند، ﴿حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾ - تا خدا فرمان خویش را صادر کند - به آنان دستور گذشت در راه برگزیده خویش را می‌دهد:

حضور اعمال خیر نزد خدا

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۱۱۰﴾
و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و هر نیکی که برای خویش از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت؛ بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید، بیناست.

پس آن خطر فراگیر آنان را نمی‌لرزاند و از انجام دو رکن عملی ایمان، اقامه نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد و به‌طور کلی هر خیر عقیدتی و عملی از طرف جان‌های پاک و مطمئن به خدا و تسلیم در برابر دستور خدا، در نزد خدا محفوظ و ماندنی است: ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ - و هر نیکی که برای خویش از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت - صدای سخن‌ها، صورت عمل‌ها و سرنیت‌ها و حال‌ها باقی می‌ماند و فانی نمی‌شود: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ - بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید، بیناست - هیچ چیزی بر او مخفی نیست.

پس مقصود از ﴿تَجِدُوهُ﴾ - فقط - پیدایش ثواب عمل‌ها نیست، بلکه منظور حضور خود عمل‌های خیر است:

^۱. تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۳۷.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ﴾^۱؛

روزی (که) هر کس آنچه (کار) نیک به جای آورده، حاضر شده می‌یابد، دوست دارد کاش میان او و کارهای بدش به‌راستی فاصله‌ای دور باشد.

سپس در به‌پاداشتن نماز با شرایطش، ارتباطی محکم بین ایشان و پروردگارشان است؛ همچنین در پرداخت زکات، ارتباط مادی و روحی مستحکمی بین خودهاشان برقرار می‌شود، پس در آنان زمینه نفوذ تشکیک دشمن و مشکل‌آفرینی از جانب او نخواهد بود؛ چنان‌که ﴿مِنْ خَيْرٍ﴾ - هر نیکی - فراگیر دوگونه ارتباط بین خدا و خلق و بین خلق با هم است. در انجام همه خیرها در چهارچوب شریعت، نفوذناپذیری بلوک ایمان در برابر بلوک گمراه‌گران تضمین شده است و از سخنان واهی و تعجب‌برانگیز اهل کتاب که هیچ احتمال خطایی در آن نمی‌دهند، این است که:

ادّعی برتری اهل کتاب

ورود به بهشت در انحصار یهودی یا مسیحی

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾^{۱۱۱}

و گفتند: «هرگز (کسی) به بهشت در نیاید، مگر کسی که (از) یهودیان یا نصرانیان بوده است.» این‌ها آرزوهای (واهی) ایشان است. بگو: «اگر (از) راستانید، برهانتان را بیاورید.»

و اگر در انحصار یهود و نصاری باشد - چنان‌که هر کدام چنین ادّعی برای خود دارند - و دست دیگران از آن کوتاه است، پس اهل شرایع پیش از تورات و انجیل کجایند؟ آیا طبق باور اهل کتاب، ایشان در آتش هستند یا در بهشت و نه در آتش!

چه حکم جاهلانۀ برآمده از کینه ژرفی است که یهود بگوید: ﴿يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا﴾ - «هرگز (کسی) به بهشت در نیاید، مگر کسی که (از) یهودیان بوده است.» -

^۱. آل‌عمران ۳۰/۳.

و نصاری بگویند: ﴿يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾ - «هرگز (کسی) به بهشت در نیاید، مگر کسی که (از) یهودیان یا نصرانیان بوده است.» - تا مسلمانان و همه صاحبان شریعت‌های پیش از موسی علیه السلام و مسیح علیه السلام را از بهشت دور سازند و راه ندهند.

﴿تِلْكَ أَمْثَلُهُمْ﴾ - این‌ها آرزوهای (واهی) ایشان است - که تنها شناسنامه یهودی و یا نصرانی برای ورود به بهشت کافی است و ملاک و معیار دیگری لازم نیست، اما ایمان و عمل دیگران برای ورود به بهشت کافی نیست؛ ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ - برهانتان را بیاورید - برهان و دلیل فطری، عقلی و یا کتابی را بر مدعای خویش بیاورید، ﴿إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ - اگر (از) راستانید - در آرزوهای واهی خویش.

به نظر تو چرا ﴿تِلْكَ أَمْثَلُهُمْ﴾ جمع آمده، در حالی که فقط یکی از آن‌ها در اینجا ذکر شده است و آن پیشگیری دیگران از ورود به بهشت است: ﴿لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ﴾ - هرگز کسی به بهشت در نیاید -؟! جواب این است که در طی آیات گذشته پیرامون عقائد و اعمال اهل کتاب، آرزوهای واهی زیادی از آنان ذکر شد و این یکی، آخرین آن‌هاست و افزون بر این، همین يك آرزو (پیشگیری از ورود دیگران به بهشت) شامل همه آن‌ها و جانشین آن‌هاست و قرآن مجید ادعای آنان را با نظیر آن پاسخ نمی‌دهد که: «لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ مُسْلِمًا» و تنها داشتن شناسنامه مسلمانان و هیچ دلیل دیگری برای ورود به بهشت کافی است؛ اسلام هرگز چنین پاسخی نمی‌دهد. همانا اسلام می‌فرماید:

ملاک راهیابی به بهشت

تسلیم در برابر حق، به‌همراه انجام عمل نیک

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ۱۱۲

آری، هر کس - در حالی که نیکوکار است - چهره (انسانی و ایمانی) خود را به خدا تسلیم کند، پاداش وی نزد پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین (هم) نخواهند شد.

در اینجا ﴿بَلَىٰ﴾، ﴿لَن يَدْخُلَ﴾ را تکذیب می‌کند که غیر از یهود و نصاری وارد بهشت نگردند، بلکه دیگران هم وارد آن می‌شوند. به‌طور کلی، شناسنامه‌ها و طایفه‌ها ملاک ورود

یا عدم ورود به بهشت نیست، بلکه معیار و راهبرد به بهشت، ﴿بَلِيٍّ مِّنْ اِسْلَمٍ﴾ است و این تسلیمی همه جانبه در برابر خدا با چهره‌های ظاهری و باطنی، عقیدتی و عملی، فردی و اجتماعی است؛ ﴿اَسْلَمَ... وَ هُوَ مَحْسِنٌ﴾ - تسلیم کند... در حالی که نیکوکار است - تسلیم همراه احسان و احسان همراه تسلیم: «اسلام عقیدتی و عملی» باعث پاداش در نزد خداست: ﴿فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ - پاداش وی نزد پروردگار اوست - به مقدار تسلیم و احسانش ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ - و بیمی بر آنان نیست و غمگین (هم) نخواهند شد - .

گاهی مسلمان خدا را باور دارد و در بُعد عقیده تسلیم است، اما محسن نیست و عمل غیر صالح انجام می‌دهد یا در یک زاویه عقیدتی و یا عملی نیک است، اما در جهات دیگر نیک نیست. این شخص «محسن» نیست؛ زیرا ﴿هُوَ مَحْسِنٌ﴾ شامل احسان در دو چهره ظاهر و باطن، عقیده و عمل است؛ پس باید احسان علم و نیت، همراه احسان اعمال، براساس همان علم و نیت باشد.

پس ﴿بَلِيٍّ﴾ در اینجا ضامن بهشت است، بدون اینکه هیچ شناسنامه، طایفه، نژاد یا سرزمینی در این تسلیم نقشی داشته باشد و فقط تسلیم همراه احسان، دلیل جنت است؛ اعم از اینکه تسلیم از گونه شریعت نوح و ابراهیم یا موسی و عیسی (علیهم السلام) و یا شریعت حضرت محمد ﷺ باشد، بلکه اسلام توحید ممزوج یا غیرکتابی، تا زمانی که صاحبش تسلیم باشد؛ چنان که خدا می‌فرماید:

﴿اِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَ الَّذِيْنَ هَادُوْا وَ النَّصْرٰى وَ الصَّبِيْنَ مِّنْ ءَاْمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ عَمِلْ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ﴾^۱

۱. بقره ۶۲/۲.

بی‌گمان، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و نصرانیان و صابئان [التقاطیان] - هر کس (از آنان و سایر موحدان) به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار شایسته (ی ایمان) کند - پس اجرشان برایشان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آن‌هاست و نه آنان اندوهناک خواهند شد.

همه اینان موحدند؛ موحد مسلمان، یهودی، مسیحی و صابئان که موحد ممزوج و بینابین و نه صددرصد هستند و نیز اگر همانند مجوس، موحد غیرکتابی باشند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّبِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱؛

به راستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و التقاطیان و نصرانیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، بی‌گمان، خدا روز قیامت میانشان را جدا خواهد کرد؛ زیرا خدا همواره بر هر چیزی بس گواه است.

تا زمانی که ﴿الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ - کسانی که شرک ورزیدند - در بین ایشان نفوذ نکند ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ - اجرشان برایشان نزد پروردگارشان است - سپس اگر مشرکان در بینشان نفوذ کنند ﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ﴾! - بی‌گمان، خدا میانشان را جدا خواهد کرد! - .

بله:

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾ * يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾^۲

(آنان) یکسان نیستند؛ از (میان) اهل کتاب، گروهی ایستا و راستایند (که) آیات الهی را در دل شب (همی) می‌خوانند، در حالی که آنان سر به سجده می‌نهند. * به خدا و روز پایانی ایمان می‌آورند و به کار معروف []: پسندیده [] فرمان می‌دهند و از کار منکر [] ناپسند [] باز می‌دارند و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگانند. * و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند و خدا به (حال) تقواییشان داناست.

پس همانا در پیشگاه خدا، دلیل فوز-رهایی از آتش و ورود به بهشت - ، تسلیم عقیدتی در برابر خدا، همراه عمل نیکوست و نه آرزوهای واهی و هوس‌های جهنمی.

^۱. حج ۱۷/۲۲.

^۲. آل عمران ۱۱۵/۳-۱۱۳.

کسی که تسلیم حق باشد، گرچه قاصر باشد، اما به عمد باطل‌گرا و یا سهل‌انگار در شریعت نباشد، ﴿لَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ - پاداش وی نزد پروردگار اوست - ؛ چه آن که تسلیم چهره در مقابل خدا همراه با احسان، چنگ‌آویز مستحکم و سر منشأ همه خیرهای ایمانی است؛ گرچه مراتب خیرات، طبق مراتب حالات و استعدادها گوناگون باشد:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾^۱ ؛

و دین چه کسی بهتر است از آن‌کس که چهره (انسانی و ایمانی) خود را تسلیم خدا کرده، در حالی که نیکوکار است و از آیین ابراهیم (که) از هر باطلی رویگردان بوده، پیروی نموده است؟...

پس مسلمان تسلیم در برابر حق و نیکوکار، در نزد پروردگارش مزد دارد و کتابی تسلیم و نیکوکار، نیکو مأجور است. پس:

﴿كَيْسَ بَأْمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا﴾^۲ ؛

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما نیست و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب. هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر بیند و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی‌یابد.

و چنان‌که به بهشت رفتن هرج و مرج و بی‌دلیل نیست، سوختن در جهنم نیز چنین است:

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَاطِئُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳ ؛

^۱. نساء ۱۲۵/۴.

^۲. نساء ۱۲۳/۴.

^۳. بقره ۸۱/۲.

آری، کسی که بدی ای را به دست آورده و خطایش سراسر او را در بر گرفته است، اینان همراهان آتشند (و) ایشان در آن ماندگارند.

و این شخص زندانی در خطاهایش که خطا و خلاف شرع همه وجودش را فراگرفته است، همه چهره‌هایش از جانب خدا دور است و درهای رحمت خدا به روی او بسته و آتش جهنم هماهنگ با چهره‌های هوس آلود و آتش بار او و در انتظار اوست. سپس، طبق ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ - آری، هر کس - در حالی که نیکوکار است - چهره (انسانی و ایمانی) خود را به خدا تسلیم کند - و با اخلاص کامل، با تمام وجود و چهره‌های ظاهری و باطنی تسلیم خدا شود، ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ - در حالی که نیکوکار است - و همه اعمال اسلامی را به نیکی انجام دهد: ﴿فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ - پاداش وی نزد پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین (هم) نخواهند شد - . سپس متوسط‌های در عقیده و عمل صالح، در پاداش نیز متوسط هستند و به هیچ کس به هیچ وجه و اندازه‌ای ظلم نمی‌شود.

اختلاف یهودیان و مسیحیان و داوری خدا

بین یهود و نصاری در دلیل آمان و امنیت از آتش، درگیری و ناسازگاری است:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ ۱۱۳

و یهودیان گفتند: «نصرانیان بر هیچ (حقی) نیستند.» و نصرانیان (هم) گفتند: «یهودیان بر هیچ (حقی) نیستند.» حال آن که آنان آن (هر دو) کتاب (وحیانی) را می‌خوانند و کسانی که نمی‌دانند: (و از کتاب‌های وحیانی آگاهی ندارند) نیز (سخنی) همانند گفته ایشان گفتند؛ پس خدا روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد.

این سخن از هر يك از اهل کتاب، مخالف با واقع است: ﴿لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ - یهودیان بر هیچ (حقی) نیستند - و حقی در بهشت ندارند؛ چنان‌که ﴿لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ و هیچ حقی از بهشت ندارند.^۱

﴿وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ - حال آن که آنان آن (هر دو) کتاب (وحیانی) را می‌خوانند - تورات و انجیل گویای حق را تلاوت می‌کنند و آن سخن حق، ایمان و عمل صالح است، نه تعصب خشک طایفه‌ای و نژادی جاهلانه. ﴿كَذَٰلِكَ﴾ آن سخن، این‌گونه از میزان حق به دور است ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ - کسانی که نمی‌دانند: (و از کتاب‌های وحیانی آگاهی ندارند) گفتند - کسانی که نو‌گویندگان آن کسانی هستند که کتاب را آرزوهای واهی می‌پندارند و سخن آنان جز پنداری نیست.

و مشرکان منکر کتاب وحی نیز ﴿مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ - همانند گفته ایشان - سخن گفتند؛ با وجود اینکه فرق روشن بین حکم کتاب و غیرکتاب وجود دارد، آنان خود را در حدّ نادانان تنزل داده و در حق کتاب و اهل آن تجاهر کردند و خود را درباره این حقیقت که انسان متدین با غیرمتدین مساوی نیست، ناآگاه نشان دادند، ﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ - پس خدا روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد -؛ چه با حکم کتاب وحی مخالفت کرده باشند و چه آن را تحریف کرده باشند.

پس وقتی که اهل کتاب و تلاوتگران کتاب با یکدیگر به نزاع می‌پردازند، از مشرکان چه انتظاری است که به آنان حمله و ایشان را طرد نکنند؟

^۱ تفسیر فخر رازی، ج ۴، ص ۷؛ آن‌گاه که هیئت نجران به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند، آخوندهای یهودی آمدند با آنان مناظره کردند و درگیر شدند تا اینکه فریاد زدند و گفتند: شما چیزی نیستید و به عیسی ع و انجیل کفر ورزیدند و نصارا هم مقابله به‌مثل کردند و به موسی و تورات کفر ورزیدند.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۱

؛

بگو: «هان ای اهل کتاب! به سوی سخنی - که میان ما و شما یکسان است- در آید که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نپنداریم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا (به عنوان) پروردگاری برنگیریم.» پس اگر (از این پیشنهاد) رویگردان شدند، بگوئید: «شما شاهد باشید که ما بی چون و چرا تسلیم (خدا) هستیم.»

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۲ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳ ؛

بگو: «هان ای اهل کتاب! بر هیچ (آیین حقی) نیستید تا (هنگامی که) تورات و انجیل و آنچه [قرآن] را از جانب پروردگارتان سویتان نازل شده است، بر پا دارید.» و همواره آنچه از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده، همانا بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مدار. * بی گمان کسانی که ایمان آورده و کسانی (هم) که یهودی شده و (یا) صابئی [التقاطی] و (یا) نصرانی اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، نه بیمی بر ایشان است و نه ایشان اندوهگین می شوند.

و ما مسلمانان باید بهتر از دیگران درس پیاموزیم و در منجلاب اختلافات موذیانة فرقه‌های اسلامی گرفتار نیاییم. به یکدیگر حمله نکنیم و گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی هم-دیگر را نفی نکنیم. من خود از برادر غافل‌ی از برادرانمان در مدینه که استوانه دانشگاه اسلامی نامیده می‌شد، شنیدم که می‌گفت: «به یقین شیعه رفضه از یهود شرورتر است»؛ چنان‌که از غافل دیگری در جای دیگر شنیدم که می‌گفت: «به یقین فلسطینیان از یهود شرورتر هستند!» (و هم یتلون الكتاب افلا تعقلون)؟!^۱

^۱ آل عمران ۶۴/۳.

^۲ مائده ۶۸-۶۹/۵.

ممانعت از یاد خدا

ظالم‌ترین مردم

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

و کیست بیدادگرتراز آن کس که نگذاشته در مساجد خدا، نام او یاد شود و در ویرانی آن‌ها کوشیده است؟ برای آنان نبوده است، جز اینکه ترسان (و لرزان) در آن درآیند؛ در دنیا ایشان را خواری و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است.

﴿مَنْ أَظْلَمُ﴾ در اینجا و در سه آیه دیگر دلالت بر اوج ظلم دارد:

﴿... وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾^۱؛

... و کیست ستمکارتر از کسی که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده بخورد؟ و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ...﴾^۲؛

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغی بست ...

﴿... فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا...﴾^۳؛

^۱. بقره ۱۴۰/۲.

^۲. انعام ۲۱/۶.

^۳. انعام ۱۵۷/۶.

... پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا (و او) را (با همان‌ها) تکذیب کرده و از آن‌ها (خود و دیگران را) روی‌گردان کند؟

این چهار آیه دلالت بر بدترین ظلم‌ها بر جان و حقّ ظالم و بر دیگران دارند و شاید ویژه ظلم‌های عملی باشد، نه عقیدتی.

از رجوع ضمیرهای جمع به ظالمان برمی‌آید که مقصود، تنها کسانی نیستند که پیامبر ﷺ را از یاد خدا در مسجد الحرام باز داشتند و برای خراب کردن آن سعی کردند؛ گرچه اولین مصداق شخص منع شده، پیامبر ﷺ و مکان ممنوع، مسجد الحرام و کار تعطیل شده، یاد خدا در آن مسجد است.^۱

﴿أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا﴾ - که در مساجد خدا، نام او یاد شود و در ویرانی آن‌ها کوشیده است - : این دو فراز از آیه، محدوده ظالمانه‌ترین بازداشت و منع را بیان می‌کنند که سدّ راه خدا و پیشگیری از یاد خدا باشد و به طبع، این‌ها را مشرکان و ملحدان انجام می‌دهند و کسانی که با اینان هم‌آوا هستند.

مساجد جایگاه ویژه یاد خداست، پس چگونه از یاد خدا در آن‌ها پیشگیری می‌شود؟ همانا مساجد با یاد خدا و دعوت به خدا در آن‌ها آباد می‌شود، پس چگونه سعی در تخریب آن‌ها می‌شود؟ چه بسا کوشش‌گران در ساخت و ساز ساختمان مسجدها، کوشش‌گران در تخریب آن‌ها هستند؛ چه آن که از یاد خدا در آن‌ها باز می‌دارند و فرقی بین تخریب ساختمان مسجد و پیشگیری از یاد خدا در آن نیست؛ زیرا مقصود از تخریب مسجد و سعی در آن، خارج کردن مسجد از جایگاه یاد خداست که هم تخریب

^۱ به مناسبت آیات پیشین که تهدیدگر یهود بود، این آیه شامل یهود می‌شود. آنان مسلمانان را از نماز به‌جانب مسجد الحرام، پس از تحویل قبله بازمی‌داشتند یا سعی در انهدام کعبه می‌کردند، ولی نمی‌توانستند؛ چنان‌که شامل انهدام بیت المقدّس توسط بخت‌النصر یا طاغی دیگر می‌شود، بلکه هر منعی از هر مسجدی و هر سجده‌ای و انهدام هر یک از آن‌ها در طول زمان رسالت‌ها را شامل می‌شود.

ساختمان مسجد نشدنی است و هم پیشگیری از یاد خدا در آن؛ گرچه ساختمانش آباد باشد.

آثار ممانعت از یاد خدا

منع مشرکان از ورود به مساجد

﴿أُولَئِكَ﴾ - آنان - دورشدگان از خدا، ﴿مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ﴾ - برای آنان نبوده است، جز اینکه ترسان (و لرزان) در آن‌ها درآیند -؛ چه در حال ضعف و زبونی و چه در زمان عزت و قدرت؛ چه آن که شریعت حق به آنان اذن ورود به مساجد را نمی‌دهد و بر اهل حق نیز لازم است که اجازه چنین کاری به آنان ندهند. پس ﴿مَا كَانَ﴾ - نبوده است - نهی و بازداشت آنان از وارد شدن به مساجد است که در هر شرایطی نباید وارد شوند و قرآن به منع مشرکان تصریح کرده است:

﴿... إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...﴾^۱؛

... بت‌پرستان (تتها از نظر عقیده و اعمالشان) بسیار ناپاکند، پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند...

خواری در دنیا و عذاب در آخرت

با میزان حق ﴿لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ﴾ - در دنیا ایشان را خواری است -؛ از جمله نباید وارد مسجد شوند ﴿وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ - و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است - که بزرگتر از آن نباشد؛ زیرا ظالم‌تر از آنان کسی نیست و عذاب به اندازه ظلم اندازه‌گیری می‌شود.

مفهوم مسجد

و «مساجد» شامل سجده و جایگاه‌های سجده و زمان‌های آن می‌شود؛ زیرا ﴿مَسَاجِدٌ﴾ جمع مسجد و مسجد، مثلث اسم مکان، زمان و مصدر میمی است؛ گرچه ﴿أَنْ يَدْخُلُوهَا﴾ - اینکه در آن‌ها درآیند - ویژه مکان‌های سجده است.

^۱. توبه ۲۸/۱۱۱

وسعت مکان‌های سجده به خدا

﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۱۱۵﴾

و مشرق و مغرب تنها از آن خداست؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا رو (سوی) خداست. بی‌گمان، خدا گشایش‌گری بسیار داناست.

این آیه به مؤمنانی که از رفتن به مسجدهای خدا بازداشته شده‌اند، آرامش دل و خاطر می‌دهد که نگران نباشید؛ همه پهنه زمین مساجد خدایند و ﴿الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ - مشرق و مغرب - دو جهت اصلی زمین هستند که شامل همه جهت‌های آن می‌شوند، ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا﴾ - پس به هر سو رو کنید - روی به خدا دارید؛ در مسجدها و غیر آن‌ها. پس سوی خدا اختصاص به مسجدها ندارد؛ گرچه از جاهای دیگر زمین بهتر است. «وجه خدا» یعنی جایی که در هنگام عبادت و دعاء رو به سوی او می‌آوریم و به‌طور کلی وجه، چهره و سوی، جایی است که چیزی مقابل آن قرار می‌گیرد و یا آنجا در برابر آن چیز قرار می‌گیرد؛ به این معنا همه کائنات جهان و جهانیان با همه جهات و چهره‌های تکوینی خود، رو به روی خدایند و خدا هم در برابرشان است و نیز چهره تشریحی مشرّعان به شریعت خدا، این-چنین است.

پس این آیه نمی‌خواهد بگوید که رو به قبله اصطلاحی کردن، در نمازها واجب نیست، بلکه این آیه - به مناسبت آیه منع از مسجدها - مکان‌های سجده به خدا را توسعه می‌دهد و تعبیر ﴿أینما﴾ - به هر سو - به جای «الی این» به این مدعا شهادت می‌دهد.

واجب کردن قبله اصطلاحی به معنای محدود گرفتن جانب خدا نیست، بلکه قبله، مصلحت وحدت‌آفرینی بین جماعت مسلمانان دارد که همه با هم، در آن جهت، رو به سوی خدا می‌آوردند. پس چنان‌که جهت معرفتی و عقیدتی و سپس جانب عملی مسلمانان یکی است، باید قبله آنان در نماز نیز به عنوان یکی از شعائر وحدت، یگانه باشد و این قبله برای نمازها دلیل ویژه دارد و در حال اختیار، توسعه و فرصت، باید به آن سوی ایستاد، اما در ضیق وقت و در حال اضطرار که بیشتر از

اندازه اقامه نماز فرصت باقی نمانده است، گذاردن تنها يك نماز به هر سوي زمين كافي است؛ زیرا همه گستره زمين وجه خداست: ﴿فَأَيُّمًا تَوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ﴾ - پس به هر سو رو كنيد، آنجا رو (سوي) خداست -؛ چه در مسجدها و غير آنها و چه به سوي قبله و غير آن باشد. گرچه قبله شرط مصلحتي در برخي از روي آوريها به سوي خدا است، ﴿إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ﴾ - بي گمان خدا گشايشگري - در جهتها ﴿عَلِيمٌ﴾ - بسيار داناست - به تنگناها و ضرورتهايي كه شما را از مسجدها و يا قبله بازمي دارد. پس اگر كسي به جانبي نماز خواند، سپس فهميد كه آن سو قبله نبوده است، اگر فرصت باقي است و نماز را پشت به قبله خوانده است، بايد نماز را اعاده كند و اگر وقت نماز تمام شده و رو به جانبي بين مشرق و مغرب نماز را خوانده است، اعاده نمي كند.^۱

۱. صحيحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله، از ابی عبدالله رضی الله عنه كه فرمود: «هرگاه نماز خواندي و پس از آن روشن شد كه به جانب غير قبله نماز خوانده اي و فرصت هم باقي است، پس نمازت را اعاده كن و اگر وقت تمام شده اعاده نكن.» اين حكم، طبق دلالت چند خبر صحيح به موردی كه قبله در حال نماز، پشت سر نمازگزار بوده، اختصاص یافته است. و در تهذيب، از محمد بن حصين آمده است كه گفت: به عبد صالح نامه نوشتم كه مردی در حال ابرگرفتي قبله را نشناخت و در گوشه اي از زمين نماز خواند و پس از آن آفتاب پديدار شد و فهميد كه به سوي قبله نماز نخوانده است. آیا اعاده كند يا نه؟ پس امام رضی الله عنه در جواب نوشت: «اگر وقت باقي است اعاده كند؛ آیا نمي داند كه خدا فرموده - و سخن خدا حق است - كه ﴿فَأَيُّمًا تَوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ﴾؟» و در تفسير عياشي از امام باقر رضی الله عنه پيرامون آيه آمده است: «اين آيه مخصوص حالت تطوع و سختي و اضطرار است: ﴿فَأَيُّمًا تَوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.» و پيامبر صلی الله علیه و آله هنگامی كه به طرف خيبر مي رفت و نيز هنگام بازگشت از مکه، در حال نماز، كعبه را پشت سر قرار داد. اين اطلاق مناسب تطوع و اضطرار است؛ همانند همه اتجاها كه رو- به قبله ايستادن در آنها واجب نيست، پس اين اطلاق، همانند آيه، ويژه تطوع، اضطرار، تنگي وقت و نشناختن قبله است كه به يك طرف مي توان نماز را فقط يك بار خواند. و در درالمنثور، ج ۱، ص ۱۰۹ آمده است: «نجاري و بيهقي از جابر بن عبدالله آورده اند كه ديدم پيامبر صلی الله علیه و آله در منطقه آنمار، در حال ضرورت بر روي مركب خویش به جانب مشرق نماز مي خواند.» و باز هم از جابر كه «پيامبر صلی الله علیه و آله بر روي مركبش به جانب مشرق نماز مي خواند، پس زمانی كه خواست نماز واجبش را بخواند، از مركب فرود آمد و رويه قبله ايستاد و نماز خواند.» و در همان مدرک، از عامر بن ربيعه آمده است: «در يك شب سپاه ظلماني همراه پيامبر صلی الله علیه و آله بوديم. هر كسي از ما سنگ جمع مي كرد و سجده گاه مي ساخت و بر آن نماز مي خواند. صبح كه شد، متوجه شديم كه به جانب غير قبله نماز گزاره ايم. به پيامبر صلی الله علیه و آله گفتيم: يا رسول الله! ما به غير سوي قبله نماز خوانده ايم. پس آيه نازل شد: ﴿وَلِلّٰهِ

به هر حال آیه، به عنوان ضابطه می گوید که اگر قبله اصطلاحی را نشناختی، همه هستی جایگاه نماز و قبله است؛ گرچه طبق تصریح کتاب و سنت، کعبه، مسجد الحرام و شطر و جانب مسجد الحرام قبله معرفی شده است، اما آن‌ها قبله‌های در حال اختیار، تمکن و توان تشخیص آن‌ها و سمت و سویشان هستند، ولی کسی که نتواند قبله شرعی اختیاری خود را تشخیص بدهد، ﴿فَأَيْنَمَا تُولُو﴾ - پس به هر سو رو کنید - [همه جهت‌ها قبله است].

ارتباط این آیه با آیه پیشین این است که یهود به پیامبر ﷺ و مسلمانان در تغییر قبله از قدس به مسجد الحرام اعتراض داشتند و می‌گفتند که خدا فقط در قدس در مقابل و جهت آنان است و نه در جای دیگر، پس نماز به جانب غیر قدس باطل است؛ چون به جانب غیر خداست و خدا این سخن را رد کرد:

﴿فَأَيْنَمَا تُولُو فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^۱؛

الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ... ﴿ پس از آن پیامبر ﷺ فرمود: «نماز شما گذراست و درست است.» و در همان مدرک، دارقطنی، ابن مردویه و بیهقی از جابر بن عبد الله آورده‌اند که گفت: «پیامبر ﷺ گروهی را به سرّیه و جهاد فرستادند. من هم در آنجا بودم که تاریکی فرا رسید و ما قبله را نشناختیم و گروهی گفتند که قبله در سمت شمال جایگاه است و به آن سو نماز خواندند و برخی گفتند که قبله در سمت جنوب جایگاه است و به آن سو نماز خواندند. پس از طلوع خورشید فهمیدیم که هیچ‌کس به جانب قبله نماز نخوانده است. پس از بازگشت از سفر، از پیامبر ﷺ پرسیدیم. سکوت کردند تا اینکه آیه فرود آمد: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...﴾. روایات مستفیض از پیامبر ﷺ و امامان معصومین^{علیهم‌السلام} داریم که «بین مشرق و مغرب قبله است.» و به طبع، این توسعه برای کسی است که قبله را نمی‌شناسد و نمی‌تواند و فرصت ندارد که به همه جهات چهارگانه نماز بخواند یا یقین دارد که قبله در همان جهتی است که به آن سو نماز می‌خواند، ولی در تشخیص اشتباه می‌کند.

^۱ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۱۸؛ در احتجاج طبرسی هست که ابو محمد ^{علیه‌السلام} فرمود: «پیامبر به گروهی از یهود فرمود: «شما موظفید در زمستان لباس گرم و ضخیم بپوشید و از پوشیدن لباس نازک بپرهیزید، ولی در تابستان باید لباس نازک بپوشید و از لباس گرم و ضخیم بپرهیزید. آیا این وظیفه در پوشش تغییر می‌کند؟» گفتند: «نه، یا رسول الله!» فرمود: «در عبادت نیز چنین است. در هر شرایطی به خاطر مصلحت در آن شرایط، گونه‌ای از عبادت بر شما واجب می‌شود و اگر شما در هر دو حالت از خدا اطاعت کنید، سزاوار دریافت ثواب او می‌شوید.» پس آیه آمد: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...﴾؛ یعنی به هر طرف که به دستور او روی کنید، همان‌جا وجه خداست که از آن جانب خدا را قصد می‌کنید و پاداشش را آرزو مندید.»

پس به هر سو رو کنید، آنجا رو (سوی) خداست.

و به طبع، امر، امر خداست و باید اجرا شود.

فهرست مطالب

۷.....جانشینی آدم و تعلیم اسماء الهی

۹.....خلافت انسان در زمین

۹.....پیامبر ﷺ مخاطب اصلی آیه

۱۰.....خصوصیات خلیفه

۱۰.....۱. خصوصیات خلقی

۱۰.....۲. خصوصیات خلقی

۱۱.....جانشینی انسان از پیشینیان

۱۲.....نفی جانشینی از خدا

۱۳.....نفی جانشینی از فرشتگان و جنیان برای انسان

۱۵.....نفی جانشینی از خدا

۱۷.....محدودیت علم و آگاهی فرشتگان

۱۸.....تسبیح به حمد بهترین خیر

۱۹.....برتری تقدیس بر تسبیح

۲۱.....تعلیم اسماء الهی به آدم

۲۱.....تفصیل پاسخ خدا به فرشتگان

۲۱.....علم؛ سبب برتری آدم

۲۳.....توانایی انسان کامل بر فراگیری علوم

- ۲۶ نکته‌های استدراکي پیرامون این آیه‌ها
- ۳۲ سجده بر آدم**
- ۳۲ امر به سجده بر آدم
- ۳۳ امر به سجده پیش از خلقت
- ۳۳ نفی سجده بر غیر خدا
- ۳۵ اختصاص سجده به خدا
- ۳۸ کیفیت سجده موجودات عالم بر خدا
- ۴۰ ماهیت ابلیس**
- ۴۲ ابلیس، مأمور به سجده
- ۴۴ دلایل ابلیس بر امتناع از سجده
- ۴۶ ابلیس در قرآن**
- ۴۷ بهشت آدم
- ۵۱ بهشتی غیر از بهشت جاویدان
- ۵۴ بهشت برزخی
- ۵۶ خلقت آدم از خاک زمینی
- ۵۷ سکونت در بهشت آسمانی
- ۵۸ شجره ممنوعه**
- ۵۹ ماهیت شجره ممنوعه
- ۶۳ کیفیت نهی
- ۶۴ ظلم آدم به خود
- ۶۸ نهی مولوی و ارشادی آدم
- ۷۲ عصیان آدم پیش از نبوت

- ۷۴ عهد الهی و فراموشی آدم
- ۷۵ فریب آدم با قسم دروغ
- ۷۸ مکان شیطان در زمان فریب
- ۸۰ لباس آدم پیش از عصیان

توبه و القای کلمات به آدم ۸۱

- ۸۱ ماهیت کلمات توبه
- ۸۲ ترتیب اعمال آدم و توبه
- ۸۳ تلقین کلمات توبه به آدم
- ۸۶ وعده هدایت به خلیفه

هدایتی که به خلیفه وعده داده شده، چیست؟ ۸۶

- ۸۸ نکات و استدراکات قصه آدم
- ۹۶ اسرائیلیات قصه آدم
- ۹۷ بنی اسرائیل و نقض تعهدات

عهد خدا و بنی اسرائیل ۱۰۱

نعمت خدا بر بنی اسرائیل ۱۰۲

- ۱۰۴ ماهیت عهد الهی
- ۱۰۸ شرایط وفای خدا به عهود
- ۱۱۱ انحصار ترس از خدا
- ۱۱۱ جایگاه ﴿ف﴾ در ﴿فَارْهُبُونَ﴾
- ۱۱۲ جایگاه «ن» در ﴿فَارْهُبُونَ﴾

- ایمان به رسالت و مقتضیات اوامر الهی..... ۱۱۳
- نزول قرآن و پیامبر** ۱۱۳
- تصدیق عهدین توسط قرآن..... ۱۱۵
- بشارت به قرآن و پیامبر در کتب آسمانی..... ۱۱۷
- تصدیق پیامبر اسلام، تصدیق پیامبران پیشین..... ۱۱۹
- سرزنش دین فروشی..... ۱۲۱
- خسران دین فروشی..... ۱۲۲
- کتمان آگاهانه حق** ۱۲۵
- حرمت کتمان و اختلاط حق و باطل..... ۱۲۵
- بنی اسرائیل و کتمان حق..... ۱۲۶
- اهمیت نماز و زکات** ۱۲۷
- ترک فروعات، مستوجب عقاب..... ۱۲۷
- فلسفه نماز و زکات..... ۱۲۸
- اهمیت رکوع..... ۱۲۹
- اهمیت نماز جماعت..... ۱۳۰
- سرزنش مبلغان بیعمل..... ۱۳۱
- شرایط امر به معروف و نهی از منکر..... ۱۳۲
- ویرانگری ارشاد بدون عمل..... ۱۳۶
- ضرورت هماهنگی بین سخن و عمل..... ۱۳۸
- یاری طلبی و صفات خاشعین** ۱۴۳
- اهمیت صبر..... ۱۴۴
- استمداد از نماز..... ۱۴۵
- اهمیت خشوع..... ۱۴۶
- رابطه ظن با علم و یقین..... ۱۴۷

۱۴۹ بالاترین درجه خشوع

۱۵۰ ایمان به لقاء الله

۱۵۱ حتمیت لقاء الله

۱۵۳ برتری بنی اسرائیل

۱۵۴ ایمان، شرط فضیلت

۱۵۶ ویژگیهای قیامت

۱۵۶ ۱. نفی وساطت در قیامت

۱۵۷ ۲. نفی شفاعت در قیامت

۱۵۸ ۳. نفی بدل در عذاب

۱۵۹ ۴. نفی کفایت اموال دنیوی

۱۵۹ سخنی در باب شفاعت

۱۵۹ شفاعت تکوینی و تشریحی خدا

۱۶۱ شرایط شفاعت

۱۶۳ شفاعت برخی حسنات و ترک سیئات

۱۶۴ بهترین شفیع

۱۶۷ اختصاص شفاعت به قیامت

۱۶۹ نفی شفاعت از شرک

۱۶۹ نتیجه بحث شفاعت

۱۷۱ نجات بنی اسرائیل و آزمایش الهی

۱۷۶ ستم فرعونیان و نجات بنی اسرائیل

۱۷۷ بدترین شکنجه بنی اسرائیل

- ۱۷۸ بلای عظیم بنی اسرائیل
- ۱۸۰ شکافته شدن دریا
- ۱۸۱ عبور بنی اسرائیل از دریا
- ۱۸۴ **میقات موسی و گوساله پرستی بنی اسرائیل**
- ۱۸۴ موسی در لغت
- ۱۸۵ مدّت میقات موسی (عَلَيْهِ السَّلَام)
- ۱۸۶ گوساله پرستی بنی اسرائیل
- ۱۸۷ **رسالت موسی**
- ۱۸۸ روشنگری فرقان
- ۱۹۰ مواخذه بر گوساله پرستی
- ۱۹۰ توبه از ارتداد
- ۱۹۱ خودکشی بنی اسرائیل
- ۱۹۴ منفعت خودکشی بنی اسرائیل
- ۱۹۵ **درخواست رؤیت خدا**
- ۱۹۶ احیای بنی اسرائیل
- ۱۹۶ امکان رجعت
- ۱۹۷ **امتناع رؤیت خدا**
- ۱۹۸ **سایبان و نزول «مَن» و «سَلوی»**
- ۱۹۹ نعمتهای سهگانه بنی اسرائیل
- ۱۹۹ ۱. سایبان
- ۲۰۰ ۲. «مَن» و «سَلوی»
- ۲۰۴ امر به ورود به بیتالمقدس
- ۲۰۶ آداب ورود به بیتالمقدس

- ۲۰۷ استغفار بنیاسرائیل
- ۲۰۸ بدعت بنیاسرائیل
- ۲۱۰ استسقای موسی و سهمیهبندی آب**
- ۲۱۰ جوشش آب از سنگ
- ۲۱۱ دوازده چشمه بنیاسرائیل
- ۲۱۲ ماهیت سنگ، منشاء چشمه
- ۲۱۴ تنوعطلبی بنیاسرائیل**
- ۲۱۵ طعام درخواستی بنیاسرائیل
- ۲۱۵ فرومایگی بنیاسرائیل
- ۲۱۸ بنیاسرائیل و استعمارگران
- ۲۲۴ مشترکات ادیان آسمانی**
- ۲۲۴ اهمیت ایمان در ادیان
- ۲۲۵ عقیده توحیدی ادیان آسمانی
- ۲۲۶ رسمیت ادیان آسمانی
- ۲۲۶ رسمیت یهود
- ۲۲۸ رسمیت مسیحیت
- ۲۲۹ رسمیت صابئین
- ۲۳۱ پاداش مؤمنان ادیان آسمانی
- ۲۳۴ عهد خدا با بنی اسرائیل**
- ۲۳۴ عهد خدا با کتاب
- ۲۳۴ بالا بردن کوه طور
- ۲۳۶ مثلث اوامر خدا در زمان میثاق
- ۲۳۷ عهدشکنی بنی اسرائیل
- ۲۳۹ برخورداری بنی اسرائیل از فضل خدا

- ۲۴۰..... قضیه تحریم روز شنبه
- ۲۴۰..... منع صید در شنبه
- ۲۴۰..... مسخ ماهیگیران به میمون
- ۲۴۱..... تعطیلی در ادیان
- ۲۴۲..... بحث در خَاسِئِنَ
- ۲۴۴..... عبرت از اقوام گذشته
- ۲۴۴..... احتمالات در ﴿مَا بَيْنَ يَدَيْهَا﴾
- ۲۵۰..... قصهٔ گاو بنیاسرائیل
- ۲۵۱..... شدت لجاجت یهود
- ۲۵۲..... وجه تسمیهٔ سورهٔ بقره
- ۲۵۲..... چگونگی التفات از خطاب به غایب
- ۲۵۳..... دلیل امر به ذبح گاو
- ۲۵۴..... حکم استهزاء
- ۲۵۶..... ابعاد پناه جویی موسی عليه السلام
- ۲۵۷..... حکم تقیید مطلق
- ۲۵۸..... شبههٔ بنی اسرائیل و ماهیت گاو
- ۲۶۹..... قساوت قلبهای بنی اسرائیل
- ۲۷۶..... تحریف تورات

- ۲۷۶ تحریفگران بنی اسرائیل
- ۲۷۹ منافقان بنی اسرائیل
- ۲۸۰ عدم باور بنی اسرائیل به علم فراگیر خدا
- ۲۸۱ بیسوادان عوام بنیاسرائیل
- ۲۸۴ هشدار خدا به تحریفگران
- ۲۸۶ عذاب بنی اسرائیل
- ۲۸۶ تصوّر غلط بنی اسرائیل از عذاب
- ۲۸۸ تناسب کیفر با گناه
- ۲۸۹ جاودانگی در بهشت
- ۲۸۹ سخنی در باب جاودانگی در جهنم
- ۲۹۰ مقصود از ﴿كَسَبَ سَيِّئَةً﴾
- ۲۹۴ پیمان الهی با بنیاسرائیل
- ۲۹۵ تعهدات بنیاسرائیل
- ۳۰۰ عهدشکنی اکثریت بنیاسرائیل
- ۳۰۲ ترجیح دنیا به آخرت
- ۳۰۳ تکذیب و قتل پیامبران الهی

- ۳۰۳..... شریعت عیسی، استمرار رسالت موسی
- ۳۰۸..... ختم قلوب بنی اسرائیل
- ۳۱۱..... کفر بنیاسرائیل به قرآن
- ۳۱۳..... حسد بنیاسرائیل به پیامبر اسلام
- ۳۱۵..... تعصّبات نژادی بنی اسرائیل
- ۳۱۶..... گوساله پرستی بنی اسرائیل
- ۳۱۶..... گرایش ظالمانه بنی اسرائیل و کفر به شرایع الهی
- ۳۱۶..... عشق مفرط بنی اسرائیل به گوساله پرستی
- ۳۲۱..... انحصار نعمتهای اخروی به بنی اسرائیل
- ۳۲۱..... آرزوی مرگ، دلیل بر صدق ادّعا
- ۳۲۴..... عدم آرزوی مرگ از طرف بنی اسرائیل
- ۳۲۴..... بنی اسرائیل، حریصترین مردم به زندگی دنیا
- ۳۲۸..... دشمنیهای بنیاسرائیل
- ۳۲۸..... دشمنی با جبرئیل
- ۳۳۰..... جبرئیل در قرآن
- ۳۳۲..... کافر بودن دشمنان فرشتگان

- ۳۳۳ کفر و کفران، آثار فسق بنی اسرائیل
- ۳۳۳ بیاعتنایی بنیاسرائیل به عهد خود
- ۳۳۴ بی اعتنایی بنی اسرائیل به کتاب خدا
- ۳۳۵ نسبتهای ناروای بنی اسرائیل به سلطنت سلیمان
- ۳۳۶ معنای «تتلوا علی»
- ۳۳۷ تحریفهای تورات درباره سلیمان
- ۳۴۵ شناسایی روایات جعلی با عرضه روایات بر قرآن
- ۳۴۶ بی ایمانی بنی اسرائیل و ناآگاهی از پاداش خدا
- ۳۴۹ ترک ﴿رَاعِنَا﴾ برای پیشگیری از طعنه زدن بنی اسرائیل به دین
- ۳۴۹ خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نمایانگر شرافت مسلمانان
- ۳۴۹ معنای ﴿رَاعِنَا﴾ در زبان عربی و عبری
- ۳۵۲ رحمت فراگیر خدا و خواسته کافران
- ۳۵۲ مبحث نسخ در قرآن
- ۳۵۸ خطاب به معترضین نسخ آیات
- ۳۵۸ درخواست نابهجا از پیامبران

- ۳۶۱ حسادت اهلکتاب و مدارا با آنها
- ۳۶۴ حضور اعمال خیر نزد خدا
- ۳۶۵ ادعای برتری اهلکتاب
- ۳۶۵ ورود به بهشت در انحصار یهودی یا مسیحی
- ۳۶۶ ملاک راهیابی به بهشت
- ۳۶۶ تسلیم در برابر حق، به همراه انجام عمل نیک
- ۳۷۰ اختلاف یهودیان و مسیحیان و داوری خدا
- ۳۷۳ ممانعت از یاد خدا
- ۳۷۳ ظالمترین مردم
- ۳۷۵ آثار ممانعت از یاد خدا
- ۳۷۵ مفهوم مسجد
- ۳۷۶ وسعت مکانهای سجده به خدا
- ۳۷۹ پس به هر سو رو کنید، آنجا رو (سوی) خداست